



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مخزن العرفان

۲

در تفسیر قرآن

بنظم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد ۲
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	[جلد دوم]
۱۴	[ادامه تفسیر سوره بقره]
۱۴	اشاره
۱۴	[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]
۱۴	اشاره
۱۵	(ترجمه)
۱۵	توضیح آیات
۱۵	اشاره
۱۶	معنای سحر در لغت و در عرف
۱۶	بیان اقسام سحر
۱۹	اعتراض
۱۹	پاسخ
۲۰	اجمالی در اقسام سحر
۲۲	اعتراض
۲۳	پاسخ
۲۴	اعتراض
۲۴	پاسخ گوئیم
۲۴	اعتراض
۲۵	پاسخ گوئیم
۲۶	[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷]

۲۶	اشاره
۲۶	ترجمه:
۲۶	توضیح آیات
۲۶	اشاره
۳۰	اعتراض اول
۳۰	پاسخ
۳۱	اعتراض دوم
۳۱	پاسخ گوئیم
۳۴	[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۳]
۳۴	اشاره
۳۴	ترجمه
۳۵	توضیح آیات
۳۹	[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷]
۳۹	اشاره
۳۹	ترجمه:
۳۹	توضیح آیات
۳۹	اشاره
۴۱	اعتراض
۴۱	پاسخ
۴۳	[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱]
۴۳	اشاره
۴۴	ترجمه:
۴۴	توضیح آیات
۴۸	[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۴]

۴۸	اشاره
۴۸	ترجمه:
۴۸	توضیح آیات
۵۵	[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۹]
۵۵	اشاره
۵۵	ترجمه:
۵۶	توضیح آیات
۵۶	اشاره
۶۲	ممکن است اعتراض شود
۶۲	پاسخ
۶۵	[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]
۶۵	اشاره
۶۵	ترجمه:
۶۵	توضیح آیات
۶۵	اشاره
۶۸	اعتراض
۶۸	پاسخ
۶۹	[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۰]
۶۹	اشاره
۶۹	ترجمه:
۷۰	توضیح آیات
۷۴	[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۸]
۷۴	اشاره
۷۴	ترجمه

۷۵	توضیح آیات
۸۲	[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۷]
۸۲	اشاره
۸۲	ترجمه:
۸۳	توضیح آیات
۸۳	اشاره
۸۶	توضیح حدیث
۹۱	مادیین راجع بروح و روان بشر چه میگویند
۹۲	پاسخ
۹۷	[سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]
۹۷	اشاره
۹۷	ترجمه
۹۷	توضیح آیات
۱۰۱	[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]
۱۰۱	اشاره
۱۰۱	ترجمه:
۱۰۲	توضیح آیات
۱۰۲	اشاره
۱۰۷	محبت چیست و چگونه توان آن را بمقام الوهیت نسبت داد
۱۰۹	اعتراضات و پاسخ آن
۱۱۰	پاسخ اعتراضات
۱۱۰	پاسخ اعتراض اول
۱۱۱	پاسخ اعتراض دوم
۱۱۱	پاسخ اعتراض سوم

- ۱۱۱ پاسخ اعتراض چهارم
- ۱۱۲ پاسخ اعتراض پنجم
- ۱۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۵]
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ ترجمه:
- ۱۱۳ توضیح آیات
- ۱۱۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱۷۶ تا ۱۷۹]
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۱۹ ترجمه:
- ۱۲۰ توضیح آیات
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۵ پاسخ
- ۱۲۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۵]
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۶ ترجمه:
- ۱۲۷ توضیح آیات
- ۱۳۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۴ ترجمه:
- ۱۳۴ توضیح آیات
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۷ راجع بدعاء و طلب کردن حوائج ممکن است سؤالاتی پیش آید
- ۱۳۸ پاسخ سؤال اول
- ۱۳۸ پاسخ سؤال دوم

- ۱۳۹ پاسخ سؤال سوم
- ۱۴۰ پاسخ سؤال چهارم
- ۱۴۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۶]
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ ترجمه:
- ۱۴۷ توضیح آیات
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ اعتراض نصاری بدین اسلام
- ۱۴۸ پاسخ
- ۱۵۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۹۷ تا ۲۰۳]
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ ترجمه:
- ۱۵۴ توضیح آیات
- ۱۵۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۳]
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ ترجمه:
- ۱۶۱ توضیح آیات
- ۱۷۰ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۸]
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ ترجمه:
- ۱۷۱ توضیح آیات
- ۱۷۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۸۰ ترجمه:

۱۸۰	توضیح آیات
۱۹۰	[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۳۱]
۱۹۰	اشاره
۱۹۰	ترجمه:
۱۹۱	توضیح آیات
۱۹۱	اشاره
۱۹۴	سؤال
۱۹۴	پاسخ
۲۰۰	[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۲ تا ۲۳۵]
۲۰۰	اشاره
۲۰۰	ترجمه:
۲۰۱	توضیح آیات
۲۰۵	[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۶ تا ۲۴۵]
۲۰۵	اشاره
۲۰۶	ترجمه:
۲۰۶	توضیح آیات
۲۱۷	[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۴]
۲۱۷	اشاره
۲۱۷	ترجمه:
۲۱۸	توضیح آیات
۲۲۸	[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]
۲۲۸	اشاره
۲۲۸	ترجمه:
۲۲۹	توضیح آیات

- ۲۳۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۸ تا ۲۶۳]
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۹ ترجمه:
- ۲۳۹ توضیح آیات
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۳ اعتراض
- ۲۴۳ پاسخ
- ۲۴۴ اعتراض
- ۲۴۵ پاسخ
- ۲۴۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶۴ تا ۲۶۹]
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۸ ترجمه:
- ۲۴۹ توضیح آیات
- ۲۵۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۶]
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۳ ترجمه:
- ۲۵۳ توضیح آیات
- ۲۵۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷۷ تا ۲۸۳]
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ ترجمه:
- ۲۶۰ توضیح آیات
- ۲۶۴ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶]
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ (ترجمه)

توضیح آیات ۲۶۵

اشاره ۲۶۵

اخبار و احادیث در فضیلت آمن الرسول ۲۶۷

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۶۹

مخزن العرفان در تفسير قرآن - جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲.

عنوان و نام پدیدآور: مخزن العرفان در تفسير قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر: اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۴-۲؛ ج. ۱ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۵-۹؛ ج. ۲ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۶-۶؛ ج. ۳ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۷-۳؛ ج. ۴ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۸-۰؛ ج. ۵ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۹-۷؛ ج. ۶ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۰-۳؛ ج. ۷ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۱-۰؛ ج. ۸ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۲-۷؛ ج. ۹ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۳-۴؛ ج. ۱۰ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۴-۱؛ ج. ۱۱ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۵-۸؛ ج. ۱۲ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۶-۵؛ ج. ۱۳ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۷-۲؛ ج. ۱۴ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۸-۹؛ ج. ۱۵ ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۹-۶.

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان "تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن" توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات: ج. ۱. الفاتحه، جزء اول بقره. - ج. ۲. سوره بقره. - ج. ۳. از اول سوره آل عمران تا آخر. - ج. ۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر. - ج. ۵. الانعام - الاعراف - الانفال. - ج. ۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف. - ج. ۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار. - ج. ۸. از سوره کهف الی سوره حج. - ج. ۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص. - ج. ۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر. - ج. ۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری. - ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه. - ج. ۱۳. سوره الرحمن. - ج. ۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات. - ج. ۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر: تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP۹۸/الف ۸۴ت ۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیوبندی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد دوم]

[ادامه تفسیر سوره بقره]

اشاره

تفسیر سوره بقره جزو اول

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يُتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

(ترجمه)

و پیروی کردند سخنانی را که دیوان و شیاطین در مملکت سلیمان (ع) میخواندند و سلیمان (ع) هرگز بخدا کافر نگشت لکن دیوان همه کافر شدند و بمردم سحر میآموختند و نیز میآموختند بآنها آنچه را که بدو فرشته (هاروت) و (ماروت) در بابل نازل شده بود و هاروت و ماروت به هیچ کس چیزی نمیآموختند مگر آنکه باو میگفتند کار ما فتنه و آزمایش است مبدا کافر شوید و مردم از آنان میآموختند چیزی از (سحر) که بین شوهر و زن جدایی افکند و بکسی زیان نمیرسانیدند مگر آنچه را

صفحه : ۳

خدا بخواهد و آنچه را که بمردم میآموختند بآنها زیان میرسانید و سودی نداشت محققا میدانستند هر که چنین کند هرگز در عالم آخرت بهره‌ای نخواهد داشت و اگر میدانستند میفهمیدند که بیهای نفوس خود زشت‌ترین متاعی خریداری نموده‌اند، و اگر اینها ایمان آرند و پرهیزکار گردند بهره‌ای از نزد خداوند بآنان رسد و آن بهتر است اگر بدانند.

توضیح آیات

اشاره

وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بین علمای تفسیر در اینکه مبارک آیه از جهاتی گفتگو است:

۱- در اینکه آیا مرجع ضمیر «اتبعوا» یهودیان عصر سلیمانند یا یهودیان عصر پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا تماما یعنی اشاره بتمام یهودیانست که باضافه بآن صفات ناشایسته‌ای که بعضی از آن را در آیات قرآنی تذکر میدهد پیروی مینمایند سحره و جادوگران را ۲- آیا مقصود از شیاطین کیانند افراد بشری میباشند که پیرو شیاطین گشته در اعمال سحر که شیاطین اخبار سحر بر آنها القاء مینمودند یا افراد جنند و بیشتر از مفسرین گویند مقصود افراد جنند که از شیاطین سحر می‌آموزند و شیاطین از ملائکه کلماتی میدزدیدند و دروغهایی بآن ضمیمه میکردند و بکهنه تلقین مینمودند و در زمان سلیمان نبی (ع) و بعد از او نیز نسبت بسلیمان (ع) میدادند، و بعضی گویند شیاطین علوم سحر را تدوین میکردند و در کتب مینوشتند که مردم تعلیم گیرند و انتشار سحر در عصر حضرت سلیمان (ع) شد تا اینکه مردم گمان کردند که جن غیب میداند و خداوند در قرآن کلام آنها را رد نمود و نیز نسبت سحر را بسلیمان (ع) میدادند و بین مردم منتشر مینمودند که سلیمان (ع) پیغمبر نبود بلکه ساحر بود که بسحر خود جن و انس و باد و حیوانات را مسخر نموده.

و کسانی که گویند مقصود از شیاطین انسی میباشند نظر آنها بروایتی است که در تفسیر قمی و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کنند که چون سلیمان (ع) زندگی را بدرود گفت ابلیس لعین علوم سحر را تدوین نمود و در طوماری

صفحه : ۴

بست و پشت او نوشت اینکه ذخائر و گنجینه‌های علوم است که آصف بن برخیا در مملکت سلیمان (ع) تدوین نموده هر کس بخواهد فلان و فلان بایستی چنین و چنان کند و آن را زیر تخت حضرت سلیمان علیه السلام دفن نمود و بعد از او منتشر نمود اینکه بود که کفار گفتند سلیمان (ع) پیغمبر نبود بلکه ساحر بود و خداوند برای رد قبول آنها اینکه آیه وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ را فرود آورد.

و بعضی گویند خود حضرت سلیمان (ع) بسیاری از علوم که خداوند بوی عنایت نموده نوشته بود و از جمله آنها علم سحر بود و در زیر تخت خود پنهان نمود که از بین نرود بعد از فوت او بدست منافقین افتاد اینکه بود که نسبت ساحری و جادوگری بحضرتش دادند لکن سلیمان نبی و معصوم بود و ساحر نبود بلکه عالم بود بعلم سحر.

وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا سَاحَتِ قَدَسِ سُلَيْمَانَ نَبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَبْرِي وَ مَنْزِهِ وَ بَالَا تَرِ از اینکه است که بعمل سحر و جادوگری کافر گردد لکن شیاطین که بمردم سحر می‌آموختند کافر شدند و شاید مقصود از کفر در اینجا همان معنی لغوی آن باشد که پوشانیدن حق و وانمودن خلاف آن است و عمل سحر همان است که خلاف واقع را نشان می‌دهد، و غیر اینها از موارد بسیاری که در اینکه آیه مورد بحث مفسرین واقع گردیده و برای اقتصار از تفصیل آن خودداری نمودیم و از عجائب اسرار و رموز قرآنی است که یک آیه مشتمل بر نکات علوم و دقایقی باشد که متفکرین بشر باندک رموز آن پی نبرند.

معنای سحر در لغت و در عرف

سحر در لغت عبارت از آن چیزی است که سبب مخفی و نامعلوم باشد و سحر بفتح غذا را گویند برای آنکه در شکم مخفی میگردد و عملش نیز ظاهر نمیشود.

و در عرف شرع چنین عملی را که سبب مخفی و از روی خدعه و تدلیس صورت گیرد و در خیال انسان ارائه دهد آنچه را که بر خلاف واقع است مذمت نموده چنانچه در بیان مذهب سحر فرموده يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى سوره طه آیه

۶۹

صفحه : ۵

بیان اقسام سحر

۶۹ سحر اقسام بسیاری و شعب بیشماری دارد که مفسرین پاره‌ای از آن را در ذیل اینکه آیه شرح داده‌اند که در اینجا اجمالا بعضی اقسام آن را یادآوری مینمائیم.

شکی نیست که عمل سحر در عالم بانواع و اقسام بسیاری واقع است و انکار وقوع آن را نتوان نمود منتهی بعضی اقسام آن راجع بهمین علوم طبیعی است که سببش برای غیر اهلش محرز نیست مثل اینکه دیده شود کسی داخل میگردد در آتش و بدنش نمیسوزد برای اینکه اجزایی بدنش مالیده که از حرارت آتش آسیبی نمی‌بیند یا آنکه خطی مینویسد که غیر از خودش و طرفش کسی نتواند بخواند.

قسم دوم از اقسام سحر از طریق کثرت عمل و معتاد گردیدن بر آن صورت می‌گیرد مثل معتاد شدن بر خوردن سمیات یا کشیدن بارهای گران و سنگین یا اعمال عجیب دیگری که از روی تمرین و عادت تحقق پذیرد و برای غیر اهلس متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید و اینکه قسم از سحر ظاهرا منعی از طرف شرع بر آن نرسیده بلکه شاید از اقسام سحر بشمار نیاید زیرا سببش معلوم است. قسم سوم از اقسام سحر شعبده است که از حرکات سریع بعمل می‌آید و از جهت سرعت عمل چنین بنظر می‌رسد که خارج از اسباب طبیعی است لکن کسی که مطیع گردد بر اسباب طبیعی آن میفهمد که سبب آن دو چیز است یکی سرعت عمل که سبب آن حرکت سریع شعبده‌باز است و دیگر خطاء در حس مخصوصا در حس بصر که خطاء در آن بسیار واقع می‌گردد شعبده‌باز بحاضرین چیزی نشان میدهد و فورا بشکل دیگری در می‌آورد تا حس بصر مشغول باولی است شکل دوم خلاف آن را نشان میدهد و نیز در ضمن عمل کلمات تندی می‌گوید که حواس حاضرین را متوجه بخود گرداند و عمل خود را انجام دهد خلاصه اینکه نوع از سحر تصرف در خیال است که در ذهن حاضرین و در خیال آنها خلاف واقع را ارائه میدهد و از سرعت عمل و برهم ریختگی مرئیات و مبصرات و مسموعات انجام می‌گیرد و به هیچ وجه واقعیت ندارد و از پست‌ترین اقسام سحر بشمار می‌آید که بجز خدعه و تدلیس و نشان دادن خلاف واقع چیز دیگری نیست و تحصیل آن

صفحه : ۶

نیز فضیلت و کمالی برای انسان نمی‌آورد و آن از اقسام سحر مذموم بشمار می‌آید. قسم چهارم از اقسام سحر آنست که از قوت نفس و قوت عزم و اراده انجام می‌گیرد و آن را علم (لیمیا) گویند و آن دانا گردیدن بکیفیه ارتباط نفوس جزئیه بشریه است بنفوس عالیه و ارواح قویه و اتصال یافتن بقوای مندرجه در آن و عمل آن تسخیر بعض ارواح جزئیه است مثل ارواحی که موکل بحوادث اوضاع عالم مادی و طبیعی میباشند و تسخیر جن و ارواح بشریه از شعب آن است و نیز از شعب آن خواب مغناطیسی و حاضر نمودن ارواح و پیش‌گویی و اطلاع یافتن بر مغیبات و غیر اینها است و بحس و عیان پاره از عملیات اینکه قبیل از سحر دیده شده که بطور کلی نمیتوان وقوع آن را انکار نمود چنانچه میگویند مرتاضین در هند چه اعمال غریب و عجیبی از خود نشان میدهند خلاصه بطور کلی نمیتوان انکار نمود که چنین عملیاتی که ظاهرا خارج از اسباب عادی و طبیعی بنظر می‌آید در عالم پدید نگشته و بطور کلی نمیتوان ادعای هر مدعی را نیز قبول نمود. و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند منشأ اینطور عملیات دو چیز است یکی قوت اراده و عزم راسخ و دیگری ایمان بتاثر وقتی برای انسان یقین بر امری حاصل گردید و اراده نمود بر انجام آن با یقین قطعی بر ظفر یافتن بر آن و مشغول گردید بعملیاتی از ریاضات و دعوات و انقطاع از مألوفات و توجه کامل بآنچه مراد وی است ممکن است خارق العاده‌ای از وی بروز و ظهور نماید. و خارق العاده هر گاه از طریق قوت اراده و یقین قطعی و عزم راسخ بر عمل پدید گردد گاهی بتوسط عملیات خارجی انجام می‌گیرد مثل آن اعمالی که برای دوستی بین دو نفر یا دشمنی بین آنها متوسل میگردند بعضی اشیاء مثل دعوات و بخورات و طلسمات یا غیر آن از آنچه مدخلیت دارد در حصول آن یا وقت حاضر نمودن روح مثل آینه یا آب یا غیر اینها بکار میبرند و یا بدون وسایل خارجی تحقق می‌پذیرد و آن وقتی است که اذعان و یقین بر حصول مراد و نیز عزم و اراده بر عمل چنان در انسان قوی گردد که بقوت وهم و تصمیم بر عمل قدرت پیدا نماید بر حصول آن چیزی که همت بر آن گماشته

صفحه : ۷

آری وقوع چنین امری و بالاتر، از انسان غریب نیست زیرا که خلقت انسان طوری است که بهر چه رو آرد و مواجه با او گردد صورت و حقیقت او در مرآت ذاتش پدید می‌گردد و نیز بر هر امر ممکن همت گمارد و آنچه در انجام دادن آن لازم است و لو

آنکه بسیار بعید بنظر آید و مشکل بنماید انجام دهد با یقین قطعی و اعتماد بنفس، بر تحصیل آن توانا می‌گردد زیرا که نفس بشر بنا بر تحقیق از عالم مجردات است و عالم فوق الطبیعه خلقت گردیده و عالم مجردات فوق عالم طبیعیات و محیط بر آن است اینکه است که ریاضات و ترک مألوفات و مشتتهای نفسانی و طبیعی رو می‌آورد بعالم خود (عالم مجردات) و از آنجا استمداد می‌طلبد و بعضی حوادث اطلاع می‌یابد.

و نیز بر فرضی که نفس انسان را از عالم مجردات نگرفتیم و قوه ساریه در جسم دانستیم که از اخلاط و عناصر ترکیب یافته اختلاف قوت و ضعف نفس در بشر قابل انکار نیست چه مانعی دارد که گفته شود که بعضی از نفوس و لو اینکه از عالم جسمانی تکون یافته‌اند لکن یا در اصل خلقت یا بعمل و قوت تصمیم و ارادت و تحمل ریاضات و ترک مألوفات چنان قوت و شوکتی پیدا نمایند که بتوانند امور خارق العاده‌ای انجام دهند یعنی اقدام نمایند بر عملی که از قوه عموم مردم خارج باشد و اینکه مطلب قابل انکار نیست فضیلت انسان بر حیوان بلکه بر ملک نیز بهمین است که انسان هر قدر ترقی نماید و رو بکمال رود حد یقف ندارد و قابل زیادت است لکن حیوان و ملک اینطور نیستند کمالات آنها محدود بحد معین است که ممکن نیست از آن تجاوز نماید ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ سوره الصافات آیه ۱۶۴ اشاره بهمین است.

و نیز تصرفات قوه واهمه در مملکت بدن انسان واضح است و قابل انکار نیست مثل اینکه هر گاه در زمین مسطح حرکت میکند اگر در خط یک و جیبی راه برود هیچ لرزه و سقوطی ندارد و زمین نمیخورد لکن اگر سر دیوار بلندی راه برود و لو یک متر عرض آن باشد بتوهم سقوط زمین میخورد و پرت میشود.

و نیز ممکن است انسان بتوهم اینکه مریض است مریض گردد و بتوهم صحت صحت یابد چنانچه یکی از طرق معالجه همین است و تلقین بنفس نیز از همین بابست

صفحه : ۸

مثل اینکه اگر مبتلا بمرض است بخود بگوید حالم خوب است و گمان سلامتی بخود ببرد.

و نیز کسی که تدبر کند در افعال و اعمال خود بخوبی میفهمد که عامل در اعضاء و حرکات طبیعی وی همان تصورات نفسانی است که قوه محرکه عضلات را حرکت می‌آورد زیرا بتصور فعل جمیل انسان مایل می‌گردد بعمل و وقتی میل قوت گرفت تصمیم و اراده پدید می‌گردد و عمل در خارج انجام میگیرد.

خلاصه وقتی که تصرفات قوه خیال و واهمه را در بدن دانستیم چه مانعی دارد که گفته شود همین طوری که تصورات نفسانی و قوه واهمه در بدن خود نفوذ دارد وقتی بوسائل و معداتی از ریاضیات و ترک مشتتهای نفسانی و تقلیل در غذا و انزواء و غیر اینها با اعمال دیگری قوت گرفت ممکن است نفوذ در بدن غیر نیز بنماید و تصرف در خیال او نماید و غیر واقع را در نظر او امر واقعی نشان دهد یا قوت و شوکتی پیدا نماید که بوسائلی استیلاء یابد بر بعضی نفوس جزئی از بشر یا جن و آنها را تحت تسخیر خود در آورد و بآنها امر و نهی نماید و آنان نیز بپذیرند برای اینکه تحت حکومت وی واقع گردیده‌اند.

و عمده وسائل آنها در قدرت یافتن بر اینکه قبیل اعمال چنانچه گفته شد دو چیز است یکی ایمان و یقین بتأثیر نمودن اعمالی که بآن متوسل میگردند بر مراد خود و لو آنکه در واقع چنین اعمال منتج چنان آثاری نباشد که آنچه مؤثر است اعتقاد و یقین بتأثیر است نه واقعیت آن چنانچه میتوان گفت کلیه اعمال همین طور است هر عملی که با ایمان و یقین توأم گردید نتیجه‌بخش است و بدون آن اثری بر آن مترتب نخواهد شد اینک است که شارع مقدس شرط قبولی اعمال را ایمان و یقین راسخ قرار داده که عمل شرعی بدون ایمان قبول نمیشود.

و شرط دیگر بر قدرت و توانایی یافتن آنها بر مراد خود قوت اراده و تصمیم بر عمل است که عمل هر قدر مشکل بنظر آید تردیدی

و کسالتی در عزم و اراده بر عمل پدید نگردد و با عزم ثابت در انجام دادن آن بکوشد.

اعتراض

چگونه میتوان بعمل ساحر اعتماد نمود و آن را یک امر واقعی پذیرفت در صورتی که

صفحه : ۹

بدلالت عقل و شهادت کتب الهی کلیه انواع و اقسام سحر باطل است و در همین مبارک آیه نسبت سحر را بشیاطین داده و شیاطین را باین عمل کافر معرفی نموده و در جای دیگر ساحر را مذمت نموده بقوله تعالی سَيَحْزُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ أَسْتَرْهَبُوهُمْ «۱» سوره اعراف آیه ۱۱۳. و نیز ساحر از دروغگویان بشمار می‌آید زیرا که همان مفسده دروغ که (اغراء بجهل) و نشان دادن خلاف واقع باشد در عمل آنها نمودار است و بر دروغ و عمل دروغ اعتماد نتوان نمود.

و نیز اگر عمل ساحر دارای واقعیت و حقیقت باشد فرقی بین سحر و معجزه باقی نمی‌ماند آن وقت بمعجزه نبوت پیمبران ثابت نمی‌گردد و راه عذر برای انکار پیمبری آنها باقی خواهد ماند که گفته شود امر برای ما مشتبه گردید و گمان کردیم معجزه و خارق العاده‌ای که از پیمبران ظهور و بروز مینمود از قبیل سحر ساحران و تدلیس جادوگران است.

پاسخ

فرق بین سحر و معجزه از چند راه است:

۱- عمل ساحر اگر واقعی پیدا کند پس از ریاضات شاقه و عملیات بسیار مشکل که تحمل آن نوعا برای عموم مردم مشکل بلکه بنظر محال مینماید انجام می‌گیرد و معجزه پیمبران ناشی از عنایت ربانی است که خلقت آنها سرشته شده از عالم نور و از مقام علین است و در اظهار معجزه فقط از عالم الهی استمداد میطلبند، و اگر چه پیمبران نیز قبل از تحمل نبوت و پس از آن چنانچه نقل میکنند ریاضاتی داشتند لکن ریاضت آن بزرگواران در عبادت و بندگی خداوند بوده نه برای جهات نفسانی و انتفاعات مادی دنیوی بلکه کوشش آنها در فناء فی الله و از خود گذشتگی است اینکه بود که مظهر و نماینده صفات الهی گشتند و کرامات خود را مستند بحق مینمودند نه بخود.

۲- عمل ساحر با نوع عمل انبیاء تفاوت بسیار دارد غالبا عمل ساحر تصرف در قوه

(۱) سحر کردند چشمهای مردم را و آنها را ترسانیدند

صفحه : ۱۰

خیال و قوه واهمه است که از طریق حواس ظاهره یا غیر آن آنچه همت بر آن گماشته در قوه خیال حاضرین مجسم میگردداند نه اینکه واقعا بتواند تصرف در مواد موجودات کند و حقیقتا تغییر شکل دهد یا معدوم را موجود یا موجود را معدوم گرداند فقط هستی بخش خدا است و بس و تمکن پیمبران در مواد و تغییر شکل دادن اشیاء بقدرت ربانی و خواست الهی انجام میگیرد منتهی الامر خداوند برای اثبات رسالت امور خارق العاده‌ای بدست آنها جاری میگردداند و اگر فرضا بندرت از ساحرین کسی پیدا شود که

بتواند اندک تصرفی در مواد کند اگر در بدن خود اوست آن از طریق قوت نفسانی و غلبه قوه ارادی وی است که از طریق ریاضات و ترک مشتتهای طبیعی ممکن است نفس غالب بر طبیعت گردد و در بدن خود تصرف کند مثل اینکه روی آب راه رود و در هوا بدون وسایل خارجی بپرد و اگر تصرف در بدن غیر از انسان یا حیوان باشد شاید آن نیز از راه تصرف در قوه خیال او باشد که بقوت اراده‌ای که در اثر ریاضات وی را پدید گشته اولاً تصرف در خیال آن شخص مینماید و در قوه واهمه وی آنچه مراد او است القاء میگرداند آن وقت از راه وهم تسلط می‌یابد در بدن وی و او را تحت تسخیر خود در می‌آورد و امر خارق العاده‌ای اظهار مینماید.

۳- سحر غالباً با اسباب خارجی انجام میگیرد و منوط بعملیاتی است که نزد اهلش معلوم است لکن معجزه محتاج بوسایل خارجی نیست بمحض اراده نبی که مظهر و نماینده اراده و قدرت الهی است انجام میگیرد.

۴- سحر چون از قوه نفسانی ساحر پدید گشته محدود بوقت بخصوص و مقید بعمل مخصوص است لکن معجزه پیمبران چون از قوت الهی و فیض ربانی پدید گشته محدود بحد خاص و مقید بوقت بخصوصی نیست اینکه است که پیمبران در مواد عالم تصرف مینمایند و باراده حق تعالی کار خدایی میکنند.

۵- ممکن نیست سحر با معجزه مقابلی نماید و در برابر آن عرض اندام نماید که بزودی معجزه سحر را معدوم و مضمحل میگرداند زیرا که سحر بمنزله ظلمت است و از تصرفات نفسانی بعمل آمده و معجزه نور است و از مقام شامخ عقل پدید گردیده وقتی

صفحه : ۱۱

نور آمد ظلمت را نابود میگرداند و قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳. اینکه بود در موقعی که سحره فرعون سحر خود را در معرض نمایش در آوردند، جناب موسی (ع) بامر خدای تعالی عصای خود را انداخت و عصا بصورت اژدها بر آمد و فرو برد آنچه را سحره بدروغ نمایش داده بودند چنانچه اشاره بآن دارد قوله تعالی فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۲) سوره شعراء آیه ۴۴.

۶- اگر ساحر عملی کند که مشتبه گردد بمعجزه پیغمبران و بآن عمل مدعی پیغمبری گردد از راه لطف برای خداوند لازم است او را رسوا گرداند تا آنکه دروغش ظاهر گردد و گر نه حجت بر مردم تمام نشده.

اجمالی در اقسام سحر

بعضی از دانشمندان چنین گویند قول کلی در تقسیم سحر و ضبط آن بسیار مشکل است لکن آنچه معروف و متداول نزد اهل آنهاست از اینکه قرار است:

۱- علم «شیمیا» است و آن علمی است که بحث میکند در کیفیت ممزوج شدن قوای ارادی با قوای مخصوصه مادی برای تصرف نمودن در امور طبیعی و ناشی از اینکه علم است تصرف در خیال که آن را سحر عیون نامند و اینکه فن صحیح‌ترین از اقسام سحر بشمار میرود.

۲- «لیمیا» و آن عملی است که بحث میکند از کیفیت تأثیر ارادی و چگونگی اتصال آن با روح قویه عالیه مثل ارواحی که موکلند بکواکب و حوادث به اینکه مسخر نمایند آنها را یا اتصال بآنها پیدا کنند و استمداد از جن و تسخیر آنها و چنین علمی را فن تسخیرات نامند.

«همیا» و آن علمی است که بحث میکند از کیفیت ترکیب قوای عالم

(۱) بگو آمد حق و ناچیز شد باطل محققا باطل ناچیز است

(۲) پس از آنکه موسی (ع) عصای خود را انداخت در آن هنگام عصا بلعید آنچه را بدروغ نمایش دادند

صفحه : ۱۲

علوی با عناصر سفلیه و عجائبی که از آن پدید می‌گردد و آن علم طلسمات است زیرا که موجودات علوی و اوضاع سماوی ارتباطاتی دارند با حوادث مادی همانطوری که از عناصر مادی و از ترکیب و امتزاج آنها امور طبیعی حاصل می‌گردد همین طور هر گاه ترکیب کنند اشکال سماوی را بطوری که مناسب گردد با حادثی از حوادث مثل موت فلان و بقای فلان با صورت مادی که مناسب آن باشد منتج می‌گردد یعنی مقصود حاصل می‌گردد اینکه است معنی طلسم.

۴- «دیمیا» و آن علمی است که بحث می‌کند از چگونگی استخدام نمودن قوای مادیه بطوری که در حس پدید گردد آثار خارق العاده‌ای و اینکه قسم از سحر را شعبه گویند و اینکه چهار فن از سحر با فن پنجم که تبدیل نمودن فلزی بفلز دیگر باشد آن را علم «کیمیا» نامند.

و از جمله علومی که ملحق باین علوم پنجگانه نموده‌اند علم اعداد و اوقاف است که بحث میکند از ارتباطات اعداد و حروف برای حصول مطلوب که حروف را بوضع مخصوص در جدولهای مثلث یا مربع یا غیر آن رسم میکنند و از روی حساب مطالبی در می‌آورند و از جمله ملحقات بعلم سحر که در اینکه دوره متداول شده خواب مغناطیسی و احضار ارواح است و آن چنانچه گفته شد از تأثیر اراده و تصرف در خیال پدید می‌گردد که در آن کتابهایی تألیف و منتشر گردیده و غرض از آنچه ذکر شد ایضاً اقسام سحر و کهنات بود.

(تفسیر المیزان) ما أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِینَ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ در چگونگی «ما» در ما انزل از مفسرین گفتاری نقل میکنند:

۱- ماء موصوله و بمعنی الذی است یعنی آن چنان چیزی که نازل گردیده شد و عطف «بما یتلوا» است یعنی یهودیها متابعت کردند هاروت و ماروت را و از آنها سحر آموختند.

۲- عطف است بر سحر در قوله تعالی يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ، وَ مَا أَنْزَلَ یعنی شیاطین بمردم سحر می‌آموختند.

صفحه : ۱۳

۳- ابن عباس و جماعتی از مفسرین چنین گفته‌اند که «ماء» ماء نفی است یعنی سلیمان کافر نشد و خداوند نازل نکرد سحر بر آن دو ملک.

و در «ملکین» یعنی قراء ملکین بکسر لام قرائت کرده‌اند که بمعنی دو پادشاه باشد و اکثر بفتح لام خوانده‌اند که بمعنی دو فرشته است، و گویند «بابل» زمینی است در عراق و آن را بابل گفته‌اند بمناسبت آنکه نمرود موقعی که میخواست با آسمان بالا رود تخت او زمین خورد از هیبت آن زبانهای مردم مبلبل شد یعنی بلکنت افتاد اینکه بود که بکثرت استعمال بابل نامیده شد. وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ خَلَافِی نِیْسْتِ که «ماء» در اینجا بمعنی نفی است یعنی اینکه دو فرشته بکسی از علم سحر چیزی نیاموختند مگر گفتند سحر آزمودن ما بشما برای آزمایش و امتحان است و بعمل سحر کافر نشوید.

جماعتی از مفسرین بروایت ابن عباس چنین گویند که در عهد ادریس پیغمبر (ع) وقتی فرشتگان اعمال بنی آدم را دیدند و گناهان و خطا کاریهای آنان را مشاهده نمودند گفتند خداوند اینان را در زمین نشاندی تا اینقدر معصیت نمایند از حضرت عزت خطاب رسید اگر شما بجای آنها بودید و شهوت و غضبی که در آنها بود در شما بود شما نیز نافرمانی مینمودید گفتند بار خدایا تو منزهی

ما هرگز مخالفت امر تو را نخواهیم نمود خداوند بملائکه فرمود دو ملک از بین خود انتخاب نمائید تا بزمین فرستم ببینید چه میکنند آنها هاروت و ماروت را انتخاب نمودند خداوند شهوت و غضب بنی آدم را در آنها نهاد و آنان را از چند عمل نهی نمود شرک، کفر، شرب خمر، زنا قتل بناحق، آنها فرود آمدند و روزها بین مردم حکومت میکردند و شبها با اسم اعظمی که میدانستند با آسمان میرفتند یک ماه نگذشته بود که زن بسیار با جمالی زهره نام از پاریس آمده بود و برای کاری نزد آنها آمد چون آن زن را دیدند شیفته جمال و زیبایی وی گردیدند آنچه از او خواهش وصال نمودند قبول ننمود روز دیگر باز آمد پس از آنکه باز از او درخواست نمودند گفت قبول نمیکنم مگر وقتی که یکی از چند

صفحه : ۱۴

کار انجام دهید یا به بت سجده کنید یا کسی را بکشید یا شرب خمر نمائید با خود اندیشه نمودند که سجده به بت روا نیست و قتل نفس نیز گناه عظیم است آسانتر از همه شرب خمر است حاضر شدند جرعه‌ای از شرب بنوشند وقتی شراب خوردند و مست شدند به بت نیز سجده نمودند آن گاه کسی آنجا آمد برای آنکه از حال آنان مطلع نگردد وی را کشتند و با آن زن خلوت کردند پس از آنچه نهی داشتند مرتکب گردیدند شب خواستند با آسمان روند نتوانستند و اسم اعظم را فراموش نمودند فهمیدند اینکه اثر معصیت آنهاست آمدند نزد ادریس نبی (ع) و گفتند ای بنده صالح ما وقتی در آسمان بودیم میدیدیم فقط عبادت تو بود که نزد پروردگار منزلتی داشت از خدا درخواست نما که توبه ما را بپذیرد ادریس گفت خدایا حال اینها بر تو پوشیده نیست خطاب رسید بایستی حتما مجازات شوند عذاب دنیا را میخواهند یا عذاب آخرت را عذاب دنیا را اختیار نمودند بین مفسرین در کیفیت عذاب آنها گفتاری است:

۱- آنان را بموی سر آویخته‌اند تا روز قیامت (عبد الله مسعود) ۲- از کمر بسته شده تا بند پا و در قیدند. (قتاده) ۳- بپا آویخته شده‌اند و بشلاق آتشین آنها را میزنند (عثمان بن سعید) ۴- بعضی دیگر گفته‌اند سرنگون آویخته شده‌اند و از تشنگی زبان آنها بیرون افتاده در صورتی که بین آنها و آب چهار انگشت بیشتر فاصله ندارد.

اخبار در اینکه باب مختلف وارد شده و بعضی از دانشمندان نظر به اینکه اخبار با عصمت ملائکه منافی است اینکه اخبار را رد کرده‌اند.

و از بعضی عرفاء است که گویند در اینجا رموز و اسراری نهفته است مقصود از ملکین (عقل نظری و عقل عملی است) و مقصود از زهره نفس ناطقه است که در اصل وجود طاهر و بین الهام عقلانی (عقل نظری و عقل عملی) و بین وسوسه طبیعی و شیطانی واقع گردیده گاهی عقل غالب میگردد و نفس ناطقه را بیلا میکشاند و گاهی طبیعت غالب میگردد و عقل را در قید طبیعت محبوس میگرداند پس مقصود از آن دو ملک عقل بدو مرتبه «نظری و عملی» است که از سماء علو و رفعت دچار عالم طبیعت شده و راهش

صفحه : ۱۵

بسوی عالم اعلا بسته گردیده و مقصود از زهره نفس ناطقه است که بسوسه شیطانی و امیال طبیعی عقل را پابند میگرداند.
وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ و مردم از آنها می‌موختند چیزی که بر ضرر آنان تمام میشد و برای آنها نفع نمیبخشید

از یک طرف خداوند دو ملک بزمین میفرستد که علم سحر ب مردم بیاموزند و از آن طرف نهی میفرماید از سحر و نسبت سحر بشیاطین می‌دهد که شیاطین بتعلیم دادن سحر کافر شدند و آموختن سحر را فتنه و آزمایش معرفی نموده و اگر بتوسط آن دو ملک سحر بزمین نمی‌آمد مردم سحر نمی‌آموختند تا آنکه گاهی سحر بمعجزه انبیاء مشتبه گردد و تمیز بین آنان مشکل گردد. و نیز گویند ملائکه معصومند و تعلیم و تعلم سحر را فقهاء حرام میدانند پس چگونه با هم جمع توان نمود.

پاسخ

آری فقهاء تعلیم و تعلم سحر را حرام میدانند و نیز عصمت ملائکه را مسلم میدانند و برای رفع اشکال در اینکه آیه گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- بعضی آیه را تأویل نموده‌اند به اینکه گویند «ما» در «ما انزل» ماء نافیه است نه ماء موصوله که خلاصه خداوند تعلیم دادن سحر را از آن دو ملک هاروت و ماروت نفی مینماید و بنا بر اینکه تفسیر معنی آیه چنین میشود که «سلیمان کافر نشد و خداوند نازل نمود سحر را بتوسط آن دو ملک بلکه تعلیم دادن سحر را اکیداً نهی نمود چنانچه فرموده وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ یعنی هرگز آن دو ملک علم سحر بکسی تعلیم نمی‌نمودند بلکه مردم را آگاه مینمودند که سحر فتنه و امتحان است و بعمل سحر کافر نشوید مثل اینکه گفته شود، امر نکردم کسی را بفلان عمل مگر اینکه بوی گفتم اگر چنین کنی چنان خواهد شد بلکه شیاطین ب مردم سحر می‌آموختند.

صفحه : ۱۶

۲- آزمودن و آموختن علم سحر دو قسم تصور دارد اگر آموختن برای اعمال سحر باشد حرام است لکن اگر برای اینکه باشد که بدانند سحر چیست و فرق بگذارد بین سحر و معجزه و نیز طریق باطل نمودن سحر را بدانند مانعی ندارد و چون آن معنی اول خلاف ظاهر است و تا ممکن است بایستی کلام را حمل بر ظاهر نمود و ظاهر آیه همین معنی دوم را میرساند پس بهتر اینکه است که آیه را حمل بر معنی دوم نمائیم بلکه توان گفت آموختن آن برای همین مقصود شاید داخل باشد در کلیه علوم که تعریف و تمجید در باره آن شده زیرا کسی تا دانا نباشد بعلم سحر نمیتواند تمیز دهد بین معجزه و سحر و بدانند سحر کدام است و معجزه پیمبران که از عالم ما فوق الطبیعه نزول نموده کدام است اینکه است که اولین گروهی که بموسی (ع) ایمان آوردند سحره فرعون بودند زیرا علم تحقیقی پیدا نمودند که کار موسی (ع) از منشأ دیگری نزول نموده و کار خدایی است با اینکه ایمان آوردن آنان در واقع اظهار بطلان عمل خود آنها بود که دروغ خود را فاش کردند و خود را رسوا نمودند لکن چون حقیقت بر آنها مکشوف گردید نتوانستند خودداری نمایند و اظهار نمایند.

و نیز چنانچه معلوم است ناموس خلقت بین دو نقطه مثبت و منفی استوار گردیده خیر و شر در اینکه عالم مثل دو نقطه پرگار بدور هم میچرخند هر کجا خیر و فضیلتی یافت میشود در مقابل آن شر و فسادی عرض اندام مینماید در مقابل شیرینی تلخی، و در مقابل آسانی دشواری، در مقابل راحتی سختی، در مقابل نفع ضرر، در مقابل خوشی ناخوشی، در مقابل صحت مرض، در مقابل جوانی و نیرومندی پیری و افتادگی، و چنانچه دانشمندان گفته‌اند «تعرف الاشياء باضدادها» هر چیزی بضدش شناخته میشود اگر تلخی تریاک نباشد هرگز شیرینی شکر نمایان نمیگردد اینست که گویند در مقابل هر موسیقی فرعونی است اگر سحر ساحرین نبود کجا حقانیت اعجاز پیمبران معلوم میشد.

آری حکمت الهی چنین تقاضا نموده که تضاد در عالم بسیار باشد بلکه شالوده موجودات عالم طبیعی روی میزان تضاد قرار گرفته

اگر روز در عالم نبود چگونه شب پدید می‌گردید اگر اسباب شهوترانی و تعیشت طبیعی در عالم فراهم نبود چگونه

صفحه : ۱۷

بر ترک هواهای نفسانی و اطاعت امر مولی کسی نیرومند میگردید و موفقیت پیدا مینمود برای کسب کمالات نفسانی، و از کمالات صوری و معنوی بهره‌مند میگردید.

و چون از راه لطف و کرم بر خدا لازم است که طریق خیر و شر را بانسان بیاموزد و نیز راه سعادت و شقاوت را برای او باز گرداند که دانسته و فهمیده و با اختیار خود بهر طریقی که بخواهد رهسپار گردد اینکه است چنانچه از آیه برمی‌آید آن دو ملک پس از تعلیم دادن علم سحر بمردم میگفتند ما آزمایش و امتحانیم یعنی آوردن علم سحر برای آزمایش و امتحان شما است که سحر و معجزه را بشناسید و از هم تمیز دهید و پیرو پیمبران گردید و از نیرنگ‌بازی شیاطین جنی و انسی فریب نخورید.

ما يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ پس از آنکه فرمود شیاطین بمردم سحر آزمودند در مقام تأثیر سحر بر آمده که از جمله آثار سحر اینکه است که جدایی می‌اندازد بین مرد و زن او.

اعتراض

چگونه ممکن است غیر از خدا کسی یا چیزی در عالم مؤثر باشد مگر اینکه ثنویه را تصویب کنیم که قائل بدو مبدء می‌باشند یکی را فاعل خیرات و او را یزدان نامند و دیگری را فاعل شرور و آن را اهرمن گویند.

پس اگر شیاطین دارای چنین آثاری باشند توهم می‌شود که شیطان که وی را «اهرمن» نامند فاعل شرور باشد پس باین اعتبار برای عالم دو مبدء تصور می‌گردد

پاسخ گوئیم

برای رفع چنین توهم فرموده وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ گمان نشود غیر از خدا کسی تواند ضرری یا نفعی بکسی برساند آنچه در عالم واقع می‌گردد بخواست او و باذن او انجام می‌گیرد.

اعتراض

شکی نیست که فساد بین زن و شوهر که در اینکه مبارک آیه عنوان نمود و از آثار

صفحه : ۱۸

سحر بشمار آورده یکی از اقسام شر و مفسده بشمار می‌آید، چگونه مبدء عالم و واجب الوجود که خیر محض است اذن در عمل شر میدهد و اذن دادن البته همان خواستن اوست و خواستن و اراده کردن همان فعل اوست اگر رضایت بعمل سحر نداشت و اذن در انجام آن نمیداد هیچوقت چنین فساد در عالم واقع نمیگردید پس بازگشت شرور بمبدء خیرات میگردد «با اینکه از خیر محض جز نکویی ناید»

پاسخ گوئیم

چنانچه دانشمندان گفته‌اند شری یا امر عدمی محض است یعنی هر جا شری و فسادی پدید گردد بازگشت آن بعدم و نیستی است یا اگر امر وجودی گرفتیم و گفتیم در مقابل خیرات که امر وجودی است عرض اندام دارد و اگر امر عدمی محض بود ممکن نبود در مقابل وجود پایدار بماند گوئیم شریّت بالعرض وجود دارد یعنی شرّ از نقص وجود پدید میگردد، موجود ناقص از جهت نقص وجودش منشأ شرور و فساد میگردد پس از اینکه بیان معلوم میشود که شر و فساد هر چه در عالم واقع گردد مبدء وجودی نمیخواهد زیرا که شری یا امر عدمی است و امر عدمی را همان عدم علت وجود وی کافی است برای نیستی آن و اگر امر وجودی گرفتیم منشأ و بازگشت آن بنقص وجود که آن نیز امر عدمی است برمیگردد و در همین مثال که جدایی بین زن و شوهر باشد و آن را از آثار سحر بشمار آورده همان عدم الفت و اتفاق بین آنان است وقتی الفت و اتفاق برداشته شد لا محاله جدایی و نفاق بین آنها پدید میگردد.

بعبارت واضحتر گوئیم تحقق و وجود هر چیزی در عالم منوط بدو چیز است:

یکی وجود مقتضی، و دیگری عدم مانع، و تمام مقتضیات وجودی از طرف مبدء کائنات تحقق پذیرد منتهی الامر از روی حکمت بشیطان و همچنین بتمام مفسدین عالم تمکن داده که مانع خیر گردند و البته وقتی مانع خیر گشتند شر که همان نبودن خیر است تحقق می‌پذیرد «و یکی از معانی اذن که فرموده *إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ* همان تمکن دادن شیاطین است برای مانعیت از امر خیر چنانچه در آن آیه حکایه از قول شیطان فرموده *لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* و معلومست که اغوا نمودن و گمراه کردن همان مانعیت از

صفحه : ۱۹

هدایت است که آن امر عدمی است.

خلاصه شر و فساد چون امر عدمی و ناشی از مانعیت خیرات است مبدء وجودی نمیخواهد تا اینکه بگویی غیر از حق تعالی که مبدء خیرات و خیر محض است چیزی نمیشود مبدء شرور گردد پس شرور مبدء دیگری میخواهد همان مانع شدن از نفوذ خیر کافی است در تحقق شریّت و فساد.

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ مَحَقَّقًا ساحرین دانسته و فهمیده‌اند کسی که چنین عملی کند و عمر گرانبهای خود را مصرف نماید در تعلیم گرفتن علم سحر برای اینکه فساد کند و به نشان دادن غیر واقع مردم را فریب دهد بعقل خود میدانند که رویه و عمل آنها باطل است و باطل در عالم آخرت ارزشی ندارد اینکه است که چنین اشخاص از نعمت‌های اخروی بهره‌مند نمیگردند.

وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و اگر مفسده سحر و فساد آن را میدانستند می‌فهمیدند که بد معامله‌ای با خود نموده‌اند که حقیقت انسانیت خود را بیهاء اندک و حظ چند روزه بی مقدار دنیا فروختند و با اینکه ساحرین میدانستند مفسده سحر را و اینکه در اینکه عمل بهره اخروی ندارند گویا نمیدانند که چگونه سرمایه عمر خود را بمتاع اندک دنیا فروختند و ملتفت قبح عمل خود نیستند یعنی با اینکه میدانند رکاکت و قبح عمل خود را تعقل و تدبیر ندارند که چه عمل بدی انجام میدهند و بازگشت آن باین است که علم بعلم ندارند یا میدانند و التفات بآن ندارند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر مردم تبدیل مینمودند متابعت کردن شیاطین را و عوض سحر ایمان و تقوی را شعار خود میکردند آنچه از قبل ایمان و تقوی از جانب حق تعالی عائد آنها میگشت

صفحه : ۲۰

بهرتر بود برای آنها اگر میدانستند مضرات سحر چیست و فواید و محسنات ایمان و تقوی چه مقدار است. و از اینکه تقوی را مقارن نموده با ایمان معلوم میشود سحر نمودن کفر است در مقام عمل نه در مقام اعتقاد چنانچه در آیه و لکن الشیاطین کفروا ظاهرا مقصود کفر در مقام عمل است زیرا که معنی کفر پوشانیدن است و ساحر واقع را میپوشاند و خلاف واقع را نشان میدهد پس باین معنی کافر است.

صفحه : ۲۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵) مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید «برسول الله» نگوئید «راعنا» ما را رعایت کن بلکه بگوئید ناظر احوال ما باش و سخن خدا را بشنوید و بدانید که برای کافرین عذاب دردناک مهیاست، نه کافرین از اهل کتاب و نه مشرکین دوست نمدارند که خیری از جانب خدا بر شما مسلمانها نازل گردد و لکن خداوند مخصوص میگرداند بفضل و رحمت خود هر کرا بخواهد و خداوند صاحب فضل عظیم است، هر چه از آیات قرآن نسخ کنیم یا حکم آن را متروک گردانیم بهتر از آن یا مانند آن را میآوریم آیا تو نمیدانی که محققا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست، آیا نمیدانی که سلطنت و پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص باوست و بجز خدا شما را یار و یآوری نخواهد بود

توضیح آیات

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا چنانچه مفسرین شماره نموده‌اند در هشتاد و پنج جای قرآن مجید خطاب بمؤمنین فرموده بلفظ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و چنین خطابی مشعر بشرافت و بزرگواری اینکه امت است زیرا که هیچیک از امم پیمبران سابق باین لفظ مخاطب نگردیدند بلکه در جاهایی از قرآن بلفظ قوم آنها را معرفی نموده مثل «قوم نوح» «قوم هود» و در جای دیگر بلفظ اصحاب آنان را ستوده مثل

«اصحاب مدین» «اصحاب الرس» و بعضی از مفسرین گفته‌اند خطاب یا ایها المؤمنون مخصوص بمؤمنین عصر

صفحه : ۲۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است از مهاجرین و انصار نظر به اینکه خطابات شفاهیه در هر کجا از قرآن که باشد مخصوص بحاضرین زمان خطاب است و اینکه غائبین و تابعین با حاضرین در احکام مساوی میباشند منافی نیست با اینکه خطابات شفاهیه مخصوص بزمان خطاب باشد.

لکن میتوان گفت اگر چه در مخاطبات عرفی خطاب بمعدوم نمودن معقول نیست لکن در اینجا چون خطاب از طرف حق تعالی است و گذشته و آینده و حاضر و غائب در احاطه علم حضوری او سبحانه یکسان و مساوی است، پس باین لحاظ ممکن است گفته شود وقتی خطاب عزت از مصدر احدیت صادر میگردد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مقصود تمام مؤمنین از صدر اسلام تا روز قیامتند و همه مشمول اینک خطابند صدر المتألهین در اسفار چنین گوید که خطابات قرآن مثل یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مخصوص باحباء و متألهین و دوستان و نزدیکان است نه غافلین و کسانی که از رحمت او دورند زیرا چنین افرادی از درک رموز و اسرار قرآن نصیبی ندارند مگر الفاظ و کلماتی که بشنوند و اگر لایق بودند خداوند آنها را شنوا میگردانید برای فهم رموز قرآنی و لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» (۱) سوره انفال آیه ۲۳ پایان و این عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل مینماید که «خداوند نازل نفرمود آیه‌ای که در آن «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» باشد مگر آنکه علی علیه السلام امیر و رئیس آنها میباشد» و از عبد الله عباس است که هر کجا از قرآن «یا أَيُّهَا النَّاسُ» است در مکه نازل شده و هر کجا «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است در مدینه نازل گشته.

لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مفسرین گویند شأن نزول آیه اینک است که مسلمانان آمدند نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند «راعنا» ما را مراعات کن و بما مهلت ده تا آنکه کلام تو را بفهمیم و اینک لفظ

(۱) و اگر خدا میدانست که در آنان خیری هست هر آینه آنها را شنوا میگردانید و اگر آنها را شنوا گردانیده بود هر آینه پشت میکردند یعنی «از غیر حق» اعراض مینمودند

صفحه : ۲۳

راعنا بلغت یهودیان دشنام بوده چنانچه در جای دیگر فرموده و رَاعِنَا لِيَا بِاللَّسَةِ نَتَّبِعُهُمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ» (۱) سوره نساء آیه ۴۸، یهودیان وقتی اینک لفظ را شنیدند غنیمت شمردند گفتند ما محمّد را دشنام میدادیم اکنون بهانه بدست آوردیم که او را آشکارا دشنام دهیم میآمدند و میگفتند راعنا یا محمّد و می‌خندیدند و استهزاء میکردند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن غافل بود سعد معاذ باین لغت آشنا بود و مقصود آنان را فهمید گفت بآن خدایی که محمّد را بحق فرستاده اگر دفعه دیگر اینک کلمه را بگوئید جواب شما را با شمشیر خواهم داد یهودیان گفتند چرا صحابه و مسلمانان چنین می گویند سعد معاذ گفت آنها خیر و خوبی میطلبند و شما دشنام میدهید.

اینک بود که خداوند اینک آیه را فرستاد که چون یهودیها باین کلمه «راعنا» توریه میکنند و دشنام میدهند شما مؤمنین کلمه راعنا نگوئید بلکه بگوئید «انظرنا» نظر کن بما، و بعضی از مفسرین گفته‌اند «انظرنا» یعنی «انتظرته» توقف فرما تا ما کلام تو را بشنویم و در آن تأمل نمائیم.

و در وجه نهی از گفتن کلمه «راعنا» و امر بگفتن «انظرنا» احتمالات دیگری نیز داده شده مثل اینک گویند اینک کلمه را اعراب

غالباً در مقام سخریه و لغوگویی میگفتند لهذا خداوند مؤمنین را نهی فرمود از اینکه در مقابل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین کلمه‌ای گویند، یا مقصود یهودیها از کلمه «راعنا» اینکه بوده که تو را می‌خواهی و چوپان گله ما باش، یا آنکه راعنا کلمه‌ای بود که عالی نسبت بدانی میگفت اینکه بود که مؤمنین را نهی نمودند که در مقام مخاطبه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین کلامی بگویند چنانچه در جای دیگر فرموده لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً سوره نور آیه ۶۳.

«وَاسْمَعُوا» استماع نمائید و اطاعت کنید و استماع شما مثل استماع یهود نباشد که گفتند «سمعنا و عصینا» شنیدیم و مخالفت نمودیم.

(۱) یهودیان چنین میگویند به پیغمبر اکرم (ص) که مهلت ده بما و زبان خود را باین راعنا می‌جانبانند برای اینکه در دین طعنه زنند.

صفحه : ۲۴

ما يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ وَدَر لَغْت بَمَعْنَى دُوسْتَى وَ مَحْبَتَى كَه بَا آرزوی رسیدن بمحبوب آمیخته باشد و در شأن نزول آیه چنین گویند که بعضی از یهودیها اظهار دوستی و خیرخواهی و رفاقت بمؤمنین می نمودند و برای اینکه مؤمنین فریب کفار را نخورند خداوند بر رسول خود خبر میدهد که کفاری که از اهل کتاب می باشند با شما دوستی ندارند.

أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ كَفَارٍ وَ مُشْرِكِينَ مِنْ رُؤْي حَسَدٍ وَ رِقَابَتِ هَر كَز دُوسْتِ نَمِ دَارِنْد كَه خَيْرٍ وَ خُوبَى از طرف پروردگار شما بتوسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای شما مؤمنین فرود آید.

ظاهراً مقصود از کفار اهل کتاب یهودیانند و مقصود از مشرکین بت پرستان و شاید ضدیت یهودیها نسبت بمسلمانها برای اینکه بوده که از آن خودخواهی و حسد و حب نفسی که گویا جلی آنها بوده خود را سزاوارتر می دانستند که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بین آنها و از نژاد آنها مبعوث گردد اینکه بود که از راه حسد، کینه‌ورزی مینمودند و از هر راهی که ممکن بود می خواستند در مقام ایذاء مؤمنین بر آیند زیرا آنها چنین گمان می کردند که مقام نبوت و رسالت مثل باقی مقامات رسالت منوط با سیاب ظاهری است که بشود بحقه بازی و تدلیس مقام و منزلتی بدست آورد.

وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ خدَاوند اختصاص می دهد برحمت خود هر کس را بخواهد و ظاهراً مقصود از آن رحمت خاص که بعضی از مقرین مخصوص بآن گشته اند آن مقام نبوت و رسالت است و خواستن آن جزافی نیست بلکه از روی حکمت و تدبیر است چنانچه فرموده:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴿۱﴾ سوره انعام آیه ۱۲۴، مقام نبوت و رسالت مقامی است که تنها عده‌ای از نفوس زکیه حائز آن گردیده اند.

(۱) خدا میداند که مقام رسالت و نبوت را در کجا قرار دهد

صفحه : ۲۵

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ آری هر فضل و احسانی که بهر کسی رسد ترشچی است از دریای فیض غیر منتهای الهی که از راه کرم افاضه مینماید بهر که بخواهد بدون اینکه استحقاقی در کار باشد زیرا که او فیاض مطلق است و بخل در مبدء فیاض نیست لکن البته احسان محل قابل می خواهد تمام پیمبران آمدند که بما بیاموزند آنچه را که بآن موقعیت پیدا نمائیم برای قبول فیض در حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است

«ان لله فی ایام دهر کم نفعات الا فتعرضوا لها»

علی الدوام ترشحات فیض رحمت از مبدء فیاض ریزش دارد و نسیم خنک فیوضات ازلی بر قلب سوخته عشاق الی الله میوزد بایستی خود را مهیای قبول رحمت گردانیم و مستعد فیض گردیم.

ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ نَسْخٍ فِي لُغَةٍ بِمَعْنَى تَبْدِيلٍ وَ تَغْيِيرٍ وَ زَائِلٍ نَمُودَنَ اسْتِ مِثْلَ اَيْنَكِهْ عَرَبٍ كَوَيْدِ «نَسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ» نُورِ خُورِشِيدِ سَايَهْ رَا زَائِلٍ كَرْدَانِيدِ.

و نسخ باصطلاح فقهاء منتهای مدت حکم است که پس از مدتی حکم را بردارد و تبدیل نماید بحکم نیکوتر از آن یعنی از همان ابتدایی که فرود آمده موقت بوده بمدت معین نه اینکه اول حکم دائمی باشد و بعد بدایی پدید گشته که حکم برداشته شود چنانچه نسبت باصل شریعتها چنین است که بعضی تبدیل ببعضی گردیده مثل شریعت موسی (ع) بعیسی (ع) و شریعت عیسی (ع) بشریعت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از اول تشریح محدود بمدت معین و زمان محدودی از روی حکمتی که مقتضی آن بوده انجام گرفته و نسبت ببعضی از احکام شریعت اسلام نیز همین رویه و قاعده جریان داشته و حکمت ربانی چنین تقاضا مینموده که از ابتدا حکم موقت و محدود بمدت معین تأسیس می گشته و بگمان مردم حکم دائمی است پس از آنکه مدت حکم منقضی میشد

(۱) محققا بدانید که در روزهای عمر شما از خدا نفعاتی است آگاه باشید و خود را در معرض آن نفعات در آورید و «شاید مقصود از نفعات فیض رحمانی است»

صفحه : ۲۶

و حکم دیگر بجای آن تأسیس می شد میگفتند فلان حکم نسخ گردیده.

بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند یهودیها به پیغمبر اسلام طعنه زدند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رأی ثابت متین ندارد حکمی می آورد بعد پشیمان میشود دستور دیگری میدهد و حکم را عوض می نماید اینکه بود که اینکه آیه بر رد آنان فرود آمد، که اینکه کار مثل تبدیل شریعت و دینی بشریعت و دین دیگر بدست خداست نه بدست محمد صلی الله علیه و آله و سلم یک وقت مصلحت در دوام حکم و دوام شریعت است مثل دوام شریعت اسلام که بایستی تا قیامت باقی ماند و گاهی مصلحت تقاضا میکند که حکمی از احکام شریعت نسخ گردد برای آنکه مصلحت در دوام آن نیست تا یک مدتی اقتضاء بقاء دارد و پس از آن بحکم دیگری تبدیل گردد و نظیر اینکه آیه آیه دیگری است که:

وَ إِذَا يَدُلُّنَا آيَةٌ مَكَانِ آيَةٍ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ ﴿۱﴾ سوره نحل آیه ۱۰۳ بعضی از علمای تفسیر آیه را تعمیم داده و طوری تفسیر نموده که شامل شود تکوینات و تشریحات را و اینکه مقصود از نسخ آیه تبدیل اثر آیه است نه برداشتن اصل آیه و در اینجا مقاله ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم.

چنین اظهار مینماید که آیه بمعنی علامت است و مقصود از زائل شدن و تبدیل دادن آن بآیه دیگر نه اینکه است که حقیقتا آیه معدوم گردد و باطل شود بلکه حکمی که از آیه معلوم میشد و آیه دلالت بر آن داشت و از آبار آیه بشمار میرفت برداشته می شود زیرا که حکم بر متعلق نموده بر آیه باعتبار وصف علامت بودن آن اینکه است که مقارن نموده بقوله تعالی أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قدرت دارد علامتی را بردارد و بجای آن علامت دیگر گذارد که مثل آن یا بهتر از آن باشد، پس آیه که از طرف حق تعالی فرود آمده باقی است و حکم آنکه تکلیفی از تکالیف یا اثر دیگری داشته باشد دائمی نیست بلکه مدت دارد که وقتی مدت منقضی گردید حکم برداشته میشود یا آن اثر زائل میگردد و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که نسیان را مقارن بنسخ نموده ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا یعنی همین طوری که اثر آیه «حکم»

(۱) وقتی تبدیل نمائیم آیه‌ای بجای آیه دیگر و خداوند داناتر است به آنچه فرود آورد

صفحه : ۲۷

برداشته میشود اثر عملی آن نیز برداشته میشود و علامتی بهتر از آن یا مثل آن بجای آن گذاشته میشود و آیات قرآنی باعتبار علامت و نشانه بودن مختلف میگردد باختلاف اشیاء و از حیث جهات و موارد و موضوعات نیز در هر موردی حکمی و اثری دارد چنانچه آیات قرآن آیات الله‌اند باعتبار عجز بشر از اینکه بتواند مثل آن را بیاورد و آیات احکام آیه الله‌اند باعتبار حصول تقوی و قرب بحق تعالی و نیز در آیات تکوینی موجودات آفاقه و انفسیه آیه الله‌اند باعتبار اینکه آنها نشانهای وجود و مظاهر علم و قدرت و صفات جمال و جلال باری میباشند و نمایش میدهند وجود حقانی را و انبیاء و اولیای الهی آیه الله‌اند باعتبار تبلیغ و رهنمایی و ارشاد خلق بسوی حق و حقیقت.

پس باین اعتبار آیه اعم است از آیات قرآنی و غیر آن و برای آیات قرآنی جهات بسیاری توان تصور نمود و هر گاه نسبت ببعضی اثرش زایل گردد نسبت بباقی جهات اثرش باقی ماند مثل اینکه اگر آیه‌ای از آیات اثرش از حیث احکام شرعی برداشته شود اثر دیگرش مثل فصاحت و بلاغت و اعجاز و غیر آن باقی میماند.

و اینکه گفتیم آیه و علامت بودن شیء اعم است و بحیثیات و جهات مختلف می-گردد استظهار نموده‌ایم از عمومی که استفاده میگردد از قوله تعالی أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و اینکه دو آیه چنان مینماید که بر رد اعتراض یهودیان فرود آمده باشد که ممکن است بدو جهت اعتراض شود:

اعتراض اول

آنچه از سماء قدرت و علم ازلی فرود آید بایستی دارای مصلحت تام و تمام باشد و اگر نسخ شود آن مصلحت فوت میگردد و نمیشود مصلحت فوق آن قائم مقام آن گردد زیرا اگر چنین باشد معلوم میشود آیه اولی مشتمل بر مصلحت تام و تمام نبوده بلکه نقصی در آن پدید گشته که مقتضی نسخ گردیده با اینکه مقام الوهیت برتر از آن است که چنین نسبتی بآن داده شود زیرا که قانون گذاری او مثل قانون گذاری بشر نیست که تحت تأثیر طبیعت واقع گردد و هر روزی رأی تازه‌ای پدید آرد و مطلع گردد

صفحه : ۲۸

بر چیزی که نمیدانسته و اختلاف رأی ناشی از نقطه ضعف بشر و جهل وی پدید میگردد که احاطه بجهات مصلحت ندارند و نیز بشر چنین قدرت و توانایی که حکمی انشاء کند که تخلف پذیر نباشد.

پاسخ

آنجا که فرموده أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بخوبی جواب اینکه اعتراض داده میشود یعنی خداوند عاجز نیست از اینکه بجای آیه اول آیه دیگری گزیند که از حیث حکمت و مصلحت مثل آن یا بهتر از آن باشد زیرا که جهات مصلحت محدود بحد معینی نیست و نیز قدرت او غیر متناهی است.

اعتراض دوم

اگر چه بگوئیم قدرت او سبحانه عموم دارد لکن وقتی چیزی متعلق قدرت گردید و آن شیء موجود شد دیگر از تحت اختیار او بیرون می‌رود مثل اعمال اختیاری بشر که تا مادامی تحت اختیار وی است که صورت عمل خارجی بخود نگرفته وقتی فعل از او صادر گردید دیگر از تحت اختیار وی خارج گردیده پس وقتی حکمی را صادر گردانید یا آیتی نازل نمود دیگر چطور بر میگرداند و نسخ مینماید.

پاسخ گوئیم

خداوند از اینکه اعتراض پیش‌بینی کرده باین آیه **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ** یعنی ملک آسمان و زمین بدست خداست و در هیچ حالی از تحت اختیار او خارج نمیگردد و هر طوری بخواهد در آن تصرف مینماید و کسی مالک چیزی نمیشود نه ابتدائاً و نه پس از آنکه خداوند وی را مالک گرداند زیرا که مالک گردانیدن او مثل آن نیست که ماها کسی را مالک گردانیم و ملک از تصرف خودمان خارج گردد چگونه ممکن مالک می‌گردد در حالی که فقیر است در صورتی که غنی بنظر می‌آید پس هر حکمی یا آیتی که در عالم آرد از تحت اختیار او خارج نمی‌گردد پایان

صفحه : ۲۹

آری همین بود منشأ توهم یهودیها که گفتند «ید الله مغلوله» که عالم را مثال کارخانه یا ساعتی تصور نمودند که پس از آنکه اجزاء آن مرتب گردید و بکار افتاد بخودی خود مدتی کار میکند، و در رد آنها فرموده **عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ** دست آنها بسته باد بلکه دو دست خدا باز است که هم قبض می‌کند و هم بسط مینماید می‌دهد و می‌گیرد (العبد و ما فی یده کان لمولاه)

وجود ممکن اعم از اینکه عین باشد یا حکم آیه باشد یا علامت یا غیر آن وجود استقلالی نیست بلکه چنانچه محققین از حکماء گفته‌اند وجود ربطی و ظلی است هم پیدایش او و هم بقاء آن بسته باراده خالق او است زیرا ممکن در هیچ حالی از حالات هستی و نیستی از حقیقت امکانی بیرون نمی‌رود پس همان طور که در پیدایش محتاج بعلت و سبب است که وی را از نیستی بهستی آرد همین طور در بقاء وجود محتاج بعلت مبقیه است که بایستی علی‌الدوام از طرف مبدء فیض وجود باو برسد و گر نه فوراً معدوم می‌گردد.

گر فیض تو لحظه‌ای بعالم نرسد معلوم شود بود و نبود همه کس خلاصه نظر بعضی روایات میتوان چنین اظهار نمود که نسخ اختصاص باحکام شرعی ندارد بلکه در امور تکوینی نیز ممکن است نسخ واقع گردد یعنی در آیات آفاقیه و انفسیه هر گاه مصلحت اقتضا نماید اثر و علامتی را محو میگرداند و بجای آن علامت بهتر میگذارد **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يُرِيدُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** (۱) سوره رعد آیه ۳۹، و شاهد بر اینکه نسخ آیه اعم از احکام و غیر احکام است روایات بسیاری است که از ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده در تفسیر نعمانی از امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام روایت میکند که حضرتش بعد از بیان عده‌ای از آیات ناسخ و منسوخ فرموده خداوند نسخ نمود آیه **مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** (۲) سوره ذاریات آیه ۲۶، به آیه **وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ**

(۱) محو میکند خدا آنچه بخواهد و ثابت میگرداند و نزد اوست ام الكتاب شاید مقصود از ام الكتاب لوح محفوظ باشد که تغییر و تبدیلی در او نیست

(۲) خلق نکردم جن و انس را مگر برای عبادت «لیعبدون تفسیر شده به ليعرفون» [.....]

صفحه : ۳۰

یعنی برای رحمت خلق کرد آنها را، سوره هود آیه ۱۲۰.

و از اینکه حدیث میتوان استفاده نمود که نسخ در آیه اعم است یعنی منحصر باحکام نیست زیرا که ظاهر آیه اول غایت و فایده خلقت جن و انس را منحصر میگرداند بعبودیت و بندگی و آیه دوم فایده خلقت را منحصر میگرداند برحمت خود، پس انحصار اول بانحصار دوم نسخ گردید.

و از اینکه قبیل آیات در کلام الله بسیار دیده میشود، در تفسیر عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده نسخ شامل بداء نیز میشود *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* لکن چنانچه گفته شد مشهور و معروف بین دانشمندان اینکه است که در امور تکوینی هر جا خلاف مطلب ظاهر شد آن را بداء نامند و راجع بامور تشریحیه هر حکمی که مدت آن سر آمد و دستور دیگری رسید آن را نسخ گویند.

خلاصه فرق است بین نسخ و بداء که نسخ راجع بدستورات شرعی است و بنسخ چنین اظهار میشود که اینکه حکم منسوخ تا اینکه وقت موقعیت اجراء داشته نه بیشتر پس بایستی نسخ گردد زیرا که احکام تابع مصالح عمومی است و حکم دیگر مثل آن یا بهتر از آن جایگزین گردد.

لکن بایستی دانسته شود که تغییر و تبدیل قوانین و مقررات شرع بدست خود شارع است کس دیگر را نمیرسد حتی امام که خلیفه و جانشین پیمبر است در احکام و قوانین برای و سلیقه خود تصرف نماید و قانونی را تبدیل بقانون دیگر یا حکمی را عوض نماید، قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که تا قیامت موقعیت دارد که بین جامعه بشری ابراز فعالیت نماید.

أَوْ نُنَسِّهَا نَأْتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا مشهور بین قراء «او ننسها» بضم نون است، مگر ابو عمرو بن کثیر که او بفتح نون تلاوت نموده، بنا بقرائت اول ننسها از نسیان و فراموشی است یعنی آیه را از یاد ببریم و نسیان در لغت بمعنی ترک نمودن نیز آمده.

صفحه : ۳۱

و اینکه آیا مقصود از فراموش شدن آیه اینکه است که پیمبر آیه را در موقع نسخ فراموش میکند که اینکه فراموشی بحکمت الهی انجام میگیرد یا مؤمنین و کسانی که آیه را شنیده بودند فراموش میکنند گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- نسیان بمعنی ترک است مثل قوله تعالی *نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ* سوره ۹ آیه ۶۹ خدا را ترک کردند خداوند رحمت خود را نسبت بآنها ترک نمود.

۲- بمعنی نسیان و باین معنی نسیان راجع میگردد بامت که وقتی حکم نسخ میشود و مأمور میگرداند بترک عمل بطول ایام حکم فراموش میشود و چون نسیان مخصوصا راجع بوحی و آیات قرآنی منافی با مقام عصمت است اینکه است که نسبت دادن به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روا نیست.

از سهل بن حنیف چنین روایت میکنند که روزی مردی در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و گفت یا رسول الله چند آیه از قرآن میدانستم و در نماز میخواندم صبح هر چه خواستم آن آیات را بخوانم فراموش کرده بودم حتی یک حرف از آن در نظرم نیامد دیگری برخواست و گفت من هم همین طور آیات را فراموش نمودم، سومی برخواست او نیز همین طور اظهار

نمود که آیاتی در نظر داشتیم فراموش نمودم حضرت فرمود اینکه آیات نسخ شده و چون آیه‌ای منسوخ گردد خداوند آن را از ذهنها ببرد.

و اگر ننسها را بمعنی ترک گرفتیم معنی آیه چنین میشود که هر آیه‌ای که منسوخ گردید ترک میگردد یا امر میکنیم بترک کردن آن.

نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا اگر مقصود از آیه آیات احکام باشد معنی آیه چنین میشود که هر آیه‌ای که نسخ نمودیم و از نظر محو گردانیدیم آیه بهتر و جامع‌تر از آن را می‌آوریم که خوب‌تر و آسان‌تر و بهتر باشد از آیه اول یا در خوبی و جامعیت مثل آن باشد و اگر از نسخ عمومیت استفاده نمودیم معنی آیه چنین میشود، که آنچه در عالم از امور تکوینی یا تشریحی پدید آوردیم و بعد آن را اعدام نمودیم و محو گردانیدیم بهتر از آن را ایجاد مینمائیم که اصلح و نافعتر باشد

صفحه : ۳۲

آری چون عالم رو بکمال میرود و اجزاء عالم مضبوط و هر جزئی از آن بجای خود قرار گرفته روی اینکه قاعده هر جزئی از عالم اعدام گردد یا حکمی از احکام یا قانونی از قوانین مدنی یا شرعی محو گردد بایستی مثل آن یا بهتر از آن بجای آن گذاشته شود که تبدیل باحسن و نیکوتر گشته و بحال مردم نافعتر باشد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الْفِ استفهام برای تفریح است آیا نمیدانی یعنی میدانی که خداوند بر همه چیز قدرت و توانایی دارد بعضی از مفسرین عموم قدرت را اختصاص داده بمعدومات نه بموجودات نظر به اینکه آنچه موجود گردیده از مقدریت خارج گردیده «لکن چنانچه گفته شد اینکه حرف منافات دارد با عموم قدرت الهی و اینکه شخص مقایسه نموده قدرت تامه ازلی واجب الوجود را بقدرت خلق که وقتی عملی یا کلامی از او صادر گردید از حیطة اقتدار وی خارج میگردد و ندانسته که مخلوقات و ممکنات نه قبل از وجود و نه بعد از آن در هیچ حالی از اقتدار خدای سبحان خارج نیستند، ماها وقتی عملی انجام دادیم یا حرفی زدیم دیگر قدرت نداریم آن را برگردانیم یا محو سازیم لکن عموم قدرت ازلی الهی میرساند که ممکنات همانطوری که قبل از ایجاد در قبضه قدرت اویند بعد از ایجاد نیز همین طوراند که در هیچ حالی از تحت استیلاى او خارج نیستند، وجود ممکن وجود استقلالی نیست که پس از ایجاد بخودی خود باقی بماند و شاید اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «الف» برای تفریح است یعنی میدانی که محققا خداوند مالک آسمانها و زمین اوست و آنچه هست مالک او و تحت اختیار وی است و در هیچ حالی از تصرف او بیرون نمیرود و مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ «ماء» نافی و «من» زائده است، و «ولی» بمعنی دوست صادق «لکم» اشاره بمؤمنین است یعنی جز خدا برای شما یار و یاور و کمک کننده‌ای نیست، و ظاهرا اینکه

صفحه : ۳۳

جمله نیز متفرع بر آن دو جمله قبل است که چون قدرت ازلی الهی احاطه دارد بهمه چیز و همه تحت اراده و اختیار وی واقعند و همه ملک او و در تصرف اویند پس فقط اوست دوست شما و امور شما بدست اوست و متصرف در همه چیز است زیرا که او قادر و توانا است کیست بتواند شما را کمک و یاری کند در صورتی که خودش عاجز و فقیر است کسی که خود عاجز و فقیر است چگونه توقع کمک از آن توان داشت، پس مؤمن واقعی کسی است که همیشه دلش بسوی حق نگران باشد و از او یاری طلبد و در تمامی امور دنیوی و اخروی از او کمک بخواهد.

و بعضی از مفسرین آیات ناسخ و منسوخ را در بیست موضع از قرآن تعداد و شماره نموده و پس از تعداد آیات چنین گوید که در

بسیاری از آنها گفتگو است که آیا از قبیل ناسخ و منسوخ بشمار میرود یا نه و قدر مسلم را شانزده آیه بحساب آورده، لکن ظاهراً آن شانزده آیه نیز مسلم نیست که از قبیل ناسخ و منسوخ بشمار آید و موضع بحث آن کتب فقهیه است.

صفحه : ۳۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۳]

اشاره

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸) وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹) وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُعَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰) وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

ترجمه

. آیا شما مسلمانان میخواهید از پیغمبر خود پرسش کنید و درخواست نمائید چنان درخواستی که در سابق برین بنی اسرائیلیان از موسی (ع) کردند و کسی که تبدیل نماید کفر را بایمان (که کفر را بجای ایمان گزیند) چنین کسی گمراه گردیده و از راه راست منحرف شده،

بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را از ایمان برگردانند بکفر از روی حسدی که از نفس و سریره آنان پدید گردیده پس از آنکه حق بر آنها ظاهر و ثابت شده (و اگر از آنها بر شما ستمی وارد گردید) بگذرید و عفو نمائید تا وقتی که فرمان خداوند «بجنگ یا صلح برسد» البته خداوند بر هر چیزی و بر هر حکمی قادر و توانا است،

ای مسلمانان پبای دارید نماز را و زکاة مال خود بدهید و آنچه از خیر و خوبی که پیش برای خود بفرستید نزد خدا خواهید یافت البته خداوند بآنچه میکنید آگاهست،

و یهودیان گفتند هرگز داخل بهشت نمی شود مگر

صفحه : ۳۵

کسی که یهودی باشد یا نصرانی چنین است آرزوی آنها بگو بر اینکه مدعا برهان آورید اگر راست می گوید، آری کسی که تسلیم خدا گردید و نیکوکار شد البته پاداش عمل نیک او نزد پروردگار اوست و برای چنین کسی هیچ خوف و اندوه و حزنی نخواهد بود

یهودیه مدعی اینند که نصاری را چیزی «در دست» نیست و نصاری مدعی اینند که «در دست» یهودیه چیزی نیست در صورتی که هر دو طائفه میخوانند کتاب آسمانی را اینگونه گفتارها نظیر قول کسانی است که نمیدانند کتاب آسمانی را خداوند در روز قیامت

حیث: وَجَدْتُمُوهُمْ نَسَخَ گردیده.

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ محققا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست یعنی غالب و قاهر و تواناست بر اجراء حکم خود و اینکه مسلط گرداند شما را بر کفار و مشرکین و اهل کتاب.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقِيمُوا عَطْفَ اسْتِ بآیه فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا گویا پس از آنکه بمسلمانها امر می‌فرماید که بر جفای کفار صبر و بردباری نمائید تا وقتی که از جانب حق تعالی دستور برسد آنها را وادار مینماید بعبادت و نماز و زکاة.

وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ آنچه از اعمال خیر و افعال نیکو پیش فرستادید برای پس از مرگ خود نزد خدا محفوظ است و هدر نرفته، و شاید اینکه تخصیص داده بعمل خیر که آن عمل خیری که پیش می‌فرستید نزد خدا محفوظ است برای تشویق مؤمنین باشد و گر نه بدلالت آیات دیگر آنچه انسان در اینکه دنیا میکند از نیک و بد تماما در دیوان کرام الکاتبین ضبط و ثبت گردیده و نتیجه خواهد رسید اینکه است که در روز قیامت گوید یا وَيَلْتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا (۱)» سوره کهف آیه ۴۷ بعضی او مفسرین چنین گویند یافتن عمل و وجدان آن در قیامت چنانچه ظاهر

(۱) ای وای بر ما چیست اینکه کتاب که کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در آن شماره شده و یافتند آنچه کرده‌اند حاضر نزد خود

صفحه : ۳۸

آیه است معنی ندارد زیرا که عمل باقی نماند پس باید جزاء و ثواب عمل مراد باشد یعنی انسان هر عمل خیر یا شریکه در اینکه عالم از وی سرزند در روز رستاخیز به نتیجه آن از ثواب یا عذاب خواهد رسید.

لکن تمام دانشمندان متفقا گویند بایستی کلام را بظاهر آن گذاشت تا وقتی که بشود حمل بظاهر نمود و در اینجا چه مانعی دارد که گفته شود خود اعمال در قیامت بروز و ظهور مینماید زیرا که یکی از نامهای قیامت یوم الجمع است یَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ سوره تغابن آیه ۹، و شاید اینکه قیامت را عالم جمع نامیده برای اینکه است که آنچه در تمام عوالم ما دون تحقق پذیرفته منظوی در عالم قیامت است زیرا اینکه قاعده مسلم است که هر ما دونی منظوی در ما فوق خود میباشد و عالم قیامت از حیث رتبه و مقام فوق عالم دنیا و عالم برزخ میباشد و روی اینکه قاعده آنچه در اینکه عالم یافت میشود در آن عالم آخرت پدیدار است و اخبار بسیاری نیز شاهد بر آن است.

در روایتی از انس بن مالک است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رحلت حضرت فاطمه (س) چند فرد شعر مرثیه‌خوانی نمود پس از آن بقبرستان رفت و گفت «السلام علیکم یا اهل القبور» اموال شما را قسمت کردند و خانه‌های شما را مسکن گردانیدند و زنهای شما شوهر کردند اینها اخباری است که نزد ماست نزد شما چه خبر است هاتفی صدا داد از دنیا گرفتیم آنچه خوردیم و یافتیم آنچه از پیش فرستادیم و آنچه گذاشتیم زیان بردیم.

و روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است «که تو از مالت منتفع نمیگردی مگر آنچه را که خوردی و مصرف کردی و پوشیدی و کهنه گردانیدی یا بدادی و گذشتی.

و در حدیث دیگر شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منزل عایشه گوسفندی ذبح نمود و بفقرا مدینه میداد چون شب شد حضرتش از عایشه سؤال نمود از آن گوسفند چه مانده گفت هیچ نمانده مگر گردنش فرمود بگو همه مانده مگر گردنش و آن اشاره بکلام الهی است مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (۱)».

(۱) آنچه نزد شما است فانی و ناپایدار است و آنچه نزد خداست ثابت و باقی است

صفحه : ۳۹

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا اهل کتاب گفتند هرگز داخل بهشت نمیشود مگر کسی که یهودی باشد یا نصرانی مفسرین اینکه آیه را دو نحو تفسیر نموده‌اند یکی آنکه خداوند به پیغمبر خود خبر میدهد که یهود و نصاری با همه مخالفت و ضدیتی که با هم دارند که در آن آیه بعد اشاره دارد و قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ که هر یک از آن دو طائفه دیگری را باطل میدانند و چون دین اسلام را دشمن قویتر از هر دو میدیدند لذا از روی معاندت و ضدیت گویا با هم همدست شده و برای اینکه اساس دین اسلام را بر چینند و مسلمانان را بکفر تشویق نمایند و لو دین دیگری باشد اینکه بود که بزبان نه باعتقاد منحصر میگردانیدند رفتن بهبهشت را بدین یهودیت یا نصرانیت طریق دیگری که در توجیه آیه گفته شده اینکه است که قاعده عرب است که در مقام اخبار بسیار میشود که دو چیز مختلف را بقرینه خارجی با هم جمع میکنند اعتمادا بر اینکه شنونده هر یک را بجای خود فهم کند و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که یهودیان گفتند هرگز کسی داخل بهشت نمیشود مگر آنکه یهودی باشد و نصرانیان گفتند هرگز کسی داخل بهشت نمیشود مگر آنکه نصرانی باشد لکن بقرینه آیه پیش که فرموده وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا حمل بر معنی اول بهتر است که اهل کتاب میل داشتند بهر ترتیبی که هست مسلمانها را از دین حق برگردانند و لو آنکه بدین نصرانیت یا یهودیت در آیند و بقرینه قوله تعالی تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ که آرزوی آنان چنین است معنی دوم اولی است زیرا که هرگز یهودیان چنین آرزویی نداشتند که نصرانیان به بهشت بروند و نیز نصرانیان هرگز آرزو نداشتند که یهودیان بهشت روند.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ آری کسی که تسلیم نمود وجه خود را یعنی نفس خود را برای خدا و خالص گردانید خود را و تسلیم اوامر او گردید در حالی که نیکوکار باشد پاداش عمل نیک

صفحه : ۴۰

چنین کسی نزد پروردگار وی است.

مفسرین گویند تخصیص بوجه در مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ یا برای اینکه است که وجه یعنی صورت اشرف اعضاء بدن است و مواجهه و توجه بهر چیزی بصورت میشود یا وجه کنایه از ذات شیء است یعنی کسی که بذات خود تسلیم حق گردید و بتمام قوی و مشاعر رو باو آورد.

اسلام اگر چه همان معنای تسلیم و منقاد گردیدن است لکن مراتب و درجاتی دارد مرتبه اول اسلامی است که مقابل ایمان آرند و بگفتن شهادتین تحقق پذیرد و اشاره بهمین اسلام دارد در آن آیه در جواب کسانی که گفتند ایمان آوردیم خطاب عزت میرسد که بآنها بگو اسلام آورده‌اید نه ایمان.

مرتبه دوم اسلام آن تسلیمی است که پس از ایمان که عبارت از تصدیق بزبان و تصدیق بقلب و عمل بارکان باشد تحقق پذیرد. و شاید همین باشد مقصود از قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً «۱» سوره بقره آیه ۲۰۴، و آن عبارت از تسلیم است بکل ما جاء به النبی بلکه اذعان و تسلیم و ترک اعتراض بآنچه قلم تقدیر بر آن اجراء گردید.

مرتبه سوم که از بالاترین مراتب تسلیم بشمار میرود آن مرتبه خلوص است و آن مقام کسی است که پس از مجاهده با جنود وهم غضب و شهوت بر قوای طبیعی ظفر یافته و خود را در محل امن و امان که جایگاه متقین است مظفرانه ساکن گردانیده:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۲) سوره دخان آیه ۵۱ آری کسی که سراسر وجود خود را تسلیم اوامر حق نمود و بتمام قوی و مشاعر متوجه بمقام قدس احدی گردید و قلب و سریره خود را از غیر او خالی گردانید در باره چنین کسی صادق آید مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ که بحقیقت پشت بخلق گردانیده و روی نیازمندی بدر خانه بی نیاز مطلق آورده و بتمام قوی متوجه باو شده چنین کسی حائز منتهی درجه تسلیم گردیده.

(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی در آئید در سَلَم و سلامتی.

(۲) محققا تقوی پیشه کاران در محل امن و امان قرار گرفته‌اند.

صفحه : ۴۱

وَهُوَ مُحْسِنٌ حال است از ضمیر «اسلم» یعنی با اینکه بتمام قوی و مشاعر متوجه بحق گردیده اعمال و افعالش نیز بر وجه نیکو بعمل آمده و منقاد و مطیع قانون شرع گردیده چنانچه در حدیثی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ابا ذر فرمود «عبادت کن خدا را بطوری که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و اینطور عبادت کردن کاشف از حقیقت ایمان و اسلام است، و در حدیث قدسی است «که عبد در نتیجه عمل نمودن بنوافل بجایی رسد که حق چشم او میشود که باو می بیند و گوش او میشود که باو میشنود تا آخر حدیث».

فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ «عند» در لغت بمعنی قرب و نزدیکی است پس چنین کسی که بتمام قوی و مشاعر تسلیم حق گردید مقام عنایت پیدا می کند و آن مقام بلندی است که تنها عده‌ای از نفوس زکیه بشر و ملائکه مقربین دانسته در آن مقام راه یابند در شأن نفوس زکیه شهداء است بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ سوره بقره آیه ۱۴۹ و در شأن ملائکه مقربین است إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ سوره اعراف آیه ۲۰۵ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ البته چنین است کسی که مقام عنایت پیدا نموده و در مقام امن و امان منزل گزید چگونه بر گذشته محزون است و بر آینده خوفناک زیرا چنانچه گفته شد کسی که بتمام قوی و مشاعر تسلیم اوامر تکوینی و تشریعی حق گردید و مثل مرده بدست غسل تمامی امور خود را تسلیم بوی نمود بطوری که از خود اراده و خواستی اظهار نمیدارد مگر آنچه را که او خواسته و در باره او اجرا گردانیده چنین کسی دیگر در باره او خوف و حزنی تصور ندارد نه در دنیا و نه در آخرت.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ إِبْنِ عَبَّاسٍ گفته شأن نزول آیه اینکه است که چون نصاری نجران آمدند نزد

صفحه : ۴۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علمای یهودیان نیز آمدند و راجع بدیانت با هم جدال و بحث نمودند مردی از بین یهودیان بنام رافع بن حرمه برخاست و گفت شما عیسویان (ما انتم علی شیء) هیچید و نبوت حضرت عیسی (ع) و کتاب او را انکار نمود، و یکی از عیسویان برخاست و گفت شما یهودیان هیچید و نبوت حضرت موسی (ع) و کتاب او را انکار نمود و هُم يَتْلُونَ الْكِتَابَ بقاعده علم نحو «وهم» حال است یعنی اینکه دو فرقه یهود و نصاری بهم چنین گفتند و حال آنکه هر دو کتاب خود «تورات» و «انجیل» را میخوانند و در تورات اوصاف حضرت عیسی (ع) و نبوت او و کتاب انجیل ثبت است و نیز عیسویان کتاب انجیل را می خواندند و اوصاف حضرت موسی (ع) و نبوت و کتاب او در انجیل ثبت است.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ اینکه جمله را مفسرین دو طور تفسیر نموده‌اند قولی اینکه است که مقصود آباء و اجداد یهودیان و نصرانیانند که آنها نیز دین یکدیگر را باطل میدانستند، مقاتل گوید مقصود مشرکین عربند که نسبت بحضرت محمد

صلی الله علیه و آله و سلم چنین میگفتند، **فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** خداوند در مقام تهدید میفرماید هر کسی برآی و عقیده و بر وفق مراد خود حرفی میزند و دعاوی بیجا میکند و خود را مصاب و دیگری را تخطئه مینماید و البته حاکمی بایست بین آنان حکم کند که چه کسی در دعوی صادق و چه کسی بر باطل است و **أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ** خداست و موقع دادگاه حقیقی قیامت است که در آن وقت بحکم الهی حق و باطل بدرستی و خوبی از هم جدا میگردند و هر کسی بحق خود خواهد رسید.

صفحه : ۴۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷]

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴) وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَہٗ بَل لَّهٗ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهٗ قَانِتُونَ (۱۱۶) يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷)

ترجمه:

کیست ستمکارتر از کسی که منع کند مردم را از مساجد خدا که در آن یاد خدا و اسم آن برده شود و کوشش کند در خرابی مساجد نیست برای آنها که داخل مساجد شوند مگر بر خود ترسان باشند چنین اشخاصی در دنیا برای آنها خواری و ذلت است و در آخرت عذاب بزرگ، مشرق و مغرب مال خدا و ملک اوست، بهر طرف که رو کنید در آنجا روی خداست و او محیط بر همه جا و بر هر چیزی عالم است، و گروهی گفتند خدا دارای فرزند است او پاک و منزّه و مبرا است بلکه آنچه در آسمان و زمین است ملک اوست و همه فرمانبردار و مطیع اویند، خداوند پدیدآورنده آسمانها و زمین است و چون اراده نمود چیزی خلق کند بمحض اینکه بگوید باش فوراً موجود میگردد.

توضیح آیات

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ در شأن آیه بین مفسرین گفتاری است:

۱- قتاده و سدی، گفته‌اند راجع بوقتی است که بخت النصر با قشون زیادی آمدند به بیت المقدس و یحیی بن زکریا را کشتند و بیت المقدس را خراب کردند.

۲- بعضی دیگر گفته‌اند او ططواس بن اسیسا بود که با بنی اسرائیل جنگ کرد و بیت المقدس را خراب نمود و آن را مزبله ساخت و جای کتافات قرار داد و همانطور

صفحه : ۴۴

خراب ماند تا در زمان خلافت عمر وقتی مسلمانان قوت گرفتند آن را عمارت کردند.

۳- قول دیگر اینکه است که از ظاهر سیاق آیه اینطور معلوم میشود که مقصود از مانعین مساجد کفار مکه بودند که قبل از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مانع شدند و نگذاشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل مسجد الحرام شود و از ابا عبد الله علیه السلام روایت میکنند آنها کفار قریش بودند که نمیگذاشتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه و مسجد الحرام شود.

۴- در بعضی روایات دیگر دارد که مسلمانها در مکه مسجدی داشتند و کفار مکه آن را خراب کردند.

مساجد جمع مسجد است و مسجد محل سجده گاه است و البته بیت المقدس یا مسجد الحرام هر کدام باشد محل سجده بسیار دارد. وَ سَعِيَ فِي خَرَابِهَا ممکن است اعتراض شود که کفار قریش یا باقی کفار کوشش در خرابی مسجد الحرام نکردند و از آیه چنین برمی آید که کفار سعی در خرابی مسجد نمودند از اینجا معلوم میشود که مقصود مسجد الحرام نیست.

بعضی از مفسرین از اینکه اعتراض پیش‌بینی نموده چنین گویند عمارت هر چیزی نسبت بآن فایده و نتیجه‌ای است که بایستی مترتب بر آن گردد و خرابی آن نیز بلحاظ عدم ترتب همان فایده است پس بلحاظ مانع گردیدن آنها از دخول مؤمنین در مسجد الحرام و نماز خواندن در آنجا صحیح است گفته شود کفار سعی در خرابی مسجد الحرام نمودند أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ «اولئك» اشاره بهمان کسانی است که مانع گردیدن از دخول مسلمانها در بیت المقدس یا مسجد الحرام هر کدام باشد پس بر چنین کسانی روا نیست که داخل آن مسجد گردند و اگر بخواهند داخل گردند بایستی مسلمانها مانع گردند اینکه است که فرموده آنان داخل نمیگردند مگر اینکه ترسناکند.

صفحه : ۴۵

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ برای کسانی که مانع از دخول مساجد شدند و خواستند طریق بندگی و عبادت را به بندند نتیجه عمل آنها خواری و ذلت در دنیا و مر ایشان راست در آخرت بکیفر اعمالشان عذاب و شکنجه بزرگ.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ لَامٌ، وَلِلَّهِ لَامٌ تَخْصِيصٌ است، مشرق محل بر آمدن خورشید و مغرب محل غروب آن، و شاید اینکه مالکیت خود را اختصاص داده بمشرق و مغرب که اضافه بطلوع و غروب شمس دارد برای عظمت خورشید است که در عالم مادیات خورشید بسیار مهم و قابل اهمیت است و در آنجا که اظهار بزرگی خود نموده و ربوبیت خود را اضافه مینماید بمشرق و مغرب رَبُّ الْمَشْرِقِينَ وَ رَبُّ الْمَغْرِبِينَ نیز شرافت شمس را میرساند و تشبیه مشرقین و مغربین که پروردگار دو مشرق و دو مغرب است شاید باعتبار اینکه است که مشرق و مغرب زمستان غیر از مشرق و مغرب تابستان است و در جای دیگر رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ شاید باعتبار اینکه باشد که هر روز مشرق و مغربی دارد همین طوری که عقل در عالم مجردات مظهر اتم اوصاف ربوبی است خورشید نیز در عالم مادیات و طبیعیات مظهر و نماینده آثار الهی است و آنچه بهجت و جمال و کمالی در عالم طبیعیات بنظر می آید بنماینده گی نور خورشید تحقق پذیرفته و بنور و ضیاء آن نباتات و گیاهان از زمین روئیده می گردد و حیوانات نشو و نما می نمایند و جواهرات معدنی از قبیل الماس و یاقوت و زمرد تماما از نفوذ نور خورشید پدید می گردند.

بلکه چنانچه کشفیات جدیده امروزه نشان می دهد تمام الوان و رنگهای مختلف از سرخی و زردی و سبزی و غیر آن که در

موجودات دیده می‌شود تماماً همان اشراق نور خورشید است که باختلاف محل و خصوصیت اجسام نمایش می‌نماید و گر نه مواد و اجسام در مرتبه ذات هیچ رنگی ندارند.

صفحه : ۴۶

اعتراض

اینکه مطلب مخالف و جدان است زیرا بنا بر اینکه تمام الوان از نور شمس پدید گردند بایستی در شب که خورشید از زمین غائب است رنگی ظاهر نباشد با اینکه در روشنی برق و چراغ و ماه بلکه در روشنی ستارگان نیز الوان دیده میشود.

پاسخ

آری در شب و در روشنی برق و ماه و غیره الوان پدید می‌گردند لکن باید دانست کسانی که از روی تجربیات بسیار و مطالعات بیشمار چنین اظهار می‌نمایند که تمام الوان از نور شمس پدید می‌گردد معتقدند که نور کواکب و ستارگان و کرات مثل ماه تماماً از اشراق نور خورشید است که بر آنها تابیده و آنها را روشن نموده و نیز نور برق و هر چه از آن حرارت و نور تولید گردد با اشراق نور شمس تحقق پذیرفته پس جمال طبیعت نمایشی است از جمال خورشید اگر چه خورشید نیز چنانچه گویند از جای «کهکشانشان» نور می‌گیرد و تماماً نمایش است از اشعه جمال احدی و نور جلال سرمدی (سبحان الله مالک الملک) *يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى* «۱» سوره فاطر آیه ۱۴ *فَأَيُّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ* «فاء» در «فانما» برای تفریع است یعنی چون مشرق و مغرب کنایه از عالم مادیات و طبیعیات است ملک خدا و مظهر صفت ربوبیت اوست پس بهر طرف رو آورید و توجه نمائید در آنجا روی خداست، «وجه» در کلام عرب بمعنای مختلف استعمال شده اگر چه معنی ظاهر آن که شاید معنی حقیقی آن باشد ذات هر شیء و نفس او را وجه او گویند، و صورت جسمانی شیء را نیز وجه او گویند و روی انسان را

(۱) در می‌آورد شب را در روز و روز را در شب و مسخر گردانیده خورشید و ماه را که در مدار خود سیر نمایند تا مدت معینی، که بولج شب روز ناپدید میگردد و نیز بولج روز شب زایل میگردد و اینکه آیه اشاره دارد بکمال قدرت و استیلای حق تعالی و اینکه تمام موجودات مسخر امر اویند.

صفحه : ۴۷

نیز وجه او گویند، و البته مقصود از وجه خدا صورت جسمانی نیست زیرا که خداوند منزه و مبرا از اوصاف ممکنات است، و نیز نمیتوان وجه را بمعنی ذات و حقیقت گرفت زیرا که «اینما» دلالت بر مکان دارد و خداوند بالا-تر از آن است که مکان باو احاطه داشته باشد بلکه او محیط بر زمان و زمانیات و مکان و مکانیات میباشد، و شاید مقصود از وجه خدا که هر کجا رو آرید در آنجا روی خداست و بقرینه مشرق و مغرب که محل طلوع و غروب نور است، اشعه نور حقیقی و انبساط رحمت رحمانی واحد ازلی باشد که فیض وجود او و اشراق نور رحمت وی تمام موجودات را فرا گرفته، و همان طوری که نور شمس موقع طلوع تمام مادیات را فرا میگیرد و همه بنور او پدید و روشن میگردد و در نور آن نشو و ارتقاء مینمایند همین طور نور حق تعالی و فیض منبسط او

تمام موجودات از علویات و سفلیات و مجردات و مادیات را فرا گرفته و همه باو موجودند و بقیومیت او باقی و لا ینقطع از او فیض میگیرند و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مقصود از نور معنی حقیقی آن است «ظاهر بذاته مظهر لغیره» هر چیزی که بخودی خود ظاهر و مظهر و نماینده غیر باشد آن را نور گویند و خداوند نور حقیقی است که بذات و حقیقت خود موجود و ظاهر و هویداست و پیدایش موجودات بنور وجود اوست.

خلاصه اینکه آیه چنین می‌نماید که در مقام اعتراض و نکوهش مشرکین است که اگر مساجد را خراب می‌کنند که در آنجا ذکر خدا نشود مؤمن پاک اعتقاد هر وقت متوجه بحق گردد بهر چه رو آرد در آنجا رحمت حق و فیض وجود او را مشاهده مینماید زیرا که فیض وجود او مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته.

إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ رحمت وجود او تمامی موجودات را فرا گرفته و علم او محیط است بجمیع کاینات و ظاهر و باطن هر چیزی نزد او مکشوف و هویداست و از اغراض و نیات مردم مطلع و آگاهست.

پس اگر همه موجودات را مشمول فیض حق بدانی و در همه حال روی نیازمندی

صفحه : ۴۸

بدر خانه بی‌نیاز مطلق آری بدان که بهر چه رو کنی باو رو کرده‌ای و بهر چه سجده کنی او را سجده نموده‌ای. که وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَہٗ بَلْ لَہٗ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یہودیها گفتند عزیر پسر خداست وَ قَالَتِ الْیَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَ نصاری گفتند مسیح پسر خداست وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ بلکه یہودیها گفتند نحن أبناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ خود را پسر خدا و از دوستان او بشمار آوردند، مشرکین عرب گفتند ملائکه دختران خدایند.

خدایی که مالک و پدیدآورنده آسمانها و زمین است و آنچه بصفه موجودیت آمده زیر فرمان او و مسخر امر ویند منزله است از اینکه فرزند آورد.

ظاهرا یہود و نصاری که عزیز و مسیح را پسر خدا گفتند مقصود آنها مثل اولاد آوردن انسان و حیوان نیست که جسمی از جسمی بیرون آید زیرا که آنها خدا را جسم نمیدانند مثل باقی اجسام، و شاید چنین توهم مینمودند که روح عیسی (ع) و عزیز از حقیقت حق تولید شده و بجسم و جسد عیسی (ع) و عزیز تعلق گرفته و بصورت بشری نمایان گردیده که بروحانیت خدا و بجسمیت شخص بشری نمایش یافته‌اند چنانچه ظاهرا جهال صوفیه نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السلام همین طور معتقدند و علی علیه السلام را خدا و از حق تعالی جدا نمیدانند.

و خداوند در مقام رد آنها خود را تنزیه می‌نماید که تولید مثل بهر معنی که فرض شود بر خداوند روا نیست زیرا که ولد شبیه والد است و اگر روح عزیز و عیسی (ع) از حق تعالی بطور تولید مثل که ظاهر ولد چنین است صادر شده باشد بایستی روحانیت عیسی (ع) و عزیز در تمام جهات مثل حق تعالی باشد حتی در وجوب وجود و قدم ذاتی و ادله توحید باطل می‌کند کلام آنها را.

و در اینکه دو آیه معجزنا بدو طریق اشاره دارد که عقیده نحیف آنان باطل و غیر موجه است، یکی در آنجا که بعد از نقل کلام آنها می‌گفتند کہ اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا در مقام اعراض ورد آنها فرموده کہ بَلْ لَہٗ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اشاره به اینکه

صفحه : ۴۹

اینطور نیست که گمان کرده‌اند بلکه آنچه در آسمانها و زمین است یعنی تمام موجودات ملک خدا و همه مسخر امر ویند پس نسبت بتمام موجودات جنبه مالکیت و استیلاء و تسلط دارد نه جنبه والدیت که تولید مثل نماید که کُلُّ لَہٗ قَائِنُونَ، بِدِیْعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پدیدآورنده آسمانها و زمین است، و نیز مالکیت او مثل مالکیت بشر نیست که نسبت بآنچه در تصرف وی است یک نحو

تصرف موقتی باشد و مالک حقیقی آن نباشد مالک حقیقی آن کسی است که موجودات را از نیستی بهستی و از هستی به نیستی آورد و نیز دوام وجود هر موجودی بستگی و ارتباط باراده و خواست او دارد.

عمر بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام سؤال می‌کند از قول حق تعالی بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پاسخ فرموده خدای عز و جل ابداع نموده «یعنی پدید گردانیده تمام اشیاء را بعلم خود بدون مثالی که قبلاً در نظر داشته باشد پس آسمان و زمین را خلقت فرمود در صورتی که پیش از آن آسمان و زمینی نبوده آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی را که فرموده وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ فِي كَيْفِيَّةِ اِبْدَاعِ وَ چگونگی خلقت موجودات چنین بیان میکند وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

اینکه حدیث تأیید مینماید قول حکما را که گویند سبب ایجاد مخلوقات همان علم بصلاح است زیرا امام میفرماید تمام اشیاء را بعلم خود بدون مثال خلق نموده و در کیفیت ابداع و چگونگی خلقت موجودات چنین بیان مینماید.

وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «قضی» در قرآن بچند معنی آمده:

۱- خلق نمودن مثل فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ.

۲- بمعنی امر تشریحی مثل وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلْمًا تَعْبُدُوا إِلَّآ إِيَّاهُ ۚ ۳- بمعنی حکم وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ غیر اینها که مفسرین متعرض شده‌اند، و شاید اینجا مراد اراده و حکم باشد که وقتی اراده ازلی بامری تعلق گرفت بمحض همان علم ازلی بصلاح و تعلق اراده بوی آن شیء تحقق میپذیرد و از نیستی بهستی می‌آید و موجود میشود.

صفحه : ۵۰

و در اینجا اشاره لطیف دارد که پدیدار شدن موجودات را تشبیه بحکم حاکم نموده که همانطوری که حکم از حاکم بمجرد اشاره‌ای صادر میگردد بدون اینکه چیزی از وی صادر شود و زایش کند همین طور وقتی اراده حق تعالی بایجاد شیء مراد تعلق میگیرد بمحض اشاره که تعبیر از آن بلفظ «کن» مینماید آن شیء مراد موجود میگردد بدون اینکه تولید مثل شود که در مقام خلقت چیزی از او منفصل گردد یا زایش نماید زیرا که تولید مثل بهر معنایی که فرض شود بایستی ولد از والد منفصل گردد و از آن چیزی زایش نماید که در حقیقت قبلاً یا بالفعل یا بالقوه در والد موجود بوده و بعداً از او جدا و منفصل گردد، و پس از زایش زائیده شده چیزی میشود مثل زاینده او و منزله است پروردگار عالم که چیزی مثل او یا شبه او در عالم یافت گردد که اگر چنین بودی بایستی هر یک از موجودات پس از خلقت خدا و واجب الوجود باشند.

لکن باید دانست که در اینجا مطلب بسی دقیق‌تر و بالاتر است زیرا که در اوامر تکوینی و در ابداع و پدید آوردن موجودات محتاج بلفظ و کلامی نیست و لفظ «کن فیکون» در آیه اشاره بسرعت اجابت ممکنات است برای پذیرفتن اوامر تکوینی که بمحض اراده و خواست الهی اجابت مینماید اوامر تکوینی را و در سوره یس آیه ۸۲ فرموده إِنَّمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

صفحه : ۵۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱]

اشاره

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹) وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ

مَلَّتْهُمْ قُلُوبٌ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِّبَعْتَهُمْ أَهْوَاءَهُمْ بَعَدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱)

ترجمه:

کسانی که ز علم و دانش تهی دستند گفتند چرا خداوند با ما سخن نمی گوید یا معجزه و علامتی برای ما نمی فرستد همین طور پیشینیان از روی نادانی چنین سخنان می گفتند دل‌های آنان در نفهمی شبیه بیکدیگر است ما ادله و آیات رسالت را بیان کردیم برای کسانی که اهل یقینند،

ای پیغمبر ما تو را بحق فرستادیم که مردم را مژده دهی ببهشت و تهدید نمایی و بترسانی آنها را از عذاب جهنم و تو مسئول کافران که اهل جهنم میباشند نیستی،

هرگز یهود و نصاری از تو خشنود و راضی نمی شوند تا اینکه تابع ملت آنها گردی بگو باینها محققا راهی که خدا بنماید همان راه هدایت است و ای پیغمبر اگر تو تابع هوای نفسانی آنها کردی «پس از آنکه طریق هدایت را از راه علم و یقین دریافتی» دیگر خداوند یار و یاور تو نخواهد بود،

کسانی که بآنها کتاب عنایت نمودیم و آن را آن طوری که باید تلاوت نمایند تلاوت کردند آنها اشخاصی میباشند که ایمان می آورند بآن کتاب آسمانی و کسی که کافر شد بکتاب خدا آنها زیان کارانند

صفحه : ۵۲

توضیح آیات

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ- در اینکه کسانی که از روی نادانی چنین گفتند چه مردمانی بودند گفتاری است ابن عباس گفته یهودیانند، مجاهد گفته عیسویانند، قتاده گفته مشرکین عربند.

لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ مَّفْسَرِينَ گویند کفار به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض مینمودند که چرا خداوند شفاها بما نمیگوید که تو رسول اوایی یا اینکه با تو تکلم نماید و ما کلام او را بشنویم همان طوری که با موسی علیه السلام تکلم نمود و آن هفتاد نفر کلام خدا را شنیدند، و چرا علامت و نشانه‌ای برای ما نمیفرستد که شاهد صدق تو باشد.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ مثل اینکه بنی اسرائیلیان بموسی علیه السلام گفتند أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً (۱) و نصاری بعیسی بن مریم علیه السلام گفتند هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (۲) تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ دلها و قلبهای معاندین و اهل کفر و فسق شبیه بیکدیگر است و همین طوری که کلام آنها در گفتار مثل یکدیگر اعتراض مینمایند و سخن میگویند قلبهای آنان نیز در قساوت بهم ماند و اینها کسانی میباشند که خداوند در باره آنها فرموده «بچشم و گوش و دل آنان مهر نهادیم» که نه چشم دارند که آثار حقانی را در عالم امکانی مشاهده نمایند و نه گوش دارند که آیات و کلمات معجزنمای الهی را بشنوند و نه دل و قلب دارند که تعقل و تفکر نمایند و حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهند» و کلام کفار و اعتراض و ایرادشان ارائه میدهد ما فی الضمیر آنان را زیرا که

(۱) نشان ده خدا را بما آشکارا

(۲) آیا پروردگار تو قدرت دارد که از آسمان غذایی برای ما فرود آورد.

صفحه : ۵۳

زبان ترجمان دل است چون دل آنها در شقاوت و تمرد و ضدیت با اهل حق شبیه بهم است اینکه است که در گفتار نیز سخنان آنان بهم ماند.

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ما بطور شایستگی روشن و واضح نمودیم نشانها و علامات و معجزاتی برای اثبات صدق دعوی رسولان خود لکن آن براهین برای کسانی نافع و اثربخش است که دل و سریره آنها از کثافات اخلاقی و خودخواهی و تعصب آباء و اجدادی و حقد و حسد سبعی پاک باشد و پاک طینت و خوش سجیه و دارای حالت تسلیم باشند البته چنین اشخاصی بخوبی میتوانند حق و باطل را از هم تمیز دهند و بچشم دل مشاهده نمایند آیات و نشانهای حقانی را و چنین اشخاصی اهل یقینند که از ظن و شک و تخمین وارسته گردیده و بمرتب یقین رسیده‌اند.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تو پیمبر و فرستاده مایی و ما تو را از روی حقیقت و درستی فرستادیم که هم بشارت دهی اهل ایمان و تقوی را بنعمتها و لذائذی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده و هم آنها را از کیفر اعمال بدشان و مجازات کردار زشتشان بترسانی و تهدید نمایی.

وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ «و لا تسئل» را دو نحو قرائت کرده‌اند جماعتی بجزم خوانده‌اند «و لا تسئل» یعنی تو مپرس، ابن عباس گفته شأن نزول آیه چنین است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با خود اندیشه نمود کاش میدانستم خداوند با کفار چه خواهد کرد اینکه آیه نازل شد که تو جوایب حال آنها مباش و جماعت دیگر برفع خوانده‌اند «و لا تسئل» یعنی پرسیده نمیشوی یعنی تو که رسول و فرستاده بحق و درستی میباشی مسئول اهل جهنم نیستی زیرا که تو فقط موظف میباشی که تبلیغ رسالت نمایی و مردم را ببهشت و نعمتهای بهشتی و مقامات اخروی مژده دهی، و از عذاب و سخط الهی و کیفر اعمال

صفحه : ۵۴

بدشان بترسانی لکن وقتی آنان از روی کبر و نخوت دعوت تو را نپذیرفتند و لجاجت ورزیدند تو بوظیفه رسالت خود عمل نموده‌ای دیگر بر تو حرجی نیست و مسئولیتی نداری.

وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ در روایت ابن عباس چنین است که یهودیان مدینه و عیسویان نجران منتظر بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قبله با آنها موافقت نماید چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بامر حق تعالی قبله را از بیت المقدس بروی کعبه گردانید مایوس شدند و از آن اظهار محبتی که نسبت بحضرتش و مؤمنین می کردند صرف نظر نمودند اینکه بود که خداوند اینکه آیه را فرستاد.

بعضی دیگر از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند، جماعتی از یهودیها خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند و میگفتند با ما مدارا کن تا بتو ایمان آریم و چون حضرتش خیلی مایل باسلام آوردن آنها بود با آنها به نیکی و مدارا رفتار مینمود اینکه آیه نازل شد که یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمیشوند مگر وقتی که تو تابع آنها گردی.

قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى مفسرین گویند مقصود از هدایت اول طریق اسلام است که آن دین خداست و دین اسلام طریق مستقیم است که اگر آدمی بآن طریق سیر نماید بمقصود اصلی خلقت نائل میگردد، و مقصود از هدایت دوم راه یافتن و رسیدن بجایگاه قرب الهی است.

آری غرض از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی راه یافتن بسوی قرب الهی است و نزدیکترین راه بسوی اله و قرب او طریق اسلام

است اینکه است که دین اسلام و ملت حنیف ابراهیم علیه السلام بطریق مستقیم نامیده شده زیرا که نزدیکترین راه بمقصود راه مستقیم است، و دین یهود و نصاری طریق هدایت نیست بلکه دین ساختگی است که آنان از روی تعصب و برای فاسد خودشان دسیسه‌ها در دین حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نموده‌اند و بهوهای نفسانی خودشان عمل مینمایند و چنین دین و آئینی هرگز آدمی را بسعادت نمیرساند بایستی هدایت از طرف حق تعالی باشد و رهنما پیمبری که تأسیس شده باشد برای هدایت.

صفحه : ۵۵

وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ أَفَ تَعْبُدُهُمْ أَنتَ لَمَّا كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ أَتَعْبُدُ لَهُمْ عِندَ اللَّهِ خَلْفَةً مِمَّا ظَهَرَ بَيْنَ الْأَعْيُنِ أَمْ لَا تَفْقَهُونَ كَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي يَخْرُجُ مِنْهَا حَقٌّ كَثِيرٌ لَعَلَّكُمْ أَتَّعِفُونَ
 که تو اگر تابع هوای آنان گردی لکن شاید مقصود مسلمانها باشند زیرا که هرگز پیغمبر اسلام تابع یهود و نصرانی نمی گردید.
 ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيْرٍ کَسِي رَا کَ خَدَاوَنَد بُو ی عِلْمِ اَمُوخْتَه وَ حَقَانِیْت دِیْنِ اِسْلَامِ بَرُو ی مَحْرُز وَ ثَابِتِ گَرْدِیْدَه اِگَر اَز رُو ی هُوای نَفْسَانِی تَابِعِ یَهُودِیْهَا یَا عِیْسُو یْهَا گَرْدِیْدِ دِیْگَر پَنَاهِگَاهی نَدَا رَد زِیْرَا کَ یِگَا نَه مَلْجَا وَ پَنَاهِگَا هِشْر کَرَم وَ رَحْمَتِ الهِیِ اَسْت وَ کَسِی کَ تَابِعِ نَفْسِ شَد وَ اَز حَق رُو گَرْدَانِیْدِ دَر دَامِ شَیْطَانِ گَرْفَتَارِ وَ اَز رَحْمَتِ خَاصِ رَحِیْمِی بِی نَصِیْبِ مِی گَرْدَد. دَر اِیْنِکَ مَعْنِی وَ حَقِیْقَتِ هِدَا یْتِ چِیْسْت بَیْنِ دَانِشْمَنْدَانِ گَفْتَارِی اَسْت وَ بَمِذَاقِ هَر صَنْفِی مَعْنِی جَدَاگَا نَه اِی دَا رَد.

بمذاق علمای شریعت چهار وجه و چهار معنی برای هدایت گفته شده:

۱- هدایتی که برای عموم افراد بشر است و آن امور چهارگانه‌ای است که انسان بآن موقعیت پیدا مینماید برای تحمل تکلیف عقل، فطانت، رفع موانع، نصب ادله.

۲- ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای هدایت بشر تعیین شده.

۳- هدایت مخصوصی که از طرف حق تعالی نسبت بکسانی است که طریق هدایت را پیش گرفته‌اند و بهدایت پیشوایان راه یافته‌اند و بهمین معنی اشاره دارد قوله تعالی وَ الَّذِیْنَ اهْتَدَوْا زَادْهُمْ هُدًی

۴- راه یافتن بسوی بهشت.

و هدایت بمذاق کسانی که خود را اهل باطن و علمای طریقت میدانند سه قسم بشمار می آید:

۱- هدایت عام، ۲- هدایت خاص، ۳- هدایت خاص الخاص.

صفحه : ۵۶

هدایت عام سلوک در طریق ایمان و اسلام است، هدایت خاص رسیدن بمرتبۀ یقین است، هدایت یافتن خاص الخاص رسیدن و فائز گردیدن بمرتبۀ کشف و شهود و عیان است و گویند هدایت یافتن هر کسی بقدر تحصیل تقوی وی پدید میگردد و در تقوی نیز سه مرتبۀ گفته‌اند، تقوای عام از شرک و کفر، تقوای خاص از گناه و خطای تقوای خاص الخاص خودداری نمودن از نظر بغیر خدای رحمان و کمال آن در فناء در توحید است.

شکی نیست که هدایت یافتن بطریق دوم متفرع بر امور چهارگانه اول است تا آنچه مقدمه تکلیف است انجام نپذیرد و انسان سیر و روش خود را بر طریق راهنمایی رسول باطن (عقل) و رسول ظاهر (شرع) مستدام ندارد بمرتبۀ دوم از هدایت نائل نخواهد شد، و هدایت یافتن بر طریق سوم یعنی رسیدن بمرتبۀ کشف و شهود که آن را (عین الیقین) نامند نتیجه و ثمره هدایت یافتن بمرتبۀ اول و دوم است، و کمال انسانی و سعادت و فضیلت بشری بلکه کمال ایمان وی منوط برسیدن بهمین مرتبۀ ایمان است که از کمال تقوی پدید می گردد.

بعضی از علمای تفسیر چنین اظهار مینمایند که کلام بلیغ آن است که مطالب بسیار مهمی در جملات کوچکی گنجیده شود بین

۱- آنان قرآن را بطور شایستگی و با تأنی و تدبیر در آیات و با توجه و خضوع قرائت مینمایند و در باره آنها است قوله تعالی الذین إذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ۲- آنچه را که از اوصاف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در قرآن است میخوانند و کتمان نمیکنند و بخوبی بیان مینمایند. (کلبی) ۳- حرام قرآن را حرام میدانند و حلال آن را حلال همانطوری که نازل شده و تحریف نمیکنند، (عبد الله مسعود) ۴- بر محکمت قرآن عمل می‌کنند و بمتشابهات آن ایمان دارند و فهم معانی و بیان آن را باهش و میگذارند (حسن) ۵- در متابعت کردن قرآن کوتاهی نمیکنند و آن طوری که بایستی بیان میکنند و از خود اظهار رأی و عقیده نمی‌نمایند. (مجاهد) اینکه گفتاری که از مفسرین نقل شد مانع الجمع نیست شاید تمام آنها مراد باشد بقرینه قوله تعالی: أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. اولئك اشاره بمؤمنینی است که متصف بجمع مراتب ایمان میباشند و مقابل آنان کسانی میباشند که ایمان خود را بکفر پوشانیده‌اند و آنها یا اصلاً ایمان ندارند یا (یؤمن ببعض و یکفر ببعض) میباشند.

صفحه : ۵۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۴]

اشاره

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳) وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

ترجمه:

ای بنی اسرائیل یاد آرید نعمتی که بشما عطا نمودم و شما را برگزیدم و برتری دادم بر تمام مردم، و بترسید و خود را نگاه دارید از عذاب روزی که جزای عمل هر کسی عاید خودش میشود و کسی را بجای دیگری مجازات نخواهند نمود و در آن روز فدایی از کسی قبول نمیشود و نیز شفاعت در آن روز نفع نمی‌بخشد و در آن روز برای احدی یار و یآوری نیست،

(و ای پیغمبر) یاد آر وقتی که ابراهیم را پروردگار او امتحان نمود بکلماتی و از عهده تمامی آن بر آمد و خداوند باو گفت من تو را پیشوایی خلق برگزیدم و انتخاب نمودم ابراهیم گفت اینکه پیشوایی برای اولاد من نیز خواهد بود خداوند فرمود هرگز عهد من بستمکاران نمیرسد.

توضیح آیات

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ تا آخر، در اینکه دو آیه خطاباتی که راجع بنی اسرائیلیان بود بانتهای میرساند و نظیر همین آیه بود که شروع بخطابات شد و بهمین آیه نیز مطلب را خاتمه میدهد که ابتداء کلام و انتهای آن یکی باشد. و ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که در کلام فصیح تکرار درست بنظر نمی‌آید چگونه در اینجا دو آیه مکرر شده که نه در لفظ با هم تفاوت دارد و نه در معنی.

مفسرین از اینکه اعتراض پیش‌بینی کرده‌اند و چنین پاسخ می‌دهند که آیه اول برای اینکه است که یهودیان عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متذکر گردند نعمتهایی را که خداوند پدران آنها عنایت نموده و بشکرانه آن ایمان آرند و کفران نورزند.

صفحه : ۶۰

و آیه دوم در مقام تهدید است که از قیامت و عذاب و روز رستاخیز بترسند و بدانند که در آن روز فریادرسی ندارند و شفاعت کسی در باره آنها نافع نیست و نیز تکرار در باره آنها لطف است که شاید متنبه گردند، و شاید تکرار باعتبار تعدد مخاطبین بخطاب باشد زیرا که اینکه دو آیه در یک وقت فرود نیامده هر وقتی برای تذکر و یادآوری طائفه‌ای از یهودیان نازل گردیده.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ رَاجِعَ بَيْنَ مفسرین هم باعتبار الفاظ و هم باعتبار معانی گفتار بسیاری است که در کتب تفاسیر متعرض گردیده‌اند و در اینجا از کلمات آنان خوشه چینی نموده و ببعضی گفتار آنها اجمالا اشاره مینمایم.

علمای شیعه اثنی عشریه اینکه آیه را از بزرگترین ادله و شواهدی گرفته‌اند بر اینکه بایستی امام دارای مقام عصمت باشد و از هر خطا و گناهی مبراء و مصون و از هر خلق ناپسند و نکوهیده پاک و منزّه و از هر عمل زشتی بر کنار باشد، و روی همین اصل امامیه ثابت نموده‌اند که خلافت و امامت بایستی بنص و تعیین خود رسول الله صلی الله علیه و آله یا امام سابق انجام گیرد زیرا که عصمت امر معنوی و مقام بلندی است که کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر «علام الغیوب».

پس اگر خواهیم باین آیه بالا اثبات کنیم که امام و خلیفه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایستی بتعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد نه بدست مردم بایستی راجع به الفاظ و معانی اینکه آیه گفتار مفسرین را در نظر گیریم و در آن بحث نمائیم و مطلبی را گوشزد مطالعه کنندگان نمائیم.

مطلب اول: گوئیم «ابتلاء» بمعنی آزمایش و امتحان است و چون امتحان و آزمایش در باره کسی صادق آید که اطلاع بر حقیقت امور ندارد و خداوند عالم بجمیع معلومات غیر متناهی است اینکه است که مفسرین گویند مقصود از ابتلاء آن اوامر و تکالیفی است که ابراهیم علیه السلام بر انجام دادن آن موظف گردیده بود و مجازا آن را «بلوی» و امتحان نامند.

صفحه : ۶۱

مطلب دوم: در اینکه آیا مقصود از کلماتی که ابراهیم علیه السلام موظف گردیده بود بر انجام دادن آن و بآنها آزمایش گردید چه کلماتی بود نیز بین مفسرین گفتاری است بعضی معتقدند که امتحان او راجع بعقاید بوده مثل اینکه موظف شد که نظر کند در زهره و قمر و شمس و با بت پرستی معارضه نماید و تسلیم اوامر حق تعالی گردد در کشتن اولاد و صبر بر جفای کفار و آتش نمودی و غیر اینها که بهر یک از اینها و بغیر اینها خداوند ابراهیم علیه السلام را آزمایش نمود.

قول دیگر اینکه است که مقصود از کلمات همان کلماتی است که خداوند در روز «الست» بآدم آموخت و ملائکه را بآن آزمایش نمود آنجا که گفت فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ دِیْگَرِی گفته مقصود از کلمات همان معنی ظاهری کلمه است که خداوند آزمایش نمود ابراهیم علیه السلام را بگفتاری و اینکه قائل چنین گوید که اگر چه کلمه در قرآن در بسیاری از موارد در اعیان خارجی استعمال شده یعنی از اعیان خارجی بکلمه تعبیر نموده لکن بازگشت آنها نیز بدلالات کلمات و گفتار است و مقصود گوینده اینکه است که بشنونده اعلام کند ما فی الضمیر خود را مثل قوله تعالیٰ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ سوره نحل آیه ۴۰ و قوله وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ سوره زمر آیه ۷۱ و قوله كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا.

خلاصه هر جا کلمه یا کلمات در قرآن مجید آمده یا اخبار بامری است که غرض اعلان و فهمانیدن مطالب مندرجه در آن است یا انشاء و تحمیل نمودن مخاطب است بر انجام دادن عملی که موظف بآن گردیده و ممکن است کلمه از حیث اخبار یا از حیث انشاء

بلحاظ عمل خارجی ناقص ماند اینکه است که خداوند کلمات خود را متصف گردانیده بتمامیت و تَمَّتْ کَلِمَتِ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلٰی بَنِي إِسْرَائِيلَ - سوره اعراف آیه ۱۳۳ و در سوره انعام آیه ۱۱۵ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ چون کلمه‌ای که از متکلم صادر می‌گردد تا لباس عمل نپوشیده ناقص است در اینکه آیه ارائه می‌دهد که کلمات حق تعالی بتمام عمل رسیده و در باره ابراهیم (ع) تمام گردیده مطلب سوم: بنا بر اینکه مقصود از کلمات همان کلام و گفتار باشد آیا

صفحه: ۶۲

ابراهیم (ع) را بچه کلماتی امتحان نمودند بعضی گویند تسبیح و تهلیلاتی بوده که در هر صبح و شامی ابراهیم (ع) موظف بوده بخواندن آن.

حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که روزی باصحاب فرمود میدانید چرا خداوند ابراهیم را خلیل خود گردانید گفتند نه یا رسول الله گفت برای اینکه هر صبح و شام میگفت سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون

و از سدی و سعید جبیر است که کلمات اینکه بوده که وقتی بناء کعبه را میکرد می گفت «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم» و چون تمام شد گفت:

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الی قوله إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مطلب چهارم: بنا بر اینکه مقصود از آزمایش ابراهیم (ع) اعمال مخصوص باشد که موظف بر آن گردیده نه قول و گفتار و دعاء و غیر آن چه عمل و چه فعلی را موظف بر آن گردیده بود در آن نیز گفتاری است:

۱- سی خصلت است که خداوند در سه آیه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده در سوره احزاب در آیه ۲۵ از قوله تعالی إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ تا قوله تعالی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا ده فضیلت و ده خصلت نیکو را شماره مینماید. و در اول سوره مؤمنون از قوله تعالی قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صِيَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ تا قوله تعالی أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ده صفت دیگر را بشمار می‌آورد و در سوره توبه آیه ۱۱۳ از قوله تعالی التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ تا قوله وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ده فضیلت دیگر را تعداد می‌نماید و باین سی فضیلت ابراهیم آزمایش گردید (عبد الله عباس) ۲- بمناسک و احکام حج حضرتش را امتحان و آزمایش نمودند. (قتاده و ربیع) ۴- دیگری گفته در ابتدا حضرت ابراهیم (ع) را آزمایش نمودند بستاره و ماه و خورشید برای اینکه اثبات نماید که تمامی اینها ممکن و مخلوقند و نیز او را به آتش نمودی امتحان نمودند ۴- قول دیگر حضرتش موظف گردیده به تنظیف در سر و بدن مثل مضمضه،

صفحه: ۶۳

استنشاق، مسواک، تنظیف موی سر و سیبیل، استنجا بسنگ پس از آن به آب ختنه کردن، ناخن گرفتن، موی بغل و موی زهار پاک نمودن که مجموع اینها ده قسم از نظافت میشود.

۵- مقصود از کلمات احکام اسلام از ذکر «لا اله الا الله» و نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد و غیر اینها است.

۶- بعضی گفته‌اند او را آزمایش نمود بنفس، فرزند، مال، دل، مال به مهمان داد، فرزند بقربان داد تن بنیران داد. دل بخدای رحمان داد! و چون از همه مجرد شد حق تعالی او را خلیل خود گرفت.

اگر چه آنچه مفسرین در اینجا گفته‌اند میتوان با هم جمع نمود لکن بهترین اقوال همان قول اخیر است، آری مرتبه خلت و ولایت

مقام کوچکی نیست و بسراقد عزت دست هر بی‌سر و پایبی نمیرسد تا از خود فانی نشوی بمرتبه قرب رحمانی نخواهی رسید تا آنچه داری از دست ندهی باو نپیوندی، تا جان و مال و اولاد در راهش فدا ندهی هرگز بجوار قربش نزدیک نگردی، زیرا که قرب هر کسی بقدر بعد از غیر اوست.

قدری تدبر و تفکر نما در کلام سبحان آنجا که خطاب عزت بموسی علیه السلام میرسد فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى سوره طه آیه ۱۲. که خلع نعلین تفسیر شده بمحبت زن و فرزند، کسی که خواهد قدم گذارد در بساط قرب احدی بایستی از هر چه غیر اوست مجرد گردد حتی باید خود را نیز فراموش نماید زیرا مقام وحدت مقامی است که هر کسی را در آن راهی نیست تنها عده‌ای از نفوس زکیه پس از آزمایش بسیار بجدابیت حق تعالی ممکن است راهی بسوی او بیابند و از آب زلال معرفت و محبت الهی جرعه‌ای بکام تشنه آنها برسد و در آن مقام بیاسایند و در ملاء اعلا مقامی احراز نمایند.

اگر چه در آیه بیان نفرموده که مقصود از کلمات چیست لکن هر دانشمندی میفهمد که بایستی مقصود از کلماتی که ابراهیم بآن آزمایش شد وظائف سنگینی باشد که خداوند جناب ابراهیم را بآن آزمایش نمود پس از آنکه حضرتش از بوته امتحان بخوبی در آمد بخلعت امامت و پیشوایی او را مفتخر گردانیدند.

صفحه : ۶۴

مطلب پنجم: قوله تعالی اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا مقصود از امامت چیست پس از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام از عهده امتحان بخوبی در آمد از مصدر جلال خداوندی خطاب عزت میرسد ای ابراهیم حال لایق مقام امامت و پیشوایی تمام افراد بشر گردیده‌ای و ما بتو مقام امامت و سیادت بخشیدیم که تو پیشوا و فرمان‌فرمای مردم و همه مطیع تو باشند.

جماعتی از مفسرین امامت در اینکه آیه را بمعنی نبوت تفسیر نموده‌اند زیرا که مقام نبوت نیز همان پیشوایی بر مردم است، لکن بعضی از مفسرین بر اینکه قول اعتراض نموده که حمل بر معنی نبوت درست در نمی‌آید زیرا کلمه «جاعلک» روی میزان عربیت اسم فاعل است و در علم نحو مقرر گردیده که اسم فاعل عمل نمیکند مگر وقتی که بمعنی حال یا استقبال باشد و در اینجا عمل کرده یعنی مفعول دارد و آن کاف «جاعلک» که مفعول آن است که خدا میفرماید قرار دهنده‌ام تو را پیشوای مردم و اینکه بخشش و موهبتی بود که بعد از مقام نبوت نصیب ابراهیم گردید زیرا اگر نبی نبود چگونه باو وحی میرسید، و نیز چنانچه در محل خود ثابت گردیده امام گردیدن ابراهیم بعد از بشارت پدید شدن اسمعیل و اسحق بود که ملائکه باو بشارت دادند که دارای اولاد میگرددی بنام اسمعیل و اسحق پس چگونه ممکن است که در آن وقت حضرتش دارای مقام پیمبری نبوده باشد پس در آن حال خطاب هم نبی بود و هم رسول پس معلوم میشود مقام امامتی که بابراهیم بخشوده شد فوق مقام نبوت و رسالت بوده.

و جماعتی امامت را بمعنی خلافت گرفته‌اند اینکه نیز درست بنظر نمی‌آید زیرا نبوت تحمل انباء و اخبار از حق است و رسالت تحمل تبلیغ، و خلافت نیابت و منصبی است از طرف رسول، مگر اینکه مقصود از خلافت پیشوایی تمام افراد بشر باشد که امام باین معنی بایستی دارای ولایت کلیه الهیه باشد و گر نه هرگز لایق چنین منصبی نخواهد بود زیرا که نبوت و رسالت مراتبی دارد آخر مرتبه آن پیشوایی کلی و سیادت بر تمام افراد بشر است و از آیه چنین بر می‌آید که اینکه نحو سیادت و پیشوایی پس از آزمایش بابراهیم عنایت شد بالاتر از اول مرتبه نبوت و رسالت بشمار میرود و آن مقام ارجمندی

صفحه : ۶۵

است که ابراهیم علیه السلام مفتخر بآن گردید اینکه بود که اینکه مقام را برای ذریه خود نیز طلب نمود.
در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام است که

«ان الله عز و جل اتخذ ابراهيم عبدا قبل ان يتخذہ نبياً و ان الله اتخذہ نبيا قبل ان يتخذہ رسولا و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان يتخذہ خليلاً و ان الله اتخذہ خليلاً قبل ان يتخذہ اماماً فلما جمع له الاشياء قال انى جاعلك للناس اماماً فمن عظمها فى عين ابراهيم قال و من ذريتى قال لا ينال عهدى الظالمين قال لا يكون السفیه امام التقى».

اینکه حدیث شریف در مقام بیان اینکه است که ابراهیم مراتبی را پیمود تا بسر حد کمال عبودیت و بندگی نائل گردیده و پس از آنکه خداوند او را ببندگی قبول نمود وی را بمقام نبوت نائل گردانید و پس از مقام نبوت حضرتش را بمقام رسالت مفتخر گردانید و پس از اتمام تمامی کمالات بجایی رسید که لایق مقام امامت و پیشوایی تمام افراد بشر گردید.

از اینجا معلوم میشود که مقام امامت فوق تمام مقامات بشری بشمار میرود حتی از اول مقام رسالت و نبوت نیز برتر و بالاتر است اینکه بود که ابراهیم (ع) پس از آنکه بچنین مقام و رتبه‌ای نائل گردید درخواست مینماید که برای اولاد و ذریه خویش نیز چنین مقامی باشد آنجا که گفت و من ذریتى خطاب عزت رسید لا ينال عهدى الظالمين.

خلاصه از اینکه مبارک آیه بضمیمه اینکه حدیث شریف مطالبی توان استخراج نمود ۱- اینکه انسان در قوس صعود و ترقیات معنوی بایستی بتدریج و قدم قدم بالا رود چنانچه حضرت ابراهیم (ع) تا وقتی از تمام مقامات فضیلت و کمال نگذشت موقعیت پیدا نمود که بمرتبه امامت که آخرین سیر کمال بشری و پیشوایی تمام خلایق است نائل گردد.

۲- اگر چه البته هر پیمبری و هر خلیفه و نایب پیمبری حائز مقام پیشوایی میباشد لکن چون تفاضل و تفاوت بین پیمبران از حیث مقام و مرتبه و از حیث عمومیت رسالت بسیار بنظر می آید و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم

صفحه : ۶۶

على بعض سوره بقره آیه ۲۵۴، اینکه است که حائز گردیدن مقام امامت که آن ولایت کلیه الهی است پس از طی مقامات و گذشتن از درجات بسیار نصیب اهلش میگردد و چنانچه از اینکه حدیث شریف و شواهد دیگری بر می آید اینکه موهبت عظمی و اینکه عطیه گرانبها پس از مقام رسالت و پس از امتحانات بسیار بابراهیم بخشوده شد.

۳- شاید بتوان از آیه و روایات چنین استفاده نمود که امامت آن درجه اعلای ولایت کلیه الهیه باشد که باطن و حقیقت نبوت و رسالت است و آن ارتباط یافتن بملکوت عالم و متصرف گردیدن در مواد کائنات و استیلاء یافتن بحقایق موجودات است و اشاره بهمین مقام دارد آنجا که در شأن ابراهیم (ع) فرموده و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات و الأرض و ليكون من المؤمنين سوره انعام آیه ۷۱ و ملکوت بروج و باطن عالم تفسیر شده.

و البته جناب ابراهیم علیه السلام قبل از اینکه موهبت عظمی باعتبار مقام رسالت و نبوتی که داشت حائز مقام ولایت بوده لکن مرتبه اعلای آن که از آخرین مرتبه انسان کامل بشمار میرود پس از امتحانات بسیار نصیب وی گردید و خداوند ملکوت آسمان و زمین را باو ارائه و نشان داد تا اینکه حائز مرتبه یقین گردد و روح ولایت کلیه الهیه در حقیقت وجود شریفش نمودار شود.

و انسان وقتی حائز مرتبه یقین می گردد که چشم ملکوتی وی باز گردد و عالم ملکوت و روح و سر و حقیقت هر چیزی برای وی مکشوف گردد و آن را مشاهده نماید و بچشم دل که بمراتب بسیار روشن تر و نافذتر است از چشم سراسر کاینات را معاینه نماید و علاوه بر شهود و جدایی متصرف گردد در مواد موجودات و باذن رب العالمین تا آنجایی که حکمت اقتضاء داشته تصرف نماید در مواد عالم زیرا که بمقام امامت باین معنی که لایق پیشوایی تمامی موجودات و افراد بشر باشد نمیرسد مگر کسی که صاحب نفس قدسی الهی و مظهر و نماینده تمام اوصاف احدی گشته چنانچه در باره علی علیه السلام گفته شده

«عين الله الواسعة و اذن الله الناظره و يد الله الباسطه»

البته علی علیه السلام چشم و گوش و دست خدا نگشته لکن از زیادتى قرب و نزدیکی بجایی

صفحه : ۶۷

رسیده که نماینده اوصاف الهی گردیده.

و باعتبار دیگر ممکن است گفته شود که اگر چه رسالت و امامت هر دو در معنی پیشوایی شرکت دارند لکن فرقی که هست اینکه است که مقام رسالت فقط تبلیغ و رسانیدن احکام الهی است بخلق که وظیفه رسول از حیث رسالت همین ارائه طریق است که راه خیر و شر و آنچه سعادت و فضیلت بشری بآن تأمین می‌گردد بمردم بنماید لکن امامتی که فوق مرتبه رسالت بشمار میرود فقط مجرد تبلیغ و ارائه طریق نیست بلکه امام صاحب ولایتی است که علاوه بر تبلیغ و نشان دادن طریق هدایت، ایصال بمطلوب نیز مینماید یعنی تابعین خود را بمقصود میرساند زیرا که امام متصرف در ممکنات است و در آنجایی که حکمت اقتضا نماید مطابق مشیت الهی همه طور تصرفی مینماید و در باره چنین اشخاص است که فرموده یهدون بامرنا.

مطلب ششم: قوله تعالی قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین آیا مقصود از عهد چیست و ظالمین کیانند و چرا عهد خداوند بظالمین نمیرسد در اینجا نیز بین مفسرین گفتاری است.

بعضی گویند آن عهد نبوت است بنا بر اینکه مقصود از امامت نبوت باشد و از امام صادق علیه السلام و باقر علیه السلام روایت چنین است که آن عهد امامت است و از ظاهر آیه همین طور معلوم میشود زیرا پس از آنکه جناب ابراهیم (ع) بخلعت امامت و پیشوایی تمام افراد بشر بلکه به پیشوایی تمام خلق مفتخر گردید چنین منصبی را برای ذریه و اولاد خود از خداوند تقاضا نمود.

و جماعت دیگر از مفسرین چنین اظهار میدارند که آن همان عهد و میثاقی است که قبلا خداوند با مؤمنین بسته نه با ظالمین. و شاید مقصود از عهد علقه محبت و ارتباط بحق باشد که اینکه فضیلت نصیب کسی میگردد که ظلم بنفس خود ننموده زیرا اشخاصی که از راه هوی پرستی و مخالفت مولا- ظالم بنفس خود میباشند گویا آن فطرت اولیه خود را از دست داده و آن عهد ولایت و آن علقه محبت و رشته ارتباط خود را قطع نموده‌اند چنانچه در سوره بقره در آیه الکرسی

صفحه : ۶۸

تذکر میدهد که وَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَأَ انْفِصَامَ لَهَا که فقط چنگ زدگان برشته ولایت الهی مؤمنین میباشند که محبت و معرفت الهی را در قلب و جان خود میپروارند نه کافرین و ظالمین بنفس خود و اینکه معنی هم باعتبار لفظ و هم باعتبار معنی نزدیکتر بمقصود است زیرا که بعهد و میثاق بستگی بین عهدبستگان پدید می‌گردد پس میتوان گفت شاید مقصود از آن عهدی که بظالمین از جهت ستمکاری آنان نمیرسد همان علقه محبت و رشته ارتباط آنها باشد که خود را از اینکه موهبت عظمی محروم و بی نصیب گردانیده‌اند.

و ظاهرا مقصود از ظالم کسی است بر خلاف حکم عقل و شرع عمل نماید و فرد ظاهر آن شرک بخدا است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ مرتبه نازل تر آن هر عمل و کاری است که خارج از وظیفه انسانیت و بر خلاف موقعیت آن باشد.

پس از اینکه مبارک آیه بخوبی معلوم میشود که امام و کسی که پیشوایی خلق انتخاب گردیده بایستی معصوم و از هر آلاشی پاک و مبرا باشد و یک روح قدسی الهی در او موجود باشد که او را از هر لغزش و خطایی محفوظ دارد و به هیچ وجه نقطه ضعفی و منقصتی در شراشر وجودش یافت نشود، آری چگونه ممکن است قلبی که بقذارات کفر و بت پرستی و هزاران کثافات نفسانی آلوده گردیده لایق چنین منصب و مقامی گردد دل پاک و نفس دراک میخواهد که از منبع فیض ازلی بواسطه یا بلاواسطه فیض بگیرد کسی ممکن است پیشوای کل افراد بشر گردد که از هر فرد فردی افضل و از کل بشر ارجمندتر باشد و گر نه ترجیح بلامرجح لازم آید و تمام دانشمندان و عقلای عالم اظهار میدارند که ترجیح بلامرجح یکی از محالات عقلیه بشمار میرود و چون

عصمت بهمان معنایی که گفته شد یک امر باطنی و یک صفت نفسانی است و کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر «علام الغیوب» اینکه است که بایستی تعیین امام باذن خداوند و بنص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد. امام فخر رازی در تفسیر کبیر بعد از آنکه امامت را حمل بر معنی نبوت نموده اینجا کلامی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم.

صفحه : ۶۹

چنین گوید رافضی‌ها یعنی شیعیان بسه طریق از آیه استدلال می‌کنند که ابی بکر و عمر لایق امامت نیستند. اول- ابی بکر و عمر کافر بودند و البته در حال کفر از ظالمین محسوب می‌گشتند زیرا که بشهادت بسیاری از اهل ادبیت در مشتق ذات معتبر نیست و بحکم آیه عهد امامت نه در وقت کفر و نه در وقت دیگر بظالم نمیرسد پس آنها صلاحیت امامت نداشتند. دوم- عاصی در ظاهر و باطن از ظالمین بشمار میرود و باسلام آوردن و شهادتین بزبان راندن نمیدانیم حال باطن آنها را که آیا اسلام آنان ظاهری بوده یا از خوف و یا بطمع ایمان آورده بودند و یا در باطن نیز از کفر پاک گردید، و از ظلم و گناه عاری گردیده بودند اینکه است که نمیتوانیم آنها را پیشوایی خلق قبول نمائیم پس کسی لایق چنین منصبی است که معصوم باشد و چون اینها معصوم نبودند موقعیت برای امامت و پیشوایی خلق نداشتند.

سوم- آنها مشرک بودند و هر مشرکی ظالم است و عهد امامت بظالم نمیرسد اما اینکه مشرک بودند باتفاق و اما اینکه مشرک ظالم است بدلاله قوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین و پاسخ از اینکه آنها در حال کفر از ظالمین محسوب بودند لکن پس از قبول اسلام دیگر از کفار و ظالمین بحساب نمی‌آیند، چنین گویند که ظالم بر کسی صادق آید که از وی ظلمی پدید شده باشد خواه در زمان گذشته یا حال هر کدام باشد وی را ظالم گویند مثل اینکه روی قانون فقه آدم خواب اگر در بیداری دارای ایمان باشد در حال خواب نیز وی را مؤمن گویند و لو تصدیق که مناط ایمان است در آن حال از وی حاصل نیست، و نیز برای اینکه انسان گاهی حرف میزند و گاهی راه میرود همیشه او را سخن گو و حرکت کننده مینامند در صورتی که همیشه حرف نمیزند و همیشه راه نمیرود.

پس از آن در پاسخ گفته کافر را پس از اسلام آوردن و نیز عاصی را پس از توبه کردن دیگر کافر و عاصی نمی‌گویند، مثل اینکه اگر کسی قسم خورد که بکافر سلام نکند

صفحه : ۷۰

پس از آنکه اسلام آورد اگر بوی سلام کرد چنین کسی مخالفت قسم ننموده. «کلام فخر رازی پایان رسید» و ممکن است بدو بیان اینکه پاسخ را رد کنیم اولاً هر دانشمندی میفهمد کسی که یک مدت زیادی از عمر گرانبهای خود را در کفر و شرک و مخالفت امر مولای گذرانیده در عرف عقلا-وی را از ظالمین محسوب میدانند و صحیح است گفته شود چنین کسی ظلم بخود نموده که عمر گرانبهای خود را در کفر و شرک تلف نموده. و ثانیاً برای شخص با اطلاعی که قدری در کلام الله تدبر نماید واضح و هویدا میگردد که اینکه آیه در مقام اینکه است که آن امامتی که پس از مرتبه نبوت بجناب ابراهیم علیه السلام بخشوده شد یعنی آن ریاست عامه و آن ولایت کلیه که نظیر آن را شیعیان در اوصیاء و خلفای پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم شرط میدانند در خور مقام هر کسی نیست روح طاهر قدسی و سریره پاکی میخواهد که قابل چنین مقامی گردد و علامت و نشانه چنین روح پاکی اینکه است که معصوم باشد و در تمام عمر کوچکتر خلافتی از او سر نزنند از اینکه جا است که در باره عترت پیغمبر اسلام و کسانی که لایق پیشوایی و امامت بر تمام افراد بشر بودند فرموده، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً سوره احزاب آیه ۳۳.

آری کسی لایق چنین منصبی است که بتطهیر خدایی طاهر و بفضائل نفسانی متصف باشد و آن امر باطنی است کسی را اطلاعی بر آن نیست مگر «علام الغیوب» اینکه است که شیعیان در پیغمبر و امام عصمت را معتبر میدانند و چون عصمت امر باطنی و فضیلت نفسانی است اینکه است که گویند بایستی امامت و خلافت بنص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام سابق تحقیق پذیرد و معنی ندارد که اینکه منصب خدایی بدست مردم اجراء گردد بدو جهت:

یکی آنکه مردم اطلاعی از ما فی الضمیر کسی ندارند و دیگر هر عاقل و دانشمندی از طریق عقل دانسته و فهمیده که عموم مردم مگر اندکی از آنان، تحت تأثیر نفس واقعند ممکن است حکم آنها و قضاوتشان هوسانه و از روی میول نفسانی انجام گیرد نه از روی عقل و تدبیر صحیح پس چگونه ممکن است عقل تجویز نماید که میشود چنین امر مهمی بدست مردم اجرا گردد.

صفحه : ۷۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۹]

اشاره

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَوَعَدْنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

ترجمه:

بیاد آر هنگامی که ما خانه کعبه را مقام امن و جایگاه عبادت قرار دادیم و مقام ابراهیم را محل پرستش و جای نماز مقرر گردانیدیم و از ابراهیم و اسمعیل پیمان گرفتیم حرم خدا را از بت و از هر پلیدی پاک و پاکیزه گردانند برای کسانی که بطواف و اعتکاف حرم می آیند و در آنجا رکوع و سجود مینمایند،

و چون ابراهیم گفت پروردگار من اینکه شهر را محل امن و آسایش قرار بده و روزی را برای اهلش از کسانی که ایمان بخدا و روز قیامت آورده‌اند فراوان گردان «خداوند خواهش ابراهیم را اجابت نمود» فرمود کسی که کفران نعمت نمود و سپاس‌گزاری ننمود اگر چه در دنیا اندکی وی را بهره‌مند گردانم لکن در آخرت ناچارش میکنم بر عذاب و آتش جهنم و وقتی که ابراهیم و اسمعیل دیوارهای کعبه را برافراشتند گفتند پروردگار ما اینکه خدمت را از ما قبول کن تو شنوایی و دعای خلق اجابت می کنی و بر اسرار موجودت مطلعی.

ابراهیم و اسمعیل عرض نمودند پروردگارا ما را تسلیم خود گردان و از ذریه و

صفحه : ۷۲

و اولادهای ما قرار بده کسانی که تسلیم امر تو باشند و راه بندگی و پرستش خود را بما بیاموز و از لغزشهای ما در گذر که تویی

بخشنده و مهربان،

پروردگارا فرزندان ما را شایسته آن گردان که از بین آنان رسولی بر انگیزی که بر مردم آیات تو را تلاوت نماید و بآنها علم کتاب و حکمت بیاموزد و دل و روان آنان را تزکیه نماید و تویی غالب و عالم و درستکار.

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا خِلافِي نِيسْت در اینکه بیت در اینکه آیه خانه کعبه است و «مثابه» محل رجوع و بازگشت بمقام است و «امنا» یعنی محل امن و امان.

و خداوند کعبه را ملجأ و پناهگاه و جای امن و امان قرار داد تا هر کسی در آنجا است ایمن باشد حتی کسی که جنایتی یا خون‌ریزی در بیرون حرم نموده هر گاه بحرم کعبه پناه ببرد تا در آنجا است کسی حق ندارد متعرض او گردد و جبراً وی را بیرون آورد و از وی قصاص کند مگر اینکه راه را بر وی ببندند تا مجبوراً خودش بیرون آید آن وقت او را مجازات نمایند.

وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا وَ اتَّخِذُوا، را قراء دو نحو قرائت کرده‌اند شبیه و نافع و ابن عامر بفتح خوانده‌اند و باقی قراء بکسر، اگر بفتح خوانده شود اخبار است یعنی گرفتند از مقام ابراهیم محل نماز گاهی و اگر بکسر خوانده شود امر است که بگیرد از مقام ابراهیم نماز گاهی.

در شأن نزول آیه حدیث دارد که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با یکی از صحابه از مقام ابراهیم گذر نمود آن شخص گفت آیا اینجا مقام پدر تو ابراهیم نیست فرمود آری گفت چرا در اینجا نماز نمیخوانی گفت خداوند بمن امر فرموده که در اینجا نماز بخوانم، راوی خبر گوید آن روز شب نرسیده بود که اینکه آیه نازل گردید وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا.

صفحه : ۷۳

و در اینکه مقام ابراهیم در کجای مسجد الحرام است بین مفسرین گفتاری است نحعی گفته تمام حرم مقام ابراهیم است، یمانی گفته تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی گفته‌اند مقام ابراهیم آنجاست که معروف بمقام ابراهیم است و دو رکعت نماز طواف را در آنجا میخوانند و بعضی دیگر گویند در مسجد سنگی است که پای ابراهیم در آن فرو رفته و آنجا مقام ابراهیم است.

وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيْ- در تفسیر ابو الفتوح چنین مینویسد أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيْ- یعنی خانه مرا پاک کنید و مفسرین گویند معنی آیه اینکه است که خانه مرا بر طهارت بنا کنید و عید عمر و عطا و مقاتل گفته‌اند مقصود اینکه است که خانه مرا از بتان پاک کنید یمانی گفته معنی آیه چنین است که آنجا را خوشبو کنید لِلطَّائِفِينَ- برای کسانی که از آفاق و اطراف آنجا آیند و طواف کنند وَ الْعَاكِفِينَ- بر آنان که در آنجا اقامت نموده و مسکن خود قرار داده‌اند وَ الرَّكْعَ السُّجُودِ رُكْعَ جمع راکع است و سجود جمع ساجد است عطا که یکی از مفسرین است گفته چون طواف کنند از طواف کنندگان باشند و چون بنشینند از عاکفان گردند و چون نماز کنند از «من الرکع السجود» محسوب گردند عطا از عبد الله عباس و او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث کند که فرمود خدای عز و جل در هر شبانه روزی صد و بیست رحمت بخانه کعبه فرستد شصت طواف کنندگان و چهل نماز کنندگان و بیست نظر کنندگان را باشد.

در حدیث است که

«النظر الی الکعبه عبادة»

و سعید بن مسیب گوید هر کس در خانه کعبه نگرَد از روی ایمان و احتساب و تصدیق از گناه بیرون آید مثل وقتی که از مادر متولد شده باشد، از عبد الله عباس پرسیدند که طواف نمودن بگرد خانه کعبه بهتر است یا نماز خواندن در آنجا گفت برای غربا طواف و برای مجاوران حرم نماز و عطاء بن کثیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرمود «اقامت نمودن در مکه سعادت است و خارج شدن از آنجا شقاوت است» و نیز عبد الله عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرمود «هر کس در ماه رمضان در مکه آید و هر قدر که تواند

صفحه : ۷۴

در آنجا مقام کند حق تعالی چندان ثوابش دهد مثل کسی که صد هزار ماه رمضان روزه داشته و بهر روزی که روزه دارد چنان بود که یک بنده آزاد کرده باشد و بهر شبی همچنین و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل حرم را اهل الله خواند. و ابو الفتوح چنین گوید که در اخبار ما چنین آمده که مجاورت در مکه مکروه است و بمدینه مستحب. گویند حسین بن عکاک مردی بود بسیار ثروتمند در مکه مجاور شد و پشت پا زد بر مال و املاک و اسباب خود و سالها در آنجا بماند وقتی همشهریان او بمکه رفتند و باو گفتند تو هیچوقت آرزو نمی کنی بوطن باز گردی و بر سر املاک خود آبی گفت چه امید باز گشتن بدنیا گشته‌ای را که رمقی از وی مانده آن گاه اینکه شعر بخواند

«حسب المحب من الحبيب بعلمه ان المحب ببابه مطروح»

گفت عاشق را همان بس که معشوقش بداند که او بر در سرای وی کشته افتاده است.

اما فضیلت نماز در مسجد الحرام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که نماز در مسجد من برابر هزار نماز است که در مسجدهای دیگر خوانده شود و نماز در مسجد الحرام برابر صد نماز در مسجد من باشد. «پایان کلام ابو الفتوح» و إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا پس از بناء کعبه جناب ابراهیم دعا میکند که خداوندا اینکه شهر مکه را محل امن و امان گردان و مفسرین گویند ابراهیم چون باعلام حق تعالی میدانست که شهر مکه محل عبادت و جای مناسک حج و عمره و جایگاه مؤمنین است اینطور از حق تعالی درخواست نمود که مردم بطور امن و امان در آنجا حاضر گردند و با دل امن مشغول عبادت شوند.

و نیز چون در آنجا بامر حق سبحانه فرزند خود اسمعیل را با مادرش هاجر رها نموده بود و آن وقت بیابانی بود بی آب و علف و مونس در آنجا یافت نمیشد اینکه بود که حضرتش از خداوند درخواست مینماید که اینکه شهر را امن گردان و عرب بیابان را

صفحه : ۷۵

بلد گوید اگر چه در آن بنائی یافت نگردد.

وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اَمِنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ پس از درخواست امنیت مکه از خداوند تقاضا میکند که ثمرات و فواکه و میوه‌جات در اینکه شهر حاصل آید زیرا ظاهرا در آن وقت مکه بیابانی بوده لم یزرع و برای آنکه مردم در آنجا آسایش نمایند و مشغول عبادت و مناسک حج شوند البته بایستی هم امن باشد و هم حاصلخیز و مفسرین گویند آنکه حضرت دعای خود را اختصاص داد بکسانی که ایمان دارند از امنیت و فراوانی نعمت در صورتی که وقتی امنیت و نعمت حاصل گردیده مؤمن و کافر هر دو از آن بهره میبرند برای اینکه است که چون در آیه پیش وقتی در باره اولاد و ذریه خود مقام امامت میطلبد و جواب میرسد لا

يُنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و نسبت بظالمین ذریه او دعای او رد میشود اینجا ادب نگاه میداد و درخواست خود را اختصاص میدهد
مؤمنین و کسانی که ایمان بخدا و روز جزا دارند.

وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعَهُ قَلِيلًا شاید اشاره باین باشد که مقصود اصلی از تمام نعمتهای دنیوی بلکه مقصود از آفرینش عالم همان اشخاص
موحد و مؤمن با تقوی میباشد و چون ناموس خلقت و حکمت نظام عالم روی اینکه پایه استوار گردید که بایستی مؤمن و کافر
سعید و شقی صالح و غیر صالح همه و همه از جویبار رحمت حق تعالی سیراب گردند اینکه است که کافر نیز بطفیل مؤمن از اینکه
خوان نعمت اندک تمتعی میرسد پس از آن بطور اضطرار و ناچاری داخل آتش می‌گردد و اینکه تمتع بردن از دنیا را نسبت بکافر
قلیل و اندک بحساب آورده شاید نظر باصل نعمت دنیا باشد نسبت بآخرت چنانچه فرمود قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ یا نظر بشدت عذاب
آخرت باشد که در اثر کفران نعمت کفار را مجازات میکنند.

صفحه : ۷۶

ثُمَّ أَصْطَرَّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ پس از آنکه کافر اندک بهره‌ای از امتعه دنیا برد بطور اضطرار او را داخل جهنم می‌کنند و شاید مقصود
اینکه باشد که کافر در روز قیامت خودش از روی ناچاری و برای آن آتش کفری که در باطن خود اندوخته چاره‌ای ندارد مگر
اینکه خود را در آتش اندازد زیرا که هر چیزی طالب هم جنس خود است و مثل آهن ربا که آهن را میرباید آتش جهنم هم جنس
خود را میرباید و جذب میکند پس کافر چاره‌ای جز داخل شدن در آتش برای وی نیست زیرا که خودش آتش گیرانه جهنم است.
و گمان مکن که وقتی آتش در نفس کافر تعبیه شده دیگر آتش جهنم المی برای وی ندارد اینطور نیست بلکه آن حقیقت انسانی
در هیچ حالی عوض نمیشود حقیقت انسان آتش نگشته تا اینکه از آتش المی نبیند و اینکه بطور اضطرار داخل جهنم می‌گردد از
باب اینکه است که خود را اهل آنجا می‌بیند و آتش او را میرباید و هم ببدن و هم بروح او الم شدید میرساند لکن چون از اهل
جهنم است نمیتواند خارج گردد.

در تفسیر روح البیان در تفسیر آیه بیانی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید بدان که بلد در آیه کنایه از صورت
جسمانیه است و کعبه قلب است و طواف کعبه طواف قلب بحضرت ربوبیه است و بیت مثال ظاهر فی عالم ملک است یعنی عالم
ظاهر محسوس و در باطن آن عالم ملکوت است که بچشم سر دیده نمیشود و در عالم غیب است چنانچه هیکل انسانی در عالم
ملک مثال ظاهری است در عالم شهادت و باطن و ملکوت وی قلب اوست که در عالم ملکوت و مخفی از انظار است و عارفی که
بتواند طواف حقیقی قلبی کند در باره او توان گفت طواف کعبه حقیقی نموده و حدیث دارد که «برای خداوند بندگانی است که
کعبه بآنها طواف میکند نه آنها بکعبه».

و گویند عارفی وقتی اراده نمود بمکه رود پسری داشت پسر گفت کجا میخواهی بروی گفت بخانه خدا پسر گمان کرد هر کس
در آنجا برود خدا را ببیند گفت مرا با خود ببر پدر گفت تو هنوز لایق آنجا نیستی پسر گریه کرد و التماس نمود تا اینکه پدرش
حاضر شد او را ببرد وقتی بمیقاتگاه رسیدند پسر افتاد و غش کرد پس از آن مرد

صفحه : ۷۷

پدر در مرگ پسر بسیار متوحش گردید صدایی شنید که تو بطلب خانه آمدی خانه یافتی آن پسر بطلب صاحب خانه آمد و او را
دریافت و او نه در بهشت است و نه در زمین بلکه او در مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ است پس کسی که هدف و وجهه قلب خود
را بسوی کعبه حقیقی یعنی بسوی خدا نماید حق تعالی قبله او میشود مثل اینکه آدم قبله ملائکه واقع گردید زیرا که آدم چون تاج
کرامت بسر او گذاشته شد و مظهر جلال و جمال احدی گردید قبله تمامی موجودات و پیشرو آنها گردید چنانچه شیخ عطار در

منطق الطیر گفته:

«حق تعالی گفت آدم غیر نیست کور چشمی و ترا اینکه سیر نیست»

«شد نفخت فیه من روح آشکار سرّ جانان گشت بر خاک آشکار»

و در جای دیگر گوید:

«از دم حق آمدی آدم تویی

اصل کز منا بنی آدم تویی»

«پایان» و إِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ أَي رَسُولِ أَكْرَمِ يَادُ كُنْ وَتَقِي كِه بَرْدَاشْتَنْد و بلند نمودند ابراهیم و اسمعیل ستونهای خانه کعبه را در اینکه خود ابراهیم بناء کعبه نمود یا پس از آنکه کعبه بطوفان نوح ویران گشته ابراهیم علیه السلام دو مرتبه بنا نهاده بین مفسرین گفتاری است که در کتب تفاسیر متعرض شده‌اند:

۱- بنای کعبه را خود ابراهیم علیه السلام نمود و آنجا پشته‌ای بود از ریگ سرخ بشکل قبه.

۲- خانه کعبه را اول آدم علیه السلام بنا کرد و بطوفان نوح خراب گردید.

«مجاهد و عمرو بن دینار» و حضرت ابراهیم و اسمعیل دو مرتبه تعمیر نمودند. «عبد الله عباس و عطا» ۳- از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کنند که فرمود با پدرم امام زین العابدین علیه الصلاة و السلام مشغول طواف بودیم ناگاه مردی دست بر پشت او نهاد

صفحه : ۷۸

و گفت یا بن رسول الله سؤالی دارم پدرم جواب نداد تا وقتی که از طواف فارغ گردید و در مقام ابراهیم نماز خواند پس از آن سائل را طلب نمود آن مرد برخاست و گفت میخواهم بدانم ابتدا طواف از کجا شد و علت و سببش چه بود پدرم در پاسخ فرمود تو از کجایی گفت از شام فرمود از کدام شهری گفت از بیت المقدس فرمود تورات و انجیل خوانده‌ای گفت آری فرمود ای برادر ابتدای طواف اینکه بود که پس از آنکه خداوند فرمود إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و ملائکه گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا و خطاب رسید إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ملائکه ترسیدند مبدا بر خدا اعتراض نموده باشند و مورد سخط و غضب الهی گردند اینکه بود که بنای تضرع و زاری گذاشتند و گرد عرش الهی طواف میکردند خداوند بنظر رحمت بر آنها نگریست آن گاه در زیر عرش خانه‌ای زبرجد از سبز قرار داد که گرد آن خانه طواف کنند و همان بیت المعمور است که در قرآن مجید نام برده شده و هر روز هفتاد هزار ملائکه در آنجا طواف میکنند تا روز قیامت آن گاه خداوند بملائکه امر فرمود که در برابر اینکه خانه در زمین خانه‌ای بنا کنند بهمین طول و عرض و ارتفاعی که هست تا طواف گاه آدمیان باشد آن مرد گفت در تورات و انجیل همین طور ثبت است یا بن رسول الله.

و بروایت ابن عباس چون آدم از بهشت بزمین هبوط نمود خطاب رسید ای آدم در زمین خانه‌ای بنا کن که محل عبادت و ذکر و طواف گاه مردم باشد همین طوری که دیدی ملائکه در اطراف عرش محل عبادت گاهی داشتند اینکه بود که آدم بکمک جبرائیل خانه کعبه را عمارت نمود.

و نیز بروایت ابن عباس آدم علیه السلام پس از بناء کعبه چهل مرتبه از هند پبای پیاده برای زیارت کعبه بمکه مسافرت نمود و خانه

کعبه برپا بود تا وقتی که بطوفان نوح خداوند کعبه را برد با آسمان چهارم و هر روزی هفتاد هزار ملائکه در آنجا طواف میکردند و محل و مکان کعبه خالی بود تا زمان ابراهیم علیه السلام که حضرتش مأمور گردید مجددا کعبه را بنا کند و احادیث و گفتار مفسرین در بنای حجر الاسود و در اینکه چه سنگی بوده

صفحه : ۷۹

و از کجا تهیه شده مختلف رسیده و در بیانش چندان فائده‌ای بنظر نمی‌آید اینکه بود که از شرح و تفصیل آن خودداری نمودیم. و علی بن ابراهیم از صادق آل محمّد (ع) چنین روایت میکند که کعبه محلی بود بی آب و علف و پس از آنکه اسمعیل (ع) از هاجر متولد گردید ساره زوجه ابراهیم (ع) حسد برد و بسیار غمگین گردید و باین لحاظ بحضرت ابراهیم علیه السلام آزار میرسانید زیرا که زن را تشبیه نموده‌اند بضلع معوج اگر آن را بحال خود گذرانند از آن انتفاع برده میشود و اگر آن را راست کنند میشکند و از انتفاع می‌افتد چون حضرتش بخدا شکایت نمود مأمور گردید که هاجر و اسمعیل را بیرون ببرد عرض کرد خداوند آنها را کجا ببرم خطاب رسید ببر آنها را در حرم من و جای امن من و آن اول بقعه‌ای است از زمین که آن را خلق نمودم آن گاه جبرئیل (ع) براق آورد و ابراهیم (ع) و هاجر و اسمعیل سوار شدند بهمراهی جبرئیل از طرف شام که محل سکونت او بود بیرون رفتند بهر جای خوش آب و صفایی که میرسیدند ابراهیم میخواست هاجر و اسمعیل را فرود آورد جبرئیل ممانعت مینمود تا رسید بمکه بیابانی دید لم یزرع جبرئیل گفت مأموری که اسمعیل و مادرش را در اینجا فرود آری چون آنها را فرود آورد و خواست برگردد بسوی ساره هاجر گفت ما را چگونه در اینکه بیابان تنها بی آب و غذا میگذاری ابراهیم گفت چنین مأمور شده‌ام و آن کسی که امر نموده شما را در اینجا بگذارم کفایت امر شما را خواهد نمود و برگشت زیرا با ساره عهد کرده بود پیاده نشود فقال رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ تا قوله تعالى لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۱) سوره ابراهیم آیه ۴۰.

چون روز بلند شد اسمعیل تشنه شد هاجر در اطراف بیابان گردش کرد که آبی پیدا کند و آب نیافت و صدا میزد آیا در اینکه بیابان انیسی یافت میشود جوابی نمی‌آمد پس از آن دید اسمعیل پیدا نیست در طلب اسمعیل بکوه صفا بالا رفت و از دور سرابی

(۱) پس ابراهیم گفت پروردگارا ساکن گردانیدم بعضی از فرزندانم را در بیابان بی گیاه (تا آنجا که میگوید) شاید آنها شکر گزار باشند.

صفحه : ۸۰

دید گمان کرد آب است در طلب آب پائین آمد و در وادی صفاء در طلب اسمعیل گردش میکرد تا رسید بمروه و از کوه مروه بالا رفت آن گاه در وادی صفاء سرابی دید بگمان آب پائین آمد و چون اسمعیل را پیدا نمود برگشت بطرف صفاء دید اسمعیل در آنجا هفت مرتبه سعی صفاء و مروه نموده وقتی نظر کرد دید آب از زیر دو قدم اسمعیل علیه السلام جریان دارد هاجر اطراف آب را بر مل پوشانید و بهمین مناسبت آن آب را زمزم گویند و آن آب جریان پیدا نمود تا بعرفات و مکه رسید و طیور و وحوش اطراف آن آب جمع شدند آن گاه کاروان مسافری از آن طرف عبور نمودند در اثر اجتماع وحوش و طیور فهمیدند در آنجا آب پیدا شده در طلب آب برآمدند دیدند زنی با طفلی در زیر درختی منزل دارند پس از سؤال از چگونگی حال آنها و جواب، به هاجر گفتند آیا اذن میدهی ما در نزدیکی شما منزل کنیم هاجر گفت باید خلیل الرحمن اذن بدهد وقتی ابراهیم علیه السلام آمد و استیذان حاصل نمودند در نزدیکی آنها خیمه‌ها برافراشتند و اسمعیل علیه السلام و هاجر با آنها انس گرفتند و هر یک از آنها یکی دو تا گوسفند تقدیم اسمعیل نمودند چون ابراهیم (ع) روز دیگر آمد و آن حال را مشاهده نمود بسیار مسرور گردید و هاجر و

اسمعیل با آنها زندگی کردند تا وقتی که اسمعیل (ع) بحدّ رشد رسید آن گاه ابراهیم علیه السلام مأمور گردید که خانه کعبه را بنا کند سؤال نمود که در کدام موضع باید بنا کنم خطاب رسید در همان موضعی که قبه آدم بوده و بطوفان نوح زمین خراب شد و خداوند آن قبه را بالا برد و در آن وقت دنیا غرق شد لکن شهر مکه باقی ماند و باین مناسبت مکه را «بیت العتیق» نامند.

پس چون ابراهیم (ع) مأمور گردید که خانه کعبه را بنا کند و نمیدانست در کجا قرار دهد توسط جبرئیل حدّ کعبه معین گردید و ستونهای کعبه و حجر الاسود را از بهشت آورد و حجر الاسود اول سفید بود بسفیدی برف و بکثرت لمس کفار سیاه گردید. پس ابراهیم مشغول بنا گردید و اسمعیل سنگ از کوه میآورد تا اینکه ستونهای آن را بمقدار نه ذرع برافراشتند و حجر الاسود را در موضعی نصب نمودند و دری بسوی مشرق و دری بسوی مغرب در آن باز نمودند و دری که بطرف مغرب باز شده مستجار

صفحه : ۸۱

نامند و هاجر در همانجا منزل گرفت و پس از اتمام، ابراهیم و اسمعیل (ع) در هشتم ذی الحجه در همان آب زمزم غسل کردند و مشغول اعمال حج گردیدند و ابراهیم پس از اتمام بنای خانه کعبه گفت رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ تا آخر آیه که شرحش داده شد.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ابو الفتوح رازی گوید اینجا یکی از جاهایی است که کلامی در آن حذف شده بایست اینطور باشد «يقولان ربنا» که ابراهیم و اسمعیل چنین میگفتند «یا ربنا تقبل منا» ای پروردگار ما از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی میشنوی گفتار ما را و میدانی افعال و اعمال ما را زیرا که تو سمیع و بصیری.

و نیز گوید آیا سمیع و بصیر دو صفت دیگری میباشد از اوصاف جمال الهی یا بازگشت آن بعلم است یعنی عالم است بشنیدنیها و عالم است بدیدنیها لکن قول صحیح اینکه است که گفته شود مرجع اینکه دو صفت «حی» است که حی بمعنی فعال و دراک است و بینا و شنواست و علیم صیغه مبالغه و برای زیادتی علم اعمال شده. (پایان) آری بهتر همانست که گفته شود سمیع و بصیر دو صفت زائدی از اوصاف ربوبی بشمار نمی آیند زیرا اگر چه تمامی اوصاف الهی از علم و قدرت و باقی صفات جمال و جلال یکی و عین ذات الهی میباشد و تعدد باعتبار اضافه بممکنات پدید گشته و گر نه تمام صفات جلال سبحانی ناشی از وجود و تمامی صفات جمال و کمال لم یزلی ناشی از صفت قیومیت اوست و کثرت باعتبار مفاهیم و اضافات است، لکن ظاهرا در سمیع و بصیر فقط در لفظ تعدد و کثرت دارد و غیر از علم بشمار میآید نه در مفهوم و گر نه همان علم است که گاهی اضافه مینمائیم بمبصرات و گوئیم او تعالی بصیر است و گاهی اضافه مینمائیم بمسوعات و گوئیم او سمیع است.

خلاصه در باقی صفات اگر چه بازگشت همه بذات احدی و صفت قیومیت اوست لکن نظر باضافه موارد و نسبت صفات بممکنات در صفات الهی کثرت مفهومی پدید میگردد چنانچه گوئیم صفات حق سبحانه عین ذات و عین حقیقت و عین وحدت است

صفحه : ۸۲

لکن باعتبار مفاهیم و اضافه آنها بموجودات در عقل و فهم ما و نیز در لفظ و گفتار ما متعدد و منکثر بشمار می آید نه در خارج و نفس الامر لکن در اسم «سمیع و بصیر» ظاهرا فقط در لفظ و گفتار ماست که آن را دو اسم از اسماء الحسنی می شماریم، لکن نه در واقع و نفس الامر تعدد و تکثری در کار است و نه در مفهوم و معنی تکثرپذیر است زیرا که در واقع همان علم است که باضافه بدیدنیها بصیر خوانده میشود و باضافه بشنیدنیها سمیع نامیده میشود یعنی از علم که دانستن است یک مفهوم انتزاع میگردد نه مفاهیم متعدد مثل قدرت و اراده که از آنها مفاهیم متعدد بنظر میآید.

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام از خداوند درخواست مینمایند که پروردگارا ما را منقاد و تسلیم فرمان

خود گردان.

ممکن است اعتراض شود

که چگونه جناب ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام که یکی از پیمبران اولو العزم بشمار می‌رود و نیز اسمعیل ذبیح الله (ع) درخواست نمایند که خداوند آنها را مسلمان گرداند و لو اسلام را در اینجا بمعنی انقیاد و اطاعت گیریم نه بمعنی اسلام اصطلاحی که اقرار بشهادتین باشد با اینکه اسلام آوردن باین معنی اول مراتب عبودیت است و البته ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام بالاتر از آن را دارا بودند پس طلب کردن نبود مگر تحصیل حاصل و تحصیل حاصل محال است.

و نیز اسلام آوردن بفرمانی که باشد از افعال اختیاری بشمار می‌رود و درخواست نمودن از حق معنی ندارد مگر آنکه مقدمات آن از علم و قدرت و آنچه مدخلیت دارد بر حصول تکلیف و از تحت اختیار خارج است از خداوند طلب شود و چون حاصل بوده آن نیز تحصیل حاصل می‌شود.

صفحه : ۸۳

پاسخ

اسلام مثل ایمان مراتب و درجاتی دارد مرتبه اول آن همان اقرار بزبان است و شاید اشاره بهمین معنی داشته باشد قوله تعالی قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا^(۱) سوره حجرات آیه ۱۴، و مرتبه آخر آن تسلیم صرف گردیدن نزد او امر مولی و تسلیم نمودن جان و مال و تمام هستی خود را در راه رضای او و معاینه نمودن نیستی و فناء خود را در مقابل اقتدار او بلکه انسان بمرتبه معنی حقیقی اسلام که مأخوذ از سلم و تسلیم است نمی‌رسد مگر وقتی که در برابر عظمت الهی مثل مرده‌ای گردد بدست غسل و خود و دیگران را منشأ هیچ اثری نداند و بین اینکه دو مرتبه مراتب بسیار است که بایستی طالب راه سعادت بتدریج و بکوشش بسیار خود را از نازلترین مرتبه اسلام ببالاترین مرتبه ایمان و اسلام برساند.

از اینجا پاسخ حرف دوم نیز داده میشود زیرا که اینکه مرتبه از اسلام اگر چه باعتبار مقدماتش از امور اختیاری بشمار می‌رود لکن پیدایش چنین مرتبه و تحقق و تمکن یافتن بآن در خور مقام هر کس نیست و از تحت اختیار نوع بشر خارج است زیرا که آن منوط بمرتبه ولایت است و چنین مقام و مرتبه کسی را میسر می‌گردد که درجات کمال را پیموده و با علی درجه انسانیت فائز گردیده باشد و آن امری است الهی و ملکه‌ای است نفسانی و منوط باعمال شاقه‌ای است که تحمل آن برای نوع بشر متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید و چون حصول ملکه نفسانی و تحقق بآن از اختیار انسان خارج است لهذا ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست مینماید که چنین ملکه‌ای بوی کرامت نماید.

وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ مناسک جمع منسک و بمعنی عبادت است. ابراهیم (ع) از خداوند درخواست مینماید که پیاموز بما طریق بندگی خود را و موفق گردان ما را باعملی که مراد توست.

(۱) اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو بانان ایمان نیآورده‌اید بلکه اسلام آورده‌اید.

صفحه : ۸۴

و نسک در لغت بمعنی غسل و شستن است و نماز را در قوله تعالی إِنَّ صَیْلَاتِی وَ نُسُکِی نَسُکٌ نامیده برای اینکه روح را جلاء میدهد و از قذارات معنوی پاک میگرداند وَ تَبَّ عَلَیْنَا وَ نِزِیْ دَرُخَوَاسْتِ مِیْنَمَیْدُ کِه بِنَمَرُز مَآ رَا (سؤال) چگونگی حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست مینماید که توبه او و ذریه‌اش پذیرفته شود در صورتی که ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام هر دو پیمبر و معصوم بودند و هیچوقت گناه و خطایی از آنها سر نزده و توبه طلب بخشش از گناه است، (پاسخ) شاید مقصود از خطایی که پیمبران در مقام طلب بخشش آن بودند مثل اینکه در احادیث رسیده که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روزی هفتاد مرتبه استغفار مینمود برای همان آناتی بوده که باقتضای امور طبیعی و تبلیغ رسالت غافل از حق تعالی و التفات بعالم طبیعت داشتند زیرا که غفلت از عالم ربوبی و اشتغال بامور مادی نسبت بآن بزرگواران از گناهان بزرگ بشمار میرود.

رَبَّنَا وَ اَبْعَثْ فِیْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِکَ اِبْرٰهَیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ پَسْ اَز بِنَاء کَعْبَه وَ اَجْتِمَاعِ دَر اَنجَا ثَانِیَا اَز پَرُوْر دِگَار دَر خَوَاسْتِ مِیْنَمَیْدُ کِه پِیْغَمْبَر وَ رَسُوْلِی کِه اَز خُوْد اَهْلِ مَکَه بَاشَد بَیْن اَنَّا ن مَبْعُوْثْ گِرْدَانَد. وَ چِنِیْن رَسُوْلِی خَاتَمِ الْاَنْبِیَاءِ صَلِیْ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ اسْتِ کِه اَز اَهْلِ مَکَه وَ بَیْن اَنَّا پِیْغَمْبَرِی مَبْعُوْثْ گِرْدِیْدَه، اِیْنَسْتِ کِه دَر حَدِیْثِی فَرْمُوْدَه «مَنْ دَعَا یَدْرَمِ اِبْرٰهَیْمَ (ع) وَ بَشَارَتِ عِیْسَى (ع) مِیْاَشَم» وَ دَلِیْلِ بَر اِیْنِکِه مَقْصُوْدِ اَز رَسُوْلِی پِیْغَمْبَرِ خَاتَمِ (ص) اسْتِ هَمَانَسْتِ کِه دَر آیه فَرْمُوْدَه فِیْهِمْ دَر مَکَه وَ مِنْهُمْ اَز اَهْلِ مَکَه، وَ چِنِیْن پِیْغَمْبَرِی نِیْسْتِ مَگَر رَسُوْلِی اِسْلَامِ صَلِیْ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اَن رَسُوْلِی کِه اَیَّاتِ اَفَاقِی وَ اَنْفِسی رَا بَمَرْدَمِ مِیْ اَمُوْرَد. وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیْهِمْ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ وَ نِیْزِ بَا نَهَا عِلْمِ کِتَابِ وَ اِحْکَامِ قُرْآنِ وَ قَوَانِیْنِ الهِی رَا مِیْ اَمُوْرَد «وَ الْحِکْمَةَ» دَر اِیْنِکِه مَقْصُوْدِ اَز حَکْمَتِی کِه دَر چِنْد جَا یِ قُرْآنِ تَذْکَر مَدَهْدِ مِثْلِ اَنجَا کِه مِیْگُوِیْدِ وَ مَنْ یُّوْتِ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوْتِیْ خَیْرًا کَثِیْرًا سُورَه بَقْرَه آیه ۲۸۲ وَ نِیْزِ دَر بَارَه

صفحه : ۸۵

بعضی از پیمبران و مقام و شأن آنها بر آمده که بآنها علم و حکمت عنایت نمودیم چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- معرفت و شناسایی دین. (مالک بن انس) ۲- سنت نبوی. (قتاده) ۳- علم باحکامی که نمیتوان فهمید مگر بارشاد رسول. (زید)
۴- حکمت در اینجا همان اوصاف کتاب است که آن هم آیاتست و هم حکمت ۵- حکمت نوری است در قلب که قلب را روشن و بینا میگرداند و همانطوری که چشم بنور اشیاء را می بیند قلب بنور حکمت اشیاء را مشاهده مینماید.

۶- حکماء در مقام معرفی حکمت گویند: حکمت علم بحقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشریت.

و تمام مقالاتی که گفته شد در معنای اخیر که از حکماء است میتوان جمع نمود و هر یک را در جای خود و نسبت بمقام خویش معرفت حکمت قرار داد زیرا که شناسایی دین و سنت نبوی و اوصاف کتاب (قرآن) هر یک یک قسمی از علم بحقیقت اشیاء است و نیز شناسایی حقیقت اشیاء و آنچه دانشمندان از معارف و احکام و قوانین کتاب و سنت فهمیده و رسیده اند نوری است که در قلب آنها طلوع نموده و قلبشان را بینا و روشن گردانیده، پس بهتر همان مقاله حکماء است که در معرفی حکمت گفته اند «حکمت علم بحقیقت اشیاء است بقدر طاقت بشریت».

وَ یُزَکِّیْهِمْ» و نِیْزِ جَنَابِ اِبْرٰهَیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَز خُدَا یِ مَتَعَالِ دَر خَوَاسْتِ مِیْنَمَیْدُ کِه پِیْغَمْبَرِی اَز اَهْلِ مَکَه بَر اِیْنِکِه بَفَرَسْتِ کِه رُوْحِ وَ رُوَانِ اَنَهَا رَا اَز صِفَاتِ وَ اَخْلَاقِ نَکُوْهِیْدَه تَرْکِیْهَ نَمَیْدِ وَ بَاوْصَافِ وَ فِضَائِلِ اَنْسَانِی بِنَیْرَیْدِ.

برای واقف شدن باسرار کائنات و شناختن مراحل تکامل که بتعلیمات قرآنی و دستورات نبوی انسان را میسر میگردد مراعات نمودن درجه اعتدال نخستین شرط استکمال و ترقیات انسانی بشمار میرود، کسی که بخواهد از نردبان ترقی و تعالی پله‌ای بالا رود اول شرط اساسی وی اینکه است که جدا در مقام مجاهده بر آید و با نفس شیر

صفحه : ۸۶

خود بجنگند و در میدان نبرد چنان قوت و شوکتی بخرج دهد که مظفرانه روح و روان خود را که آیت ربانی است از اسارت نفس بهیمی بیرون آورد و در مملکت بدن وی را در مقر سلطنت خود بشناسد، چنانچه وظیفه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همین بود که می‌فرماید:

«انی بعثت لأتمم مکارم الاخلاق».

خلاصه در اینکه مبارک آیه در مقام خصوصیات و فضائل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برآمده که درخواست ابراهیم اینکه بوده که چنین رسولی بفرست که دارای مزایای چهارگانه باشد: ۱- تلاوت کردن آیات تکوینی و تشریحی. ۲- آزمودن کتاب و قوانین الهی.

۳- آزمودن حکمت و بیان نمودن بعضی از اسرار کائنات. ۴- آزمودن طریق تزکیه نفوس و نشان دادن درجه اعتدال که از عمل و مجاهده با نفس شریر انسان را میسر می‌گردد و دو اصل از اصول کمال بشریت است که بدون تکمیل آن ترقی و تعالی بدرجه کمال برای احدی میسر نمی‌شود: یکی تکمیل قوه نظری و دیگر تکمیل قوه عملی که اول را عقل نظری و دوم را عقل عملی گویند.

تکمیل عقل نظری باعمال و بکار واداشتن قوه فکریه و تدبیر نمودن در اسرار موجودات و تدبیر در نظام عالم و خصوصیات و آثاری که بر هر یک مترتب می‌گردد بقدر طاقت بشریت انجام می‌گیرد و تکمیل اینکه دو جنبه عقلیه را باضافه بعلم تدبیر منزل را حکمت نامند، و از اول تعبیر بحکمت الهی و عقل نظری می‌نمایند و البته سر انجام چنین حکمتی باثبات صانع و بقای روح می‌گردد که بدون جولان دادن روح و بکار انداختن قوه فکریه ایمان تحقیقی بمبدء و معاد برای احدی تحقق نخواهد یافت. و از دوم و سوم تعبیر بحکمت طبیعی و عقل عملی می‌نمایند و تکمیل عقل عملی در تهذیب اخلاق و اعتدال یافتن بین قوای و بکار داشتن هر قوه و مشاعر انسانی را بکاری که در خور آن و وظیفه‌دار آن است انجام می‌گیرد بطوری که از آن فضائل و ملکات چهارگانه نفسانی پدید گردد که عبارت از: شجاعت، عفت، حکمت و عدالت می‌باشد. و جای بیان اینکه

صفحه : ۸۷

ملکات چهارگانه و توضیح آن و آنچه از آثار و خصوصیات بر آن مترتب می‌گردد کتب اخلاق است که دانشمندان و علمای علم اخلاق ضبط نموده‌اند.

خلاصه کسی که در آیات آفاقی و انفسی تدبیر و تفکر نماید و اینکه قوه خدا داد خود را بکار اندازد و باین وسیله فکر خود را توسعه بدهد و وسیع گرداند البته بقدر استعداد خود بر پاره‌ای از اسرار کائنات مطلع می‌گردد و باین وسیله عقل نظری خود را قوی می‌گرداند و جلاء می‌دهد.

و نیز در اثر مشاهده با نفس و تزکیه نمودن روح و روان و رام گردانیدن قوای سبعی و بهیمی عقل عملی قوی می‌گردد و در اثر آن نوری در باطن پدید میشود و آنچه درش بروی حس بسته بود بقدر صفای ضمیر باز می‌گردد و بعضی از نادیدنیها دیده میشود آن وقت است که می‌یابد چیزی را «که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده».

و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی تماما برای تقویت و تکمیل اینکه دو قوه است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم طریق تکمیل نمودن اینکه دو قوه را بنیکوترین وجهی و بشیرین تر بیانی بمردم نشان داده و راه رسیدن به آنرا در دسترس آنان گذارده و بوعده ثواب و تهدید از عقاب بشر را از کارهای ناشایسته باز داشته و طریق سعادت و رهبری بجاده فضیلت را با کمال وضوح

بانسان آزموده.

صفحه : ۸۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]

اشاره

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

ترجمه:

کیست که از ملت و آئین ابراهیم روی بگرداند و اعراض نماید مگر مردمان سفیه و بی‌خرد در صورتی که ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و برتری دادیم و او در آخرت از صالحین و شایستگان است، آن‌گاه ابراهیم گرامی گردید که پروردگار او فرمود ای ابراهیم تسلیم امر پروردگار شو گفت تسلیم گشتم و منقاد امر پروردگار عالمیان گردیدم. ابراهیم و یعقوب بفرزندان خود توصیه نمودند که ای فرزندان ما خداوند برای شما دین و آئین پاک انتخاب نموده و شما از آن دین و آئین پیروی کنید بطوری که نمیرید مگر اینکه مطیع و مسلم باشید، آیا شما مسلمانها حاضر بودید وقتی که یعقوب را موت در رسید در آن هنگام پسران خود گفت شما بعد از من چه چیز را عبادت مینمائید گفتند ما عبادت میکنیم خدای تو را و خدای آباء تو را ابراهیم و اسمعیل و اسحق که آن خدای یگانه است و ما آن خدای یگانه را منقاد و مطیعیم، آن گروهی که گذشتند هر چه کردند و کسب نمودند نفع یا ضرر آن برای خود آنهاست و نیز شما آنچه بکنید نفع و ضرر آن عاید خودتان میگردد و شما مسئول کار آنان نخواهید بود.

صفحه : ۸۹

توضیح آیات

اشاره

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ بقانون علم عربیت و لغت «رغبه» دو معنی متناقض دارد هر گاه عقب در آید آن را «عن» مثل اینجا که يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ بمعنی اعراض و نفرت آید و هر گاه عقب در آید آن را «فی» بمعنی شوق و میل آید.

«سَفِيهَ نَفْسِهِ» بعضی گویند «نفسه» مفعول «سفه» است و بعضی گویند «نفسه» تمیز است خلاصه آدم احمق و نادان را سفیه گویند و مقصود اینکه است که آدم سفیه و نادان اعراض می‌نماید از ملت و کیش ابراهیم لکن انسان عاقل دانشمند چون میفهمد و تمیز میدهد بین حق و باطل را و نیز چون فکر و رویه دارد میداند که نجات یافتن و تحصیل نمودن سعادت و فضیلت در پیروی دین حق و مشی در صراط انسانیت است اینکه است که در مقام کوشش بر می‌آید و در اثر کوشش البته تمیز میدهد بین حق و باطل و میفهمد که دین حق همان دین اسلام است که مطابق است با ملت ابراهیم، اینکه است که میفرماید اعراض نمیکند از ملت ابراهیم مگر سفیه و بی‌خرد. و در حدیثی که ظاهراً از امام صادق علیه السلام است که پس از آنکه از حضرتش سؤال از عقل میشود میفرماید

«العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»

که بعقل خدای رحمن عبادت میشود و بعقل است که انسان تحصیل سعادت و فضیلت مینماید و در اثر آن بهشت عدن فائز میگردد و در اینجا نکته دیگری نیز بنظر میرسد و شاید مقصود از «مَنْ سَفِيهَ نَفْسِهِ» اینکه باشد که آدمی که نسبت بنفس خود سفیه و بی‌خرد باشد یعنی خود را نشناسد چنین کسی البته خدای خود را و دین حق را نیز نخواهد شناخت

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

«اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه»

کسی که خود را عبودیت شناخت معبود خود را بالوهیت خواهد شناخت و کسی که خود را بنیازمندی و احتیاج شناخت مبدء خود را به بی‌نیازی و استغناء میشناسد.

خلاصه کسی که پی برد بحقیقت امکانی و فهمید که ممکن است در حد ذات خود

صفحه : ۹۰

هیچ است آنچه از وجود و کمالات وجودی است همه یک اشراقی است از فیض رحمت غیر متناهی ازلی و آن ارتباط معلولیت و مخلوقیت خود را نسبت بآن علت حقیقی و آن موجود سرمدی معاینه نمود و معارف وی بحد (عین الیقین) و کمال رسید و آنچه باقی مردم بگوش میشنوند بچشم دل مشاهده نمود چنین کسی از سفاهت و بی‌خردی بزکاو و از جهل بعلم، و از نفهمی بخردمندی نائل گردیده، و در نتیجه از دین حق اعراض نمی‌نماید و سر اطاعت و فرمانبرداری بزیر انداخته و تسلیم اوامر حق تعالی میگردد.

و لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و ما ابراهیم را در دنیا شرافت و فضیلت دادیم بر عالمیان و در آخرت او را از بندگان شایسته قرار دادیم. گویند اینکه فضیلت و کرامتی که بابراهیم علیه السلام بخشوده شد اثر دعای خود ابراهیم است آنجا که از پروردگار خود درخواست می‌نماید رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا و اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِزَبِّ الْعَالَمِينَ ظاهراً در اینکه آیه در مقام علت و سبب شرافت ابراهیم است و اینکه ابراهیم را برگزیدیم و او را بخلعت نبوت و اولو العزمی مفتخر نمودیم و نیز وی را مقام خلت بخشیدیم و ملت او را تا قیامت باقی گذاردیم برای اینکه است که وقتی باو گفتیم اسلام آورد و تسلیم شو گفت تسلیم پروردگار عالمیان گردیدم.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که اگر ابراهیم اسلام نداشت و آن وقت مأمور گردید که قبول اسلام نماید اولاً بایستی قبلاً کافر باشد و ظالم بنفس خود و همان طوری که در آیات پیش گفته شد عهد ولایت بظالم نمیرسد و ثانیاً اگر اسلام بلکه مرتبه ولایت را نداشت چگونه قابل وحی گردید که از مصدر الوهیت بوی خطاب رسد «اسلم» اسلام آور و اگر گوئید اسلام داشت امر نمودن وی را باسلام لغو و تحصیل حاصل بود معقول نیست کسی که اسلام دارد باو بگویند اسلام آور.

پاسخ: چنانچه در جای دیگر گفته شد اسلام مثل ایمان مراتب بسیار و درجات

صفحه : ۹۱

بیشمار دارد، مرتبه اول آن همان اقرار بزبان و گفتن شهادتین است و لو آنکه اعتقاد قلبی در کار نباشد و چنین اسلامی اگر چه نفع اخروی بر آن مترتب نمی‌گردد لکن در دنیا تا وقتی خلافتش ظاهر نشده احکام اسلام بر آن بار می‌گردد، و مرتبه آخر آن منقاد صرف شدن نزد اوامر و نواهی مولا و تسلیم گردیدن در مقام تقدیرات و تفویض نمودن جمیع امور بر آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گردیده بطوری که تمام ارادات و خواهشهای نفسانی شخص مضمحل و ناچیز گردد نزد تقدیرات ازلی.

و در بحار از احادیث معراج است که از ارشاد دیلمی حدیث مفصلی راجع بحقیقت ایمان و اسلام نقل مینماید و در اینجا بطور اختصار ترجمه مینمایم «خطاب از مصدر الوهیت میرسد یا احمد آیا میدانی کدام زندگانی آسان‌تر و کدام حیاتی باقی‌تر است عرض می‌کند یا الهی نمی‌دانم می‌فرماید اما زندگانی گوارا برای کسی است که از یاد من غافل نگردد و نعمت مرا فراموش ننماید و بحق من جاهل و نادان نباشد و در شب و روز طلب رضای من نماید، و اما حیات جاودانی کسی راست که با نفس خود چنان عمل نماید که دنیا در نظر او ناچیز و حقیر و کوچک نماید و آخرت بزرگ و برگزیند هوا و خواهش مرا بر هواهای نفسانی خود و در طلب رضای من باشد و حق نعمت مرا بزرگ شمارد و نعمت‌های مرا متذکر باشد و در آنات شب و روز مراقب من باشد که گناه و معصیتی از وی صادر نگردد و قلب و سریره خود را پاکیزه نماید از آنچه ناپسند من است و بغضب در آورد شیطان را و وسوس او را (یعنی مخالفت شیطان و وسوسه او را نماید) و نگذارد شیطان بر قلب او سلطنت پیدا نماید پس کسی که چنین کند قلب او را ساکن می‌گردانم در دوستی خودم تا اینکه وی را بجایی می‌رسانم که در تمام اوقات هم وی و اشتغال وی اینکه است که حدیث می‌کند و خبر می‌دهد از من باهل محبت من و چشم و گوش او را باز می‌نمایم تا اینکه بچشم و گوش قلبش مشاهده کند جلال و عظمت مرا آن وقت دنیا بر او تنگ می‌گردد و دشمن می‌دارد لذات دنیا را و فرار می‌کند از دنیا مثل اینکه چنان گله خود را از مهلکه فرار می‌دهد و کسی که اینکه طور شد از مردم فرار می‌کند آن وقت از دار فنا منتقل می‌گردد بدار بقاء و دار شیطان بدار

صفحه : ۹۲

رحمن ای احمد چنین کسی را مزین می‌گردانم بهیئت و عظمت و همین است عیش گوارا و حیات باقی و اینکه مقام کسانی است که بمقام رضا رسیده‌اند پس کسی که عملش برضای من باشد سه خصلت باو می‌آموزم شکری که جهل و نادانی در آن نیست و ذکری که نسیان در وی پدید نمی‌گردد و محبتی که محبت غیر را بر محبت من برنگزیند پس وقتی دوست داشت مرا من نیز وی را دوست میدارم و چشم قلب او را باز می‌گردانم بسوی جلال خودم و از او مخفی نمی‌گردانم خواص مخلوقات خود را و با او مناجات میکنم در تاریکی شب و روشنایی روز تا اینکه ببرد از خلق و همنشینی و صحبت با آنان و نیز کلام خود و ملائکه را باو میشنوام و عارف می‌گردانم وی را بسری که از خلق مستور گردانیده‌ام و در بر او میکنم لباس حیاء را بطوری که تمام مردم از او حیاء کنند رکت مینماید در زمین در حالی که آمرزیده شده است و قلب او را باز و بینا می‌گردانم و مخفی نمی‌گردانم بر او چیزی از بهشت و جهنم و مطلع می‌گردانم وی را بر آنچه بمردم می‌گذرد از هول و شدت قیامت و آنچه حساب‌گیری میشود از ثروتمندان و فقراء و جهال و دانشمندان و چگونگی خوابیدن در قبر و فرود آمدن منکر و نکیر و سؤال قبر و پس از آن میزان اعمال وی را نصب مینمایم و نشر میدهیم دیوان اعمال او را و کتاب او را بدست راستش میدهیم پس از آن بین من و او ترجمه کننده‌ای نیست (یعنی واسطه باقی نماند) و اینکه هایی که گفته شد از صفات دوستان حق بشمار میرود ای احمد قرار بده هم خود را یکی و زبان خود

فرستاده، و دیگر آن معبودی که شما می پرستید و عبادت مینمائید نه بتها و اصنامی که مردمان گمراه عبادت مینمایند. و احتمال دیگر اینست که شاید سر اضافه نمودن اله را به پیمبران اینکه باشد که چون معرف آن بزرگواران را بمقام الوهیت فوق معرفت خود میدانستند اینکه بود که گفتند خدا را بآنوجهی که شما شناخته و معبود خود میدانید بهمان وجه ما نیز او را پرستش و عبادت مینمائیم زیرا که معبود هر کس همان است که شناخته و هدف و وجهه قلب وی بسوی او نگران است (من کان الهه هواه) کسی که هدف و وجهه قلبش رسیدن بآرزو و آمال نفسانی خود باشد اله و معبود وی همان است یعنی هر چه کند و لو بصورت عبادت نماید غرض اصلی او رسیدن بآن چیزی است که دل و سریره او بستگی بآن دارد. و در شأن نزول آیه چنین گویند که یهودیان مدعی بودند که وقتی نزدیک شد یعقوب علیه السلام زندگانی دنیا را بدرود گوید باولادان خود توصیه نمود که بر دین یهود باقی باشید خداوند برای رد قول آنها اینکه آیه را فرستاد.

صفحه : ۹۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۰]

اشاره

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸) قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰)

ترجمه:

یهود و نصاری بمسلمانها گفتند بدین و آئین ما آئید تا هدایت گردید و راه راست را بیابید، ای رسول اکرم در جواب آنان بگو ما دین اسلام که ملت و آئین ستوده ابراهیم است پیروی مینمائیم و نمیباشیم از کسانی که مشرک گردیده‌اند، بگوئید ما ایمان آوردیم بخدا و بآنچه نازل نموده بسوی ما و بآنچه پیمبران گذشته مثل ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او فرستاده شد و آنچه بموسی و عیسی عطاء شده و نیز ایمان آورده‌ایم بآنچه عطا گردیده بتمام پیمبران از طرف پروردگار آنها و بین احدی از آنان تفرقه و جدایی نمایاندازیم و تسلیم امر حق گردیده و فرمان برداریم، پس اگر یهود و نصاری ایمان آوردند مثل آنچه را که شما مؤمنین ایمان آورده‌اید بآن محققا هدایت یافته‌اند و اگر از طریق حق اعتراض نمایند و آئین شما را نپذیرند پس محققا آنها بر باطلند (مطمئن باشید) بزودی خداوند شما را از شر

صفحه : ۹۶

آنها نگاه میدارد زیرا که خداوند شنوا و بهمه چیز آگاهست،

رنگ آمیزی خداست (که بمسلمانها رنگ ایمان بخشیده) و چه قدر نیکوست آن رنگی که از جانب خداست و ما بآن رنگ ایمان، خدا را عبادت میکنیم،

ای پیغمبر بگو باهل کتاب آیا شما در باره خدا با ما بحث و جدال میکنید در صورتی که او پروردگار ما و پروردگار شما است و برای ماست اعمال ما و برای شماست اعمال شما چیزی که هست ما خدای یکتا را پرستش میکنیم و عبادتمان خالص برای اوست، آیا شما چنین گمان میکنید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او بر آئین یهود و نصاری بوده‌اند بگو ای پیغمبر بآنها آیا خدا بهتر میداند یا شما و کیست ستمکارتر از کسی که شهادت خدا را کتمان نماید و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

توضیح آیات

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا يَهُودِيَانِ بِمُسْلِمَانَانِ كَفَتْنِد بَدِينِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ آئِيدِ تَا هِدَايَتِ كَرْدِيدِ وَ سَعَادَتِ وَ فَضِيلَتِ يَابِيدِ وَ نِيْزِ عِيْسَوِيَانِ بَأَنَانِ كَفَتْنِد بَدِينِ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ آئِيدِ تَا هِدَايَتِ وَ رَسْتِگَارِ شُوِيدِ.
قُلْ يَلِئَلْ مِثْلَهُ إِبرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ گویا در مقام اعتراض بآنها خطاب از مصدر جلال احدی صادر میگردد که ای رسول اکرم بآنان بگو شما یهودیان و نصرانیان از دین حق انحراف نموده‌اید و تحت تأثیر نفس خودتان واقع گردیده‌اید و بهوا و هوس خود در دین چیزهایی ضمیمه میکنید و دین خالص مستقیم که در حد وسط قرار گرفته و مایل بافراط و تفریط نیست آن ملت ابراهیم علیه السلام است و ابراهیم مشرک نبود.

و اینکه فرموده ابراهیم از مشرکین نبود شاید کنایه باین باشد که شما یهودیان و نصرانیان مشرک میباشید بدلیل آنکه قرآن از گفتار آنان خبر میدهد قَالَتْ

صفحه : ۹۷

الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ (۱) سوره توبه آیه ۳۰ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا إِلَّا الْكِتَابُ الْمُبِينُ
است که شما در جواب یهودیان و نصرانیان بگوئید ما بخدا ایمان آورده‌ایم و آنچه بتوسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن و قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برای ما فرود آمده گرویده‌ایم و نیز آنچه را پیمبران سابق مثل ابراهیم، اسمعیل، اسحق، یعقوب، اسباط، موسی، عیسی و تمام پیمبران علیهم السلام از طرف خدای جلیل نازل گردیده همه را تصدیق می‌نمائیم و اعتراف می‌کنیم که تمامی آنها حق و صدق است، و ما تسلیم تمام پیمبران می‌باشیم و همه را برسالت و پیمبری قبول داریم و بین آنان جدایی نمی‌اندازیم.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَقَتِي شَمَا اَهْلِ كِتَابِ فَضِيلَتَمَنْدِ وَ رَسْتِگَارِ مِيگَرْدِيدِ كِه مِثْلِ مَا مُؤْمِنِينَ بَتَمَامِ پِيمْبِرَانِ بگروید و همه را تصدیق نمائید زیرا که تمام پیمبران متفق الکلمه می‌باشند در کلمه توحید و قول «لا اله الا الله» قُلْ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ سوره آل عمران آیه ۵۷، خطاب پیغمبر اکرم است که بآنان بگو بیائید با ما متفق گردید در کلمه توحید و پرستش خدای یکتا.

چون تعلیمات قرآنی و نوامیس الهی تماما حکمت آمیز است در اینجا وقتی یهود و نصاری گفتند فقط دین و آئین ماست که هر کس بآن طریق مشی نماید و بآن روش عمل کند بطریق حق و حقیقت رهبری یابد در مقام پاسخ کلام خام آنها بمسلمانها چنین دستور میدهد که شما بگوئید روی میزان عقل و منطق دینی که فضیلت و سعادت بشر را تأمین کند و طریق رستگاری را بوی بیاموزد و او را بسوی حق رهبری نماید دینی است که جامع تمام ادیان و منظوری بر تصدیق تمام پیمبران و کتابهای آسمانی باشد و آن دینی است که بالمره از هوا و هوس و خودخواهی و تعصب آباء و اجداد مبراء

صفحه : ۹۸

گشته و تسلیم اوامر حق گردیده.

و شما که بعضی از پیمبران می‌گروید و از بعضی اعراض مینمائید برای اینست که تحت تأثیر نفس و طبیعت واقع گردیده‌اید و آن تعصب اجدادی و خودیت و کبر و منیت و تفرعن است که بر شما استیلا نموده و شما را گمراه کرده و نمیگذارد تسلیم پیمبران گردید و بدین حق و حقیقت اسلام و ملت حنیف ابراهیم علیه السلام در آئید.

و گرویدن و تصدیق نمودن تمام پیمبران از تعصب و شقاق و میل نفسانی بر کنار است پس روی میزان عقل دین اسلام که جامع تمام ادیان و ملت حنیف ابراهیم تأسیس شده دینی است که انسان را بسعادت میرساند و وی را بجاده حق و حقیقت رهبری مینماید وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اگر یهودیان و نصرانیان از روی کبر و عناد و منیت از دین اسلام که جامع بین ادیان است اعراض نمایند، ضدیت و دشمنی آنان ضرری برای مسلمانها ندارد، و نباید مسلمانها از اعراض آنها نگران باشند، زیرا که برای آنها خدا کافی است که امور دین و دنیای آنان را بنیکوتر وجهی اصلاح نماید، و او شنواست بگفتار آنها و عالم است بکردار ایشان.

آری کسی که بر طریق حق و حقیقت استوار گردید اگر تمام خلق از وی گریزان باشند او در قلعه محکم توحید و در محل امن و امان قرار گرفته إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ و از کسی ضرر و زیان بوی متوجه نخواهد شد.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ صبغ در لغت بمعنی رنگ است، در تفسیر علی بن ابراهیم است که مقصود از رنگ خدایی اسلام است، و بعضی از مفسرین صبغه را بمعنی فطرت گرفته‌اند فطرت توحید و دین اسلام رنگ خدایی است و چه قدر رنگ اسلام و فطرت توحید نیکو رنگی است که هر کس خود را بآن رنگین و مزین نماید لایق می‌گردد که در مجلل‌ترین و عالیترین کاخ انسانیت قرار گیرد.

صفحه : ۹۹

اسلام کیمیایی ماند که مس وجود انسانی را تبدیل بطلا مینماید و اینکه از اسلام تعبیر برنگ خدایی نموده شاید برای اینکه است که همین طوری که رنگ سبب ظهور اشیاء میشود و هر چیزی برنگ شناخته میشود همین طور بایستی رنگ اسلام و آثار اسلامی بر هر مسلمانی ظاهر باشد.

در کتاب معانی از امام صادق علیه السلام چنین روایت میکند که فرمود خداوند مؤمنین را در روز میثاق بعهد ولایت رنگ نموده. بعضی از مفسرین گفته‌اند بسیاری از دانشمندان صبغه الله را تفسیر بدین نموده‌اند و در کلام الله دین بنامهای مختلف تعبیر شده و بخود نسبت داده، در جایی فطرتش نامیده فطرت الله الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ در جای دیگر صبغتش خوانده صِبْغَةَ اللَّهِ در موضعی کلمه‌اش گفته وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، در جایی دینش نامیده يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا در جایی صراطش نامیده (صراط الله هدانی) در جای دیگر نورش گفته يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ وَ هُوَ رُبُّنَا وَ رَبُّكُمْ بِقَانُونَ عربیت، همزه أ تحاجوننا استفهام انکاری است خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو بآنها چگونه راجع بوجود اله عالم یا صفات او با ما محاجه و نزاع میکنید در صورتی که او حلت عظمت خدا و پروردگار ما و شماست.

و در اینکه چه دسته‌ای از کفار در امر اله با حضرتش بحث و مجادله مینمودند بین مفسرین گفتاری است.

۱- مقصود مشرکین و طبعیین میباشند که راجع به اله عالم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحث مینمودند و حضرتش

مأمور گردید که بآنان بگوید راجع به پروردگار عالم که خدای ما و شما هر دو است چگونه با هم نزاع کنیم. (راصم) ۲- طرف نزاع و بحث یهودیان بودند که میگفتند ما بحق اولی‌تریم زیرا که

صفحه : ۱۰۰

ما صاحب کتابیم و تمامی علوم اولین نزد ماست و ما پسرهای خدا و دوستان وی می‌باشیم اینکه بود که دستور رسید که رسول الله بآنها بگوید پروردگار ما و شما یکی است.

(ابو علی) ۳- نزاع و بحث با یهودیان و نصرانیان بوده که آنها عزیز و مسیح را پسران خدا میدانستند دستور رسید که حضرتش آنان را از اینکه عقیده سخیف منع نماید و آنها را ارشاد نماید که خدای یگانه را عبادت کنند. (ابو القاسم بلخی) وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ اینکه آیه در مقام اینکه است که عمل هر کس عاید خود او میشود و لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى کسی را بگناه کسی نمی‌گیرند و کسی را بجای دیگری مؤاخذه نمی‌نمایند.

وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ظاهراً مقصود از خلوص در اینجا که پیمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بخود و مؤمنین تخصیص میدهد در مقابل مشرکین نه فقط خلوص در عمل است بلکه خلوص در مقام توحید مراد است. و شاید اشاره باین باشد که بین ادیان هیچ دین و رویه‌ای در خلوص نیت و پرستش یگانه معبودی که به هیچوجه نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در مقام خلقت و آفرینش و نه در مقام عبادت و پرستش شریک و مثل و انبازی برای آن ذات یکتا نیاورند چنین رویه و روش که خالص از هر شایبه و شرکی باشد منحصر بدین اسلام است، لکن اهل ادیان و مذاهب دیگر اگر چه همگی بصورت و گمان خود خدای یگانه را پرستش می‌نمایند لکن عقاید و توحید آنان مشوب بخودپرستی و مقصود آنها حظوظ نفسانی است.

یهودیان و نصرانیان در خدای واحد یکتا تولید مثل معتقدند یا حلول و اتحاد گویند چنانچه یهودیان عزیز را و مسیحیان مسیح را پسران خدا می‌دانند با اینکه مقام توحید بالاتر و برتر از آنست که نسبت ولد و اولاد بآن داده شود، و نیز یهودیان

صفحه : ۱۰۱

برای خود مقام و منزلتی نزد حق تعالی قائلند که قرآن خبر میدهد گفتار آنان را که میگفتند نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ ما پسرهای خدا و دوستان او می‌باشیم.

فقط دین اسلام و قرآن محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که بصدای بلند فریاد میزند و بجهانیان اعلام مینماید که كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن مقامی که اول شخص عالم امکان و اول ما خلق الله بشمار میرفت در مقابل عظمت الهی خود را ناچیز معرفی مینمود و منتهای مقام خود را در بندگی و عبودیت و فرمان بری و مأموریت برای تبلیغ رسالت نشان میداد.

در بسیاری از آیات قرآنی خلوص عمل را از خصوصیات عبودیت و مقام بندگی بشمار می‌آورد مثل اینکه در سوره الصافات فرموده **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** در شأن یوسف علیه السلام **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ** در جای دیگر **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** و غیر اینها از آیات بسیاری که دلالت واضح دارد که خلوص عمل ناشی از تحقق معنی عبودیت و شناسایی مقام بندگی است.

ممکن نیست کسی دارای خلوص عمل گردد مگر وقتی که در مرتبه توحید خالص شود و معرفت وی بمقام الوهیت کامل گردد زیرا که تمامی اعمال و افعال آدمی بدور نقطه هدف و آرزوی دل و نقطه نظر وی دور میزند دل بهر کجا توجه نمود و روح و روان انسانی بهر کجا مایل گردید تمام قوی و مشاعر بسوی همان مقصد رهسپار میگردند.

پس چگونه ممکن است دلی که مشوب بهزار گونه آرزو و آمال درونی گشته و هر آنی مایل بطرفی گردیده و هوس تازه‌ای در

خود پرورانیده چنین کسی یک‌دله و یک‌جهه گردیده و قبله مقصود وی یکی گردد و اعمال و افعال وی خالص شود هرگز ممکن نیست.

اگر خواهی بدانی در عمل خالص گردیده‌ای یا نه بین چه حالتی و چه آرزویی بر قلب تو مستولی گردیده اگر دیدی جهتی از جهات نفسانی بر تو غالب گردیده و از حب جاه و مال یا ریاست و مقام و حب انتقام یا جهات طبیعی مثل خوردن و خوابیدن و تنبلی و شهوترانی و امثال اینها بدان که بازگشت تمامی اعمال و افعال تو برای

صفحه: ۱۰۲

انجام همان صفتی است که در نفس تو تمرکز یافته و لو آنکه بصورت عبادت نماید نیتی که شرط عبادت میدانند فقط گفتن قربه‌الی الله نیست بلکه نیت همان چیزی است که داعی بر عمل و محرک و مشوق نفس آدمی است که او را بر عمل وا میدارد. پس از اینجا توان پی برد که خلوص وقتی تحقق خارجی پیدا میکند که دل و قلب آدمی از غیر حق تعالی خالی گردیده و وجهه روح و روان او بسوی حق نگران گشته و تمام هم‌او یکی شده که در باره چنین کسی توان گفت اعمال و افعال او اعم از ارادی و غیر ارادی حتی اعمال طبیعی وی از خوردن و خوابیدن تماما از عبادات محسوب میگردد و چنین کسی علی‌الدوام در طریق صعود الی الله قدم میزند و در هر آنی مقام بالاتری را احراز مینماید تا اینکه حائز مقام قدس گردد.

و شاید همین باشد مقصود از آن حدیث مشهور که فرموده «انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرء ما نوى» (۱).

از اینکه حدیث شریف دو مطلب توان استخراج نمود یکی عمل وقتی صورت خارجی بخود میگیرد و از اعمال نیک یا بد محسوب می‌گردد که با نیت توأم باشد و نفی عمل بلحاظ نفی نیت که «لا عمل الا بنیة» که در احادیث دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که آن نیز همین معنی را می‌رساند، زیرا که اعمال خارجی ظهور و نمایش همانست که در باطن انسان مرکوز و تهیه گردیده و نیک و بد شدن عمل باعتبار نیک و بد بودن ما فی الضمیر و سحیه عامل اوست.

دیگر چیزی که میتوان از اینکه حدیث شریف استخراج نمود اینکه است که حضرتش میخواهد بپوش بفرماند که فائده و نتیجه عمل همان است که محرک عمل و باعث برانگیختن قوی و حرکت عضلات گردیده یعنی بر عمل مترتب نمیگردد مگر آنچه را که مقصود عامل از عمل بوده چنانچه در ذیل همین حدیث فرموده (فمن كان هجرته

(۱) همین است و غیر از اینکه نیست که اعمال بنیات تحقق پذیرد و برای هر کسی است از عمل آنچه را که در نیت داشته.

صفحه: ۱۰۳

الی الله و رسوله فهجرته الی الله و من كان هجرته الی الدنيا یصیبها او امرأه یزوجها فهجرته الی من هاجر الیه» (۱).
 أم تقولون إن إبراهيم وإسماعيل بعضی از قراء مثل ابن عامر و حمزه و کسایی و خلف به «تا» قرائت نموده‌اند و باقی به «یاء» اگر بیاء قرائت شود اشاره بغایت است (آیا می‌گویند) و اگر بتاء قرائت گردد اشاره بحاضر است و هر طور قرائت شود مقصود یهودیان و نصرانیانند که آنها می‌گفتند ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب یهودی بودند یا نصرانی در مقام اعتراض خطاب بآنهاست که آیا شما بحال و اعمال و روش آنها داناترید یا خدا.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و کیست ستمکارتر از کسانی که نزد پروردگاری که عالم بر هر چیزی است و از ظاهر و باطن همه کس آگاهست کتمان شهادت میکند.

یهودیان و نصرانیان در تورات و انجیل خوانده و دانسته بودند که ابراهیم و فرزندان او یهودی نبودند و آن را مخفی می‌داشتند و بر

خدا و پیمبران دروغ می‌بستند در صورتی که خداوند از اعمال و افعال آنان غافل نیست.

(۱) کسی که هجرت وی بسوی خدا و رسول اوست پس بسوی خدا و رسول او مهاجرت نموده و کسی که هجرت و عمل او برای دنیا باشد یا غرض او زنی است که با وی ازدواج نماید چنین کسی هجرت کرده بسوی همان چیزی که در نظر داشته یعنی هر کسی نصیب وی از عملش همان است که در نیت داشته. گویند اینکه کلام رسول الله (ص) در موقعی بود که بحضور مبارکش گفته شد بعضی از مهاجرین غرض آنان از هجرت و جهاد بدست آوردن غنائم و اساری است نه جهاد فی سبیل الله حضرتش در پاسخ فرموده نتیجه عمل همان میشود که باعث بر عمل شده.

صفحه : ۱۰۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۸]

اشاره

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱) سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَ لَئِن أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِن أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ (۱۴۷) وَ لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸)

صفحه : ۱۰۵

ترجمه

، آن گروه گذشته آنچه کردند برای خود کردند و شما نیز هر چه کنید بخود میکنید و شما مسئول کار آنان نخواهید بود، مردمان سفیه بی‌خرد خواهند گفت چه بود سبب اینکه مسلمانها از قبله‌ای که بر آن بودند (بیت المقدس) روی بکعبه آوردند! ای پیغمبر بگو مشرق و مغرب ملک خداست و هر کرا خواهد براه راست هدایت مینماید اینکه چنین ما شما مسلمانان را بدین و آئین اسلام هدایت نمودیم و بطریق وسطی بیاراستیم (اخلاق خوب و سیرت نیکو) تا گواه مردم باشید (و سایر مردم درستی را از شما بیاموزند) و پیغمبر را گواه شما قرار دادیم (که شما برویه او رفتار نمائید) و ای پیغمبر ما قبله‌ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر برای آنکه بیازمائیم چه کس تابع پیغمبر و چه کس اعراض میکند و برمیگردد بعقب سر خود و اینکه تغییر قبله بس بزرگ و ناگوار مینماید مگر برای کسانی که خداوند آنها را هدایت نموده و خداوند ضایع نمیگرداند

اجر پایداری شما را در راه ایمان زیرا که او بخلق مشفق و مهربان است،

ما مینگریم توجه تو را با آسمان بانتظار وحی و البته میگردانیم روی تو را بقبله‌ای که خوشنود باشی پس رو کن بطرف مسجد الحرام و شما مسلمانان نیز هر کجا باشید (در نماز) روی خود را بآنطرف کنید و اهل کتاب میدانند که اینکه تغییر قبله بحق و درستی از جانب خداست و خداوند از کردار آنان غافل نیست،

و هر آینه هر قدر برای اهل کتاب معجزه و کرامت اظهار نمایی آنها قبله تو را متابعت نینمایند و تو نیز البته متابعت نمی‌نمایی قبله آنان را و نیز بعضی از ملل تابع بعض دیگر نشوند و اگر تو (پیروانت) تابع میل و دلخواه آنان گردی پس از آنکه علم و دانش را از خدا آموختی البته از گروه ستمکاران خواهی بود،

کسانی که بآنها کتاب عطا نمودیم (یهود و نصاری) محمّد و حقانیت او را خوب میشناسند آن طوری که پسرهای خود را میشناسند و جماعتی از آنها کتمان حق میکنند و حقیقت را اظهار نینمایند،

حق و حقیقت همان است که از طرف پروردگار بر تو آمد پس البته نباید تو از شک کنندگان باشی،

هر کسی را راهی است بسوی حق پس بشتابید بسوی خیرات (و اعمال نیکو) هر کجا باشید می‌آید و بازگشت میکنید بسوی خدا تمام شما زیرا که خداوند بر هر چیزی تواناست.

صفحه : ۱۰۶

توضیح آیات

سَيَقُولُ الشُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ در تفسیر علی بن ابراهیم چنین دارد که اینکه آیه عقب آیه بعد فرود آمده اول آیه قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ نازل گردید و پس از آن سَيَقُولُ الشُّفَهَاءُ و گفته شأن نزول آیه اینکه است: یهودیها به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرزنش می‌کردند که قبله ما بیت المقدس نماز می‌کند و تابع قبله ماست اینکه بود که حضرتش دلتنگ شد و بسیار غمگین گردید و در دل شب از منزل بیرون رفت و در آفاق آسمان نظر مینمود و منتظر وحی بود که از خدا چه دستور می‌رسد چون ظهر شد در مسجد بنی سالم دو رکعت از نماز ظهر کرده بود که جبرئیل نازل گردید و شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و بجانب کعبه گردانید و پس از آنکه حضرتش دو رکعت نماز به بیت المقدس و دو رکعت بسوی کعبه خواند اینکه آیه نازل گردید سَيَقُولُ الشُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا و تحویل قبله بسوی کعبه بعد از آن بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال در مکه و بعد از مهاجرت بمدینه هفت ماه در مدینه بطرف بیت المقدس نماز میخواند.

لکن بسیاری از مفسرین چنین اظهار می‌دارند که اینکه آیات منظم و مرتب است نه تقدم و تأخری در آن پدید گشته و نه آنکه بعض آیات آن نسخ شده باشد و قبل از آنکه دستور قبله داده شود برای توطئه نفس، رسول خود را قبلاً مطلع می‌گرداند که بداند بعد از تحویل قبله آنان چه خواهند گفت و بگفته آنها دلتنگ نگردد اینکه بود که بوی خبر می‌دهد که وقتی دستور قبله می‌رسد برای مشرکین و یهودیها و نصرانیها و مردمان سفیه و بی‌خرد اینکار گران آید و گویند چه بر آن داشته که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از قبله‌ای که آباء و اجداد او بر آن بودند صرف نظر کرده و از آن روی گردانیده.

صفحه : ۱۰۷

مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا «ما وَلَّاهُمْ» ما استفهامیه در مقام انکار است یعنی چه چیز پیغمبر را بر آن داشته که از قبله‌ای که بر آن نماز میخواند برگشت و بجانب مسجد الحرام روی نمود قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ گویا حضرتش در مقام سؤال بر آمده که

در جواب کفار و اعتراض آنان چه بگویم خطاب از رب العزت می‌رسد که بگو تمام مکانها و تمام جهات از مشرق و مغرب ملک خداست و عبادت ما برای فرمان برداری اوست تعیین قبله بدستور و فرمان وی انجام می‌گیرد و گر نه طرفی بر طرفی مزیت ندارد و وظیفه ما اطاعت نمودن امر مولاست و ما را نمی‌رسد اعتراض بر او نمائیم یا حکمی و قانونی پیش خود تأسیس گردانیم، در شأن مؤمنین فرموده یُثَبِّتَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ^(۱)» سوره ابراهیم آیه ۳۲ در تفسیر روح البیان می‌نویسد یهودیها بهوای نفس خودشان و بصلاح دید خود طرف مغرب را قبله قرار دادند بگمان اینکه جناب موسی علیه السلام در طرف مغرب بوحی مفتخر گردید چنانچه در کلام الله خطاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمود و مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ^(۲)» سوره قصص آیه ۴۴، و نیز نصاری بدلخواه خود جهت مشرق را قبله خود قرار دادند نظر به اینکه مریم (ع) وقتی از شهر خود بیرون رفت مایل بطرف مشرق گردید قال الله تعالی وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا^(۳)» سوره مریم آیه ۶، لکن مؤمنین اطاعه الله و بدستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که او نیز بحکم الهی بدون اینکه رأی و صلاح دید خودش مدخلیت داشته باشد تعیین قبله نمود. پایان

(۱) ثابت میگرداند خداوند آنان را که ایمان آوردند بگفتاری که ثابت است در دنیا و آخرت و گمراه میگرداند ستمکاران را و میکند آنچه میخواهد.

(۲) و نبودی تو بطرف مغرب آن وقتی که گذارش دادیم بسوی موسی و امر نمودیم. [.....]

(۳) ای پیغمبر یاد کن در کتاب مریم را وقتی که کناره گیری نمود از کسان خود در طرف شرقی از بیت المقدس.

صفحه : ۱۰۸

آری طریق بندگی و عبودیت چنین است عبادت بایستی از میل و رأی و صلاح دید شخصی بکلی عاری باشد کسی بمقام عبودیت نمیرسد مگر وقتی که ارادات شخصی خود را تابع اوامر مولا گرداند و اظهار رأی اندیشی و مصلحت‌بینی از خود نداشته و مثل مرده بدست غسل تحت فرمان او قرار گیرد.

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ نَزْدِيكَ تَرِيحٌ بِمَقْصُودِ هَمَانِ رَاهِ مُسْتَقِيمٍ اسْتِ و مقصود از طریق مستقیم که هر کس بآن هدایت گردید رستگار میگردد و بمقصود نائل میشود طریق اسلام است و موفق گردیدن بطریق اسلام و عمل نمودن بوظائف اسلامی بهدایت نمودن حق تعالی و خواست او انجام میگیرد.

در سوره انعام آیه ۱۴۴ فرموده و أَنَّهُ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ^(۱)» و در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول اینکه آیه با انگشت مبارک در زمین یک خط مستقیم کشید و چندین خطوط کج و معوج در اطراف آن رسم نمود و فرمود اینکه است راه و طریقه من بسوی حق و حقیقت و کَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا وَسَطٌ در لغت بمعنی عدل و حد وسط بین کوتاهی و بلندی است و در خیر نیز استعمال شده و در معنی یکی است زیرا که هر امر خیری عبارت از حد وسط بین افراط و تفریط است.

و در اینکه کاف تشبیه «کذلک» بچه تعلق دارد بین مفسرین گفتاری است بیشتر از مفسرین گویند بکلام پیش تعلق دارد یعنی همانظوری که خداوند شما را هدایت نمود بطریق مستقیم شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم همین طور قرار داد شما را «امه وسطا» که طریق اسلام طریقی است عدل و کاملاً در حد وسط بین افراط و تفریط واقع گردیده

(۱) اینکه است راه و طریق مستقیم من (که شما را بآن دعوت مینمایم) متابعت و پیروی نمائید و پیرو راههای دیگر نگردید که

متفرق میگردید و از راه راست منحرف میشوید.

صفحه : ۱۰۹

از ابو مسلم محمّد بحراست که گفته وجه تشبیه اینست همانطوری که قرار دادیم قبله شما را وسط که کعبه وسط عالم است همین طور شما را امت میانه قرار دادیم.

لکن ظاهراً همان معنای اول بحقیقت نزدیک‌تر است که مقصود از امت وسط اینکه باشد که شما ملت اسلامی در حد وسط قرار گرفته‌اید که مایل بطرف افراط و تفریط نمیباشید نه بطرف مادیت صرف رفته مثل مشرکین که نقطه نظر و هدف آنان امور مادی و طبیعی است و مقصود و منظور آنها حظوظ جسمانی است و ابتدا نظر بعالم ما فوق الطبیعه ندارند بلکه عالم را منحصر بمادیات و موجودات را منحصر بطبیعیات می‌پندارند و از عالم ما فوق الطبیعه خبری ندارند.

و نه بطرف روحانیت صرف رفته‌اید مثل رهبانین از نصاری که جهات جسمانیت و طبیعت که یکی از مظاهر قدرت و حکمت ربوبی بشمار می‌رود و یکی از نشأت و مراحل کمال انسانی و مقدمه فوز بکمالات روحانی وی محسوب می‌گردد و بدون آن برای بشر کمالی میسر نخواهد شد ضایع نموده و از ثمر انداخته و ندانسته‌اند که فوز بسعادت ابدی و تکمیل قوای روحانی بایستی ابتدا بتوسط قوای طبیعی انجام گیرد، وقتی قوای جسمانی فاسد گردید و فعالیت خود را از دست داد دیگر نفس قدسی بشر وسیله‌ای برای ترقیات خود نه روحانی و نه جسمانی در دست ندارد، زیرا که ترقی و استکمال بشر منوط بکمال دو جنبه عقل نظری و عقل عملی وی است و استکمال هر دو جنبه عقل در اول امر منوط بسلامتی قوای جسمانی است چنانچه دانشمندان گفته‌اند «رأی العلیل علیل» اینکه است که بایستی بدرجه‌ای بدن را نیز سالم و پاکیزه نگاه داشت و حق ضایع گردانیدن آن را نداریم.

خلاصه رهبانین و مرتاضین روح را بفساد بدن میگردانند و طبیعین و مادیین نیز از طریق دیگر روح را فاسد می‌گردانند زیرا که اقتضای نموده‌اند بر تعمیر بدن و ندانسته‌اند که بدن و طبیعت مقدمه‌اند برای کسب سعادت روحانی و بایستی بدن که مرکب روح است ترقی و تعالی و عروج بمرتبه کمال انسانی و سعادت جاودانی

صفحه : ۱۱۰

تأمین نمود و اگر غیر از اینکه شد بدن و قوای طبیعی که مقدمه نیل سعادتند ضایع نموده و نتیجه و فائده‌ای که برای آن وجود یافته‌اند نرسانیده (و هذا ظلم عظیم) لکن دین اسلام و ملت حنیف ابراهیم در حد وسط قرار گرفته و تعلیمات و قوانین و مقررات آن طوری ترتیب و تنظیم گردیده که هم فضائل جسمانی در بر دارد و هم اخلاق و ملکات نفسانی را تصفیه و تعدیل مینماید و هم روح ملکوتی را که نتیجه و غایت وجود بشری است بحد کمال میرساند و بخط مستقیم و بهترین طریق و نزدیکترین راه وی را بمقصود اصلی نائل میگرداند.

و چون دین اسلام میزان عدل است بین طرفین نه افراطی در قوانین و مقررات آن یافت می‌گردد و نه تفریطی در دستورات آن دیده میشود اینکه است که امت اسلامی بین امم بامت وسط معرفی گردیده.

لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً شما را امت وسط قرار داد تا آنکه گواهان باشید برای خلق و رسول گواه شما باشد.

در اینجا بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند چون ملت اسلامی در حد وسط واقع گردیده نه مایل بطرف افراط و نه مایل بطرف تفریط میباشد اینکه است که بگواهان بر خلق نامیده شده یعنی اعمال و افعال آنان میزان است برای سنجیدن اعمال باقی خلق و رسول مثال کاملی است برای امت یعنی میزانی است که حال امت بر آن سنجیده می‌شود و امت میزاندند برای سنجیدن اعمال تمام

چگونه در مقام آزمایش بر می‌آید تا آنکه پس از آزمایش بر وی ظاهر گردد آنچه را که مخفی و پنهان بوده.

مفسرین از اینکه سؤال پیش‌بینی کرده و در پاسخ توضیحاتی نموده‌اند:

۱- مقصود دانستن رسول و اتباع اوست نه دانستن خدا چنانچه شأن بزرگان همین است که عمل تابعین را بخود نسبت می‌دهند مثل اینکه امیر یا رئیس یا سلطان میگویند ما فلانی را کشتیم یا گویند ما فلانی را زندان نمودیم در صورتی که هیچ یک از آنان خودش بشخصه چنین کاری نکرده و عمل غیر را بخود نسبت می‌دهد.

۲- فرق است بین علم حق تعالی قبل از ایجاد مخلوقات و بعد از ایجاد که اول را علم فعلی گویند و دوم را علم عینی، پس مقصود از دانستن دانستن اوست بعلم عینی بعد از آنکه بعلم فعلی میدانست، و اینجا محل بحث و بیان کیفیت علم حق تعالی و چگونگی آن قبل از ایجاد و بعد از ایجاد نیست.

لکن اینکه توجیه دوم درست بنظر نمی‌آید زیرا که بنا بر تحقیق در علم حق تعالی تغییر و تبدیل راه ندارد علم او پیش از ایجاد ممکنات و پس از خلقت آنها یکی است

صفحه : ۱۱۳

یعنی علم او حضوری است و همیشه صفحه نفس الامر نزد او مکشوف و هویدا است پس فرق گذاشتن بین علم ازلی او قبل از ایجاد و پس از آن بی‌موضوع و بی‌اساس است.

۳- خداوند صورت تکلیف را صورت امتحان و آزمایش قرار داده که تکلیف در معنی امتحان است برای خود مکلف که تکلیف کردن مثل آزمایش نمودن است تا اینکه برای خود مکلف معلوم شود مطیع است یا عاصی.

۴- اصلاً مقصود از علم که فرموده «تا اینکه ما بدانیم» همان امتحان و آزمایش است و چون آزمایش غالباً سبب علم میشود در اینجا مسبب را یعنی علم را بجای سبب یعنی آزمایش قرار داده و اینکه نحو استعمال در کلام عرب بسیار دیده میشود.

۵- مقصود از «لنعلم» که بصیغه مضارع گفته شده اگر چه ظاهر کلام اینکه است که تغییر قبله دادیم که بدانیم لکن در معنی اینکه است که چون میدانستیم که کیست موافق و کیست مخالف چنین کردیم.

بهترین توجیحات توجیه چهارم است که مقصود از علم آزمایش است «لنعلم» یعنی تا اینکه بیازمائیم.

مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَهُ بَرَّغَشْتَن بَسُوِي دُو پَاشَنه یعنی پست کنایه از اعراض نمودن و رو گردانیدن از متابعت دین اسلام و ظاهراً آیه در مقام رفع توهم است که کسی نگوید اگر صلاح در اینکه بود که قبله مسلمین کعبه باشد چرا از اول تأسیس دین، کعبه را قبله قرار ندادند و مسلمانها مدتی بطرف بیت المقدس نماز میخواندند.

در پاسخ فرموده مشرق و مغرب ملک خداست جهتی دون جهتی مدخلیت ندارد مقصود از تغییر قبله آزمایش است (تا سیه روی شود هر که در او غش باشد) اینست که گفته قبله را تغییر دادیم لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ تَا اِيْنَكِه تَمِيْز داده شود مطیع از عاصی و مؤمن از منافق.

صفحه : ۱۱۴

وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيْرَةً اِلَّا عَلَيَّ الدِّيْنِ هَدَى اللّٰه اِيْنَكِه آيه در مقام نکوهش کسانی است که بظاهر مؤمن و در باطن منافق‌اند که پس از آزمایش و تغییر قبله معلوم میشود و شناخته میشوند کسانی را که خداوند آنان را بطریق حق و حقیقت هدایت نموده که در قبله تابع میگردند و کسانی که آن نخوت و تفرعنی که جبلی آنهاست و آن عصبیتی که از آباء و اجدادشان بارث برده‌اند مانع از اینکه میشود که تغییر قبله دهند.

«یعرفونک» باشد که می‌شناسند تو را برای اینست که خدای جلیل خطاب بمؤمنین کرده که بآنها بفهماند اهل کتاب بقدری اوصاف رسول الله را در کتاب آسمانی خود دیده‌اند که آن بزرگوار را بآن علائم و صفات بقدری واضح می‌شناسند مثل اینکه پسرهای خود را می‌شناسند و با اینکه حال از روی عناد و حسد انکار مینمایند.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ طریق حق و دوستی همانست که از طرف پروردگار تو دستور میرسد و نباید شک و ریبی در نفس تو پدید گردد، اگر چه بظاهر خطاب راجع بشخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است لکن چون حضرتش مبراء از شک و ریب می‌باشد بایستی گفت مقصود امت می‌باشد و لِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ مُوَلِّیُّهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ اَیْنَمَا تَكُونُوا یَاتِ بِكُمْ اللهُ جَمِیْعًا بهر طرفی رو کنید بطرف حق رو کرده‌اید اینکه آیه تأکید همان آیات پیش است مثل فَأَیْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللهُ قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ و امثال اینکه آیات بسیار است.

و اینها اشعار دارد که در عبادات رو کردن بطرفی دون طرف دیگر در اصل عبادت مدخلیتی ندارد مگر بجهاتی و محسناتی که بآن ضمیمه گردد مثل اینکه چون کعبه مکان شریف و محل عبادت و بدست جناب ابراهیم خلیل علیه السلام تعمیر گردیده و نیز چون مکه محل تولد حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم گردیده باین اعتبارات خداوند کعبه را قبله مسلمانان قرار داده و البته در اصل تشریح قبله که در تمام ادیان بایست در عبادت رو بطرفی آرند اسرار و رموزی مندرج است که برای اهلش معلوم است.

یکی از دانشمندان گفته بعضی از رموز و اسرار تأسیس قبله اینکه است که چون یکی از قوی و مشاعری که در انسان نهفته عقل است که ادراک کلیات بعهد اوست و دیگر قوه واهمه که ادراک جزئیات مینماید، و دیگر قوه خیال که متصرف در عالم اجسام و خزینه دار مدرکات جزئی است، و عقل بشر بعلت ضعف وجودش بدون معاونت وهم و خیال نتواند امر عقلی و مجرد صرف را تحت تصرف خود در آورد

صفحه: ۱۱۷

و در آن عمل نماید مگر بکمک وهم و خیال اینست که وقتی خواست مستحضر گردد برای انجام دادن امر کلی مجرد صورت محسوسی را که در قوه خیالی خود ذخیره دارد تحت نظر قرار می‌دهد و باین وسیله بآن امر کلی ظفر می‌یابد مثل اینکه مهندس در نقشه کشی و تعیین مقادیر لا بد بایستی یک شکل معینی و یک نقشه خاصی تحت نظر قرار دهد و آن امر کلی را منطبق گرداند بر آن امر جزئی خیالی تا آنکه باعانت وهم و خیال و با منطق تشبیه و تمثیل پیش برود و عمل خود را انجام دهد.

و بنده ذلیل هنگام حضور نزد سلطان مقتدر لا بد بایستی بطرف وی استقبال کند و مواجهه بصورت نماید آن گاه تمام هم خود را مصروف گرداند بر ثنا و ستایش او و آنچه لایق بزرگی او و رتبه پستی و بندگی خویش است اظهار نماید.

و چون عادت بر اینکه است لذا امر شریعت بر همین نهج قرار گرفته که در مقام عبادت رو بطرف قبله نمائیم و نقطه کعبه را نصب العین خود گردانیم تا اینکه حواس ما مقصور بر یک جهت گردد و حواس و مشاعر ما بر یک جهت روی آرد و باین وسیله بر قوت عزم و اراده ما افزوده گردد و بقلب و دل و بتمام همت متوجه گردیم و مواجهه نمائیم بآن فرد ازلی و موجود سرمدی و در مقام اظهار بندگی و ستایش و حمد و ثناء و شکرگزاری بآنطوری که از طرف خودش موظف گردیده‌ایم بر آئیم و بندگی خود را در معرض ظهور آریم.

آری چون نوع بشر مقید بعالم طبیعت و دچار حس و تخیلات می‌باشند اینکه است که در امور عقلانی و جهات معنوی لا بد بایستی استعانت بحس و خیال نمایند، لکن اشخاصی در عالم یافت می‌گردند که از عالم حس و خیال قدم بالا گذارده و از بند مادیت آزاد گردیده و از تخیلات رهایی پیدا نموده و با صورتهای خیالی عشق نمیورزند و روی دل بکعبه مقصود آورده و بهر طرفی رو آرند

در آنجا روی خدا و آثار ذو الجلال بینند فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ و مشاهده مینمایند که مشرق و مغرب ملک خدا و نماینده آثار الهی میباشند و چنین اشخاص در جایگاه صدق تمکن و استقرار

صفحه : ۱۱۸

یافته‌اند و بمقام و منزلت آنها اشاره دارد قوله تعالی إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ و اینها کسانی میباشند که همیشه مواجه بمبدء کون و در دل مشغول راز و نیاز و شکرگزاری و عبادت و بزبان حال و قال ستایش مینمایند مقام عظمت و بزرگواری آن فرد بیهمتا را.

صفحه : ۱۱۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۷]

اشاره

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهُكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِيْ وَاْتَمِّمْ نِعْمَتِيْ عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ (۱۵۰) كَمَا اَرْسَلْنَا فِيْكُمْ رَسُوْلًا مِّنْكُمْ يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ (۱۵۱) فَادْكُرُوْنِيْ اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوْا لِيْ وَ لَا تَكْفُرُوْنَ (۱۵۲) يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِيْنَ (۱۵۳)

وَ لَا تَقُوْلُوْا لِمَنْ يُقْتَلُ فِيْ سَبِيْلِ اللَّهِ اَمُوْتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُوْنَ (۱۵۴) وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَ الْاَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ (۱۵۵) الَّذِيْنَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُّصِيبَةٌ قَالُوْا اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ (۱۵۶) اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ (۱۵۷)

ترجمه:

و از هر کجا بیرون روی پس بگردان روی خود را (در نماز) بطرف کعبه و اینکه حکم محققا حق و از طرف پروردگار تو است و خداوند از اعمال شما غافل نیست،

و از هر مکانی که بیرون رفتی پس بگردان روی خود را بطرف مسجد- الحرام و شما مسلمانها نیز در هر مکانی که باشید در نماز رو بمسجد الحرام آرید تا مردم با شما مجادله نکنند مگر گروه ستمکاران و از خصومت آنها نهراسید و بترسید از نافرمانی من تا نعمت و رحمتم را بر شما تمام کنم و شاید شما باین طریق هدایت

صفحه : ۱۲۰

گردید،

چنانچه رسول خود را فرستادیم بین شما و او را از (جنس) شما قرار دادیم تا برای شما تلاوت نماید آیات ما را و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل پاک و پاکیزه گرداند و بشما حکمت و علم شریعت بیاموزد و بشما تعلیم کند آنچه را که نمیدانید،

ای مؤمنین یاد کنید مرا تا من نیز شما را یاد کنم و شکرگزاری مرا نمائید و کفران نعمتهای مرا نمائید، ای اهل ایمان در پیشرفت کار خود کمک و استعانت بجوئید بصبر و بردباری و متوسل گردید بنماز و یاد خدا که محققا خدا با صابراست، آن کسی که در راه خدا کشته شد گمان نکنید مرده است بلکه او زنده ابدی است و لکن شما (کیفیت) زندگانی او را نمیفهمید و ادراک نمی‌نمائید، و هر آینه شما مؤمنین را آزمایش میکنم بسختیها چون ترس و گرسنگی و کمی مال و آفات نفسانی و نقص در زراعت (و ای پیغمبر) بشارت و مژده ده صابرین را، آنهایی که چون حادثه ناگواری برای آنان پیش آید صبوری پیش گرفته و گویند مالک و صاحب ما خداست و زیر فرمان اوئیم و بسوی او بازگشت مینمائیم، چنین اشخاصی برای آنهاست صلوات و رحمت از طرف پروردگار آنها و آنان راه یافتگانند.

توضیح آیات

اشاره

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ چون اینکه آیه با آیه بعد در صورت مثل هم است موهم تکرار شده اینکه است که مفسرین در مقام رفع توهم بر آمده و گویند اگر چه در صورت مثل هم بنظر می‌آید لکن در معنی و مقصود با هم تفاوت دارند.

از ابو علی که یکی از مفسرین است چنین نقل میکنند که گفته آیه اول خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که هر کجا بیرون شوی باطراف و نواحی مدینه و بانجاهایی که همیشه رفته بودی و بطرف بیت المقدس نماز میخواندی اکنون چون آنجاها روی بروی کعبه نماز بخوان. و مقصود از آیه دوم اینکه است که هر گاه سفرهای دو رکنی که میان تو و کعبه

صفحه : ۱۲۱

مسافت زیاد باشد نباید بعد مسافت تو را باز دارد و روی از کعبه بگردانی و در همه جا در نماز روی خود را بکعبه آر. لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ تا کسی بر شما ایرادی نیاورد، از اینکه آیه چنین بر می‌آید که قبلا بحضرتش ایراد نموده بودند چنانچه حسن بصری گوید کفار قریش وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیت - المقدس نماز میخواند طعنه میزدند که از قبله ابراهیم پدرش اعراض نموده وقتی بامر خدا برگشت و بروی کعبه نماز میخواند میگفتند پشیمان شد و برگشت. و از ابو علی است که گفته مقصود اینکه است که ای پیغمبر هیچ وقت در نماز از کعبه روی مگردان تا مورد طعن دشمنان گردی و بگویند بدلخواه خود بهر طرفی نماز میخواند نه بامر خدا. إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ در اینکه آیا اینکه استثناء راجع بکجا و معنی آن چیست و ظالمین کیانند بین مفسرین گفتاری است که ابو الفتوح رازی در تفسیر خود بعضی از آنها اشاره نموده.

(۱) مقصود از مردمی که در اول آیه بناس تعبیر مینماید در قوله تعالی لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ یهودیانند که گفتند اگر

براه‌نمایی ما نبود هیچوقت او قبله نمیشناخت و مقصود از «منهم» در قوله تعالی **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ** مشرکین عربند و بنا بر اینکه، معنی آیه چنین میشود که پس از اینکه تو مقاومت نمودی و در همه جا بروی کعبه نماز خواندی دیگر سرزنش یهودیان قطع میگردد که میگفتند بقبله ما بیت المقدس نماز میخواند و قبله را از ما فرا گرفته مگر مشرکین که و لو آنکه تو قبله خود را بگردانی بروی کعبه باز آنها بر شبیه خود باقی میباشند که میگویند اول از قبله ابراهیم پدرش رو گردانید سپس پشیمان شده برگشت و عن قریب بدین ما خواهد آمد. (مجاهد و عطا و قتاده و سدی) ۲- روی بر کعبه کن تا کسی را بر تو اعتراض نباشد مگر از روی عناد و ضدیت

صفحه: ۱۲۲

۳- استثنای منقطع است و استثنای منقطع اینکه است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد پس بنا بر اینکه «الا» در **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا** بمعنی لکن میشود و معنی آیه چنین است روی بکعبه کن تا اینکه احدی نتواند بر تو اعتراض و بحثی نماید مگر ظالمین و معاندین و اینکه مطلب مثل اینکه ماند که کسی بگوید تو را بر من حقی نیست مگر بخواهی زور بگویی و ظلم کنی.

۴- در نماز روی بکعبه آر تا بر یهودیان حجت تمام شود زیرا که یهودیان در تورات دیده بودند که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از بیت المقدس روی بمکه نماز میخواند وقتی دیدند مدتی بطرف بیت المقدس نماز میخواند با هم گفتند دیدید که او آن پیمبر موعود نبود تا اینکه آیه تحویل قبله آمد و خداوند قبله را گردانید و با اینکه برای آنان یقین و برسالت حضرتش حاصل گردید باز از روی تعصب و ضدیت رؤسای آنها انکار رسالت نمودند اینکه است که خداوند آنان را ظالم نامید. (پایان) **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَاَلَيْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ** «فلا تخشوه» عطف بر آیه پیش است و خطاب بمؤمنین مینماید که از یهودیان نترسید که روی بکعبه نماز بخوانید و بترسید از ترک اوامر من، و اینکه قبله شما را گردانیدم برای اینکه بود که نعمت خود را برای شما تمام گردانم:

روایت از حضرت امیر علیه السلام است که نعمت خدا بر بندگانش شش چیز است:

اسلام، قرآن، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ستر، عافیت، و استغناء از آنچه که در دست مردم است.

و از تمام نعمت بر مردم ولایت علی علیه السلام است چنانچه فرموده **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** (۱) سوره مائده آیه ۵ و نیز در تمامی نعمت اینکه است که در صدر اسلام کعبه بت خانه مشرکین بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بود که بروی بیت المقدس نماز بخواند که موهب بت پرستی نشود

(۱) امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم برای شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما دین اسلام را.

صفحه: ۱۲۳

و وقتی که بتوسط پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم کعبه از بت پاک گردید آن وقت نعمت برای مسلمانها تمام گردید و قبله آنها کعبه شد.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و نیز از تمام نعمت اینکه است که ما برای شما رسولی فرستادیم که آیات قرآن که کلام الهی است و از ذکر حکیم و از عالم معنی بعالم الفاظ فرود آمده تلاوت نماید و شما را از پلیدی و اخلاق نکوهیده ناپسندیده و صفات و ملکات حیوانیه تزکیه نماید و نیز شما را بخوی انسانی و اوصاف ملکوتی روحانی بیاراید و بشما کتاب و حکمت بیاموزد و بشما بفهماند آنچه را که نمیدانید.

مقصود از کتاب قرآن است و از حکمت در اینجا شاید رموز و اسرار و مطالب معجزه‌آمیز قرآنی است که مجموع قرآن هم کتاب قانونی است و هم معجزه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و هم اعجاز است برای آنکه مشتمل بر چیزی است که فوق حد فهم بشر بشمار میرود و کتاب قانونی است زیرا که تمام قوانین و مقررات دین اسلام را در بر دارد و تمام احکام از عبادات و معاملات و طریق معاشرت و غیر اینها در قرآن ثبت گردیده.

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ فَأَ «فاذکرونی» متفرع و مربوط بآیات پیش است معنی آیه چنین میشود:
پس از آنکه نعمت هدایت بفرستادن انبیاء بتخصیص وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب آسمانی (قرآن) بر شما تمام گردید بپای داشت اینکه همه نعمتهای ظاهری و باطنی متذکر گردید و مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و طریق شکرگزاری و سپاس داری پیشه خود گردانید و کفران نعمتهای مرا ننمائید.
«ذکر» گاهی مقابل غفلت آید و مطلب با اینکه معلوم است شخص متوجه بآن نیست و گوید ملتفت و متوجه بآن نبودم و شاید اشاره بآن دارد قوله تعالی

صفحه : ۱۲۴

وَلَا تُطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا سوره كهف آیه ۳۸، و بیشترین مردم چنین اند که عالم بخدا میباشند لکن اشتغال دنیا آنها را از ذکر حق تعالی غافل گردانیده، و گاهی ذکر مقابل نسیان آید و آن وقتی است که مطلب بالمره فراموش گردد.
و ذکر بمعنی حقیقی همان است که مقابل غفلت یا نسیان و فراموشی آید و ذکر لسانی بدون توجه معنوی چندان آثاری بر آن مرتب نمیگردد اگر لفظ و معنی با هم توأم گردد بطوری که لفظ کاشف معنی و گوینده هنگام ذکر متوجه بمذکور باشد و او را در نظر آرد البته از ذاکرین محسوب میگردد، لکن ذکر خالی از معنی غیر از لغغه لسانی چیز دیگری نخواهد بود مگر اینکه بگوئیم خداوند تفضلاً ثوابی بر آن مرتب میگرداند لکن آن ذکری نیست که خداوند نیز پیاداشت آن ذاکر را یاد کند چنانچه فرموده فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ که بنده وقتی در مورد رحمت و الطاف رحمانی واقع میگردد و خداوند بنظر لطف و رحمت او را مینگرد که او تمام قوی و مشاعر رو باو آرد و از غیر بگسلد و باو پیوندد چنین کسی در محیط رحمت حق تعالی واقع گردیده و ذکر او کاشف از ذکر حق و یاد کردن او عظمت حق را دلالت دارد بر یاد حق تعالی وی را و البته چنین ذکری قلبی است نه ذکر لسانی زیرا چنین اثری بر ذکر زبانی بدون تذکر قلبی مرتب نخواهد شد.

و ذکر زبانی از حمد و ستایش و قرائت کتاب الهی را اگر چه ذکر نامیده‌اند مثل اینکه در شأن قرآن است وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ شاید اینها را ذکر میگویند باعتبار اینکه زبان ترجمان دل است اول دل گویا میگردد پس از آن زبان بتوسط الفاظ همان معنی را در لفافه حروف پیچیده اظهار مینماید.

و ممکن است گفته شود برای ذکر مراتبی است مرتبه نازل او همان اذکار زبانی است و مرتبه عالی آن تذکر قلبی است.
خلاصه آن ذکری که ذاکر را در مورد توجه و نظر رحمانی و رحیمی حق تعالی واقع میگرداند همان توجه بحق و بیاد او بودن است.

صفحه : ۱۲۵

در فضیلت ذکر آیات بسیار و اخبار بی‌شمار وارد گردیده مثل همین آیه فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا «۱» سوره احزاب آیه ۳۴، وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ «۲» سوره اعراف آیه ۲۰۴ و نیز راجع بذکر و فضیلت ذاکرین اخبار و احادیث بقدری از معصومین رسیده که بشمار نمیآید.

از کتاب عده الداعی است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب بیرون رفت سپس رو بآنها کرده و فرمود
«ارتعوا فی ریاض الجنه»

اصحاب گفتند یا رسول الله ریاض الجنه چیست فرمود

«مجالس الذکر اغدوا و روحوا و اذکروا و من کان یحب ان یعلم منزله عند الله فلینظر کیف منزله الله عنده فان الله تعالی ینزل العبد
حیث انزل العبد الله من نفسه و اعلموا ان خیر اعمالکم عنده ملیکمکم و از کاها و ارفعها فی درجاتکم و خیر ما طلعت علیه الشمس
ذکر الله تعالی اخبر عن نفسه فقال انا جلیس من ذکرنی و قال تعالی فاذکرونی اذکرم
بنعمتی، اذکرونی بالطاعة و العبادة اذکرم بالنعمة و الاحسان و الراحة و الرضوان»

توضیح حدیث

«ارتعوا فی ریاض الجنه»

تفریح کنید در باغهای بهشت پس از آنکه سؤال میشود: ریاض بهشت چیست، میفرماید مجلسهای ذکر رفت و آمد کنید و مشغول
ذکر باشید کسی که دوست دارد بداند منزلت و موقعیت خود را نزد حق تعالی، ببیند چگونه است منزلت حق تعالی نزد او زیرا که
خداوند قرار میدهد مقام و منزلت بنده را آن طوری

(۱) خطاب بمؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید و در صبح و شام تسبیح و تمجید نمائید او را.
(۲) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) که: پروردگار خود را یاد کن در دل و باطن خود در صبح و شام در حال پنهانی و تضرع بدون
صدای بلند «یعنی در دل و آهسته خدا را بخوان»

صفحه : ۱۲۶

که بنده قرار میدهد خدا را در نفس خود.

ظاهراً مقصود اینکه است که مقام و منزلت هر کسی نزد پروردگار بقدر معرفت وی است بمقام الوهیت بقدری که خدا را
می‌شناسی و عظمت و بزرگواری او بر قلب تو مستولی گردیده بهمان قدر شرافت و منزلت نزد او پیدا نموده‌ای اگر خدا را بصفت
قدرت شناختی و در مقابل نفوذ قدرت او خود را ناچیز دانستی یا او را بمقام الوهیت شناختی و خود را ببندگی و ذلت یافتی یا
اینکه او را بمقام بی‌نیازی و غنا و وجود مطلق دانستی و خود را بفقر و نیازمندی تمیز دادی بدانکه بهره‌ای از اوصاف جمال الوهیت
را دارا گشته‌ای یعنی معرفت تو باین اوصاف بقدری است که مظهر و نماینده صفات الهی گردیده‌ای و نور صفات جلال خداوندی
در دل تو پرده افکنده و اشراق نموده و در اثر روشنی نور الوهیت خدا را شناخته‌ای زیرا چنانچه در جای خود مبرهن گردیده ممکن
نیست انسان چیزی بداند یا معرفت بآن پیدا کند مگر بقدری که در خود او از آن چیز موجود باشد دانشمندان گفته‌اند اگر بقدر
دریا روی یا بکرات و اطراف آسمانها بگردی غیر از خود چیزی نیابی.

پس اینکه میفرماید کسی که میخواهد بداند منزلت و مقام وی نزد خداوند چقدر است ببیند منزلت خدا نزد او چقدر است یعنی
مقام او بقدری است که دارای صفات الهی گردیده و بهمان قدر خدا را شناخته آن وقت بخدا خدا را میشناسد و در واقع خدا را
بقدر خودش شناخته پس مقام او نزد اله بقدر معرفت وی است بنفس خود که آینه مانند در مقابل نور عظمت خداوندی کسب نور
نموده و عارف بخود و خدای خود گردیده

من عرف نفسه فقد عرف ربه، اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه.

اهل معرفت گویند هر کس خود را بصفت عبودیت شناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت شناسد و هر کس خدا را بعظمت و بزرگواری و سلطنت شناسد خود را بفقر و ذلت و مسکنت شناسد.

از یکی از عرفا پرسیدند خدا را بچه چیز شناختی گفت باین شناختم که هر وقت قصد معصیتی مینمایم عظمت و جلال خداوندی را بیاد میآورم و از معصیت خودداری میکنم.

آری اگر ذره‌ای از نور معرفت در قلبی بتابد اثر آن در ظاهر پدید میگردد و پدید

صفحه : ۱۲۷

شدن آثار نتیجه ذوق و حال است نه حاصل علم و تصور.

اگر خواهی بدانی که نسبت بمعرفت حائز چه مقامی گشته‌ای ببین در خور چه صفتی از اوصاف جمال احدی پدید گردیده یعنی نماینده آن گردیده‌ای و نور آن در دل تو پرتو افکنده بقدر بروز و ظهور آن صفت ربوبی پی ببر بمنزلت و مقام خودت در عالم اله.

اگر در قلب خود محبت حق یافتی بدان محبوب حق تعالی واقع گردیده‌ای محبت تو نتیجه محبت ربوبی است نسبت بتو یُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ و اگر در خود شوق لقاء حق یافتی بدانکه اثر شوق الهی است که بر دل تو تجلی نموده در حدیث است

«الا طال شوق الأبرار الی لقای و انی الی لقائهم لاشد شوقا»

و نیز اگر در خود صفت رضا دیدی بدانکه رضای تو ناشی از رضای حق است نسبت بتو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ اگر خود را مایل بذکر و یاد حق دیدی بدان منظور لطف او واقع گردیده‌ای فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ زیرا که جذابیت حق است که بنده را بسوی خود میکشاند اگر مورد الطاف الهی نبودی چنین توفیقی نصیب تو نمیگردید.

در کتاب معانی راوی حسین بزاز است میگوید ابا عبد الله علیه السلام بمن فرمود میخواهی خبر دهم تو را بمحکم‌ترین چیزی که خداوند بر خلق فرض نموده گفتم آری گفت بانصاف عمل نمودن با خلق، و مواسات نمودن تو با برادرت (با برادران دینی) و ذکر خدا در هر مکانی اما من نمیگویم،

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر»

و گرچه اینها ذکر است لکن مقصود از ذکر خدا در هر جایی وقتی است که همت گماری بر طاعت یا ترک معصیت و باین مضمون احادیث و اخبار از معصومین بسیار رسیده و جای آن کتب ادعیه است.

وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ اینکه شکر و سپاس‌گزاری را ردیف ذکر گردانیده شاید برای اینکه است که بدون تذکر و بیاد آوردن نعمتهای الهی شکر تحقق نپذیرد کسی که غافل از حق تعالی

صفحه : ۱۲۸

و نعمتهای غیر متناهی اوست چگونه ممکن است سپاس گزار و شاکر باشد.

و باید دانست که شکر هر نعمتی اینکه است که آن نعمت را در همان مصرفی که برای آن عطا شده صرف نماید. بقول شیخ سعدی:

شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوانی است مثل اینکه بچشم آیات خلقت و آثار رحمت الهی را بنگرد بگوش آیات قرآنی و کلمات حقانی را استماع نماید و تمام اعضا و جوارح خود را در اطاعت و آنچه وظیفه هر عضوی است در همان چیز صرف نماید

فکر و عقل خود را در اسرار موجودات و رموز خلقت بکار اندازد دل و قلب خود را که گنجینه اسرار الهی و عرش رحمانی است از خار و خس اوهام شیطانی تصفیه نماید و جلا دهد تا محل نفوذ رحمت یزدانی و لایق الهام ملکی گردد و کفران نعمت همان است که نعمتهای خدا داد را در غیر مورد رضای او صرف گرداند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ بَعْضِي مِنْ مَفْسَرِينَ چنين گفته که از اینکه آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر آیه هُمُ الْمُهْتَدُونَ که پنج آیه میشود اگر چه مضامین آنها مطلق است لکن ظاهراً مقصود اصلی تحریص و تشویق مؤمنین صدر اسلام است بر جهاد و جنگ با اعداء و نیز اینکه پنج آیه ملثتم و مرتبط بیکدیگر و مقدمه حکم جهاد است و شاید یک دفعه نازل گردیده. و در جزء اول تفسیر سوره بقره در ذیل آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ اندازه‌ای راجع بصبر و صلاة بحث نمودیم و توضیح دادیم و گفتیم که صبر از بزرگترین ملکات حمیده و پیشرو قافله راه روان بسوی کعبه مقصود است و صلاة هم یکی از مصادیق صبر بشمار میرود.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ظاهراً معیتی که اختصاص بصابرين داده شده غیر از معیت حق است با تمام موجودات در قوله تعالی هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ زیرا مقصود از معیت در آنجا معیت قیومیت

صفحه : ۱۲۹

است که هر موجودی قائم بحق تعالی و موجود بوجود و اراده حقانی اوست، و شاید مقصود از معیت در اینجا اینکه است که کسانی که در راه خدا جهاد میکنند یا کسانی که در مقام تقویت جزء عملی روحانی بر آمده یا در انجام دادن وظائف دینی کوشش می‌کنند و خود را بزحمت می‌اندازند در چنین مواردی صبر و بردباری مینمایند خداوند آنها را کمک و یاری میکند و پاداشت صبر، نفس و عقل و دل آنها را قوی میگرداند و همیشه با ایشان همراه است.

در تفسیر تنطوی راجع به اینجا مقاله‌ای دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنين گوید بدان انسان در اینکه عالم دوست دارد که همیشه ترقی و استکمال نماید و راحت و شرافت و سعادت خود را در اینکه میدانند که همیشه زنده، جوان، غنی، صحیح و نیرومند باشد و هیچوقت پیر، فقیر، مریض نشود و نیز همیشه با جمال و خوش صورت باشد و هیچوقت فرسوده و اجزاء وی در هم ریخته نگردد، و اینکه آرزو در جبهه هر فردی گذارده شده اظهار بکند یا نکند و حال آنکه مبینیم ما در معرض فقر و موت و مرض و نقص مال و فقدان اولاد میباشیم و تمام اینها را بلا و آفت میدانیم، لکن وقتی برای ما بلا و مصیبتی پیش آمد شد و مدتی گذشت کم کم فراموش میکنیم و خداوند ما را بشارت داده وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ بشارت برای کسانی است که در امور تدبیر و تفکر مینمایند و میدانند که خدا میدهد و می‌گیرد و باین لحاظ صبر و بردباری میکنند.

و در تحمل بلا و مصیبات اسراری نهفته که پاره‌ای از حکماء اسلام و دانشمندان فهمیده‌اند و اظهار میدارند که انسان در اثر سختیها و ناملايمات روزگار روح و روانش ترقی و تعالی مینماید اگر چه خودش مشعر بترقیات روحانی خود نباشد و حکماء گفته‌اند کسی که در معرض سختیها و بلیات واقع نگردد مثل طلايی ماند که از زیر خاک بیرون نیامده و در کوره زرگری در معرض محک واقع نگردیده و از غش ماده پاک نشده تا قابل زینت یا درهم و دینار گشته و با قیمت گردد بلکه بایستی همیشه در خاک مدفون و از انظار پنهان باشد.

اما کسی که در معرض سختیها و ناملايمات واقع گردید و شدائد وی را تربیت

صفحه : ۱۳۰

نمود در اثر بردباری قوه اراده و عزم وی قوی میگردد و گویا از حوادث ذره‌ای پوشیده که او را نگاه میدارد و مقابل سختیهای

روزگار مقاومت مینماید و نیز در اثر صبر دارای سپری میگردد که وی را از غم و حزن نگاه میدارد و او را مستعد میگرداند برای ترقی بآن درجه‌ای که مستعد آن است و بشر هر قدر بیشتر در معرض سختی و ناملایمات واقع گردد روح وی بزرگتر و قوی‌تر می‌گردد.

و نیز مشقتهای دنیا را تشبیه نموده‌اند بدو بال که روح بشر بآن دو بال در عالم سعادت پرواز مینماید و اگر چه در نظر مردم وسعت و راحتی سعادت و فضیلت است لکن کتاب آسمانی میگوید اینطور نیست بلکه بصابرین بشارت ده که سعادت و فضیلت نصیب آنان است، و نیز مردم گویند مردن مصیبت است حکما گویند چنین نیست بلکه مرگ فقط خلاصی از بند طبیعت و ذلت ماده است و قرآن میگوید بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. پایان و لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ نگوئید و گمان نبرید اشخاصی که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند اینطور نیست بلکه آنها زنده‌اند لکن شما کیفیت زندگانی آنها را نمیفهمید و در سوره آل عمران آیه ۶۹ چنین فرموده و لَا تَحْسَبِ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ بدلالت اینکه آیات و بضمیمه احادیث بسیار و بحکم عقل و بشهادت تمام انبیاء و حکماء انسان بمرگ فانی نمی‌گردد.

شکی نیست که مقصود از اینکه حیات و زندگی حیات پاکیزه حقیقی دائمی است و زندگی همیشه‌گی است که فنا و زوال در آن راه ندارد و کسانی که چنین گمان کرده‌اند که مقصود از حیات کشته شدگان راه حق تعالی ذکر خیر آنان است که در افواه باقی و در اذهان مرکوز است در اشتباهند زیرا چنانچه معلوم است اینکه آیات در مقام بیان شرافت شهداء است که اگر حیات موقتی فانی چند روزه دنیای خود را از دست داده‌اند بیادداشت فداکاری و از خود گذشتگی دارای حیات جاودانی گردیده و مقام عندیت نزد پروردگارشان پیدا نموده‌اند و بارزاق روحانی همیشه متنعم و مسرور میباشند

صفحه : ۱۳۱

و اینکه در اذهان ذکر خیر آنها بماند یا مردم آنها را بشرافت و فضیلت یاد کنند شرافت و فضیلتی برای آنان تأمین نمیگرداند، آیات قرآنی و کلام الهی بالاتر از آنست که یک امر موهومی را مدرک قرار دهد و چنین فضیلتی راجع بآن اظهار نماید و نیز اگر مقصود چنین باشد اینکه فرموده زنده‌اند و شما نمی‌فهمید و نزد پروردگار روزی دارند و از عطای پروردگار خوشحال و متنعم‌اند تمام اینها لغو میگردد.

پس از اینکه بیان معلوم میشود که اینکه آیات دلالت واضح دارد که مقصود از حیات بعد از مرگ حیات حقیقی و زندگی همیشه‌گی است و آن حیات برزخی است و عالم برزخی عالمی است متوسط بین عالم دنیا و عالم قیامت که بدلالت عقل و نقل ثابت گردیده که انسان پس از مرگ روح وی با بدن مثالی که در صورت مثل همین بدن دنیوی است و آن اصل محفوظ و جوهر حیات است منتقل میگردد در عالم برزخ اگر از سعدا و نیکوکاران است متنعم و اگر از اشقیاء و تیره‌بختان است معذب خواهد بود تا وقتی که قیامت بر پا گردد و برای چشیدن عذاب جسمانی یا ادراک تنعمات جسمانی روح عود مینماید بدن عنصری جسمانی و تخصیص در آیه بشهداء برای شرافت و فضیلت آنهاست که ایشان پس از شهادت در عالم قدس و در دار کرامت الهی با کمال شرافت مبتهج و متنعم میباشند.

و بین قائلین بحیات پس از مرگ گفتاری است و اختلاف اقوال مبنی بر اینکه است که حقیقت انسانی چیست و چه جزء اوست که پس از مردن باقی ماند.

بعضی از مفسرین در مقام بیان بر آمده که مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:

۱- حکماء و بسیاری از دانشمندان متکلمین و کسانی که روح بشر و حقیقت انسانی را مجرد از ماده میدانند باین معنی که گویند

روح بشر مثل جسم نیست و از زمان و مکان و مقدار لوازم جسمی میرا و برکنار است و حلول در ماده ندارد و آن همان است که از آن تعبیر «بمن» میکنیم بنا بر اینکه مطلب خیلی واضح است که پس از فناء بدن روح باقی است و فناء در آن راه ندارد زیرا بدن فانی میگردد بعلت اینکه ترکیب شده از اضداد است، و بقاعده مسلم بین حکماء هر مرکبی بالاخره مندک خواهد گردید اما

صفحه : ۱۳۲

روح چون ترکیب شده از اجزاء نیست و مجرد و بسیط است اینکه است که پس از فناء بدن باقی میماند. و بین قائلین به اینکه روح جسم لطیف است و در ماده بدن سریان دارد راجع بحیات برزخی بعضی گویند اجزایی مماثل همین اجزاء ظاهر بدن پدید می‌گردد و روح تعلق بآن میگیرد و بعضی گویند اجزایی مخالف با اجزاء ظاهر بدن است که روح بآن تعلق میگیرد و هر طور باشد در اینکه زندگانی پس از مرگ بچه نحو است و برای چیست راجع بآن نیز گفتاری است:

۱- پس از مرگ انسان را زنده میگردانند برای ادراک ثواب اگر نیکوکار و خوش عمل باشد یا برای کیفر و مجازات اگر شقی و کافر باشد، و اعتراض به اینکه ما بدنهای مردگان را میبینیم در قبر پوسیده شده و اجزاء آن از هم پاشیده چگونه آنها زنده می‌گردند.

در پاسخ گویند بنیه شرط حیات نیست ممکن است خداوند افاضه حیات کند بهمان اجزاء و ذرات بدون اینکه محتاج بترکیب و تألیف باشد و دلیل بر آن آیات و اخبار بسیاری است که میت در قبر زنده میگردد و از وی سؤال میشود مثل قوله تعالی رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ (۱) سوره مؤمن آیه ۱۱. و قال الله تعالی أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا (۲) سوره نوح آیه ۲۵ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا (۳) سوره مؤمن آیه ۴۸. و وقتی عذاب قبر ثابت گردید ثواب بطریق اولی ثابت میشود بدلیل حدیث قدسی «سبقت رحمتی علی غضبی».

۲- روح بشر اجزاء لطیفی است غیر از اجزایی که هیكل ظاهری بدن از آن تشکیل شده و آن اجزاء همیشه زنده‌اند و دارای علم و شعورند که ادراک خود را مینمایند و مثل آتشی که در هیزم مخفی است اینکه روح در بدن مخفی و از انظار ناپدید است و اینکه

(۱) گویند پروردگار ما ما را دو مرتبه میرانیدی و ما را دو مرتبه زنده گردانیدی.

(۲) قوم فرعون (غرق گردیده شدند و داخل آتش گردیدند).

(۳) آتش عرضه میشود برای قوم فرعون در صبح گاه و شبانگاه.

صفحه : ۱۳۳

بدن عنصری بنور آن اجزاء لطیف پدید و روشن و زنده و مدرک و متحرک بحرکت اوست و آن اجزاء لطیف تغییر و تبدیل پذیر نمیشد و آن اجزاء را روح و روان مینمایم و وقتی بدن فاسد گشت آن روح باقی و عروج باسما و عالم قدس مینماید اگر از سعادت باشد یا برگشت میکند بسوی جهنم و عذاب اگر از اشقیاء و تیره‌بختان باشد.

و نزدیک‌ترین بحقیقت همان قول اول است که نفس بشر مجرد از ماده و اجزاء ماده است و دلیل بر تجرد نفس که حکما و متکلمین در کتب کلام و حکمت متعرض گردیده‌اند بسیار است و اینجا جای بحث آن نیست همین قدر گوئیم.

هر کس بوجدان خود میفهمد آن چیزی که اشاره میکند باو و می‌گوید من آن نه اجزاء ظاهری بدن اوست و نه اجزاء باطنی او و ترکیب شده از مجموع آن نیز نمیشد بلکه چیزی است که بدن و اجزاء بدن را اداره می‌کند و حیات بدن و اجزاء بستگی بآن دارد، دلیل دیگر روح انسان چنان قوه‌ای دارد که معلومات بسیاری در ذهن خود جمع‌آوری مینماید و از آنها یک صورت وحدانی

«معقول» بیرون می‌آورد و اگر نفس و روح انسانی مجرد نبود و مادی بود هرگز ممکن نبود بتواند یک امر مجرد معقول ادراک نماید و نیز آنچه انسان بچشم می‌بیند یا بگوش می‌شنود یا بقوای دیگر ادراک می‌نماید بیک صورت وحدانی در قوه حافظه او باقی میماند و پس از فناء آنها صور آنچه ادراک نموده در ذهن او باقی ماند و نمیشود اینکه صور قائم باشد باجزایی که همیشه در تغییر و تبدیل است شیء باقی بایستی قائم باشد بمحلی که ثابت و پابرجا باشد پس معلوم میشود انسان روحی دارد مجرد از ماده و برتر از مادیات بشمار می‌آید.

و در پاسخ اعتراض که اگر نفس بشر مجرد از ماده و بسیط باشد لازم آید در جهت تجرد مثل خدا باشد، گوئیم اشتراک در سلوب مانعی ندارد مثل اینکه گوئیم انسان حجر و شجر نیست خدا نیز حجر و شجر نیست و نیز گوئیم انسان مادی نیست خداوند نیز ماده ندارد و مجرد است.

صفحه : ۱۳۴

مادین راجع بروح و روان بشر چه میگویند

مادین روح بشر را مادی و از خواص ماده میدانند و مجردی قائل نیستند و منکر وجود خدا میباشند روی همین اصل که گویند ما غیر از ماده و لوازم ماده اثر روحی که منطبق بر ماده نباشد نمیفهمیم تا آنکه حکم کنیم بوجود مجردی که مادی نباشد. و از آنان چنین نقل شده که راجع بروح و روان آدمی گویند آنچه را ما نفس و روح خوانیم و آن را واحد و ثابت میدانیم چون درست بنگریم بعد از فحس و تجربه معلوم میشود که آن عبارت از مجموعه ادراکات ما است که از طریق خارج اموری وارد اعصاب ما می‌گردد و از آنجا در نهایت سرعت و پی در پی بجزء دماغی میرسد و در آنجا با هم متحد گردیده و بحرکت اجزاء بدن آن معلومات و آنچه از راه خارج وارد گردیده حرکت مینماید، و همان طوری که اجزاء بدن همیشه در تغییر است و علی‌الدوام عوض ما يتحلل بخود می‌گیرد همین طور مجموعه مدرکات که از آن تعبیر بنفس میکنند و در واقع متکثر و در صورت متحد با هم گردیده‌اند آن نیز عوض میشود لکن بیک شکل و بیک وضع خاص اینکه است که انسان گمان می‌کند که آنچه در ذهن باقی مانده همان صورت اولی است که ببقاء نفس باقی است و نفس را مدرک آن صور ذهنی میدانند لکن نفس عبارت از همان صوری است که بتوسط اعصاب از خارج وارد جزء دماغی شده و صورت وحدت بخود گرفته.

خلاصه راجع بروح و روان آدمی گویند آنچه را ما نفس و من میخوانیم و آن را واحد و ثابت میدانیم چون درست بنگریم نتیجه هیچ تأثیر ساده مستمری که درک کرده باشیم نیست هر دفعه که آن را بذهن در می‌آوریم حس و تأثیر تازه‌ای است، و در واقع نفس مجموعه ایست از ادراکات که با کمال سرعت دنبال یکدیگر میروند، من، یا نفس، یا روح هر چه اسم گذاریم پی در پی در آمدن تصورات است هم چنان چه اشیاء خارجی نیز پی در پی در آمدن تأثرات و حوادث است در نفس هم مانند رشته مسلسلی است از حوادث که یکدیگر را پی می‌کنند و همان طوری که از حرکت شعله جواله حلقه آتشین نمودار

صفحه : ۱۳۵

میگردد همانطور هم از تعاقب حوادث و تأثرات تصور ماده و از تعاقب احوال نفسانی تصور نفس در ذهن پدید می‌گردد و منشأ آن قوه خیال است.

و بدو جهت امر برای قائلین بجوهریت نفس مشتبه گردیده و گمان میکنند نفس جوهری است مستقل بذات خود، یکی پی در پی

در آمدن معلومات و صور ادراکیه و سرعت ورود آنها در مرکز دماغ، و دیگر باقی ماندن علوم در ذهن با اینکه بدن در تغییر و تبدیل دائمی است.

و گویند اشتباه آنها از جهت خطاء در حس است و ذهن بشر مثل حوضی ماند که از طرفی آب داخل آن گردد و از طرف دیگر بهمان مقدار آب خارج شود که در حس چنین بنظر می آید که آب حاضر همان آب اولی است، و نیز اگر شکلی در آن حوض نمایان گردد البته با تبدیل آب آن شکل تبدیل یابد و عوض می گردد لکن در حس بصر یکی مینماید و چنین گمان میشود که اینکه همان شکل اولی است.

پس نتیجه مقالات فاسده آنان چنین میشود که روح و نفس مجردی در کار نیست بلکه غیر از ماده و مادیات چیزی قائل نیستند حتی وجود خدا را منکرند و گویند هر چه هست مادی و از تأثرات خارجی پدید گردیده و ادراکات ما از تأثیر و تأثر بین جزء عصبی و مواد خارجی انجام می گیرد و چنین گمان میشود که نفس انسان واحد و بسیط است در صورتی که نفس نیست مگر تصویرات مترامی که از خارج در آن پدید میگردد پس روح و نفس بشر نه واحد حقیقی است و نه بسیط و گویند اگر نفس از کلیه تصورات و صور ذهنی برهنه و عاری گردد معدوم میشود.

پاسخ

شکی نیست که ما علم وجدانی بوجود و بمعلومات و مشهودات خود داریم و وقتی رجوع بخود نمائیم خود را بهویت و شخصیت می شناسیم بدون اینکه چیزی بخود ضمیمه نمائیم و در هیچ حالی نه در خواب و نه در بیداری از خود غافل نیستیم و همان خودی و هویت خود را نفس یا روح و روان می نامیم.

صفحه : ۱۳۶

و بنا بر اینکه احتمال که همین تصاویر جمع شده در مرکز دماغی را نفس و روح بشر نامیم بدون حقیقت دیگری که مدرک اینکه تصاویر باشد، در صورتی که اینها یک تصاویر ضعیفی هستند از آن محسوسات خارجی که خود آن محسوسات شعور بخود ندارند پس چگونه میشود اینکه معلوماتی که فرع آنها و تصاویر آنهاست علم بخود داشته و مدرک خود باشند.

و اگر گویند هیچ علم و وجدانی نیست و ما به هیچ وجه التفات بوجود هستی خود نداریم اینکه خلاف و جدان ما است زیرا علم بنفس از بدیهیات اولیه بشمار میرود و کسی که منکر بدیهیات گردد قابل مکالمه نیست و اگر بگویند علم بخود و بمعلومات خود داریم گوئیم اینکه علم و ادراک از کجا آمده و محل آن چیست خود اینکه تصاویر جمع شده و موضوع اینکه تصاویر یعنی اجسام و عوارضات آن نه شعور دارند و نه ادراک چطور شد وقتی صور آنها در ذهن آمد مشعر بخود گردیدند و صاحب ادراک و شعور شدند پس بدیهی است که آن چیزی که مدرک اینکه تصاویر است حقیقت دیگری است که از قبیل اجسام و صور اجسام نمیباشد. و اینکه گویند ما غیر از ماده و لوازم ماده اثر روحی که منطبق بر ماده نباشد نمیفهمیم و عدم فهم و عدم وجدان خود را دلیل بر عدم وجود نفس میگیرند.

گوئیم درست است که چون موضوع بحث آنان ماده و لوازم ماده است و از بس در مادیات فرو رفته اند از جهات روحانی بی خبر گردیده اند لکن «عدم وجدان دلالت بر عدم وجود ندارد» وقتی از طریق ماده و مادیات نتوانستند اثبات امر مجرد نمایند چگونه انکار مینمایند هیچ عاقلی نمیگوید غیر از آنچه ما میدانیم و از راه مشاعر ظاهر ادراک مینمائیم چیز دیگری در عالم وجود ندارد.

آری کسی که مدار امرش فقط تأثرات حسی است در اینکه مرحله زندگانش انفعالی و تخیلی است چنان در تحت تأثیر ماده قرار

می‌گیرد که حتی شخصیت و فطرت اولیه خود را از دست می‌دهد بلکه وجدانیت خود را نیز فراموش می‌کند چنانچه زندگانی حیوانات و نیز کودکان چنین است لکن کسی که بمرحله انسانی رسیده تعقل

صفحه : ۱۳۷

و تفکر میکند و اراده و اختیار دارد آن وقت من بودن خود را بخوبی و درستی می‌فهمد و میداند که او را روحی و جانی است غیر از بدن و اجزاء و اعضاء بدن و غیر از مجموعه جسد و احساسات تصاویری که از خارج داخل ذهن او میگردد و خود را واحد و بسیط مییابد.

گویا مادین چنین گمان میکنند که حکمایی که قائل بجوهریت و تجرد روحند فقط دلیل آنها همین تصویرات و تخیلاتی است که از راه خارج وارد اعصاب شده و بمرکز دماغ میرسد و دلیل عقلی برای اثبات تجرد نفس ندارند لکن ندانسته‌اند که علاوه بر آن ادله و براهین عقلی که در کتب حکمت و کلام برای اثبات جوهریت و تجرد نفس بشر اقامه نموده‌اند، گویند کسی که رجوع بوجدان خود کند بکشف حضوری و شهودی وجود و وحدت و بساطت نفس خود را و جدان مینماید و وحدت اجتماعی که مادین گویند که نفس بشر مجموعه‌ایست از تصاویر خارجی که آن تصاویر با هم جمع شده و وحدت پیدا نموده آنها در اشتباهند زیرا وحدتی که از اجتماع صور خارجی در ذهن پدید می‌گردد وحدت اعتباریست نه وحدت حقیقی وحدت اعتباری حقیقتاً کثرت است نه وحدت و باعتبار اجتماع صور در محلی آن را واحد می‌شماریم.

بیان واضح‌تر گوئیم علم دو قسم است یکی را علم حضوری گویند و دیگری را علم حصولی، علم حضوری همان نحوه وجود و هویت عینی معلوم است نزد عالم مثل علم انسان بخودش و بقوی و مشاعر و آنچه در ذهن وی پدید میگردد از صور محسوسات و معقولات و وجدانیات، و اینکه نحو علم یقینی و خلاف‌پذیر نیست.

و علم حصولی آن علمی است که واقعیت معلوم نزد عالم محرز نیست صور و اشباهی از خارج بتوسط آلات و قوی در ذهن منطبق میگردد از قبیل زمین، آسمان، انسان، حیوان، و غیر اینها از آنچه صور آنها در ذهن منتقش گردیده، و اگر اشتباهی باشد از قبل آلات و مشاعر ظاهری است.

و در اینکه در پاره‌ای از محسوسات ذهن خطا میکند غیر واقع را نشان میدهد حرفی نیست مثل اینکه متحرک را ساکن و اشیاء متفرق را متصل واحد می‌پندارد دور را نزدیک و نزدیک را بزرگ و بزرگ را کوچک می‌پندارد لکن

صفحه : ۱۳۸

اینکه اشتباهات از قبل آلات و مشاعر ظاهری پدید گردیده که در ناموس خلقت از روی حکمت و نظام اینکه طور مقرر گردیده و ترتیب داده شده که بشر بتواند از موجودات استفاده نموده تأمین معاش نماید و اگر اشیاء را همان طوری که هستند حس می‌نمود هرگز برای وی ممکن نبود از آنها بتواند استفاده نماید بلکه اعمال او مثل نقش در آب مینمود زیرا که در واقع اشیاء همیشه در حرکت و در تغییرند و نفس بشر آن را ثابت و ساکن می‌بیند و همان صور حاصل شده در ذهن را آن طوری که از خارج منعکس در ذهن گردیده مشاهده مینماید و خطایی در ادراک آن نیست بلکه خطا از قبل آلات حسی است که اشیاء را بر خلاف آنچه هست منعکس میگرداند، مثل اینکه اگر عینک سرخی در چشم بگذاریم همه چیز را سرخ می‌بیند و همان صورت سرخی در ذهن پدید می‌گردد و ذهن همان طوری که در آن پدید گشته مشاهده مینماید و خطایی در آن نیست.

پس از اینکه بیانات بخوبی معلوم میشود که عقیده مادین که روح و روان آدمی را عبارت از مجموعه تصویرات خارجی میدانند و وحدت و بساطت آن را انکار مینمایند و چنین گمان می‌کنند چون بمرگ آن مجموعه تصویرات خارجی تخلخل می‌پذیرد انسان

معدوم می‌گردد آنها در اشتباهند بلکه چنان در گرداب طبیعت فرو رفته‌اند که حتی حس شناسایی خود نیز از کف آنها رفته و نه وجودی بر خود قائلند و نه وحدتی در کتاب شاهکار خلقت مینویسد، مادیون می‌گویند روح نیست؟ از آنها سؤال کنید بچه دلیل! جواب خواهند داد: بدلیل اینکه روح را نمی‌بینیم وجودش را درک نمی‌کنیم و حس نمی‌نمائیم:

از اینکه بزرگواران سؤال کنید، آیا وجود، الکترون را، که در اتم می‌باشد قبول دارید خواهند گفت البته که قبول داریم.

پرسید آیا الکترون را دیده‌اید و وجودش را حس و درک نموده‌اید در جواب خواهند گفت، الکترون، قابل رؤیت نیست وجودش را نمیتوان درک نمود و حس کرد

صفحه : ۱۳۹

زیرا الکترون، مادیت ندارد ولی وجودش محرز و مسلم است از آنان سؤال کنید الکترون، چیست!.

در جواب اظهار خواهند داشت: الکترون، یک چیز نورانی است که مادیت ندارد ولی بسرعت نور بدور هسته مرکزی اتم در چرخش و گردش می‌باشد.

در اینجا است که میتوان به اینکه بزرگواران ماده پرست بخندید و بگوئید ای بزرگواران لجوج و یا عاری از عقل و خرد شما در داخل یک اتم کوچک که بچشماتان نمی‌آید موجود بودن یک چیز نورانی را که ندیده‌اید و بقول خودتان مادیت ندارد و بسرعت نور در حرکت می‌باشد قبول می‌کنید ولی نمیتوانید قبول کنید بدن شما با اینکه عظمت که از میلیاردها میلیارد اتم و هر اتم نسبت بجنس آن از چند الکترون تشکیل یافته دارای نیرویی باشد و یا عبارت ساده‌تر و باصطلاح متداول و معروف دارای روحی باشد.

تمام مواد دارای نیروهای مخفی غیر قابل تخمین با وسائل سنجش ما می‌باشد فقط از راه ریاضی و عدد بوجود آنها پی می‌بریم و مقدار آنها را حساب می‌کنیم، جناب آقا که مادی هستید بموجود بودن نیرویی که نمی‌بینید و قدرت حس کردن آن را ندارید در مورد کوچکترین جزء ماده ساده با جسم کوچک اتم معترف می‌باشید اما برای اجسامی که از چند ماده ترکیب شده‌اند و موجود زنده کوچکی را ایجاد کرده‌اند وجود چنین نیرویی را انکار می‌کنید، تردیدی نیست چون برای موجود کوچک زنده قائل بوجود نیرو و یا روحی نیستید شخص خود را نیز بدون روح و فاقد نیرویی که حیات بخش است میدانید.

اینکه افکار شما از لجاجت سر چشمه می‌گیرد و خود دلیل بر اینست که شخص شما که منکر چنین امر ساده و روشنی میشوید دارای روح عناد و لجاجی می‌باشید.

پایان سؤال- آیا حقیقت روح چیست و در کجای بدن است و پس از مرگ چگونه است پاسخ- روح چون مجرد و بسیط است نه بچشم دیده میشود و نه از طریق برهان توان

صفحه : ۱۴۰

آن را معرفی نمود، بچشم دیده نمیشود برای آنکه مجرد از ماده و برتر از مادیاتست برهان نتوان آن را شناخت برای آنکه بسیط است نه اجزاء عقلی دارد و نه اجزاء حسی و چون اجزاء عقلی ندارند نتوان آن را تحت حد و برهان قرار داد و جنس و فصل و اجزاء حدی برای آن فرض نمود و نیز چون جسم و جسمانی نیست جا و مکان ندارد.

اینکه است که وقتی از روح سؤال میشود از مصدر جلال خداوندی خطاب میرسد که قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا از تو سؤال میکنند از روح بگو روح از عالم امر پروردگار من است، و چون دانش شما فقط راجع بعالم خلق است (عالم ماده و طبیعت) و دانش شما بقدری نیست که بتوانید پی ببرید بعالم امر پروردگار (عالم مجردات) اینکه است که از حقیقت روح

بی‌خبرید.

پس ما اگر بخواهیم روح را بشناسیم بایستی خواص و آثار آن را تحت نظر و بازرسی قرار دهیم و بقدر بروز آثار هر موجود زنده‌ای آن نیروی خدایی را فهم نمائیم.

نیروی که آثار زندگی و حیات را در موجودات مختلف بوجود می‌آورد دارای یک منشأ و یک چیز است که از آن تعبیر بروح می‌کنیم روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی و هر موجودی بقدر استعداد و تشکیلات مواد و اعتدال مزاج و مواد جسمانی وی از آن نیروی خدایی بهره‌مند می‌گردد و آن یک موجود فعال و دراکتی است که در هر موجود زنده‌ای ابراز فعالیت میکند و مثال روح در عالم خلقت مثال خورشید است در عالم طبیعت همانطوری که خورشید در عالم مادیات بر هر تر و خشکی میتابد و هر چیز مادی بقدر گنجایش خود از نور خورشید بهره‌مند می‌گردد روح اعظم الهی نیز در عالم وجود افاضه حیات میکند و هر چیز قابلی بقدر استعدادش از آن فیض حیات میگیرد و وقتی که دیگر لایق فیض حیات نیست میمیرد پس مردن مادیات از جهت فقدان جهت قابلی آنها است نه برای فناء روح زیرا که روح فناپذیر نمیباشد.

عبارت دیگر روح آن نیروی حیاتی است که در هر موجودی بقدر استعداد وجودش نفوذ مینماید و مواد را بحس و حرکت آورده و هر موجود زنده‌ای بقدر نفوذ روح منشأ آثار گردیده و شرافت او بقدر فعالیت روحانی وی است، و هر کس از آن نیروی خدایی

صفحه : ۱۴۱

که فرمود وَ نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي بیشتر بهره‌مند گردید شریف‌تر و ادراکات وی بیشتر و فعالیت او زیادتر است.

ارواح جزئی بشر وقتی دارای حیات پاکیزه و روح پاک جاودانی می‌گردند که از اینکه اکسیر خدایی بیشتر بهره‌مند گردند و روح ناقص ضعیف خود را بپیوندند بروح اعظم الهی که آن اول، «ما خلق الله» بشمار میرود و اول چیزی است که از مصدر قدرت غیر متناهی الهی صادر گردیده که گاهی تعبیر از آن بفیض منبسط، گاهی بقلم، گاهی بعقل، گاهی بحقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم میشود «عبارتاتی و حسنک واحد».

پس از آنکه ثابت شد که روح و روان بشر ماده و مادی نیست دیگر باقی ماندن او بعد از فناء بدن اشکالی ندارد تا وقتی که روح تعلق ببدن دارد بدن زنده و امرار حیات مینماید و مردن عبارت از قطع علاقه روح از بدن لکن بنا بر تحقیق روح پس از جدایی از بدن هیئات و ملکاتی که بتوسط بدن کسب نموده و متصف بآن گردیده عبارت دیگر فعلیت بدن که در اخبار و آثار از آن تعبیر بقلب مثالی شده همیشه با روح همراه است و همین طور باقی است تا وقتی که در قیامت کبری که آخرین سیر بشر بشمار میرود تحول دیگری پیدا نماید و اصل بفرع وَ جَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و روح ببدن عود نماید آن وقت است که دایره سیر انسانی تمام می‌گردد و روح تازه‌ای بحسب آنچه در ادوار سیرش بدست آورده برای وی پدید می‌گردد اگر از سعادت و نیکوکاران و اصحاب یمین است فَسَلَامٌ لَكُمْ مِنْ أَصْحَابِ الِیْمِینِ در نعمت و مسرت و بهشت که دار نعمت الهی است جاویدان است و اگر از مقربین است فَرُوحٌ وَ رِیحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِیمٌ برای وی است روح و ریحان و بهشت پر نعمت و در ظل رحمت الهی ساکن می‌گردد.

و اگر از تیره‌بخشان و گمراهان و اصحاب شمال است فَتَنُّ لِمَنْ حَمِیمٌ در جهنم بعد که دار غضب الهی است فرود آمده همیشه معذب و از رحمت الهی بی‌نصیب خواهد بود ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ؛

صفحه : ۱۴۲

وَ لَبَلُّوْكُمْ بِشَیْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ ناملایماتی که بانسان برخورد مینماید یا راجع بمال است یا جان یا اولاد و ترس بر فقدان یکی از اینها.

و شاید سرّ اینکه اول از امور امتحانی خوف را معرفی فرموده همان خوف بر فقدان یکی از اینکه امور سه گانه است که قبل از وقوع بر فقدان آنها انسان همیشه میترسد که مبدا آسیبی بآنها برخورد نماید.

در مرتبه دوم جوع و گرسنگی است که در اثر فقر پدید می‌گردد و روزه یکی از مصادیق آن بشمار می‌رود.

مرتبه سوم نقص مال است که البته فقدان مال بسیار ناگوار است مخصوصاً غنی و ثروتمندی که فقیر گردد.

و در مرتبه چهارم آفات نفسانی است که از زخم خوردن در میدان نبرد و جهاد فی سبیل الله یا ابتلا بامراض داخلی یا خارجی پدید می‌گردد.

و در مرتبه پنجم فقدان ثمرات و شاید مقصود از ثمرات میوه دل انسان اولاد باشد که مرگ اولاد از بالاترین مصیبات و ناملایمات محسوب می‌گردد، و از باب اینکه ترتیب لفظی مناسب ترتیب معنوی گردد شاید نقص ثمرات را در آخر بیان فرموده.

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خطاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بشارت ده به اشخاصی که در مصیبات و سختیها صبر و بردباری پیشه خود میکنند و از جزع و فزع خودداری مینمایند.

پس از آنکه مصیبات و ناملایمات را شماره مینماید و مژده و بشارت میدهد به صابریں در مقام بر می‌آید که معرفی نماید صابریںی را که لایق بشارت میباشند کیانند زیرا هر کسی لایق اینکه همه کرامت و فضیلت نیست اینکه است که بشارت را مخصوص میگرداند بکسانی که صبر آنها از روی مبانی و اصل معتبر است که بشارت بده بآنها به صلوات و رحمت و لطف مخصوصی از طرف پروردگارشان و آنان اشخاصی میباشند که وقتی برخورد

صفحه : ۱۴۳

بمصیبت و ناملایماتی نمودند فوراً روی دل آنها بسوی پروردگارشان متوجه می‌گردد و میگویند إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ زیرا که «بعلم الیقین یا عین الیقین» دانسته و فهمیده‌اند که هر چه هست ملک خدا و تحت تصرف و اختیار اوست و آنچه در اینکه عالم عنایت نموده از جان و مال و اولاد و تمام حیثیات نسبت ببشر عاریتی است.

و نیز میدانند که آنچه بانسان عنایت نموده از روی حکمت و صلاح اندیشی بوده و وقتی هم از وی میگیرد از روی بخل نیست بلکه از روی خیریت وی است نعمت را از او میگیرد که بهتر از آن را بوی عطا کند و نیز بطور علم وجدانی می‌یابند که سر انجام و بازگشت آنها و هر چه هست بسوی حق است.

خلاصه کسی که در ناملایمات از روی اینکه مبانی که بداند و متذکر باشد که جان و مال و آنچه در تصرف اوست ملک خدا و تحت اقتدار اوست و تسلیم اوامر تکوینی او گردد و از روی مبانی صحیح صابر و شاکر باشد البته برای چنین کسی جا دارد که بفرماید:

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَأْفَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ

بعضی از مفسرین گویند صلوات از جانب حق تعالی مغفرت و آمرزش است و دیگری گفته صلوات ثنا و ستایش است.

و اینکه صلوات را بصیغه جمع آورده اشاره بکثرت رحمت الهی است و شاید مقصود اینکه باشد که برای صابریں رحمت‌های پی در پی است که منقطع نمی‌گردد حدیث از رسول اکرم (ص) است که هر کس هنگام مصیبت اینکه کلمه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ را بگوید خداوند مصیبت او را جبران مینماید به نیکوتر از آن و عاقبت وی بخیر انجامد و خلف صالح باو عنایت نماید.

و در حدیث دیگر است کسی که وی را مصیبتی رسد هر وقت یادش آمد اینکه جمله «انا لله» را بگوید خداوند باو عطا میکند اجر همان روزی را که باو مصیبت رسیده و لو آنکه مدت زیادی از آن مصیبت گذشته باشد،

صفحه : ۱۴۴

وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ اینکه جماعت صابرين که هنگام بلاء و مصیبات صبر و شکیبایی مینمایند نظر به اینکه دانسته و فهمیده‌اند که خود و آنچه در دست آنهاست ملک خدا و تحت تصرف اوست و نیز بازگشت خود را بسوی او میدانند و نیز بزبان اظهار مینمایند بکلمه إنا لله و إنا إليه راجعون چنین اشخاصی بدرجه قرب رسیده‌اند و بسوی حق و حقیقت رهسپار گردیده و هدایت یافته‌اند.

صفحه : ۱۴۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]

اشاره

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)
 إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)

ترجمه

محققا سعی صفا و مروه از شعائر دین خداست پس کسی که حج کند خانه را یا اعمال عمره نماید باکی نیست که در اینکه دو موضع طواف کند و هر کس براه خیر و نیکی شتابد خدا پاداشت وی را خواهد داد که او پاداش دهنده و عالم بهمه چیز است، محققا آن کسانی که میپوشانند و مخفی میگردانند آن آیات و اضحه را که برای هدایت خلق فرو فرستادیم پس از آنکه در کتاب بیان نمودیم خداوند آنها را لعن میکند و از رحمت خود دور میگرداند و نیز تمام لعنت کنندگان آنها را لعن می کنند، مگر آنهایی که توبه کردند و باصلاح مفساد امور خود پرداختند و آنچه را مخفی نموده و پنهان داشتند اظهار نمودند توبه آنها را میپذیریم زیرا که من پذیرنده توبه میباشم و بخلق مهربانم، محققا کسانی که کافر شدند و بحال کفر مردند بر آنان است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، آنها در جهنم جاویداند نه تخفیف عذاب از آنها میشود و نه بآنها بنظر رحمت می نگرند.

صفحه : ۱۴۶

توضیح آیات

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ سعی در صفا و مروه یکی از اعمال حج بشمار میرود و آن دو موضع در مکه و دو کوه است که مسافت بین آن دو کوه تحدید شده به هفتصد و شصت ذراع و در لغت صفا اسم سنگ سفت و نرم است و مروه اسم سنگ سفت است، و شعائر، جمع شعیر و بمعنی علامت است فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ حج بمعنی قصد، اعتمار بمعنی تعمیر است، و در عرف

شرع حج و سعی در صفا و مروه یکی از شرایع و احکام دین بشمار میرود.

در تفسیر ابو الفتوح رازی راجع به اینجا کلام مفصلی دارد که اجمالی از آن را درج مینمایم:

در معنی آیه چنین میگوید إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ یعنی طواف بصففا و مروه از شعائر دین خدا است که در اینجا مضاف (یعنی طواف) حذف شده و مضاف الیه که صفا و مروه باشد بجای آن گذارده شده مثل وَ سَلَّ الْقَرْيَةَ که در معنی و اسئل اهل القریه میباشد.

و حسن بصری گفته مقصود از شعائر الله دین خدا است یعنی طواف و سعی بین آن دو کوه از دین خدا است.

و اصم که یکی از مفسرین است گفته شعائر بمعنی اعلام است یعنی اینکه دو کوه از جمله مواضع عبادت خدا است.

و نیز چنین گوید بین مفسرین در شأن نزول آیه گفتاری است:

۱- در جاهلیت دو بت بود یکی بنام اساف و دیگری بنام نابله، اساف مردی بوده در کوه صفا و نابله زنی بوده در کوه مروه و اهل کتاب میگفتند اینها در خانه کعبه زنا کردند اینکه بود که خداوند آنها را بصورت سنگ گردانید و آن سنگ را در صفا و مروه نهادند برای اینکه عبرت دیگران شوند و بمرور ایام مردم چنین پنداشتند که برای

صفحه : ۱۴۷

عبادت نهاده شده‌اند و آنها را طواف میکردند و دست بر آنها میمالیدند و تقرب میجستند چون اسلام آمد و خانه کعبه را از بتان پاک نمود آن دو بت را بشکستند و مسلمانان بین صفا و مروه سعی نمیکردند زیرا که آن را نوعی از شرک و سنت جاهلیت مینداشتند اینکه بود که خدای متعال آیه فرستاد إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ.

«عبد الله عباس» ۲- در جاهلیت اهل مکه در بین صفا و مروه صدای جنیان میشنیدند و مردم آنجا را طواف نمیکردند وقتی دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا سعی میکند گفتند یا رسول الله اینجا جای جنیان و دیوان و عمل بت پرستان است اینکه بود که خداوند آیه فرستاد که سعی در آنجا از جمله عبادات و ارکان حج است. «سدی» ۳- اهل تهامه که یک طائفه‌ای از عربند در آنجا سعی نمیکردند اینکه بود که آیه آمد که سعی بین صفا و مروه یکی از ارکان حج و داخل مناسک است. «قتاده» تا آنجا که گفته اکنون بین علما گفتگو است شافعی و مالک و احمد و اسحاق سعی بین صفا و مروه را از فرائض و واجبات حج میدانند.

و گویند کسی که نکرد باید قضا کند حتی اگر از مکه بیرون رفته برگردد و بجا آورد.

رأی ابو حنیفه و سفیان ثوری و ابو یوسف و محمد بن حنفیه و قربانی میتوان جبران نمود و برگشتن و قضا کردن لازم نیست لکن قضا کردن بهتر است و انس و مالک و عبد الله زبیر و عطا و مجاهد سعی بین صفا و مروه را سنت و مستحب میدانند و گویند در قرائت عبد الله عباس و شهر بن حوشب و عبد الله مسعود آیه چنین است (فلا جناح علیهما ان لا یطوف بهما) اینها فتاوی و آراء مجتهدین و فقهاء اهل تسنن و سنیها است.

لکن مذهب اهل بیت چنین است که سعی بین صفا و مروه رکنی از ارکان حج است هر کس نکند حج وی صحیح نیست و بایست باین کیفیت بجا آرد که هفت بار بین صفا و مروه مرور کند و از صفا بگیرد و بمروه خاتمه دهد، و چون از کوه صفا پائین آید مستحب است هروله کند یعنی خود را تکان دهد و گوید «رب اغفر و ارحم و تجاوز عما

صفحه : ۱۴۸

تعلم انک انت الاعز الاکرم».

صفحه : ۱۵۰

مورد مخصوص نمیشود بسیاری از آیات قرآنی چنین است که با اینکه در مورد مخصوصی فرود آمده عمومیت از آن استفاده میگردد پس باعتبار عموم آیه لغت خدا و خلق برای هر کسی است که پس از آنکه مطلع گردید به آیات الهی و دستوراتی که از کتب آسمانی برای هدایت خلق رسیده از معارف و قوانین و احکام آن را کتمان نماید و اظهار نکند که چنین کسی داخل در عموم آیه میگردد.

و نیز تأیید مینماید قول دوم را احادیث و اخبار بسیاری که در مذمت کتمان علم رسیده جماعتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که فرموده «کسی که عالم باشد بعلمی و آن را اظهار ننماید خداوند در قیامت لجام آتشین بدهن وی می‌اندازد.

حدیث دیگر راوی عبد الله عباس است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرمود «علمای اینکه امت دو مردند یکی آنکه خداوند باو علمی کرامت میکند و او بر مردم بذل مینماید و بخل نمیورزد و برای انفاق آن طمعی ندارد و علم خود را ببهای اندک نمیفروشد برای چنین کسی ماهیان دریا و مرغان هوا استغفار و طلب آمرزش کنند و نزد کرام الکاتبین ثبت گردد و نزد خدا رود بطوری که سید و شریف باشد.

و دیگر آن مردی که خدای سبحان بوی علمی و دانشی کرامت نماید و او بخل ورزد و دانش خود را ببهای اندک بفروشد فردای قیامت چنین کسی را بیاورند در حالی که لگامی از آتش بر سر انداخته و فرشتگان بین مردم ندا کنند که اینک فلان و پسر فلان است که خداوند بوی علمی داده و او بر بندگان بخل کرده و او بطمع علم خود را ببهای اندک فروخته و همین طور او را معذب میدارند تا وقتی که خلق از حساب فارغ گردند پس از اینکه حدیث بضمیمه احادیث دیگر توان استفاده نمود که آیه بعموم خود باقی است و کسی که کتمان نماید علمی که مردم محتاج باویند در امور دین بلکه در امور دنیا نیز مورد لعن خدا و ملائکه بلکه تمام عقلای عالم واقع میگردد و خداوند وی را از رحمت خود بی‌نصیب میگرداند.

صفحه : ۱۵۱

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ مگر کسانی که بعد از کتمان نمودن دانش خود پشیمان گشته و توبه کنند و سریره خود را از اینکه صفت بخل تصفیه نموده و آن مفاسدی که در اثر مخفی داشتن علم خود مترتب گردیده جبران نمایند و در عوض دانش خود را بنادانان بیاموزند که دیگران نیز بهره‌مند گردند و برای خلق آیات واضح را بیان نمایند خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ بقاعده عربیت او اول در «و ماتوا» و او عطف است و او دوم در «و هم» بمعنی حال یعنی کسانی که کافر شدند و بهمین حال کفر مردند بر آنان است لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت تمام مردم در حالی که از رحمت خدا دورند، شاید مقصود از ناس که لعنت میکنند عقلاء بشر باشد که تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند که چنین کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند آنها از رحمت حق دورند زیرا که عموم مردم ملتفت اینکه مطالب نیستند تا اینکه لعنت کنند، خلاصه کسانی که کافر شدند مورد لعن تمام عقلای عالم واقع میگردند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ چنین کسانی همیشه در جهنم جاویدانند که مقرّ و جایگاه آنان جهنم است نتوانند از آن بیرون آیند و امهال و مهلتی برای آنها نیست.

بعضی از علمای تفسیر چنین اظهار میدارند قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا مقصود کفاری میباشند که مصرند بکفر و عناد و دوری میجویند از قبول حق اما کسانی که متدین بدین حق نگشته‌اند نه از روی عناد بلکه از باب اینکه برای آنها حق ظاهر

نشده و تمیز بین حق و باطل نیز برای آنان دشوار است چنین اشخاصی

صفحه : ۱۵۲

داخل در مستضعفین میباشند که حکم آنها با خداست و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که در بسیاری از آیات کفر را مقید نموده بتکذیب چنانچه در آیات هبوط آدم (ع) که نخستین وقتی است که برای خلق دین تشریح گردیده چنین دارد قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ-سوره بقره آیه ۳۶ و ۳۷، و مقصود از «الَّذِينَ كَفَرُوا» در اینجا کسانی میباشند که از روی عناد و ضدیت انکار دین حق نموده‌اند و مخفی میدارند آنچه را که خداوند برای هدایت خلق نازل گردانیده نه هر کس که انکار وی از روی عناد نباشد بلکه از روی جهل و نادانی و عدم تمیز بین حق و باطل امر بر وی مخفی گردیده. (پایان)

صفحه : ۱۵۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]

اشاره

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِكُهُمْ لَتَرْجُوْنَا مِنَ اللَّهِ عَمَلًا هُمْ حَسِرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

ترجمه:

خدای شما خدای یکتاست نیست الهی مگر او که بخشاینده و مهربانست محققا در خلقت آسمانها و زمین و پی در پی در آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا برای انتفاع خلق حرکت می کنند و آبی که خداوند از بالای فرو فرستاده که بآن زنده میگردد زمین پس از مردن آن و پراکنده نموده در زمین هر جنبنده‌ای را و در وزیدن باد و حرکت ابرها که بین آسمان و زمین مسخرند و تمام اینها هر آینه آیات و علامات است برای عاقلان، و بعضی از مردم کسانی میباشند که (بت یا غیر بتان را) مانند خدا میدانند و آنها را دوست میدارند مثل دوست داشتن خدا لکن اشخاصی که ایمان آورده‌اند محبت و دوستی آنها نسبت بخدا خیلی شدید است و اگر ببینند ستمکاران که بنفس خود ظلم کرده‌اند وقتی که مشاهده نمودند عذاب را (میدانند) که قدرت و قوت

صفحه : ۱۵۴

مخصوص بخداست و اینکه خداوند سخت عذاب میکند (گناهکاران را)

زمانی که بیزاری جویند رؤسا و پیشوایان باطل از تابعین خود و ببینند شدت عذاب را و اینکه هیچ وسیله‌ای برای آنها باقی نمانده و روابط آنها قطع گردیده،

آن گاه متابعین و رؤساء باطل گویند ما اگر دو مرتبه بدنیا بر می‌گشتیم از اینها بیزاری می‌جستیم هم چنان چه اینها از ما بیزاری می‌جویند همین طور می‌نمایانیم بآنها اعمال آنها را که حسرت و پشیمانی است برای آنها و هیچوقت نجات از آتش برای آنها نباشد.

توضیح آیات

اشاره

اینکه چند آیه مربوط بیکدیگر و بیک نظم و سیاق واقع گردیده.

نخستین در مقام وحدت و صفات الوهیت بر آمده سپس در مقام تذکر افعال و آثاری که دلالت واضح دارند و ارائه میدهند خلاقیت و مالکیت او را و اینکه اوست مدبر و تربیت کننده تمام موجودات که همان نظم و نظام عالم وجود اقوی شاهد و بالاتر دلیلی است بر وجود و وحدت و باقی صفات جلال و جمال خالق عالم.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ «اله» مأخوذ از اله و بمعنی معبود است چنانچه اندازه‌ای بیان آن در بسم الله گذشت «اله واحد» آن کسی که معبود شما و مستحق پرستش و ستایش است و شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و آنچه لوازم هستی و کمال وجود شما است از توانایی و دانایی و تمامی نعمتهای ظاهری و باطنی بشما افاضه نموده و در کف اقتدار شما نهاده آن خدای یگانه و یکتایی است که نه در مرتبه الوهیت و نه در مرتبه صفات و نه در مرتبه ایجاد و افاضه خیرات شریک و انبازی برای وی نیست.

واحد و احد دو صفت از اوصاف ذو الجلال الهی است احد است یعنی بسیط است و به هیچ وجه نه اجزاء خارجی و نه اجزاء ذهنی نمیتوان برای او فرض نمود و هر موجود ممکن ملک باشد یا فلک حیوان باشد یا انسان جن باشد یا غیر آن هر چه باشد باصطلاح حکماء (زوج ترکیبی است) اگر ترکیب شده از اجزاء خارجی نباشد مرکب از دو

صفحه : ۱۵۵

چیز است ماهیتی دارد و وجودی پس در وحدت حقیقی و بساطت ذات حق تعالی منفرد بوجود است، و واحد است، در الوهیت خالقی و ربوبیت و باقی صفات کمال.

گاهی شیء را واحد گویند باعتبار نفی شریک و چیزی که مثل آن است مثل اینکه گویند خورشید یکی است و دومی پیدا نموده با اینکه ممکن است مثل آن در عالم پیدا شود پس وحدت از صفات ذاتیه خورشید نیست بلکه نسبت بآن امر عدمی است یعنی باعتبار اینکه خورشید دیگری پدید نشده آن را واحد و یکتا گوئیم و گاهی وحدت از اوصاف کمالیه شیء بشمار میرود مثل اینکه گویند فلانی یگانه است در شاعری یا گویند فلانی یگانه است در نجاری یا بنائی یا غیر اینها که اینطور وحدت از صفات کمالیه آن شیء بشمار میرود نه از صفات ذاتیه او.

اما وحدت ذاتی که از ذات و حقیقت شیء متترع گردد و از ذاتیات وی محسوب گردد یعنی ذات او بذاته منشأ صفت وحدت باشد بدون ضمیمه دیگری که با ذات اعتبار شود مثل صفتی یا کمالی چنین وحدتی منحصر بذات اله عالم است که آن ذات یکتا همین طوری که در وجوب وجود و حقیقت یکی و یکتا است در صفات مثل وحدت و علم و باقی صفات یکتا و یگانه است و تمام

صفات کمالیه از ذات بی‌زوال او منتزع میگردند و هیچ ممکنی در وحدت حقه حقیقیه و در باقی صفات ذاتی با او شرکت ندارند. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بقاعده عربیت «لا» نفی جنس است یعنی اله و معبودی نیست که لایق پرستش و بندگی باشد مگر آن خدای یکتای بیهمتا و اینکه خدایان دروغی که هدف شما و منظور نظر شما نیستند همه مخلوق او و تحت اقتدار وی واقعند و کاری از دست آنان بر نیامد نه می‌بینند و نه میشوند و نه ادراک دارند.

وحدت باین معنی بلحاظ نفی شرک از صفات سلبیه بشمار میرود نه از صفات ثبوتیه که گوئیم در الوهیت و خالقیت شریک ندارد لکن وحدتی که از جمله اول إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ استفاده میشود از صفات ثبوتیه محسوب میگردد زیرا که ذات

صفحه : ۱۵۶

احدیت در اول ثابت میکند وحدت و الوهیت خود را بدون آنکه نفی الوهیت غیر نماید و در ثانی اثبات الوهیت خود را مینماید باعتبار عدم اله دیگر پس در اول ثابت میکند وحدت حقه حقیقیه را و در ثانی نفی الوهیت غیر مینماید.

و اینکه جمله «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یا «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» را کلمه اخلاص گویند باعتبار اینکه خلاص از ظلمت کفر بنور ایمان باین کلمه طیبیه تحقق پذیرد و اینکه کلمه (عروء الوثقی) است و يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّ انْفِصَامَ لَهَا و اینکه کلمه کلید بهشت است

بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «مفتاح الجنة كلمة لا اله الا الله»

است اینکه کلمه قلعه محکم است

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی»

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ دو صفت دیگری از اوصاف ربوبیت و خصوصیات ذات الهی است که در اینکه مبارک آیه ارائه میدهد، رحمان است که فیض وجود او و اشعه نور حقیقت او بهمه جا رسیده و همه از خوان نعمت وی برخوردار گردیده و از رحمت واسعه او فیض میبرند، زیرا که در مبدء فیاض بخل نیست و هر شیء ممکن را بآنچه در خور قابلیت و استعداد وی است میرساند و وی را بزبور وجود میآراید و روزی میدهد و وسائل آسایش وی را بنیکوتر وجهی آماده مینماید «رحیم» است که رحمت رحیمی و فیض سبحانی خود را مخصوص گردانیده بعدهای از راه یافتگان و هدایت شدگان و نزدیکان برحمت خود که در سرای دیگر ایشان را مینوازد و بحیات جاودانی و نعیم همیشه گی متنعم میگرداند.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَأْخِرَ آيَةَ ذَاتِ حَقِّ جَلِّ وَعَلَا- در اینکه مبارک آیه هفت نمونه از آثار قدرت خود را تعداد و شماره مینماید و باینها استدلال می‌کند بر وحدت و کمال قدرت و احاطت و قیومیت خود.

نخستین دلیل، خلقت آسمان و زمین است که آسمان را بالای سر ما برافراشته و سقف قرار داده، و ماه و خورشید و تمامی ستارگان و کرات و سیارات هر یک را بجای خود با عمل مخصوصی که نظام عالم منوط بآن است مرتب و منظم گردانیده و ما را از نور

صفحه : ۱۵۷

و حرارت خورشید و ستارگان منتفع و برخوردار گردانیده و كُلُّ فِي فَلَكَ يَسْبُحُونَ همه مسخر امر او و تحت فرمان او انجام وظیفه میدهند و هیچ یک از آنان از اوامر مرجوعه بخود آنی سستی نمیورزد و تماما تحت یک نظام معین و روش مخصوصی عمل خود را باتمام میرسانند و زمین را مهد ما و محل آرامگاه ما قرار داده چنانچه در مقام امتنان بر بنی آدم فرموده جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا (و جعل لكم الارض مهادا) و اَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ دومین دلیل بر وحدت اله عالم اختلاف شب و روز و آمد و شد و پی در پی در آمدن آن است، خلاصه گردش کرات و حرکات دائمی آنان دلیل ظاهر و بارزی است بر وجود محرک و گرداننده آنها زیرا که

هیچ متحرکی بدون محرک نمیشود، ممکن نیست شیئی بشود خودش خود را حرکت دهد خصوصاً اشیا‌یی که هر یک ضد دیگری است که اگر ذره‌ای و سر سوزنی در طریق سیر خود برخورد بهم نمایند هر یک دیگری را نابود و مضمحل میگرداند چگونه ممکن است بدون مدبر و ناظم قادر توانایی که تمامی موجودات علوی و سفلی تحت اقتدار وی مسخر باشند و هر یک برای امر معینی و خدمت مخصوصی تعیین گردیده عالم وجود مطابق نظام و ترتیب تخلف‌ناپذیری قرار گیرد هرگز ممکن نیست.

اگر نبود احاطه علم و قدرت غیر متناهی مبدء عالم و استیلا و اقتدار لم یزلی او که تمامی موجودات را تحت یک نظام در آورده ممکن نبود آنی عالم وجود پیا باشد و ابراز فعالیت نماید، اگر بفرض محال آنی نظر لطف و رحمت خود را از عالم برگیرد اجزاء عالم پراکنده و مندک بلکه بفوریت معدوم می‌گردند.

وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ سُوْمِيْنَ دَلِيْلٌ بَرِ وَحْدَتِ اَلِهٍ وَ مَعْبُوْدِ يَكْتَا حَرَكْتِ كَشْتِيْ اَسْتِ دَرِ دَرِيَا بَرَايِ اِيْنِكِهٖ مَرْدَمِ اَزْ اَنْ مَنْتَفِعْ گَرْدَنْدِ وَ طَرِيْقِ كَسْبِ وَ تَجَارَتِ بَتَوْسَطِ كَشْتِيْ وَ حَرَكْتِ اَنْ دَرِ اَبِ تَحْقُقِ پَزِيْرِدِ وَ اِيْنِكِهٖ حَرَكْتِ كَشْتِيْ يَكِيْ اَزْ اَدَلِهٖ بَرِ وَجُوْدِ وَ وَحْدَتِ اَلِهٖ عَالَمِ بِشْمَارِ اَوْرَدِهٖ شَايْدِ بَرَايِ اِيْنِكِهٖ شَايْدِ كِهٖ بَا اِيْنِكِهٖ چَوْبِ سَنَكِيْنِ وَ سَفْتِ اَسْتِ وَ اَبِ لِيْنِ وَ رَوَانِ

صفحه : ۱۵۸

چوب را طوری خلقت فرموده که بر روی آب بایستد و فرو نرود تا آنکه مردم بتوانند از آن منتفع گردند یا مقصود اینکه باشد که خداوند علم کشتی‌سازی را بانسان آموخت برای آنکه بتواند بتوسط کشتی دریانوردی نماید و قدری از اسرار موجودات واقف گردد و باین وسیله هم انتفاع جسمانی بطریق کسب و عمل ببرد و هم در موجودات تدبر نماید و انتفاع روحانی نصیب وی گردد و نیز باین وسیله قوت جسمانی و روحانی هر دو عاید او گردد.

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا چَهَارْمِيْنِ دَلِيْلٌ بَرِ وَحْدَتِ اَلِهٖ بَارِيْدِنِ بَارَانِ اَسْتِ كِهٖ اَزْ اَسْمَانِ فَرُو مِيْرِيْزِدِ وَ زَمِيْنِ مَرْدِهٖ رَا زَنْدِهٖ مِيْ كَنْدِ وَ حَيَوَانَاتِ وَ نَبَاتَاتِ دَرِ زَمِيْنِ نَشُو وَ اَرْتَقَا مِيْنَمَايَنْدِ.

و اینکه اوضاع که بخارات از زمین متصاعد شود و در کره زمهریر منجمد گردد و یا بصورت باران قطره قطره و یا بصورت برف یا تگرگ بزمین بریزد و لو بنظر ظاهر و نزد بیخردان از اوضاع طبیعی بشمار میرود لکن کسانی که در کمون موجودات نظر کنند و بچشم عقل حقیقت موجودات را مینگرند میفهمند که و لو هر چیزی را سببی و علتی است لکن اینها تماماً معادات و وسائلی بیش نیستند که از روی حکمت و نظام ترتیب داده شده و علت حقیقی و مسبب الاسباب که همه چیز منتهی باوست و همه تحت اختیار وی است آن یک موجود حقیقی و یک حقیقت وحدانی است که همه را از کتم عدم بعرضه وجود آورده و عالم را بزبور وجود آراسته و بیک نیروی واحد رشته‌های موجودات را مثل حلقه‌های زنجیر با هم پیوند گردانید و هر یک از اشیا بنوبه خود و بآن نیروی خدایی که نصیب آنان گشته تحت اقتدار آن فرد توانا ابراز فعالیت مینماید و از آن خدمت مرجوعه بخود آنی سستی نمیورزد.

وَبَثَّ فِيْهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ پَنْجَمِيْنِ دَلِيْلٌ بَرِ وَحْدَتِ اَلِهٖ عَالَمِ پِيْدَايِشِ جَانُوْرَانِ اَسْتِ دَرِ زَمِيْنِ وَ اَنْوَاعِ وَ اَقْسَامِ اَشْيَايِیْ كِهٖ اَزْ زَمِيْنِ رُوئِيْدِهٖ مِيْشُوْدِ كِهٖ بَعْضِيْ خُوْرَاكِ اِنْسَانِ وَ بَعْضِيْ لِبَاسِ وَیِ وَ بَعْضِيْ مَرَكُوْبِ

صفحه : ۱۵۹

وی و بعضی مایه ثروت وی، بزرگ است خدایی که انواع و اقسام جانوران و میکروبهایی در زمین نشو و نما داده و هر پاره‌ای از آنان را مسلط گردانید بر پاره دیگر که اگر نبود قاعده (تنازع بقاء) ممکن نبود بشر بتواند در روی زمین امرار حیات بنماید.

وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ شَشْمِيْنِ دَلِيْلٌ بَرِ وَحْدَتِ اَلِهٖ عَالَمِ گَرْدَشِ بَادِهَا اَسْتِ گَاهِيْ بَطْرَفِ جَنْوْبِ گَاهِيْ بَطْرَفِ شَمَالِ گَاهِيْ بَطْرَفِ مَشْرِقِ

گاهی بطرف مغرب گاهی نسیم است گاهی لواقع که اشجار بارآور گردند و درختان سبز شوند و گاهی اوراق اشجار را بخشکانند و بریزاند گاهی باران آرد ابرها را پراکنده گرداند گاهی عذاب است گاهی رحمت.

در تفسیر ابو الفتوح چنین مینویسد در خبر است که روزی موسی کلیم الله علیه السلام در مناجات با خدای کریم عرض کرد خدایا چیزی از اسرار خلقت بمن بنما خطاب رسید از اینکه کوه پائین رو دهی است و چهار در در آنجا رو بروی هم می‌بینی آن درها را بزن و از آنها سؤال کن آنها چه کسند و صنعت و عمل آنان چیست، موسی علیه السلام از کوه فرود آمد یکی از آن درها را زد و سؤال نمود شما چه کسانید و عمل شما چیست و حاجت شما از خدا کدام است گفتند ما دهقانیم و کار ما کشت و برزگری است و حاجت ما از خدا باران است اگر امسال باران آید ما ثروتمند گردیم که بسیار تخم کشته‌ایم از آنجا رفت و در دیگر را بکوفت و سؤال نمود شما کیستید و کار شما چیست گفتند کار ما درو کردن است و سفال بسیار جمع کرده‌ایم اگر باران کم آید و آفتاب زیاد بتابد ما متمول میگردیم. بدر دیگر رفت گفتند ما حاصل زیاد خرد کرده‌ایم و خرمن نموده‌ایم اگر امسال باد بسیار آید ما متمول میگردیم. بدر چهارمین رفت و گفت شما کیانید و عمل شما چیست گفتند ما درخت غرس میکنیم و درختهای ما بسیار میوه دارد اگر امسال باد کم شود نفع زیاد میبریم.

موسی علیه السلام تعجب نمود و در مقام مناجات عرض می‌کند خدایا یکی از تو باران میخواهد یکی آفتاب یکی باد یکی هوای ساکن حاجات آنها مختلف و تو بر احوال آنان مطلعی که هر یک را مطابق حکمت و مصلحت خشنود گردانی و بوی روزی رسانی.

صفحه : ۱۶۰

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ هفتمین دلیل بر وحدت اله عالم حرکت نمودن ابر است بین زمین و آسمان که مسخر امر اله عالم و مبداء کون میباشند و همیشه بین زمین و آسمان حرکت میکنند و بهر جایی که حکمت اقتضاء نموده می‌بارند و آبی از حرکت نمی‌ایستند.

لَا يَاتِ لِقَوْمٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اینکه هایی که گفته شد هر آینه آیات و علاماتی است برای اشخاصی که تعقل دارند و فکر میکنند و در نظام عالم تدبر مینمایند و باین طریق پی میبرند که تمامی اوضاع کائنات مرتبط و مربوط بیکدیگر و مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته و بیک نظام معین حیرت بخشی انجام وظیفه میدهند و از وحدت عالم و نظام مخصوصی که بین اجزاء آن است پی میبرند که خالق و مدبر و مربی آنان یکی است که اجزاء موجودات را به ترتیب مخصوصی و رویه خاصی بدور هم میچرخاند و همه مسخر امر تکوینی اویند.

خداوند بشر عقل داده که تمیز دهد بین خیر و شر و صلاح و فساد خود و آنچه برای تأمین زندگانی دنیوی و سعادت اخروی اوست بشناسد و تمیز دهد بین آنچه بر نفع وی یا ضررش تمام میشود و کسانی که سعادت خود را تحصیل نمی‌نمایند یا اینکه است که عقل پا بر جایی ندارند و اینکه می‌بینی در کار دنیای خود بسیار دقیق و حساسند دلیل نمی‌شود که آنها عاقل میباشند بلکه همین کوشش آنها در امر فانی کم‌خردی آنها را نشان میدهد عقل مأخوذ از عقل و پای‌بند شتر است عقل جلو قوای شهوانی طبیعی را میگیرد و پای هواهای نفسانی را می‌بندد و از شرارت و زیاده‌روی آن جلوگیری مینماید پس کسی که جلو نفس و طبیعت خود را رها نموده و پای‌بند بچیزی نیست معلوم میشود در عقل ناقص است.

یا اینکه گوئیم بقدر کافی دارای عقل و تمیز هستند لکن عوض آنکه عقل پای‌بند شهوات شود و جلو شرارت نفس را بگیرد قوای طبیعی پای‌بند عقل گردیده و عقل مطیع هوی گشته و بخواهش وی راهنمایی بفساد میکند و طبیعت نمیگذارد که عقل ابراز

صفحه : ۱۶۱

فعالیت کند و در راه سعادت بشر پافشاری نماید تا اینکه انسان از طریق تفکر و تدبیر ترقی و تعالی نموده و خود را بمنتهی درجه کمال و فضیلت رساند.

چه بسیار در کلام الله مجید امر بتفکر و تدبیر نموده مخصوصاً راجع بشناسایی مبدء که یگانه پیشرو ما در طریق معرفت عقل است که بایستی بقوه فکر و تدبیر بدلالیت موجودات راهی بسوی حق تعالی پیدا نمود شخص متدبر در نظام خلقت در هر ذره‌ای از ذرات عالم صفات الوهیت و آثار قدرت را مشاهده مینماید.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار «سعدی» عیب کار اینجا است که بیشترین مردم یا اصلاً راجع بنظام عالم و اسرار موجودات تدبیر ندارند یا اگر بعضی از افراد عقل خود را بکار می‌اندازند و در کمون موجودات فرو میروند فقط غرض آنان اینکه است که از اینکه راه منافع دنیوی بدست آرند و از طریق تجربه و تجزیه مواد موجودات مادی اکتشافات علمی و صنعتی نمایند و اینکه را سعادت و فضیلت می‌شمارند و بکلی از سعادت روحانی بی‌خبرند بلکه منکر آنند و نمیدانند که سعادت حقیقی و فضیلت انسانی در کسب کمالات روحانی است که حیات همیشه‌گی و خوشی دائمی منوط بآن است حیات چهار روزه فانی دنیوی که مشوب بهزاران غم و اندوه و مصیبات لا-ینقطع است چه لایق اینکه زحمات فوق العاده است که بشر شب و روز خود را بزحمت بگذرانند بامید اینکه مالی بدست آرد یا مقام و منزلتی بین خلق تحصیل نماید.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً پس از آنکه آیات توحید را تذکر میدهد ذات احدیت در مقام سرزنش بر می‌آید که بعضی از افراد بشر برای خدا مثل و ضد می‌گیرند در لغت گاهی «ند» می‌گویند و مقصود، مثل است، و گاهی «ند» می‌گویند و مقصود، ضد است، پس «ند» بمعنی مثل و ضد هر دو استعمال شده.

و ظاهراً مقصود از انداد در اینجا بتهاست که مشرکین بتها را بجای خدا میپرستیدند و شاید مقصود رؤسا و بزرگان هر طائفه و عشیره‌اند که در راه اطاعت و دوستی

صفحه : ۱۶۲

آنان مخالفت امر خدا مینمایند.

و در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد شاید اینکه ذات الهی بتها یا رؤسا یا هر چه غیر اوست، ند، خود بشمار آورده برای اینکه باشد که ند، شامل مثل و ضد هر دو میشود و چون ضدین یا مثلین با هم منافی و در یک جا با هم جمع نمیشوند و هر موجود ممکنه غیر از ذات احدیت، در آن دو معنی اعتبار میشود، وجودی دارد و ماهیتی باعتبار اینکه وجودش از فیض وجود حق تعالی پدید گردیده مثال وجودی اوست و باعتبار ماهیت که ناشی از جهات عدمی امکانی است ضد و منافی اوست، پس فرا گرفتن هر چه غیر خداست ند و ضد او بشمار میرود که محبت او با محبت خدا در یک‌دل جمع نمیشود پس شخص موحد بایستی از هر چه غیر از حق تعالی است چشم بپوشد و همیشه چشم دل او بسوی حق نگران باشد اینکه است که در وصف مؤمنین فرموده:

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ لکن گروندگان بمقام توحید که از روی حقیقت ایمان آورده‌اند دوستی آنان بمقام الوهیت شدیدتر و ثابت‌تر است از محبت کفاری که برای خدا مثل و ضد می‌تراشند و بجای حق تعالی آنها را برگزیده و دوست دارند و عبادت مینمایند.

بقاعده عربیت افعّل التفضیل را در جایی آرند که چیزی را برتری دهند بر چیز دیگر مثل اینکه گویند شکر بهتر از نمک است البته نمک نیز خوب است لکن شکر خوب تر است و در اینجا ذات احدیت خبر میدهد که گروندگان محبتشان بخدا زیاده‌تر است از محبت کفار.

و در اینکه جمله وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ دو احتمال می‌رود یکی آنکه دوستی گروندگان بمقام الوهیت زیادتر است از محبت کفار نسبت ببتها یا رؤساء خودشان.

و دیگر: شاید مقصود اینکه باشد که محبت مؤمنین بخدا زیادتر است از محبت کفاری که برای خداوند ضد و ند می‌تراشند اگر چه کفار نیز خدا را دوست دارند لکن چون یک‌دله نیستند و دیگری را بجای خدا می‌گیرند اینکه است که محبت مؤمنین

صفحه: ۱۶۳

بخدا زیادتر از محبت کفار است اگر چه در اصل محبت کفار با مؤمنین شریکند.

پس از اینجا توان پی برد که تمامی افراد بشر بلکه تمامی موجودات بفطرت اولیه خود و بغریزه روحانی خدا را دوست دارند و دوستی بین انسان و مقام الوهیت استوار است و کفار بگمان خود بتها را می‌پرستند که بقرب حق تعالی نائل گردند اینکه است که وقتی سؤال میشود چرا سنگ و چوب را می‌پرستید گویند لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (سوره زمر آیه ۴) که در واقع مقصود و مطلوب آنان وصول بحق است طریق رسیدن به آنرا اشتباه نموده‌اند.

و جماعتی که محبت روحانی را انکار می‌کنند و گویند محبت یک امر شهوانی و ناشی از قوای حیوانی است و تعلق باجسام و جسمانیات دارد و آیتی که دلالت بر محبت دارد حمل بر معنای مجازی می‌کنند و گویند دوستی بنده نسبت بمقام الوهیت فقط اطاعت و فرمان‌بری است چنانچه فرموده قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (سوره آل عمران آیه ۳۱)، و محبت خداوند نسبت ببنده ایصال ثواب و افاضه خیرات است اینها در اشتباهند.

محبت چیست و چگونه توان آن را بمقام الوهیت نسبت داد

اصل محبت یک جاذبه عمومی است که تمام ذرات موجودات را بهم پیوسته و هر یک را متصل و مرتبط بیکدیگر مینماید و مجذوب هم میگرداند و اساس خلقت روی همین پایه استوار گردیده و اگر نبود اینکه قوه جاذبه اساس موجودات بهم میخورد و شیرازه عالم وجود از هم گسیخته میگشت.

و محبت بهر شیئی همان میل بطرف وی است و باین معنی محبت انواع و اقسامی پیدا میکند، ۱- محبت طبیعی، ۲- محبت نفسانی، ۳- محبت روحانی، محبت طبیعی ناشی از همان قوه جاذبه‌ای است که قادر حکیم در هر ذره‌ای از ذرات موجودات نهاده که بآن قوه بعضی اجزاء بعضی دیگر را بخود جذب مینماید و در نتیجه صورتی

(۱) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) است که بگو بآنها اگر شما راست می‌گویید و خدا را دوست دارید تابع من گردید تا آنکه خدا شما را دوست دارد.

صفحه: ۱۶۴

تشکیل میدهد و اگر نبود آن قوه دافعه که در هر موضوعی زائد بر قدر معلوم و اندازه معین را دفع نماید بآن قوه جاذبه تمامی ذرات با هم یکی گشته و یک صورت وحدانی تشکیل میدادند اینکه است که مدبر و ناظم عالم در هر ذره‌ای دو قوه نهاده که به یکی اجزاء را بخود جذب نماید و بدیگری زیاده بر قدر احتیاج را دفع نماید و نیز قوه دیگری است که آن را ماسکه گویند که اجزاء جمع شده را تا مدت محدودی نگاه میدارد.

محبت نفسانی آن میل و رغبت بچیزی است که ملایم با نفس باشد هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت طبیعی باشد محبوب و مطلوب وی است و بعکس آنچه منافی میل طبیعی است از آن الم و نفرت پدید می‌گردد اینکه است که محبت و شوق لازمه حیات است و چون در جمادات ادراک ملایم و منافی یافت نمی‌گردد و محبت باین معنی نیز در باره آنها صدق نمی‌کند چنانچه حیات نیز که مبدء ادراک و شعور است در آنها مفقود است و محبت نفسانی اقسامی دارد که تمامی آنها ناشی از محبت هر کسی است بخودش محبت روحانی اختصاص بانسان کامل دارد و حیوانات بالمره فاقد اینکه نوع از محبت میباشند و اکثر مردم اگر چه باعتبار فطرت انسانی خود قابل چنین محبتی میباشند لکن امور طبیعی و حظوظات شهوانی آنها را چنان مشغول نموده که آن حس انسانیت را از آنان گرفته و احساس چنین محبتی نمی‌کنند آری کسی که از مرتبه حیوانیت قدمی بالاتر نگذاشته چگونه ممکن است نور محبت که ناشی از معرفت است در قلب وی پدید گردد.

اگر آن چشم قلبی که آن را بصیرت باطنی گویند باز شود خواهی دید چه اندازه ادراک آن قوی و مدرک آن چقدر لذت بخش است و لذتی که از ادراک امر روحانی حاصل می‌گردد هیچ طرف مقایسه نیست با لذت محسوسات مادی اینکه است سز اینکه صاحبان عقل و قلب سلیم بقدری اشتیاق بعالم اله و امور روحانی دارند که تمامی لذات مادی را بدور انداخته و چشم و گوش ظاهر خود را بسته تا اینکه چشم و گوش باطنی آنها باز شود و از آن مناظر روحانی محظوظ گردند و تو در عدم ادراک اینکه نوع از محبت معذوری زیرا که محبت فرع معرفت است تا چیزی را نبینی و شناسی و ادراک حسن

صفحه : ۱۶۵

و بهاء آن را نمایی هرگز آن را دوست نخواهی داشت.

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ مَفْسَرِينَ كَوْنَهُ «یری» دو طور قرائت شده نافع و ابن کثیر و ابن عامر که سه نفر از قرائد بتا «تری» قرائت کرده‌اند و بنا بر اینکه خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که موقعی که تو ظالمین را چنین بینی و باقی قراء بیا «یری» خوانده‌اند یعنی وقتی ستمکاران عذاب را معاینه نمایند.

أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً اگر تو بینی ظالمین و کافرین را وقتی که بینند عذاب را یا وقتی که ستمکاران و کفار مشاهده کنند عذاب را و بطور و جدان ببینند عذاب را آن وقت قدرت و قوت و عظمت و اقتدار الهی را بدرستی می‌یابند و می‌فهمند که در مقابل قوت و قدرت خداوندی قوتها و قدرتها هیچ است و معبودان دروغی آنان ناچیزند و کاری از دست آنان ساخته نمی‌گردد.

وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ اگر ستمکاران بینند روز قیامت را که چگونه از پانصد سال راه جهنم باستقبال آنان آید و مثل مرغی که دانه از زمین برچیند آنها را فرو برد آن وقت خواهند دید که قوت و قدرت خدایراست که مالک و سلطان عالم ملک و ملکوت و سلطان جمیع عالمیان است و همین طوری که صاحب رحمت غیر متناهی است عذاب و سخط او بر کفار و ظالمین شدید و سخت است.

بین دانشمندان و علمای تفسیر راجع بعذاب اخروی مخصوصا خلود در جهنم و عذاب دائمی گفتاری است و بعضی از مفسرین در اینجا بیانی دارد که خلاصه آن را با کم و بیشی ترجمه مینمایم:

چنین گوید راجع بمسئله عذاب دائمی و مخلد بودن در جهنم بین اهل نظر از حیث دلیل عقلی و ظاهر ادله لفظیه گفتاری است.

صفحه : ۱۶۶

و آنچه ممکن است در اینجا گفته شود اینکه است که گوئیم از جهت ادله لفظیه از کتاب و سنت آیات قرآنی صریح است در اینکه کفار مخلد در جهنم‌اند، و اخبار نیز تأیید مینماید آن را لکن از حیث دلیل عقلی چون عقل فقط کلیات مطالب را ادراک

مینماید اینکه است که دستش از جزئیات «ما جاء به النبی» در امر معاد تهی است و چاره‌ای ندارد غیر از آنچه از طرف شرع رسیده بعداً قبول نماید.

و آنچه توان از طریق دلیل عقلی ثابت نمود اینکه است که گفته شود عذاب و نعمت دو قسم است عقلی و حسی نعمت و عذاب عقلی مترتب میگردد بر نفس بشر از جهت تجرد و جوهریتش و هر گاه اخلاق نیکو و ملکات فاضله حمیده تحصیل نمود پس از مرگ محظوظ میگردد از آنچه ملایم نفس شریف اوست از تصویر صورتهای نیکو و مناظر زیبا و غیر اینها.

و آنچه مترتب میگردد بر اخلاق نکوهیده و رذیله ناشی از همان صفات زشت و اعمال ناپسند حیوانی است که در قبر بصورت حیوانات موذی در آمده وی را میخورند و می‌گزند و اثر طبیعت پست اوست که وی را در بند و غل و زنجیر نموده و نیز اثر همان سیاهی قلب اوست که وی را در محبس تاریکی با همنشینان او از شیاطین انسی و جنی محبوس گردانیده.

خلاصه تعلقات طبیعی و امور شهوانی است که هر یک بصورت مناسب خود در آمده و وی را در بند مینماید و اخلاق و ملکات نکوهیده‌ای که در نفس بشر از کثرت عمل پدید میگردد دو قسم است:

یا اینکه است که آن ملکات و عادات چنان در نفس رسوخ مینماید که جزء ملکات بلکه میتوان گفت جزء طبیعت وی گشته بطوری که دیگر خلاصی از آن متعسر بلکه متعذر بنظر می‌آید.

مثل بخل که یکی از صفات نکوهیده انسانی بشمار میرود و ممکن است طوری در طبیعت انسانیه وی رسوخ نماید و محقق شخصیت او گردد که گویا از طبیعت ثانویه وی محسوب گردیده و اینکه حقیقت در چنین فردی مثل ناطفیت ماند که جزء حیوان شده

صفحه: ۱۶۷

و او را انسان گردانیده آدم بخیل نیز یک نوع جدیدی میشود تحت نوع کلی انسان پس کسی که اینکه نوع ملکات و اخلاق نکوهیده زشت در روح و جان انسانی وی رسوخ نمود در اثر آن ملکات و اخلاق و آثاری که ناشی از صفات زشت وی است همیشه معذب و ناراحت خواهد بود و عذاب او دائمی است و دیگر موقعیت برای درک فیوضات ندارد زیرا که بمرض روحانی گرفتار است و انسانی که مبتلا بفساد اخلاق گردیده مثل کسی ماند که مبتلی بمرض مالیخولیا باشد و اینکه مرض قابل علاج و بهبودی نباشد باین چگونگی همیشه در اثر فساد قوه واهمه و متخیله او صورتهای موحش و ترسناک در نظر وی پدید می‌گردد و او را معذب و ناراحت می‌گرداند و اینکه عذاب ناشی از طبیعت خود اوست که فاسد گردیده نه اینکه از خارج کسی وی را عذاب نماید و با اینکه اینک موهومات و صوری که در او احداث میشود از طبیعت خودش ظهور نموده از آن متأذی و فراری است زیرا که منافی با حقیقت انسانیه اوست لکن چون رسوخ در نفس نموده از او زائل نمیگردد و همیشه معذب خواهد بود.

لکن هر گاه صفات ناشایسته اینطور در نفس رسوخ پیدا ننماید یعنی طوری نباشد که از ملکات نفسانی بشمار آید که آن حقیقت اولیه انسانی را فاسد گرداند در اینکه صورت ممکن است عذاب نیز موقت باشد و پس از مدتی آن صورت اخلاقیه زائل و بر طرف گردد و حقیقت انسانی بصرافت اولیه خود عود نماید و باین بیان مرتفع میگردد اعتراضاتی که بعضی وارد نموده‌اند:

اعتراضات و پاسخ آن

۱- خداوند صاحب رحمت غیر متناهی است و تمام موجودات مشمول رحمت غیر متناهی او میباشند پس چگونه ممکن است موجودی که از روی رحمت خلق نموده و خودش از روی حکمت مقتضیات معاصی را در وی نهاده او را عذاب کند که چرا چنین

کردی آن هم عذاب دائمی.

۲- عذاب عبارت از ادراک چیزی است که منافی با طبع باشد و وقتی عذاب دائمی شد قهرا ملایم با طبع می‌گردد پس عذاب دائمی معنی ندارد.

صفحه : ۱۶۸

۳- وقتی گناه موقت شد و دائمی نشد بایستی عذاب نیز در خور او موقت و غیر دائمی باشد و گر نه با عدل الهی منافات دارد و عاصی در اندک وقتی در عمر کوتاه خود نافرمانی نموده چگونه سزاوار است همیشه معذب باشد.

۴- چون اشقیاء جزء نظام عالم بشمار می‌روند و بوجود آنان عالم طبیعت تعمیر می‌گردد و باین لحاظ خدمتگزار اهل سعادت میباشند که اگر آنها نبودند سعادت به سعادت فائز نمی‌گردیدند پس چگونه مستوجب عذاب آنهم دائمی میباشند.

۵- عذاب یا انتقام است که برای تشفی قلب مظلوم از ظالم انتقام کشیده میشود یا برای تنبیه دیگران و عذاب عاصی که در اثر مخالفت او امر حق تعالی پدید گشته چگونه از قبیل تشفی بشمار می‌آید زیرا از نافرمانی بنده نقصی و ضعفی در دامن کبریایی او تعالی وارد نمی‌آید تا اینکه بعذاب جبران شود و نیز اگر برای تنبیه دیگران باشد مورد ندارد زیرا که قیامت دار جزاست نه دار عمل موقعیت عمل گذشته که دیگران مجازات عاصی را ببینند و دست از عمل بد بردارند پس عذاب خصوصا دائمی آن بی ثمر و بی مورد است.

پاسخ اعتراضات

گوئیم بهمان بیانی که شد اجمالا پاسخ تمام اعتراضات داده میشود که عذاب دائمی اثر شقاوت دائمی است که ناشی از نفس آدم شقی و بد عمل است نه برای تشفی است و نه برای انتقام.

پاسخ اعتراض اول

اینکه گویند مجازات نمودن بنده ضعیف خصوصا عذاب دائمی منافی با رحمت الهی است. در پاسخ گوئیم رحمت و شفقتی که نسبت بمقام قدس خداوندی داده میشود غیر از عاطفه و رقت قلبی است که بانسان نسبت میدهند زیرا که رحمت و شفقت انسانی از امور طبیعی پدید گشته و ساحت قدس الهی منزّه و مبرا از چنین رحمتی است بلکه رحمت

صفحه : ۱۶۹

حق تعالی همان افاضه فیض است بمحلی که مستعد و قابل آن است که هر محل قابلی بلسان استعداد از منبع فیوضات رحمانی طلب فیض میکند و عموم رحمت الهی بقدر استعداد هر قابلی فیض میدهد.

رحمت دو قسم است رحمت عام رحمت خاص رحمت عام همان عموم رحمتی است که بر هر قابل و مستعدی افاضه میشود و بخل در مبدء فیاض تصور ندارد، و رحمت خاص مخصوص کسانی است که در صراط انسانیت هدایت یافته و از نزدیکان و مقربان درگاه احدیت گردیده‌اند.

پس از اینجا معلوم میشود که عذاب عاصی منافی با رحمت غیر متناهی الهی نیست بلکه داخل در رحمت عام اوست که هر قابلی را بآنچه در خور قابلیت وی است برساند و معنی عدالت نیز همین است زیرا که عادل کسی را گویند که هر چیزی را در محل خود قرار دهد.

پاسخ اعتراض دوم

آری عذاب از جهت اینکه ناشی از نفس و طبیعت آدم شقی و خطاکار است نه بتحمیل دیگری از اینکه جهت ملایم با طبع خبیث وی است لکن چون منافی با نفس روحانی او میباشد اینکه است که از آن متأذی و فراری و گریزان است، مثل اینکه گفتیم کسی که مبتلا بمرض مالیخولیا گردید البته اینکه مرض و آنچه در نظر وی از صور موهومات تشکیل میگردد و او را بوحشت میاندازد از طبع مریض خود ناشی گردیده لکن اینکه طور نیست که گفته شد چون ناشی از مزاج وی است دیگر ناملایم با طبع وی نیست چنانچه اگر فرضاً چندین سال نیز اینکه مرض طول بکشد چنین آدم مریضی همیشه در زحمت و مرارت است هیچوقت راحت نمیگردد مگر وقتی که از اینکه مرض شفا یابد.

پاسخ اعتراض سوم

اگر چه گناه موقت و محدود بمدت معدودی است لکن آثار آن که فساد روح و روان انسانیت باشد غیر موقت و دائمی است زیرا که گناه و لو در یک لحظه باشد مثل شرک بخدا و امثال آن چنان روح لطیف ملکوتی انسان را فاسد و سیاه میگرداند که در

صفحه : ۱۷۰

نتیجه، ابد الدهر، در ظلمت نفس گرفتار و در قید طبیعت در بند و از آثار اخلاق فاسد خود معذب خواهد بود و دیگر قابل شمول رحمت غیر متناهی الهی نمیشد و هرگز توبه او قبول نخواهد شد اینکه است که فرموده وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ

پاسخ اعتراض چهارم

خدمت بخلق کردن وقتی منتج آثار روحانی و فوائد اخروی میگردد که انسان در صراط توحید قدم زند و اعمال وی از راه عبودیت و بندگی تحقق پذیرد، اما کسی که از عمل خواهان همان فوائد طبیعی دنیوی باشد نظر بهمان رحمت عام الهی که هر لایقی را بایستی بآنچه در خور قابلیت وی است برساند اینکه است که خیر و خوبی و نتیجه عملش همان است که در نیت او بوده در کتاب کریم بهمین مطلب اشاره دارد آنجا که فرموده مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا سوره اسرا آیه ۲۰.

از اینکه مبارک آیه میتوان استفاده نمود که رحمت الهی و فیض منبسط رحمانی در محل قابل فرود می‌آید و چنین رحمت شامل عذاب و رحمت هر دو میشود زیرا که آدم شقی و کافر خود را در محلی قرار داده که رحمت عام حق تعالی که بایستی در باره وی نعمت باشد عذاب و سخط مینماید نظر به اینکه افعال الهی تماماً از روی حکمت و عدل انجام میگردد در نظام عالم نه لغو و عبثی

یافت می‌گردد و نه در مبدء فیاض در محل قابل بخل و منعی پدید می‌گردد.

پاسخ اعتراض پنجم

از بیانات گذشته پاسخ اعتراض پنجم نیز داده میشود که عذاب دائمی اخروی نه برای انتقام است نه برای تشفی آری عذاب اخروی برای اینکه است که چون آدم شقی در اثر مخالفت مولا خود را در موقعی قرار داده که موقعیت پیدا نموده بر اینکه به کیفر اعمال مجازات شود پس مجازات برای تشفی و تنبیه دیگران نیست بلکه نتیجه

صفحه : ۱۷۱

اعمال خود اوست که روی میزان عدل پروردگار هر کسی بایستی بنتیجه اعمال خویش برسد. و بلاها و مصیباتی که در دنیا بر انسان وارد میگردد آن نیز بمقتضای حکمت و از روی نظام کلیه عالم و مناسب مقتضیات امور شخصیه هر کسی انجام میگردد.

«پایان» خلاصه تهدیدات شارع راجع بمجازات و کیفر اعمال و اخلاق نکوهیده روی میزان و قانون عدل استوار گردیده عصیان ورزیدن و مخالفت نمودن از اوامر مولا- مقتضای عذاب دائمی است و چون عاصی خود را در معرض سخط و غضب الهی واقع گردانیده و در نتیجه از رحمت الهی دور شده باین لحاظ موقعیت پیدا نموده برای عذاب.

لکن بمقتضای «سبقت رحمتی علی غضبی» و نیز چنانچه دانشمندان گفته‌اند رحمت الهی ذاتی است که تمامی موجودات را برحمت و اسعه خود ایجاد نموده و غضب امر عرضی است که در اثر عصیان ورزیدن و دور شدن از رحمت بر عاصی مترتب میگردد لهذا تا آنجایی که هنوز قلب و روح ملکوتی انسان بکلی فاسد نگردیده و از قابلیت نیافتاده ممکن است رحمت الهی وی را فرا گیرد و مشمول مغفرت و عفو او گردد.

صفحه : ۱۷۲

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱۶۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوِّ وَالْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عَمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲)

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِزْيِيرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵)

ترجمه:

ای مردم بخورید آنچه در زمین است که برای شما پاک و حلال است و پیروی مکنید وساوس شیطان را محققاً شیطان برای شما دشمنی است آشکار.

شیطان بشما امر مینماید بکارهای زشت فزایش آور و اینکه از روی جهل و بی‌خردی بخدا نسبت دهید چیزی را که نمیدانید، و وقتی بکفار گفته شود پیروی نمائید آنچه را که از طرف خداوند فرود آمده آنان گفتند ما پیرو دین پدران خود میباشیم آیا باید پیروی نمایند دین پدران خود را در صورتی که آنها تعقل ندارند و راه هدایت را نیافته‌اند، و مثال کسانی که کافر شدند در شنیدن کلام انبیاء و عدم ادراک آن مثال

صفحه : ۱۷۳

حیوانی ماند که با وی سخن گویند و او چیزی از آن ادراک ننماید مگر صوتی و صدایی آنها گنگند و کنند و کورند و چیزی نمیفهمند و تعقل ندارند،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخورید از غذاهای پاکیزه‌ای که نصیب شما کرده‌ایم و شکر خدا نمائید اگر بنده خدا میباشید و پرستش را مخصوص باو گردانیده‌اید،

محققاً خداوند بر شما حرام گردانیده مردار و خون و گوشت خنزیر و هر چرا که بغیر اسم خدا کشته باشند پس کسی که مضطر گردید بخوردن اینها (بقدر سدّ رمق) بدون تجاوز از حد که از روی طغیان و مخالفت امر حق باشد گناهی بر او نیست بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است،

کسانی که میپوشانند (یهود و نصاری) آیاتی که خداوند نازل نموده در کتابهای آسمانی و بهای اندک میفروشدند (آیاتی که در شأن محمد صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده داخل نمیکنند در شکمهای خود مگر آتش را و در قیامت خداوند با آنها تکلم نمیکند و آنها را از پلیدی پاک نمی‌گرداند و برای آنان است عذاب دردناک،

آنان گروهی میباشند که گمراهی را گرفتند بجای هدایت و عذاب را بجای آمرزش چقدر توانند بر آتش جهنم صبر نمایند و طاقت آورند.

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا حلال بمعنی لغوی مقابل حرام و حلیت در مقابل حرمت استعمال میگردد و چیزی را حلال و طاهر گویند که مانعی در استعمال آن نباشد و طیب را در مقابل خبیث در جایی آرند که ملایم با طبع باشد.

مثلاً- وقتی سخن ملایم با قوه سامعه گردید آن را گفتار طیب گویند و عطریات و ریاحین را طیب نامند برای اینکه ملایم با قوه سامعه است و نیز در ملموسات آنچه ملایم با قوه لامسه است آن را طیب گویند و همچنین در بوئیدنیها و دیدنیها آنچه ملایم با قوه شامه و باصره است آن را طیب نامند.

مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که پاره‌ای از قبیله‌های عرب مثل قبیله

صفحه : ۱۷۴

ثقیف و عامر و صعصعه و بنی مدلج و بعضی از آنان خوبات و چهارپایان را بر خود حرام کردند اینکه آیه بر رد آنها نازل گردید که آنچه در زمین است طیب و ملایم با طبیعت بشر است و ظاهراً امر کلوا ارشادی است نه مولوی اشاره به اینکه مانعی در اکل و

استعمال آن نیست و اینکه آیه یکی از ادله اصل در اباحه بشمار می‌رود و بعضی گفته‌اند امر کلوا امر مولوی است که کسی را نمیرسد که برای و صلاح خود چیزی که منعی در باره آن نرسیده بر خود حرام کند که آن بدعت و حرام است. وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ خُطُوَاتِ جَمْعِ خَطْوَةٍ و بین دو قدم راه رونده را خطوه گویند و خطوات شیطان کنایه از اینکه است که مشی شما و روش و طریق سیر شما پیروی از شیطان نباشد که شیطان از راه دشمنی دیرینه‌ای که با بنی آدم دارد شما را در پرتگاه ضلالت و گمراهی پرتاب میگرداند.

اکثر فقهاء و مفسرین باین آیه استدلال میکنند بر اباحه عامه یعنی برای بشر جایز و مباح است هر نوع تصرفی که بخواهد در زمین بنماید مگر تصرفات عدوانی و آنچه از طرف شارع منع و زجری در باره آن رسیده که چنین تصرفاتی ناشی از تصرفات شیطانی بشمار می‌رود.

عرفا گویند آنچه در دل انسان خطور مینماید یکی از چهار قسم خارج نیست:

حقانی، ملکی، نفسانی، شیطانی، خاطر حقانی علمی است که از بطن غیب بلاواسطه در دل اهل دل و مقربان حضرت احدیت القاء می‌گردد چنانچه نص کلام مجید است قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْدِرُ بِالْحَقِّ عِلْمًا الْغَيْبِ سوره سبا آیه ۴۷. خاطر ملکی آن است که راغب و مایل گرداند انسان را بر عمل خیرات و طاعات و وی را تهدید نماید از معاصی و ملامت کند و سرزنش نماید از تقاعد و تکاسل از آنچه وسیله ترقی و تعالی وی است و شاید از الهام ملکی، بنفس لوامه تعبیر شود. خاطر نفسانی ناشی از خود نفس و منبعث از خواهشهای نفسانی و حظوظ طبیعی

صفحه : ۱۷۵

است که آنچه را در وی فائده دنیوی تصور گردد و نفس باعتبار حظوظ نفسانی مایل باو می‌گردد در اطراف آن تصورات صحیح یا فاسد مینماید.

خاطر شیطانی آن خطوراتی است که در نفس القا می‌گردد و داعی میشود بر معاصی و آنچه از طرف عقل و شرع نهی در باره آن رسیده. و شیطان کارش وسوسه کردن و امر کردن بمعصیت است و شاید تعبیر از اینکه نوع خواطر (بنفس اماره) شده.

و در جایی که انسان مستعد و مهیای معاصی است کار او خیلی آسان است صریحا طریق نفس پرستی و عصیان‌ورزی را باو مینماید لکن در جایی که دید انسان باعتبار ایمان باین زودی مشغول بمعصیت نمی‌گردد آن مکار خیانتکار آدمی را ممکن است از راه عبادت فریب دهد و او را در عبادات و مقدمات بطرف افراط که شرعا مذموم و ناروا میباشد میکشاند مثل اینکه در نیت عبادت یا در طهارت یا در تنظیف لباس بحدی وسوسه مینماید تا اصل عبادتی که مطلوب و مقصود بوده از دست برود در بعضی از روایات دارد

«ان للوضوء شیطانا يقال له الولهان».

و فرق بین خاطر حقانی و ملکی اینکه است که وقتی از طرف حق تعالی خاطری بقلب فرود آمد هیچ خاطری تاب معارضه با آن نکند و قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۱» سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳.

ممکن است گاهی خاطر ملکی و خاطر نفسانی با هم جمع شود، از یکی از عرفا پرسیدند برهان حق چیست گفت «واردات ترد علی القلوب تعجز النفوس عن تکذیبها» و خاطر شیطانی تا وقتی که ذاکر مشغول ذکر است رفع میشود لکن ممکن است باز عود نماید.

و گویند هیچ یک از خواطر چهارگانه: حقانی، ملکی، نفسانی، شیطانی، بکلی از دل بیرون نمیرود مگر وقت فناء فی التوحید که آن لمحای بیش نیست و تمیز بین خاطرات که از چه قبیل است بدرستی دست ندهد مگر کسی را که نخست آینه دل خود را از زنگ هوی و هوس بصیقله زهد و تقوی صیقلی دهد تا آنکه از کدورات طبیعی

(۱) بگو آمد حق و باطل ناچیز گردید و محققا باطل ناچیز است

صفحه : ۱۷۶

و اخلاقی پاک و مصفی گردد و حقایق امور در آن منعکس گردد و آنچه در قلبش خطور میکند بشناسد. و کسی که در زهد و تقوی باین درجه نرسیده که بنور قلب خود تمیز بین خواطر برای او آسان گردد بایستی در تمیز بین خواطر و اینکه بشناسد خاطر حقانی کدام است و خاطر ملکی یا نفسانی یا شیطانی چیست رجوع کند بمیزان عقل یا شرع و آنچه بذهنش خطور مینماید اگر مطابق عقل و شرع است از قبیل فرائض و نوافل از واجبات و مستحبات یا آنچه بحکم عقل سلیم از محسنات بشمار آید قبول کند و بداند آن از طرف ملک بقلب وی القاء گردیده و اگر از قبیل محرمات و مکروهات محسوب میگردد یا عقل سلیم آن را مستهجن می‌شمارد بداند که آن از خواطر شیطانی است و از شر شیطان بخدا پناه برد و مشغول ذکر گردد.

و اگر از قبیل مباحات است و بنظر عقل و شرع رد و منعی در باره آن نرسیده بداند آن چیزی که در ذهن وی خطور نموده از خواطر نفسانی است و طریق تصفیه نفس اینکه است که آنچه از حظوظ نفسانی بشمار می‌رود و از لوازمات نیست آن را رد کند و آنچه بمخالفت نفس نزدیکتر است یا آنکه از لوازمات حیات و زندگانی اوست قبول کند.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالطُّبُوخِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ سَجِيه و عمل شیطان از روی عداوت و بغض قدیمی خود جز اینکه نیست که شما را امر میکند بآنچه بر ضرر شما تمام میشود از عمل شر که در نتیجه گنه کار و عاصی گردید و مثل خود ملعونش از مرتبه و مقامی که در خور شما میباشد پرتاب گردید، و بین مفسرین در معنی فحشاء گفتاری است، سدی، که یکی از مفسرین بشمار می‌رود گفته زنا است قول دیگر هر معصیتی که در نظر شرع بزرگ نماید و حدی برای آن تعیین شده آن را «فحشاء» گویند، و نیز شیطان بشما امر میکند که بخدا نسبت دهید چیزی را که نمیدانید مثل اینکه بگوئید خدا حیوانات و چهارپایان را برای ما حرام گردانیده یا غیر اینها آنچه را که ندانسته و نفهمیده بخدا نسبت دهید که نسبت دروغ بخدا دادن از وسوسه شیطانی و از فحشاء و منکر بشمار می‌رود و عمل شیطان است.

صفحه : ۱۷۷

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ائْتُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا در اینکه آیا کسانی که بآنها چنین گفته شد که تابع قرآن گردید و آنها در پاسخ گفتند ما تابع پدران خود می‌باشیم چه کسانی بودند و عمل پدران آنان چه بوده که گفته‌اند تابع آنها می‌باشیم در عمل بین مفسرین گفتاری است:

۱- آنها مشرکین عرب بودند که وقتی مؤمنین یا شخص رسول الله بآنان میگفتند پیرو کتابهای آسمانی گردید انکار مینمودند و میگفتند ما تابع پدران خود می‌باشیم در بت پرستی. (عبد الله عباس و ضحاک) ۲- وقتی بآنان گفته شد تابع احکام الهی گردید در آنچه حلال نموده یا حرام گویند ما تابع پدران خود می‌باشیم.

۳- وقتی که بیهودیه گفتند تابع قرآن گردید ابا نموده و گفتند ما تابع پدران خودیم.

أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ الف، اولو استفهام است و او آن عطف است یعنی آیا اینها متابعت و پیروی مینمایند پدران خود را در صورتی که پدران آنان بی‌خرد و نفهم بودند و قوه فکریه خود را بکار نمی‌انداختند که از طریق عقل و فکر و تعقل و تفکر دین حق بدست آرند و راه حقیقت را بجویند و رستگار گردند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً کسانی که کافر شدند مثال آنان مثال اغنام و گوسفندانی است که

راعی و چپان آنها را میراند و بصدایی بلند آنان را زجر می‌کند که بیراهه نروند و آنها نمیشنوند مگر صدایی و صوتی. مثال تشبیه نمودن امر معقول است بامر محسوس که معقول را باندازه‌ای در پرده محسوس نشان دهند و باین طریق چیزی دستگیر شنونده و مخاطب گردد و شاید مقصود

صفحه : ۱۷۸

اینکه باشد که ای پیغمبر اکرم خواندن تو کفار را برای هدایت و گرویدن بدین مثال راعی و چپانی ماند که برای اینکه گوسفندان متفرق نگردند و طعمه گرگ گردند بصدای بلند آنها را میراند لکن گوسفندان مقصود راعی را نمیفهمند که غرض او نجات آنها است فقط صوتی و صدایی میشوند.

اینکه مثال بسیار نزدیک بواقع و تشبیه بسیار خوبی است همین طوری که بهائم و چهارپایان در موقع چراگاه فقط صدایی از چپان میشوند و معنی کلام وی را نمیفهمند همین طور کسی که چشم و گوش دل وی بسته شد از کلمات حقانی فقط حروف و الفظی میشوند و ابدای معانی باطنی آن را ادراک نمیکند.

صُمُّ بَكْمُ عُمِي فَهْمٌ لَا - يَعْقِلُونَ مقصود از کری و گنگی و کوری که در اینکه آیه و آیات دیگر نسبت بکفار و منافقین میدهد البته فقدان قوای ظاهری نیست بلکه مقصود فقدان قوای باطنی است و همین طوری که انسان بچشم سر الوان و اشکال را می‌بیند و بگوش سر اصوات و صداهایی میشوند اگر چشم و گوش دل وی باز شود البته معانی مندرجه در کلام انبیاء و بزرگان دین را بخوبی میفهمد و ادراک مینماید.

مردم در استماع کلام الله تقسیم سه قسم میگردند:

قسمتی از مردم مثل کفار و مغرضین اصلا حاضر نیستند کلمات حقانی را بشنوند چه جای اینکه استماع نمایند هر جا ببینند سخن حقی در میان آمد بیراهه میروند در مثال اینانند که هر گاه کلام حقی بگوششان بخورد غیر از صدایی و ندایی چیزی نمیفهمند قسمت دوم حاضر میشوند برای شنیدن لکن بقدری نفهم و بیخردند که جز یک الفاظ و حروفی که بگوش بشنوند چیزی نمیفهمند و در کلمات حقانی هیچ تدبیر و تفکر ندارند و بیگ الفظی قانع گردیده و بیشتر مردم چنین اند که و لو آنکه بزبان بگویند ما ایمان داریم و اقرار بشهادتین نیز بنمایند لکن ایمان آنان تقلیدی و تابع آباء و اجداد خود میباشند و بقرینه آیه پیش ما أَلْفِينَا عَلَيْهِ آباءنا و نیز قوله تعالی فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ممکن است گفته شود آیه صُمُّ بَكْمُ عُمِي فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ در باره

صفحه : ۱۷۹

چنین اشخاصی نیز صادق آید.

البته معلوم است مقصود از کری، گنگی، کوری فقدان آلات ظاهری نیست کفار چشم و گوش و زبان جسمانی آنان صحیح بوده بلکه قوای روحانی آنان در اثر عدم تدبیر و تفکر بکار نیافتاده و فلج گردیده اینکه است که بسیاری از دانشمندان گفته‌اند ایمان تقلیدی که بکلی خالی از برهان و دلیل عقلی باشد بی‌اساس و بی‌نتیجه است فقط اثر آن اینکه است که بگفتن شهادتین از مسلمانها محسوب میگردند و جان و مالشان در حمایت اسلام محفوظ میماند لکن اثر اخروی ندارد.

آری ایمان بدون تحقق در واقع اسم بلا مسمی و لفظ بدون معنی میباشد چگونه ممکن است انسان عاقل خردمند حاضر گردد که نفهمیده و تحقیق ننموده تحت تأثیر دیگران واقع گردد و چشم و گوش بسته خود را تسلیم عقاید دیگری نماید مگر اینکه گفته شود حس انسانیت از اینان گرفته شده و آن چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویای آنان در اثر نفس پرستی مفقود گردیده.

قسم سوم از مستمعین کلام الله اشخاصی میباشند که استماع کلمات حقانی مینمایند و عقل و فکر خود را نیز بکار انداخته در باره

آن فکر میکنند و تدبیر مینمایند و بمیزان عقل حق و باطل را میسنجند و هر چه بشنوند تحت بازرسی قرار داده و در آیات تکوینی و تدوینی تعمق مینمایند و عقل خود را از اسارت نفس رهایی داده و در راه شناسایی حق تعالی و ادراک حقیقت بقدر استعداد و موقعیت با نفس شریر خود مجاهده مینمایند تا اینکه مظفرانه بهدایت راهنمایان طریق سیر بسوی حقیقت را پیدا نمایند و اَلَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

آری وعده حق است هر کسی در راه او مجاهده نمود خداوند درب رحمت خود را بسوی وی باز میکند و وی را بسوی خود رهبری مینماید «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست». خلاصه فقط اشخاصی چشم و گوش دل آنها بینا و شنوا گردیده و از کوری و کری و گنگی دل نجات یافته‌اند که در راه سعادت خود را بزحمت انداخته و ایمان تحقیقی

صفحه : ۱۸۰

که مطابق با عقل سلیم باشد بدست آورده و در استحکام آن پافشاری مینمایند. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ اینکه اینجا خطاب را مخصوص بمؤمنین گردانیده که طیبات را بخصوص روزی آنها قرار داده با اینکه خطاب «یا ایها الناس» مؤمنین را نیز شامل بود دو نکته بنظر میرسد یکی برای مزید امتنان نسبت باهل توحید که گوشزد آنها نماید که غرض اصلی از ایجاد طیبات روزی شما بوده و عموم مردم بطفیلی شما اهل ایمان روزی میخورند و در زمین نشو و ارتقا مینمایند و آیه یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا که فقط خوردن طیبات را برای آنان حلال گردانیده نه اینکه برای روزی آنها ایجاد کرده باشد شاهد بر اینکه است زیرا که شکی نیست که غرض از خلقت عالم انسان کامل است که افراد کامل انبیاء بالاخص وجود پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد چنانچه فرموده «لولاك لما خلقت الافلاك»

که نخستین مقصود از خلقت پیدایش نور پاک انوار انبیاء و اولیاء و در ثانی تابعین و کسانی که از نور وجود آن بزرگواران استضاء مینمایند زیرا که گروندگان بمقام توحید از فاضل طینت آنها ایجاد گردیده‌اند. نکته دیگر مؤمنین را ارشاد مینماید که بخورید از طیباتی که روزی شما قرار دادیم وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ وَ سِپاس گزار باشید و اینکه در آیه پیش چنین امری بعموم مردم نمیکند شاید سرش اینکه باشد که عموم مردم مگر اندکی از آنان در اثر هواهای نفسانی و متابعت شیاطین شکر واقعی از آنها ناشی نمیشود اینکه است که در جای دیگر فرموده وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ بلکه در آن آیه یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ آنان را نهی میفرماید از متابعت شیطان که در اثر پیروی شهوات و اعمال و اخلاق نکوهیده طیبات را تبدیل بخبثت مینماید زیرا همین مأكولات طیب پاکیزه است که جزء طبیعت خبیث آنان گردیده و در پیروی شهوات صرف مینمایند.

نکته کلام اینجاست که یک جا نهی است و یک جا امر، نسبت بعموم مردم که بیشترین آنها کفار و فساق و منافق میباشند اعتراض و نهی است که مأكولات پاکیزه

صفحه : ۱۸۱

که برای امرار حیات شما و بجای ماندن قوای طبیعی شماست بخورید و متابعت سفرای الهی نمائید و پیروی شیطان و شهوات خود ننمائید، و نسبت بمؤمنین امر است و چون مؤمنین تابع رسولند نه تابع شیطان اینکه است که فقط ارشاد مینماید ایشان را که بشکرانه نعمتهای غیر متناهی الهی سپاس گزار باشید «و در جزو اول اینکه تفسیر اندازه‌ای راجع بشکر بحث نمودیم که خلاصه حقیقت شکر

اینکه است که هر نعمتی که خداوند بانسان عطا نموده بایستی در همان مصرفی که مقصود از بخشش آن بوده صرف گرداند «شکراً لله» بتنهایی کافی نیست.

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ أَيُّ مُؤْمِنِينَ بَخُورِيدٍ مِنْ مَأْكُولَاتِ پَاكِيْزِهْ كِه رُوْزِي شَمَا قَرَار دَادِيْم وَ سِپَاس كَزَار وُلِي نَعْمَتِ خُود بَاشِيْد اِكْر مِيْدَانِيْد فِقْط مَعْبُود شَمَا آن اِسْت وَ جِز اوْ غَيْر رَا عِبَادَت نَمِيْكَنِيْد زِيْرَا بِمَقْتَضَاي اِيْمَان چِشْم وَ دَل شَمَا بَسُوِي اوْ نَكْرَان اِسْت وَ اَبْقَاء حِيَاَت وَ رُوْزِي خُود رَا بَدَسْت قَدْرَت اوْ مِيْدَانِيْد وَ چِشْم اَمِيْد بَسُوِي كْرَم وِي دَارِيْد وَ اَز غَيْر بَرِيْدِه وَ بَكْرَم اوْ پِيُوْنَد نَمُودِه اِيْد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَّ وَ لَحْمَ الْخِيْزِيْرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللّٰهِ پَس اَز اَنَكِه بَا يِه پِيْش يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ اَمْر فَرْمُودِه بَاكَل طَيِّبَاتِ وَ بَا يِه دِيْكَر اَمْر فَرْمُودِه بَاكَل اَنچِه دَر زَمِيْن اِسْت وَ تَمَام مَأْكُولَاتِ رَا بَرَاي اِنْسَان مَبَاح كَرْدَانِيْدِه وَ بَايْن آيِه اَخِيْر اِسْتِثْنَاء مِيْكَنَد وَ بِيَان مِيْفَرْمَايْد اَنچِه رَا كِه دَاخِل طَيِّبَاتِ نِيْسْت وَ اَز تَحْت حَلِيْت خَارِج وَ اَز خَبَاثَث بَشْمَار مِيْرُود.

و مقصود از ميته هر جانوری است که بایستی بقانون شرع اسلام ذبح نمایند وقتی او را نکشند تا بمیرد یا بغیر دستور شارع ذبح نمایند آن ميته میگردد و اکل آن حرام و نجس است، و نیز خون و گوشت هر حیوانی که بغیر اسم خدا کشته شود تماماً از عموم طيبات خارج و تحت خبائث واقع اند و مؤمنین مأذون در اکل و استعمال آنها نیستند.

صفحه : ۱۸۲

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پَس كَسِي كِه مَضْطَر كَرْدِيْد دَر اَكَل مِيْتِه يَا بَاقِي مَنَهِيَاتِ بَدُون اِيْنَكِه اَز رَاه فِسَادِ وَ طَغْيَانِ بَدَسْت آوْرْدِه يَا اِيْنَكِه اَز رُوي ظَلْمِ وَ تَعْدِي پِيْدَا نَمُودِه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ مَأْذُون اِسْت كِه بِقَدْر سَد رَمَقِ وَ حَفْظِ جَانِ اَز اِيْنَكِه مَنَهِيَاتِ تَنَاوَل نَمَايْد.

و در بعضی از احادیث «باغ» بظالم تفسیر شده و «عاد» بغاصب، و در روایت دیگر «باغی» کسی را گویند که مخالفت امام نماید و «عادی» آدم دزد است.

و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت میکنند که «باغی کسی است که مخالفت امام نماید و عادی آدم معصیت کار است» و در کافی روایت از صادق آل محمد است که باغی کسی است که شکار کند و صید نماید و عادی سارق و دزد است که در حال اضطرار نیز برای آنها اکل ميته حلال نیست آن طوری که برای باقی مسلمانها حلال است و نماز او در سفر قصر نمیشود. و ممکن است تمام اینها را از مصادیق باغی و عادی در آیه بشمار آورد و از اینکه اخبار چنین استفاده میشود که مردمانی که از روی طغیان و عدوان چیزی بدست آرند حتی در حال اضطرار نیز برای آنان حلال نیست اکل آنچه از روی طغیان بدست آورده لکن برای غیر اینها بقدر سد رمق حلال است.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند معنی آیه چنین است که کسی که مضطر گردید بر اکل ميته یا باقی منهیات بدون آنکه قصد تعدی و عدوان داشته بلکه برای حفظ جان اگر بقدر سد رمق از ميته یا خون یا گوشت خنزیر تناول نماید گناهی نکرده.

إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است، شاید ذکر «غفور و رحیم» در اینجا باین مناسبت باشد که اکل ميته و آنچه در آیه منع شده در هیچ حالی روا نیست لکن برای رفع اضطرار و اینکه تکلیف بما لا یطاق در شرع اسلام نیست در آن موقع بخشوده شده و مسئولیتی برای شخص نیست.

صفحه : ۱۸۳

إِنَّ الَّذِيْنَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا اِعْتِرَاضِ وَ تَهْدِيْدِ بَاهِلِ كِتَابِ اِسْت كِه اَنَانِ بَسِيَاْرِي اَز آيَاتِ وَ اِحْكَامِ كِتَابِهَائِ اَسْمَانِي رَا كَتْمَانِ مِيْنَمَايْنَد.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد که عبد الله عباس گفته اینکه آیه در کعب اشرف و کعب اسد وحی و یاسر دو پسران اخطب نازل گردیده زیرا که قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینان بعوام میگفتند نزدیک است که خداوند رسولی بفرستد در مکه که او از شرب خمر و زنا و ریا نهی نماید و نام او محمد صلی الله علیه و آله و سلم است وقتی رسول آمد عوام گفتند اینکه همان است که بما خبر داده بودید آنها بطمع مال و ریاست گفتند اینکه آن پیمبر نیست هنوز او نیامده و اوصاف رسول الله را بر خلاف واقع بعوام وانمود کردند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که آنان کتمان مینمایند آیاتی که در باره پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و بیهای آن اندک مال بيمقدار دنیا را میگیرند. «پایان» أولئك ما يأكلون في بطونهم إلا النار ولا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يُزكّيهم ولهم عذاب أليم اینکه مالی که اینان در عوض کتمان آیات میگیرند آتشی ماند که در شکم آنان فرود می آید و بکیفر عملشان بسه عقوبت سخت مبتلا میگردند:

۱- اگر چه اکل چنین مال در دنیا گوارا مینماید لکن در قیامت بشکل آتش گشته و در شکم آنها واقع میگردد.

۲- در روز قیامت خدا با آنان تکلم نمیکند و در اینکه جمله ولا يكلمهم الله سه معنی گفته شده:

اول- بقدری آنها پست و بی رتبه اند که لایق مکالمه با حق نمیباشند.

دوم- سخنی که خیر آنها در آن باشد از خداوند نمی شنوند.

سوم- کنایه باین باشد که بدون سؤال و جواب داخل جهنم میگردند، لکن متبادر بذهن همان معنی اول است.

صفحه : ۱۸۴

۳- بکیفر اعمالشان دیگر لایق بخشش نمیباشند (و برای آنان است عذاب دردناک).

أولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى والعذاب بالمغفرة فما أصبرهم على النار اشاره بهمان اهل کتاب است که اینان کسانی میباشند که هدایت و رستگاری را تبدیل نمودند بضلالت و گمراهی و مغفرت و آمرزش را بعذاب «فما اصبرهم» ما برای تعجب است که بسیار جای تعجب است چگونه انسان عاقل چنین میکند که دانسته و فهمیده خود را بعذاب مبتلا مینماید و چگونه تواند تحمل عذاب نماید و بعضی از مفسرین گفته اند «ما» در اینجا ماء استفهامی است یعنی آیا چگونه بر عذاب توانند صبر نمود.

صفحه : ۱۸۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۶ تا ۱۷۹]

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶) لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸) وَلكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)

ترجمه:

اینکه است که بدرستی خدا فرود آورد کتاب را بحق و درستی و محققا کسانی که اختلاف نمودند در اینکه کتاب هر آینه در خلافتی دور از حق خواهند بود،

نیکی اینکه نیست که بگردانید روهای خود را بطرف مشرق و طرف مغرب لکن نیکو کسی است که ایمان آورده باشد بخدا و بروز قیامت و بملائکه و بکتابهای آسمانی و بتمام پیمبران و انفاق نماید مال خود را با محبتی که بآن دارد و بدهد بخویشاوندان و نزدیکان و بییمان و فقیران و سؤال کنندگان و رهگذران که محتاج شوند و آزاد کردن بندگان (و نیز نیکو کار کسی است) که نماز را بپای داشته و زکاة مال خود را داده و وفا کننده بعهد و هر گاه عهدی بست بعهد خود وفا نماید و هنگام

صفحه : ۱۸۶

ترسها و ضررها و سختیها صبر کند کسانی که باین اوصاف آراسته‌اند آنها راستگویانند و آنها پرهیزگاراند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید حکم قصاص برای شما چنین ثبت گردیده که مرد آزاد مقابل مرد آزاد قصاص شود عبد مقابل عبد زن مقابل زن توان قصاص نمود، پس کسی که ببخشد از برادر دینی خود چیزی از قصاص (که ولی مقتول از قصاص بگذرد و دیه بگیرد) پس قاتل باید برضا و رغبت و مهربانی دیه بدهد و اینکه حکم دیه عوض قصاص رحمت و سبکباری است از طرف پروردگار شما پس کسی که از اینکه حکم قصاص تعدی نماید برای اوست عذاب دردناک، ای صاحبان عقل در قصاص حیات است و شاید شما اهل تقوی گردید تا اینکه از کشتن یکدیگر پرهیزید.

توضیح آیات

اشاره

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ «ذَلِكَ» از اسماء اشاره و راجع بآیه پیش است که آن عذاب طاقت فرسا و محرومی آنان از استماع سخن حق تعالی و مکالمه با آنها و باقی ماندن آنان در خبائث نفسانی برای اینکه است که خداوند تورات و انجیل را فرود آورد بحق و درستی و آنها در آن اختلاف نمودند.

و بعضی از مفسرین چنین گفته مقصود از آیه اینکه است که چون پاره‌ای از مردم کتابهای آسمانی را پنهان باز نمودند و آیات حقانی را کتمان کردند خداوند آنها را مجازات نموده بعذاب و دوری از رحمت خود و محرومی از مکالمه با آنان. وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در معنی جمله «لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» از مفسرین گفتاری نقل شده: ۱- کفار در جدایی و تفرقه انداختن بین کلمات حقانی از هم بسیار دورند که هر کسی برآی و اندیشه خود چیزی گفته بر خلاف حرف دیگر.

۲- آنان در هواهای نفسانی و نیز در گفتارشان بسیار اختلاف دارند.

۳- مقصود از کتاب قرآن است که هر یک از کفار راجع بقرآن چیزی گفته

صفحه : ۱۸۷

بعضی گویند قرآن شعر است، بعضی گویند سحر است، پاره‌ای گویند کهانت است جماعتی گویند کلام اعجمی است، بعضی گویند اساطیر و گفته‌های پیشینیان است لیس البرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مفسرین گویند چون بعد از تحویل قبله

از بیت المقدس بروی کعبه بین یهودیها و مسلمانها نزاع و جدال واقع گردید اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید که نیکی و نیکو کاری و مرضی بودن نزد خدای سبحان برو کردن بطرف مشرق، و مغرب نیست چنانچه یهودیها رو بطرف مغرب میکنند و نصرانیها رو بطرف مشرق، بلکه نیکوکار تمام معنی کسی راست که بتمام جهات روحانی و جسمانی و اخلاقی نیکو باشد بطوری که از تمام شرایش وجود وی نیکی ظاهر شود و از باطن او بظاهرش نمودار گردد و بتمام قوی و مشاعر در راه حق و حقیقت ابراز فعالیت نماید. وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ «البر» در عرف شرع هر عملی است که نزد شارع مرضی و پسندیده باشد و نیز اسمی است جامع بین تمامی طاعات و محسنات و اعمال خیری که بآن تقرب حاصل آید و بر آن ثواب مترتب گردد.

و مؤمن کسی را گویند که از روی دانستگی و فهمیدگی ایمان آرد بوجود خدا و وحدت و یگانگی او و بتمام صفات جلالیه و جمالیه آن فرد ازلی و نیز تصدیق نماید بعالم آخرت و بداند که پس از اینکه عالم عالمی است پشت اینکه پرده اسرار است و تصدیق نماید بوجود ملائکه و تمام کتب آسمانی و انبیاء مرسلین و «کل ما جاء به النبی».

وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَنِيز نِیکو کار کسی میباشد که مال خود را با آن محبتی که بمال خود دارد انفاق نماید و اینکه معنی بنا بر اینکه است که ضمیر «حبه» بمال برگردد یعنی با دوستی مال

صفحه : ۱۸۸

و ممکن است ضمیر حبه راجع گردد «بالله» یعنی در راه دوستی حق تعالی مال خود را انفاق میکنند، و معنی اول باعتبار قانون نحوی و لفظی معتبر است لکن معنی دوم بحقیقت و معنویت نزدیکتر مینماید.

و از اینکه ترتیبی که در انفاق بیان شده میتوان استفاده نمود که بعضی از اینکه مراتب اولویت دارند بر بعضی دیگر، نخستین ذوی القربی یعنی خویشاوندان فقیر، پس از آن ایتام اطفال بی پدر که سرپرستار ندارند، پس از آن فقراء، پس از آن ابن سبیل که در غربت محتاج و درمانده گردد، پس از آن سؤال کنندگان، پس از آن آزاد کردن غلامان و کنیزان.

وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ نِيز نِیکو کار کسی است که نماز را بپای میدارد و زکاة مال خود را میدهد پس از ایمان باصول دیانات صلاة و زکاة دو اصل از اصول فروع و دو چرخ دایره عبودیت است که بدون اینکه دو اصل عبودیت بلکه ایمان تحقق پذیرد. وَ الْمُؤْمِنُونَ بَعَثَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ نِيز نِیکو کار کسی است که هر گاه عهدی بست بعهد خود وفا کند.

مفسرین گویند عهد اسمی است جامع بین نذر و عهد و قسم، و نیز شامل میگردد آن عهد و میثاقی که یهودیها با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بستند بلکه نظر به اینکه آیه در مقام مدح و تعریف مردمان با ایمان و با تقوی است میتوان گفت مقصود از عهد اعم از واجب و مستحب است حتی آن قراردادهایی که بعضی از مؤمنین با هم می بندند شامل میگردد زیرا وفاء بآن از محسنات ایمانی و اخلاقی بشمار میرود، و همین طوری که خداوند تعریف میکند وفا کنندگان بعهد را مذمت مینماید کسانی را که عهدی می بندند و عهد خود را میشکنند و بر خلاف آن عمل مینمایند الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ سوره بقره آیه ۲۵، در جزء اول راجع بموضوع نقض عهد اندازه‌ای بحث نمودیم مراجعه نمائید.

صفحه : ۱۸۹

وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ خداوند متصفین بصبر و کسانی را که در ناملایمات و سختیهای روزگار بردباری مینمایند ستایش مینماید، و در جزء اول اینکه تفسیر اندازه‌ای راجع بفضیلت و خصوصیات صبر بحث نمودیم تکرار نشود.

در اینکه مبارک آیه سه نوع از انواع صبر را شماره مینماید و تماما داخل در محسنات اخلاقی و از فضائل بشری بشمار میرود. فِي الْبَأْسِ تفسیر شده بفقیر و سختی امور زندگانی و الضراء هر چیزی است که بانسان ضرر رساند از مرض یا فوت مال یا مرگ

اولاد و غیر اینها و گفته‌اند تمامی ناملایمات و مصیبات روزگار که تحمل آن دشوار باشد از فروع «ضراء» بشمار میرود و حین البأس تفسیر بجهاد و خوف از اعداء شده در جبهه جنگ.

در اینکه آیات معجزنا که از معدن وحی صادر گردیده ارائه میدهد اوصاف و محسنات یک فرد کامل از بشر را که بتمام معنی از جنبه روحانی، جسمانی، اخلاقی، بمنتهی درجه کمال رسیده و حائز مقام قرب گردیده.

زیرا کمال مرتبه روحانی بشر باین است که چشم بصیرتش بنور ایمان مکتحل گردد و بطریق «علم الیقین» بلکه «عین الیقین» بفهمد و بوجدان قلبی بیابد و گواهی دهد که هیچ موجودی مستحق معبودی و لایق مسجودی نیست مگر ذات احدی که یگانه و منزله از شریک و نظیر و مثل و ضد و نَد است نه در مقابل حکمش حکمی و نه در مقابل قدرتش اقتداری و نه در مقابل سلطنتش ضدی، و نه در مقابل اراده‌اش ندی.

از تغیر و تبدل مصون و هیچ نقصان و انتقالی در قدس جلال و جمالش راه ندارد متصف بجمع اوصاف جمال و کمال منزله از جمع نقایص ممکنات و ساحت قدسش از تردد اوهام و افکار خالی.

بزرگ است خدایی که نهایت عقول در اول مرتبه معرفتش متحیر و افکار صاحب نظران در اشعه نور عظمت او کلیل گردیده، مکان و مکانیات و زمان و زمانیات در سعه قیومیت و احاطت احدیت او بی‌اثر و بی‌رونق گشته‌اند و هر چه در عقل و وهم و حواس

صفحه : ۱۹۰

گنجد ذات حق از آن منزله و مبرا است زیرا همه ممکن و حادث میباشند و موجود حادث و ممکن جز ادراک حادث و ممکنی مثل خود نتواند کرد، غایت ادراک در اینکه مقام عجز است، اینکه است که گفته‌اند «العجز عن درک الادراک ادراک».

و برای ایمان و مقام موحدین مراتب و درجاتی است که اینجا جای تفصیل آن نیست لکن اجمالاً گوئیم چنانچه اهل دل گفته‌اند توحید چهار مرتبه دارد.

توحید ایمانی، توحید علمی، توحید حالی، توحید الهی، اول مرتبه ایمان اقرار بزبان و تصدیق بقلب است» و مرتبه آخر که آن را توحید اخص گویند اینکه است که موحد در مرتبه یقین بجایی رسد که آنچه هست در مقابل عظمت الهی ناچیز بیند و مضمون آیه کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ سوره قصص آیه ۸۸، معاینه نماید و بین اینکه دو مرتبه مراتب بسیار است و کتب بشمارای راجع بعلم توحید و سائرین الی الله تألیف گردیده، لکن تحصیل علم توحید و معرفت بحق تعالی بخواندن کتب و شنیدن ادله بتنهایی کافی نیست بایستی پس از مجاهده که فرموده وَ الَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا از مرتبه نفس و خودخواهی سفر نمود و اینکه سفر بپیمودن مسافت نیست بلکه پهای طلب و از خودگذشتگی بایستی قطع طریق نمود و زاد و توشه اینکه راه تقوی و ایمان است «چنانچه فرموده تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ» (۱) و از کمال ایمان بخدا ناشی میگردد ایمان باخترت و ایمان بملائکه کسی که قدرت و عظمت الهی را غیر متناهی دانست البته مخلوقات که آثار قدرت و عظمت و کبریایی او میباشند بی‌انتها میدانند پس ایمان بملائکه ناشی از کمال ایمان بخدا بشمار میرود.

و چنانچه آیات قرآنی نشان میدهد ملائکه انواع و اقسامی دارند اُولَى أَجْنَحِهِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ بِيَانِ كَيْفِيَّتِ خَلَقَتْ أَنَّهُاسْتَ وَ وَالصَّافَّاتِ صَفًّا بِيَانِ مَرَاتِبِ بَعْضِيَّ از آنهاست فَاللسَّابِقَاتِ سَبَقًا فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا بِيَانِ عَمَلِ أَنَانَ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا صِفَتِ إِيشَانِ فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا مقامشان فَالْمَلْمُؤَاتِ ذِكْرًا اشاره بمرتبه عبودیت و فرمانبری آنهاست و اینکه هر مرتبه‌ای از آنها موظف بر امر مخصوصی میباشند وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ در شأن آنان است.

صفحه : ۱۹۱

و نیز از کمال ایمان بخدا ایمان بارسال رسل و انزال کتب آسمانی است کسی که خدا را بعلم و حکمت و رأفت شناخت ایمان دارد که عبث و بیهوده کاری از ساحت قدس او میرا است انسان را عبث خلق نمود نتیجه خلقت عاید خود خلق میگردد ذات بی‌زوال او بالاتر از آنست که از وجود خلق بهره‌ای عاید وی گردد.

(من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم) مثنوی

و ارسال پیمبران از روی لطف است که طریق هدایت را بخلق بیاموزند و گر نه نقض غرض لازم می‌آمد زیرا که بدون راه‌نمایان کسی را ممکن نیست طریق حق را پیدا نماید و در آن سلوک بنماید و غرض از خلقت انسان و کمال او در مرتبه معرفت بحق و رسیدن بمقام عبودیت است ما خَلَقْتِ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ شاهد آنست و دیگر از تمامیت بَرّ که در آیه نام برده شد کمال جنبه طبیعی و عملی است در پیروی فرمان عقل و شرع که از مراعات آن «عقل عملی» بکمال میرسد و علامت بارز و ظاهر آن دو چیز است: یکی بذل مال بطوری که مطابق دستور شارع اسلام انجام گیرد نه از روی سلیقه و دلخواه و علامت آن مراعات نمودن مراتب مستحقین است که احسان بهر کسی که در خور مرتبه وی بایست مراعات گردد، و دیگر عبادت بدنی و جوارحی است که تمام قوی و اعضاء و جوارح در مقام عبودیت آن معبود یکتا بر آید و فرد جامع آن نماز است که نماز یک معجونی است ساخته شده از آنچه عبودیت بآن تحقق می‌پذیرد و در نماز هر یک از اجزاء بدن بشایستگی اظهار عبودیت و ذلت خود و عظمت و بزرگی آفریننده خود مینماید و اینکه طور عبودیت نیز ناشی میشود از کمال ایمان.

سوم از خصوصیات بَرّ که در اینکه مبارک آیه گوشزد بشر مینماید اموری است که راجع بحسنات اخلاقی است که نسبت بآن نیز دو قسم مهم آن را تذکر میدهد اول وفا نمودن بعهد بتمام اقسام آن که عمل نمودن بآنچه انسان خود را ملتزم بآن گردانیده از محسنات اخلاقی بشمار میرود چه داخل در عبادات باشد یعنی بفرموده شرع آنچه انسان خود را ملتزم بآن گردانیده واجب است مراعات مثل وفا بنذر و عهد و قسم و چه

صفحه : ۱۹۲

راجع بمعاملات و معاشرات با خلق که از حسن اخلاق حمیده انسانی اینکه است که بقول خود هر گاه بکسی قولی داد یا وعده داد بآن عمل نماید و خلاف قول و وعده ننماید دوم صبر در ناملایمات و آنچه منافی با طبیعت و موقعیت نفسانی است از سختیها و اموری که در ایام حیات بانسان برخورد مینماید که آن نیز از کمال ایمان و عزم ثابت و قوت اراده است تحقق می‌پذیرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ کسانی که متصف باین اوصافند اینها بندگان اهل صدق و صفا و اینها بندگان اهل تقوی و پرهیزکاری که از روی واقع و حقیقت بدون شائبه شرک و ریا اذعان نموده و بحلقه محکم توحید چنگ زده و دارای ایمان و تقوی گردیده‌اند.

آری کسی که دارای صفت صدق گردید ظاهرش آینه باطن و باطنش مطابق واقع گفتارش مطابق نیاتش افعالش مطابق احوالش آنچه گوید آن کند آنچه اظهار نماید واقع باشد دل و زبانش توأم ظاهر و باطنش یکسان، و صدق حقیقتی است وحدانی که جامع تمامی محسنات اخلاقی و منشأ جمیع نیکیهای انسانی است.

پس از اینجا معلوم میشود سرّ کلام معجزنمای الهی که تمامی خیرات و محسنات را متفرع بر صدق و تقوی نموده که چنین

اشخاصی که متصف باین صفات نامبرده میباشند اینها در ایمان و ایقان در گفتار و کردار در عمل و رفتار راستگویانند و دارای ملکه حمیده تقوی گردیده‌اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْحُرُّ بِالْحُرِّ الخ خطاب بمؤمنین است که قانون الهی در باره شما چنین جاری گردیده که در مورد قتل و قصاص مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص شود و کشته شود عبد در مقابل عبد زن در مقابل زن. اگر چه از ظاهر قوله تعالی كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ حکم لزومی و وجوبی استنباط میگردد که در مورد قتل معین است قصاص بمثل شود لکن بقرینه فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ در مورد عفو و بخشش سلت که هر گاه ولی دم قاتل را عفو کند

صفحه : ۱۹۳

حکم وجوبی برداشته میشود و بجای آن دیه بگردن قاتل ثابت میگردد.

فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ بقاعده عربیت فاتباع مبتدا و خبرش محذوف است یعنی بایستی قاتل در موقع دیه دادن بطور معروف تابع گردد و دیه بدهد برای گذشت و احسانی که اولیای مقتول در باره وی مراعات نموده‌اند.

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ و اینکه حکم که در جایی که ولی مقتول بگذرد و در عوض قصاص دیه بگیرد اینکه تخفیف است از طرف پروردگار شما که از روی رحمت و رأفت حکم قصاص را سبک گردانیده.

از تفسیر عیاشی چنین نقل میکنند که او از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرموده قوله تعالی الْحُرُّ بِالْحُرِّ هر گاه مرد آزاد عبدی را کشت نباید او را بکشند بلکه بایست او را بکتک سخت مجازات نمایند و از وی دیه بگیرند و هر گاه مردی زنی را کشت اولیاء او مخیرند در اینکه دیه بگیرند یا نصف دیه او را بدهند و قصاص نمایند و اخبار دیگری نیز در اینکه خصوص رسیده که فقهاء در کتب فقهیه متعرض گردیده‌اند.

فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ در اینکه جمله دو احتمال داده شده یکی پس از عفو و دیه اگر ولی دم یعنی اولیای مقتول قصاص کنند بر آنان است عذاب الیم.

و دیگر هر گاه قاتل بعد از تخفیف و عفو از طرف اولیاء مقتول باز فساد کند و آدم کشی نماید فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ که در دنیا قصاص میشود یا در آخرت مجازات سخت می‌بیند یا هم در دنیا بکیفر اعمال مجازات میشود و هم در آخرت مبتلا بعذاب و شکنجه میگردد، قول دوم بسیاق آیه نزدیکتر است.

اگر روح حقیقت بین در کسی پیدا شود بخوبی تواند از همین قانون قصاص پی

صفحه : ۱۹۴

ببرد بچگونگی شریعت اسلامی و بفهمد که تمام قوانین و مقررات آن روی میزان اعتدال واقع گردیده نه بطرف افراط رفته و نه بطرف تفریط.

چنانچه گویند طائفه یهود بطرف افراط رفته فقط قصاص میکنند دیه گرفتن را درست میدانند نصاری بطرف تفریط رفته قصاص نمیکند بلکه یا عفو میکنند یا دیه میگیرند و قبل از بعثت حضرت رسول بین اعراب قانون معینی در کار نبوده گاهی قصاص میکردند گاهی دیه میگرفتند و هر گاه از اشراف و بزرگان طائفه آنان کسی کشته میشد مراعات تعادل بین آنها نمیکردند بلکه در عوض یک مرد دو مرد و در عوض یک زن یک مرد و در عوض عبد مرد آزاد را قصاص مینمودند بلکه در عوض یک فرد از اغنیاء چند نفر از فقراء را اعدام مینمودند و اینطور وحشی گری بین آنان دائر بود تا وقتی که خورشید اسلام طلوع نمود و قانون قصاص تأسیس گردید.

آری قانون اسلامی است که بحار افرات و برودت تفریط از حق و درستی منحرف نگردیده و قانون عدلی در جامعه بشری استوار نموده.

بین چگونه از یک طرف در قصاص مساوات را مرعی داشته غنی و فقیر در عرض هم مرد بمرد زن بزن عبد بعبد و از طرف دیگر قاتل را بکیفر عمل خود تحت اختیار اولیاء دم قرار داده اگر خواهند قصاص کنند و اگر خواهند ببخشند، و نیز نظر بمراعات اجتماعی عفو و بخشش را رجحان داده بر قصاص، و با اینکه جانی بسبب گناه کبیره فاسق و مطرود گردیده و باین عمل خود را در معرض غضب حق تعالی و مستحق عذاب گردانیده باز وی را در تعداد اخوت و برادری ولی دم بشمار آورده آنجا که فرموده فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ ۖ که اینطور بیان دلالت واضح دارد که بمقتضای عاطفه بشری و مراعات دینی بایستی ولی خون عفو نماید در بعضی از تفاسیر راجع بموضوع قصاص بیان خوبی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید ملل متمدنه اعتراض نموده‌اند به اینکه قوانین مدنی تجویز قصاص نمیکند و در اجتماعات امروزه قصاص کردن و فردی را از بین بردن نزد انسان متمدن مستهجن و غیر معقول است و طبیعت بشری از آن نفرت دارد و وجدان انسانی مانع از آنست

صفحه : ۱۹۵

و نیز گویند بکشته شدن اول فردی از بشر از بین رفت و مفقود گردید و بقصاص و کشته شدن جانی جبران نمیشود بلکه فقدانی است بر فقدانی.

و نیز گویند قصاص کردن و آدم کشی ناشی از حب انتقام است و چنین صفتی که از صفات نکوهیده بشمار میرود بایستی بسبب تربیت عامه از بین خلق برطرف گردانید نه اینکه تجویز نمود تا اینکه اینک صفت در انسان قوی گردد و بر آن افزوده شود. پس باید قاتل و جانی را تربیت نمود بعقوبات سخت مثل زندان در مدت بسیار با اعمال شاقه و نیز گویند بایست آدم خونی را معالجه نمود زیرا که معلوم میشود مرض عصبانیت در وی شدید است، و عقل وی ناقص است که چنین عملی از وی بروز نموده خلاصه چنین گویند قوانین اجتماعات امروزه و قوانین مدنی که ملل راقیه وضع نموده‌اند از قصاص که قتل نفس بنفس باشد انکار دارد بدلیل اینکه اجتماعات از وجود افراد تشکیل میگردد و بایست کاری کرد که افراد زیاد گردند نه اینکه بقصاص کردن کم شوند.

پاسخ

قرآن از تمام اینکه اعتراضات بیک آیه جواب میدهد مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا سوره مائده آیه ۳۵.

کسی که یک فرد از بشر را اعدام نماید در غیر مورد قصاص یا در زمین فساد کند مثل اینکه ماند که تمام مردم را اعدام نموده و بعکس کسی که یک نفر را احیا نماید گویا تمامی افراد بشر را حیات بخشیده.

و شاید سرش اینکه باشد که چون قوانین جاریه بین بشر اگر چه وضعی اعتباری است یعنی باعتبار مصالح جامعه بشری تأسیس شده لکن یک فرد با تمام افراد در صدق انسانیت مساوی میباشند پس کسی که یک فرد را اعدام نماید گویا تمام مردم را اعدام نموده زیرا که آن انسانیت مشترکه بین افراد راجع بیک فرد نیز صادق آید و چگونه ملل متمدنه در موقع جنایت و قصاص و رفع فساد جایز نمیدانند کشتن

صفحه : ۱۹۶

و اعدام نمودن جانی را لکن برای استقلال ملتشان و قومیتشان و ریاستشان چه ملیون و ملیاردهای بشر بی گناه را اعدام مینمایند و هیچ باک ندارند علاوه در نظر اسلام انسانی محترم و خون او با قیمت است که بر دین توحید باشد و وزن جامعه بشر با وزن یک نفر موحد مساوی (بلکه بالاتر است). (پایان) وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ در اینکه مبارک آیه یک عالم معنی مندرج است از حیث فصاحت و بلاغت بمرتبه‌ای است که بشهادت اهل لسان و علمای عربیت اینکه کلام فوق کلام بشری بشمار میرود، و نیز از جهت معنی بیک جمله مختصر سر حکم قصاص را بنیکوتر و جهی و شیرین تر بیانی اظهار نموده که بهمین آیه میتوان از تمام اعتراضاتی که در اینکه قانون خدایی تأسیس شده جواب داده شود.

قصاص اگر چه بظاهر اعدام حیات است لکن بچند جهت در واقع سبب و مؤید حیات میشود: اول وقتی که افراد دانستند که قانون بر اینکه مقرر شده که هر کس کسی را کشت بکیفر عملش وی را می‌کشند برای حفظ جان خود که طبیعی هر کسی است هیچ وقت پیرامون چنین عملی نمیگردد، و در ثانی کسی که بدون جهت برادر دینی و ملی خود را بکشد معلوم میشود آن یک آدم خون‌خوار مفسد جنایت کاری است و چنین کسی در جامعه بشری مثل یک عضو فاسدی ماند که اگر آن را قطع نکنند فساد آن بباقی اعضاء سرایت نموده و تمام اعضاء بدن را فاسد مینماید.

و دیگر اگر عفو و دیه فقط بدون قصاص تعیین شده بود ممکن بود در پاره‌ای از مردم فساد واقع گردد به اینکه نظر بحب انتقام بین اولیای دم و قاتل و کسان وی نزاع واقع گردد و کسان کشته شده در مقام انتقام بر آیند و عوض یک خون خونهایی ریخته شود و نفوسی از بین برود و کینه و عداوت دامنه وسیعی پیدا نماید و مدت‌هایی باقی ماند اینکه است که فهم بعضی از اسرار قصاص را نسبت میدهد بصاحبان عقل و متفرد میگرداند تقوی را بر قصاص نظر به اینکه بقصاص باقی افراد از جنایت کاری و آدم‌کشی خودداری مینمایند و برای حفظ جان خود چنین جنایتی مینمایند.

صفحه : ۱۹۷

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۵]

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامِ مَسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵)

ترجمه:

برای شما ثبت شده که وقتی یکی از شما را مرگ برسد اگر مالی باقی گذارده وصیت کند برای پدر و مادر و نزدیکان بطور

شایستگی در عرف و اینکه کار سزاوار مقام پرهیزکاران است،

پس کسی که تبدیل نماید وصیت را پس از شنیدن گناه بر کسی است که بر خلاف وصیت عمل نماید بدرستی که خداوند شنوا و داناست،

و کسی که بترسد که از وصیت بوارث جفا و ستمی وارد شود و در مقام اصلاح آن بر آید گناهی بر آن نیست زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نوشته شده و فرض گردیده برای شما روزه چنانچه برای کسانی که پیش از

صفحه : ۱۹۸

شما بودند (از امم سابقه) شاید شما پرهیزکار گردید،

روزهای معینی است برای روزه (ماه رمضان) پس کسی که از شما مریض باشد یا مسافر پس بهمان عدد از غیر رمضان روزه دارد و کسانی که طاقت روزه ندارند عوض هر روزی فدا دهند بقدری که یک نفر گرسنه سیر شود و کسی که بر نیکی بیفزاید (و بیش از یک گرسنه سیر کند) اینکه کار برای او بهتر است و روزه گرفتن بهتر است برای شما اگر فوائد روزه گرفتن را بدانید،

ماه رمضان آن ماهی است که قرآن در آن ماه فرود آمده برای هدایت بشر و راهنمایی خلق و برای امتیاز بین حق و باطل پس از شما کسی که مشاهده نماید ماه را بایست روزه بگیرد، پس کسی که مریض یا مسافر باشد بهمان عدد از غیر ماه رمضان روزه دارد خداوند برای شما خواسته آسانی را و نخواستہ سختی و ناگواری را و باید تکمیل کنید عدد را (ماه رمضان را) و خدا را بعظمت و بزرگی یاد کنید بر اینکه شما را بدین اسلام هدایت نموده که شاید شما سپاس گزار باشید.

توضیح آیات

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ ظَاهِرًا مِنْكُمْ جَمَلَةٌ «کتب علیکم» حکم لزومی بر می‌آید و دلالت دارد بر وجوب وصیت که هر کسی هنگام مردنش اگر مالی دارد بایستی وصیت کند و برای پدر و مادر و نزدیکان برای هر یک سهمی از مال خود معین نماید خصوصاً بقرینه حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ که در آخر آیه ذکر شده لکن نظر بآیاتی که راجع بارث رسیده و ورثه معین شده جمع بین آیات اینطور میشود که نسبت بخویشاوندان حکم وجوبی برداشته میشود لکن استحباب آن بحال خود باقی میماند.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند بقرینه قوله سبحانه حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ قطع نظر از جمع بین آیات استحباب استفاده میشود زیرا اگر وصیت حکم وجوبی بود بایستی بفرماید حقا علی المؤمنین یعنی چنین کاری برای مؤمنین محقق گردیده و چون مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان بشمار میرود اینکه است که متفرع گردانیده

صفحه : ۱۹۹

وصیت نمودن را بتقوی که لازمه آدم متقی است که هنگام مردنش وصیت نماید برای خویشاوندان خود و آنان را از مال خود محروم ننماید و لو اینکه برای او واجب نیست لکن تقوی مقتضی اینکه است که شخص با تقوی در هر عمل نیکی اقدام نماید. و چقدر اخبار و احادیث در فضیلت وصیت وارد شده چنانچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کنند که فرموده

«من مات بغير وصیة مات میتة الجاهلیة»

و در حدیث دیگر فرموده «از شما کسی نخواهد مگر آنکه وصیت‌نامه وی زیر سرش باشد» و وصیت دو قسم است یکی وصیت و

توصیه بحق چنانچه عمل بزرگان و دانشمندان چنین بوده که مخصوصاً هنگام مردنشان اهل و اولاد و خویشاوندان خود را جمع می نمودند و آنها را توصیه بحق و درستکاری و تحصیل علم و عمل نیکو و ایمان و تقوی مینمودند، و دیگر وصیت بمال است، و در مقدار وصیت بمال نیز اخباری دارد که زیادتز از ثلث نباید وصیت نمود بلکه کمتر از ثلث نیز بهتر است، در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که سعد مریض شد و حضرتش بیعت او رفتند گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و وارث من فقط یک دختر است آیا تمام مال خود را وصیت کنم بدهند فرمود نه گفت دو برابر آن را بدهند فرمود نه، گفت نصف آن را فرمود نه گفت سه یک آن را فرمود آری و ثلث هم زیاد است، پس از آن فرمود اگر فرزندان خود را بخوبی گذاری بهتر از آنست که آنها را بفقر بگذاری که محتاج بدیگران باشند اینکه است که وصیت بر ثلث قرار گرفت بلکه از اینکه حدیث بر می آید که ثلث نیز زیاد است بهتر اینکه است که کمتر از ثلث نیز وصیت کند.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ کسی که تغییر دهد وصیت را بعد از آنکه استماع وصیت نمود پس چنین کسی گنه کار میگردد، ضمیر «اثمه بیدله» راجع است یعنی کسی که وصیت را تبدیل نمود و باقی ضمائر راجع بوصیت است.

از اینکه آیه معلوم میشود که عمل بوصیت واجب است بلکه از ظاهر آیه چنین

صفحه: ۲۰۰

بر می آید که عمل بوصیت واجب میشود برای هر کسی که استماع وصیت نماید اعم از وصی یا غیر وصی، لکن آیه بعد و آیات و اخبار دیگر تخصیص میدهد و جواب را بوصی و آن کسی که تعیین برای عمل بوصیت شده.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا كَوْنَهُ فِي قِرَاءَةِ مَوْصٍ بَيْنَ قِرَاءَةِ اخْتِلافِ اسْتِثْنَاءِ كَثِيرٍ وَ نَافِعٍ وَ أَبُو عَمْرٍ «مِنْ مَوْصٍ» قِرَاءَتِ كَرْدِه‌اند و از موصی یوصی ایصاء مأخوذ باشد و باقی قراء «من موص» بتشدید صاد قرائت نموده‌اند بنا بر اینکه از وصی یوصی توصیه مأخوذ باشد لکن معنی یکی است.

«جنفا» جنف بمعنی میل و انحراف است یعنی کسی که بترسد که موصی و وصیت کننده در وصیت کردن انحراف از حق نموده. فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا- إِثْمٌ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ در جایی که موصی از طریق حق و درستی در وصیت نمودن انحراف نموده پس در اصلاح نمودن آن گناهی نیست زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

در تفسیر قمی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که «هر گاه مردی وصیت نمود برای وصی جایز نیست وصیت را تغییر دهد مگر وقتی که بغیر طریق حق و بغیر آنچه خداوند دستور فرموده وصیت کرده باشد و در وصیت مراعات جهت اعتدال ننموده و ظلم و تعدی بورته نموده که در چنین موقعی وصی را رسد که وصیت را روی میزان حق و درستی آورد مثل مردی که وی را ورثه‌ای باشد و تمام مال خود را برای بعضی از ورثه قرار دهد و بعضی دیگر را از مال خود محروم گرداند در چنین موقعی وصی را رسد که روی میزان حق مال را تقسیم نماید و همین است مقصود از قوله تعالی جَنَفًا أَوْ إِثْمًا زیرا که جنف، میل ببعضی ورثه است و «اثم» اینکه است که امر کند بعمارت خانهای ویران و گرفتن مسکر پس در چنین موقعی وصی را رسد که بوصیت عمل نکند یا تغییر در آن دهد.

خلاصه از آیه بضمیمه روایات چنین بر می آید که اگر وصیت روی میزان عدل

صفحه: ۲۰۱

بدون تعدی و انحراف از حق و بقدر ثلث یا کمتر واقع گردید برای وصی لازم است که بوصیت عمل نماید لکن در جایی که

شرع مطهر منع نموده و آن را مبطل روزه قرار داده، روزه خواص امساک نمودن از همان امور معین است باضافه از هر چه عمل آن منافی با تقوی است از دیدنیها و شنیدنیها و غیر آن، و روزه خاص الخاص امساک مما سوی الله است یعنی خودداری نمودن از همم دنی و افکار دنیوی و قلب خود را بازداشتن از هر چه غیر خداست بالکلیه از امور دنیا مگر اینکه تهیه و مقدمه برای انجام دادن امر دین و توشه آخرت باشد.

روزه زبان نگاه‌داری آن است از دروغ، فحش، تهمت، غیبت و امثال اینها، روزه چشم خودداری نمودن از نظر ناروا کردن بغیر محارم و بآنچه ممنوع است نظر نمودن بآن، روزه گوش خودداری نمودن از استماع آنچه نهی شده از غنا و غیبت و امثال آن، و روزه نفس عبارت از ترک آرزو و آمال دنیوی و ترک شهوات نفسانی است، روزه قلب تخلیه آن است از محبت دنیا و زینت آن روزه روح تخلیه آن است از آرزوی نعمتهای اخروی، روزه سر قطع نظر نمودن بغیر خدا یعنی باز داشتن روح و روان از آنچه غیر اوست.

أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ چون خداوند امت اسلامی را بامت وسط معرفی نموده آنجا که فرموده لَتَكُونُوا أُمَّةً وَسَطًا اینکه است که در مقررات و قوانین حد وسط را مراعات نموده که نه مایل بطرف افراط باشد و نه مایل بطرف تفریط نه چنان در شهوات نفسانی فرو روند مثل حیوانات که بجز خوردن و پیروی شهوات چیز دیگری نمیدانند و در نتیجه روح و روان خود را کدر و تاریک گردانند، و نه مثل مرتاضین که بقدری بر خود تنگ گیرند که بدن را ضعیف و ناتوان گردانند هیچیک از اینکه دو طریق درست بنظر نمی‌آید زیرا که روح و بدن در هم تأثیر کامل دارند اگر بدن ضعیف و ناتوان گردد و مریض شود بروح لطمه کلی وارد می‌آید، و نیز اگر روح فعالیت خود را انجام ندهد و خود را از اسارت شهوات آزاد ننماید آن وقت روح که حقیقت انسانی و سلطان بدن است ضعیف میگردد

صفحه : ۲۰۴

و بر انجام دادن وظیفه خود دیگر قدرت ندارد.

حد وسط همان تعلیمات قرآنی است که در روزه‌های معینی مثل ماه رمضان روزه را فرض و واجب نموده که حد اقل امساک نمودن است از بعض چیزهای طبیعی در ایام معدودی مثل خوردن و آشامیدن و جماع نمودن و خودداری نمودن از پاره‌ای از چیزهای دیگر از آنچه در شرع منور در روزه ماه رمضان دستور فرموده و اینکه اندازه را حد و جوب قرار داده لکن زیاد بر اینکه را در روزه‌های دیگر خصوصاً در ماه رجب و شعبان و ایام ذی الحجه روزه آن را مستحب گردانیده بلکه بهتر اینکه است که انسان در تمام اوقات در خوردن و آشامیدن و باقی حظوظات طبیعی باندازه‌ای جلو نفس خود را بگیرد تا آنکه صفای قلب پیدا کند و قدری از شهوات نفسانی وی کاهیده گردد.

«اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی

تهی از علم و معرفتی که پری از طعام تا بینی»

«سعدی» فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ چون در شریعت اسلام حفظ سلامتی بدن خیلی اهمیت دارد و بایستی چنین باشد زیرا که بدن مرکوب روح است و باید بار او را بمنزلی که برای وی مهیا شده برساند اگر انسان مریض و ناتوان باشد چگونه تواند در عبادت کوشش نماید و در تحصیل علم و معرفت برآید و بسعادت نائل گردد اینکه است که دستور رسیده کسی که مریض باشد بطوری که روزه اندک‌زیانی بوی رساند، یا در سفر باشد که در سفر مشقت روزه زیادت‌تر است در اینکه دو

موقع بایستی افطار نماید و در روزهای دیگر تلافی کند که هم از ضرر و مشقت محفوظ ماند و هم از فوائد روزه محروم نگردد. وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهِ فِدْيَةٌ طَعَامِ مَسْكِينٍ بسیاری از مفسرین گویند ها در «یطیقونه» راجع بصوم است و چنین تفسیر کرده‌اند کسی که طاقت روزه را دارد مخیر است بین روزه داشتن یا فدیة دادن بمدی از طعام در

صفحه : ۲۰۵

ابتدای اسلام برای سهولت دستور اینطور بود، بعد از آن اینکه حکم نسخ گردید و روزه معین شد بقوله تعالی فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ و در تفسیر یطیقونه سه قول است:

۱- برای کسانی که طاقت روزه دارند مخیرند بین روزه گرفتن و فدیة دادن و روزه گرفتن بهتر است. «ابن عباس و شعبی» ۲- مقصود از آنهایی که طاقت ندارند زندهای حامله و شیرده و اشخاص پیر است پس از آن حکم نسبت بحامله و مرضعه نسخ گردید. «حسن و عطا» ۳- یطیقونه، کسی که طوری گردد که طاقت روزه نداشته باشد و بنا بر اینکه معنی آیه نسخ نشده.

و بعضی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده که در معنی آیه که فرموده «کسانی که طاقت روزه دارند لکن برای پیری یا عطش یا شبه آن نتوانند روزه بگیرند عوض هر روزی بایستی یک مدی از طعام بدهند.

و نیز علی بن ابراهیم از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که فرموده وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهِ فِدْيَةٌ یعنی کسی که در ماه رمضان مریض شد و افطار کرد پس از آن وی را بهبودی حاصل گردید و ماه رمضان دیگر رسید و قضا نکرد بایستی قضای روزه را بگیرد و برای هر روزی مدی از طعام تصدق نماید. «طبرسی» فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ با اینکه فدیة دادن و انفاق نمودن عمل خوبی است لکن روزه گرفتن بهتر است برای شما اگر فائده روزه داشتن و امساک کردن را میدانستید اینکه حکم در موقعی بوده که مؤمنین مخیر بودند بین روزه گرفتن و فدیة دادن اما پس از آنکه حکم تخیر نسخ گردید و روزه گرفتن برای اشخاص توانا تعیین گردید دیگر روا نیست روزه را تبدیل نمود بانفاق و ظاهراً حکم تخیر مورد پیدا نمی کند زیرا برای آدم مکلف سالمی که مسافر نباشد معین است روزه گرفتن و برای مریض و مسافر معین است افطار و فدیة دادن اگر قضا نکنند مگر راجع بزن پیر و مرد پیر که ممکن است آیه را تخصیص دهیم در

صفحه : ۲۰۶

مورد آنها که اگر روزه برای آنها مشقت آور باشد بتوانند عوض روزه هر روزی مدی از طعام انفاق نمایند و اگر با مشقت و ضعف پیری روزه بگیرند برای آنان بهتر است.

و ممکن است گفته شود اینکه جمله اخیر آیه در مقام تأسیس حکم نیست بلکه در مقام فضیلت روزه است که با اینکه انفاق و بذل مال عمل بسیار نیکی است روزه و امساک نمودن از مشتهیات نفسانی رجحان دارد بر بذل مال.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ اول بطور اجمال گوشزد مؤمنین مینماید که حکم روزه برای شما تأسیس شده چنانچه بر پیمبران سابق برین و تابعین آنها نیز قانون روزه مقرر بوده. پس از اینکه در آیه اخیر تفصیل میدهد چگونگی روزه را که بایستی در چه اوقاتی روزه گرفت و وظائف روزه‌دار چیست.

اینکه است که مدت روزه داشتن را ماه رمضان مقرر میدارد و اشاره بفضیلت اینکه ماه دارد قوله تعالی الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ نزول فرود آمدن چیزی را گویند که از مرتبه عالی تنزل نموده بمرتبه دانی و فرق است بین نزول و انزال که نزول فرود آمدن شیء است دفعه و انزال فرود آمدن شیء است بتدریج و راجع بفرود آمدن قرآن بهر دو قسم در کلام الله اشاره دارد مثل همین آیه و امثال آن دلالت دارد که قرآن دفعه بر رسول الله فرود آمده و در سوره اسراء آیه ۱۰۶ فرموده وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ

نَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا که اینکه آیه دلالت دارد که قرآن بتدریج نازل گردیده و بظاهر اینکه دو آیه با هم تنافی دارد و برای رفع تنافی بعضی گفته‌اند نظر ببعض روایات قرآن اول در آسمان دنیا نازل گردید و بعد بتدریج در مدت بیست و سه سال آیه آیه فرود آمده و بعضی گفته‌اند مقصود از نزول قرآن آن اول آیه‌ای بود که در ماه رمضان نازل گردید نه تمام قرآن و ممکن است گفته شود قرآن در شب قدر یک دفعه بقلب مبارکش فرود آمده بدون واسطه و بعد بتدریج هر وقتی در موقع خود بتوسط جبرئیل حضرتش مأمور گردیده که آیه آیه بر مردم تبلیغ نماید زیرا که عالم معنی و باطن عالم جمع است و عالم حس و ظاهر عالم تفرقه و جدایی است پس گوئیم قرآن باعتبار حقیقت که از عالم ذکر حکیم است

صفحه : ۲۰۷

یک دفعه بر قلب مبارک پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد در عالم ظاهر چون عالم تفرقه است باین اعتبار آیه آیه بتدریج بر بدن مبارکش فرود آمده پس باین اعتبار آیات با هم جمع میشود ماه مبارک رمضان ماهی است که قرآن که کتاب آسمانی و کلام سبحانی است از معدن فیض رحمانی فرود آمده و طریق هدایت و سعادت بشر را بنیکوتر بیانی و ملیح‌ترین و شیرین‌ترین گفتاری ارائه میدهد چنین کتاب جامعی در اینکه ماه فرود آمده و آن را قرآنش نامیده‌اند نظر به اینکه جامع و منظوم تمامی دستورات و قوانین جامعه بشری است و فرقانش گویند نظر به اینکه جدا کننده بین حق و باطل است.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ پس از شما کسی که ماه رمضان را مشاهده نموده یعنی بطور قطع و یقین دانست که داخل ماه رمضان گردیده موظف است که حتما روزه بگیرد و اینکه حکم عمومی قطعی است که تمام افراد بالغ عاقل سالم حاضر در موقع مشاهده ماه بایستی روزه بگیرند مگر اشخاصی که در اینکه آیه و آیات دیگر استثناء گردیده‌اند و از حکم عموم خارج شده‌اند، و مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ و کسانی که در اینکه آیه از حکم روزه خارج گردیده‌اند عده‌ای از افراد مکلفین میباشند ۱- مریض است، ۲- مسافر، ۳- شیخ و شیخه و غیر اینها که از عموم خارج گردیده‌اند و فقهاء در کتب فقهیه حد مرض را معین نموده‌اند که آن مرضی که افطار واجب می‌گردد آن مرضی است که بروزه داشتن بر شدت آن افزوده شود یا طولانی گردد یا اصلا در مورد مرض واقع شود که روزه باعث تولید مرض شود که در چنین مواردی بایستی بحکم قرآن افطار نمود و حد سفر و مسافر که چه مسافری و در چه سفری بایست افطار نمود آن را نیز در کتب فقهیه فقهاء عنوان نموده‌اند و همچنین باقی افرادی که از روزه معافند آن را نیز محدود نموده‌اند اینجا جای بیان آن نیست.

صفحه : ۲۰۸

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ در عسر و يسر گویند ابو جعفر یزید بن قعقاع در همه جای قرآن سین را حرکت داده عسر و يسر خوانده و باقی قراء سین را ساکن نموده‌اند.

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ بعضی لتكملوا بتشدید میم قرائت کرده‌اند و باقی بتخفیف میم و بین علمای تفسیر گفتگو است که آیا واو (و لتكملوا) که واو عطف است عطف بکجاست و لام آن که لام تعلیل است متعلق بکجاست و غرض چیست (فراء) گفته که لام متعلق بمحذوف است و در معنی چنین است که اینکه حکم را مشروع نمودند برای آنکه عدد را تمام کنید مثل اینکه خداوند در حکایت حضرت موسی فرموده وَكَذَلِكَ نُرِي إِبراهيمَ ملكوتَ السمواتِ والأرضِ وَليكونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ یعنی بابراهم ملكوت آسمان و زمین را نشان دادیم برای اینکه از جمله یقین کنندگان باشد، و زجاج گفته «و لتكملوا» عطف بآیه جلو است و معنی آیه چنین است که خداوند برای شما آسانی اراده نموده و سختی و زحمت اراده نموده و اراده يسر و نفی عسر برای اینکه است که کار برای شما آسان گردد و عدد ماه را تمام بدانید پس بنا بر معنی اول فعل متعلق بمحذوف است و بنا بر قول ثانی فعل متعلق بخود جمله است و

نیز در اینکه مقصود از عدد چیست دو قول است:

۱- مقصود عدد ماه رمضان است.

۲- مقصود عدد ایامی است که در مرض یا مسافرت افطار شده که بایستی عدد را نگاه داشت تا قضاء کنید.

وَلْتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ در اینجا نیز دو قول گفته‌اند قولی اینکه است که برای اینکه خداوند شما را هدایت نموده بدین اسلام و موفق گردانیده شما را بروزه گرفتن که صفای قلب شما در آن است بایستی خدا را بعظمت و جلال و بزرگی ستایش نمائید.

قول دیگر مقصود از «وَلْتُكَبِّرُوا اللَّهَ» تکبیر نماز عید است که در روز عید بگویند

صفحه : ۲۰۹

«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا».

بزرگوار خدای رحمن و رحیمی که مکرر در کتاب کریم بتوسط پیامبر رحمت خود اعلان مینماید که من نسبت ببندگان خود رءوف و مهربانم اگر حکمی میکنم برای سعادت آنان است اگر منعی میکنم برای رفع ضرر ایشان است در جایی گوید مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِيبَكُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «۱» سوره مائده آیه ۹ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُنِيبَكُمْ شُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ «۲» سوره نساء آیه ۳۱.

آری عالم خلقت و تمامی موجودات که گل سرسبد آن وجود انسانی است جز ظهور رحمت حق تعالی چیز دیگری نیست عالم وجود همان تظاهرات فیض منبسط سبحانی و نمایش رحمت واسعه صمدانی است فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا آثَارَ شَيْءٍ بَعِينَهُ ظُهُورِ وَيَ اسْتِ وَ وَجُودِ مَوْجُودَاتِ بَعِينَهُ فِضِ حَقِّ تَعَالَى وَ ظُهُورِ رَحْمَتِ أَوْسْتِ.

خلاصه- در فضیلت ماه رمضان از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرين بقدری اخبار و احادیث رسیده که زبان عاجز از گفتار و قلم قاصر از بیان است چنانچه گفته‌اند اینکه ماه ماه قرآن و ماه ایمان است و ماهی است که قبول میشود در آن صدقات و نازل میگردد در آن برکات و گفته‌اند ماه رمضان در ماهها مثل قلب است در بدن و مثل انبیاء ماند در بین مردم. بروایت سلمان فارسی چون روز آخر شعبان شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی انشاء فرمود پس خطاب بمردم نمود که ایها الناس بر شما

(۱) خدا اراده نکرده که شما را بمشقت و زحمت اندازد لکن مراد او اینکه است که شما را طاهر گرداند (و اراده نموده ظلم و تعدی نماید ببندگان خود)

(۲) خدا میخواهد برای شما بیان کند (آنچه را که خیر و سعادت شما در آن است) و راه نمایی کند شما را بسنن و طریق کسانی که پیش از شما بودند و توبه شما را بپذیرد.

صفحه : ۲۱۰

وارد شد بزرگ ماهی ماه مبارک رمضان ماهی است که در آن شبی است که بهتر از هزار ماهست ای مردم چه ماه بزرگی بر شما سایه افکنده بزرگ ماهی است که خداوند روزه‌اش را واجب و نماز شبش را مستحب گردانیده تا آنجا که میفرماید ماهی است که اولش رحمت و وسطش مغفرت و آخرش آزادی از آتش جهنم است تا آخر حدیث که مفصل است.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]

اشاره

وَ إِذَا سَأَلْتُمْ عِبَادِي عَنِّي فَمَا يَنْبَغِي قَرِيبٌ أَجِيبَهُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانَ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶) أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷) وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

ترجمه:

و هر گاه سؤال کنند از تو بنده گان من از من بدانند که من نزدیکم و اجابت میکنم دعوت هر کسی که مرا بخواند پس باید دعوت مرا اجابت نمایند و هر آینه باید ایمان آورند بمن شاید براه سعادت ارشاد یابند، برای شما مسلمانان حلال گردید که در شبهای روزه نزدیکی کنید با زنهاى خود آنها بمنزله لباسند برای شما و شما نیز بمنزله لباسید برای آنها و چون خدا میدانست که نفسهای شما خیانتکار است (و اگر غیر از اینکه باشد در گناه می افتید) پس از شما پذیرفت و در گذشت و حکم نمود که مباشرت نمائید با زنهاى خود و پیروی کنید آنچه را که خداوند برای شما

صفحه : ۲۱۲

نوشته و حکم نموده (و در شب ماه رمضان) بخورید و بیاشامید تا وقتی که برای شما ظاهر و هویدا گردد خط سفیدی (فجر صادق) از خط سیاهی شب پس از آن روزه را پایان رسانید تا شب و نیز باید مباشرت با زنهاى خود نکنید در حالی که در مسجد معتکف باشید و اینکه احکامی که گفته شد حدود خدا است البته خلاف نوزید و بمخالفت نزدیک نگردید اینچنین خداوند ظاهر میگرداند آیات احکام خود را که شاید شما پرهیزکار گردید

مال یکدیگر را باطل نخورید و کار را بمحاکمه قاضیان (جور) نیافکنید تا اینکه بعضی از شما مالهای مردم را بناحق نخورید در صورتی که شما میدانید (که اینکه عمل گناه است و روا نیست)،

ای پیغمبر از تو سؤال میکنند که سبب بدر و هلال شدن ماه چیست بگو که در آن نشانی وقتهاست برای عبادت و حج و معاملات مردم و نیکی اینکه نیست از پشت خانه داخل گردید بلکه نیکی اینکه است که تقوی و پرهیزکار باشید و هر کاری را از راه آن و درب آن وارد گردید و از خدا بترسید و تقوی پیشه خود نمائید شاید رستگار گردید.

توضیح آیات

اشاره

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ بروایت عبد الله عباس شأن نزول آیه چنین است که یهودیان گفتند یا محمد از اینجا تا آسمان پانصد سال راه است و هر آسمانی تا آسمان دیگر پانصد سال راه است پس خدا چگونه دعای ما را می‌شنود اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که من نزدیکم و بعد مکانی ندارم.

و نیز بروایت حسن بصری سبب نزول آیه چنین بود که مردی آمد و گفت یا رسول الله آیا پروردگار ما نزدیک است که با او مناجات کنیم و او را آهسته بخوانیم یا دور است که با آواز بلندش بخوانیم ای... U... آیه فرود آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی بندگان من از تو سؤال کنند از من بگو بایشان که من نزدیکم و اجابت میکنم دعوت هر دعوت کننده‌ای را.

صفحه: ۲۱۳

و چنانچه معلوم و مبرهن است نخستین از شرایط ایمان اینکه است که از طریق برهان قطعی دانسته شود که خداوند مجرد از ماده و مادیات و منزله از جسم و جسمانیات است تا اینکه قرب و بعد مکانی در باره او صدق کند زیرا که مکان داشتن از لوازم مادیات است موجود مجرد قرب و بعد مکانی ندارد پس نزدیک بودن او نه از حیث مکان است بلکه از جهت احاطه علمی و قیومیت اوست چنانچه فرمود هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ که اینکه معیت قیومیت است که قوام تمام موجودات بقیومیت اوست که فرموده (هو اقرب الیکم من جبل الوریث) که من نزدیکترم بشما از رگ گردن شما در تفسیر تنطوی راجع بچگونگی حق تعالی نسبت بهر کس بیانی دارد خلاصه آن را ترجمه میکنم:

چنین گوید نظر کن بهیکل و جسم خودت بین چگونه دستت بقوه لامسه مواد صلبه را لمس میکند و زبان تو بقوه ذائقه اجزاء لطیفی که در ماده است میچشد و دماغ تو بقوه شامه اجزاء لطیفی که از مادیات پراکنده شده و آن اجزایی است لطیف‌تر از اجزایی که بذائقه درک میشود استشمام مینماید و گوش تو بقوه سامعه امواج هوا که از فشردگی اجسام پدید می‌گردد می‌شنود و چشم تو بقوه باصره نظر میکند بنور که لطیف‌تر از ماده بلکه اصل ماده و تکون ماده از نور است و نظر کن بعقل خود که بالاترین مشاعر تو است که ما فوق ماده را ادراک مینماید و ما فوق ماده آن عالم الهی روحانی است و ارواح ما متصل بعالم روحانی است اتصال عقلی نه حسی، معنوی نه جسمانی، و چنانچه هر حاسه‌ای متصل میگردد بآنچه حس نموده باتصال که مناسب اوست مثل لمس، شم، بصر، همین طور نفوس متصل میگردد بعالم روحی اعلی و اَنِّ إِلَى رَبِّكَ الْمُتَّهَى اینکه است معنی قوله تعالی وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ پس مقصود قرب معنوی است نه حسی و خداوند منزله و مقدس است از ماده متعالی است از نور و همین است سر قوله تعالی قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي و قوله علیه السلام «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

پس عقول ما نسبت بعوالم روحی الهی بمنزله چشم است از نور و بمنزله گوش است نسبت بمسموعات و بمنزله حاسه شم است نسبت بمسموعات و لکن

صفحه: ۲۱۴

چون اکثر مردم در طبیعیات فرو رفته‌اند و ماده بر آنها احاطه نموده اینست که در بسیاری اوقات معلوماتی از جانب خدا بر آنها افاضه میگردد لکن معلومات آنها مخلوط میگردد باوهم، و عقل و منطق میزان قرار داده شده که حق از باطل جدا شود و صحیح نیست اجابت مگر وقتی که قلب توجه کامل نماید بحق و نیز مشروط باین است که بین سائل و مطلوبش مناسبت باشد و اگر بین

طالب و مطلوبش مناسبتی باشد و توجه کند بقلبش توجه تام پس از آن بطریق عقل در مقام عمل بر آید البته مطلوبش را مییابد چنانچه حق تعالی فرموده *أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ «پایان»* و از بعضی عرفا است که قرب و بعد چهار مرتبه دارد لکن عقل بیشتر از سه مرتبه آن را نتواند فهم کند قرب زمانی، قرب مکانی، قرب عقلی، قرب مکانی مثل اینکه گوئیم قمر بما نزدیکتر است از مشتری زیرا که قمر در آسمان اول است و مشتری در آسمان ششم قرب زمانی مثل اینکه گوئیم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بما نزدیکتر است از عیسی قرب عقلی مثل اینکه گوئیم علمای امت نزدیکترند بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از بنی امیه و لو آنکه بنی امیه از جهت زمان و مکان نزدیکتر بودند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه قسم از بعد و قرب اوصاف ملکوت بود اما قرب آفریدگار تعالی شأنه بهر موجودی و سر و *هُوَ مَعَكُمْ* این- ما کُنْتُمْ جز عارف صاحب بصیرت نداند و اینکه مرتبه چهارم قرب است و اینکه است که از حسین حلاج نقل میکنند که در وقت *صلاة* میگفت «الهم انت المتجلی من کل و المتخلی عن کل جهة» و چون جلالت اینکه قرب بر عارف سایه افکند از مضیق زمان و منجیق مکان بیرون رفتن از خواص اینطور است و تا شخص از زمان و مکان بیرون نشود طیران او بازل منصور نگردد و اینجا بدایت عالم لا زمان را ازل گویند یا *مَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ* (۱) سوره الرحمن آیه ۳۳.

(۱) ای جماعت جن و بشر اگر توانا هستید که عروج کنید باطراف آسمانها و زمین عروج کنید لکن نتوانید مگر وقتی که سلطنت و استیلائی پیدا نمائید. شاید مقصود از نفوذ عروج روحانی باشد. [.....]

صفحه : ۲۱۵

و همچنین در ادراک طی زمان و سرّ قیامت و حشر اجساد و ادراک حقایق و کمال نشاء ثانیه و کمال ایمان بطور نبوت و اعتراف بعجز ادراک غوامض معارف و فهم سایر رموز و اشارات انبیاء از خواص اینکه طور است و همچنین ظهور سلطان عشق و عزت و عزلت و خلوات و مرارات در وصال و فراق از خواص اینکه طور است.

«عقل در کوی عشق ره نبرد تو از اینکه کور چشم چشم مدار»

و اینکه مرتبه از خواص آدمیان است ملائکه را از آن نصیبی نیست چه خطاب یحبهم و یحبونه بانسان است.

«اینکه راه طریقت نه پبای عقلست

خاک قدم عشق و رای عقلست»

«سری که فرشته زان بیخبر است ای احمق بی عقل چه جای عقلست»

راه عقل و علم تا لب دریای عشق بیش نیست بعد از آن حیرت و بی نشانی است

«کس می ندهد ز تو نشانی اینکه است نشان بی نشانی»

عجائب اینطور را نهایت نیست و احوال آن جز بسلوک معلوم نگردد و سلوک را غالباً بحکم اجراء ازل شرط جذبه است نه آنکه علی القطع هر که طلب کند بیابد یا هر که سلوک کند بمقصود رسد.

«غواصان را اگر چه سیمی نبود در هر قدمی در یتیمی نبود»

«در عمر بنا در آن چنانی افتد

وان دولت هر سیه کلیمی نبود»

«پایان» أُجِيبَ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانَ فَلَيْسَتْ جِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرشُدُونَ بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند از اینکه آیه هفت نکته توان استخراج نمود:

۱- اساس اینکه آیه و جملات آن بصیغه فعل متکلم بنا شده مثل «عن عبادی، اجیب، فلیستجیبوا لی، و لیؤمنوا بی» و اینکه طور کلام دلالت دارد بر کمال عنایت.

۲- اینکه فرموده عبادی و فرموده «الناس» و آنچه شبیه بآن است که آنهم دلالت بر مزید عنایت دارد.

۳- حذف واسطه در جواب زیرا که روی قاعده بایستی کلام چنین باشد «که

صفحه : ۲۱۶

وقتی از تو از من سؤال میکنند بگو من نزدیکم و نیاوردن کلمه «قال» نیز مزید عنایت را میرساند.

۴- کلام را مؤکد نموده «بان» که محققا من اجابت میکنم.

۵- عبادی صفت عبد است که دلالت واضح دارد بر ثبوت قرب و دوام آن.

۶- فلیستجیبوا لی فعل مضارع و برای دوام فعل و تجدد آرند و چنین میرساند که هر وقت خدا را بخوانید اجابت مینماید.

۷- مقید نموده اجابت را بزمان خواندن و دعا کردن بقوله إِذَا دَعَانَ یعنی هر وقت بنده من مرا بخواند اجابت میکنم او را اینکه جمله

دلالت واضح دارد که دعا کردن و اجابت نمودن حق تعالی مشروط بشرطی و مقید بزمانی و مکانی و شخص معینی نیست هر کس

که از طریق بندگی و عبودیت خدا را بخواند دعای وی مقرون باجابت است.

پس اینکه هفت نکته در آیه اهمیت در دعا و عموم اجابت را میرساند. «پایان»

راجع بدعاء و طلب کردن حوائج ممکن است سؤالاتی پیش آید

۱- دلیل بر مشروعیت دعا چیست. ۲- چه حکمت و فائده بر دعا مرتب میگردد. ۳- آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گشته واقع خواهد

شد و قضای الهی تغییرپذیر نیست پس دعا کردن و طلب نمودن لغو و بی فائده است ۴- وعده خدایی تخلف ندارد که فرموده

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ پس علت چیست که در بسیاری اوقات در دعاء اثر اجابت پدید نمیگردد. ۵- آنچه واقع شده و میشود خواه

موافق میل انسان باشد یا نباشد از روی حکمت و نظام عالم و مصلحت خصوصی انجام میگیرد بلکه آنچه قلم تقدیر بر آن جاری

گردیده و در لوح محفوظ ثبت شده واقع است و تخلف پذیر نمیشد پس معقول نیست که ما مأمور گردیم که بر خلاف آنچه

حکمت بر آن جاری شده که بالاخره بر ضرر خودمان تمام میشود از روی نفهمیدگی و ندانستگی از خدا بطلبیم.

صفحه : ۲۱۷

پاسخ سؤال اول

دلیل بر مشروعیت دعا از آیات قرآنی و احادیث بسیار است بطوری که از متواترات بشمار میرود مثل همین آیه که در مقام توضیح آن می‌باشیم و قوله تعالی ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ سوره مؤمن آیه ۶۱. قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ سوره اعراف آیه ۵۳ قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ سوره فرقان آیه ۷۷ و غیر اینها از آیات دیگر که امر مینماید بدعا.

و اخبار در اینکه خصوص از طرف سنی و شیعه بسیار رسیده در کتاب کافی زراره از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند که «آنجایی که خدای عز و جل میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ مقصود از عبادت در اینجا دعاء است.

و نیز در کافی است که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام سؤال میکند چه عبادتی بهتر است فرمود «نیست چیزی نزد حق تعالی بهتر از اینکه از او سؤال شود از آنچه نزد اوست و مبعوض‌ترین مردم نزد حق تعالی کسی است که تکبر کند و از خدا چیزی سؤال نکند» و غیر اینها از اخبار و احادیث در فضیلت دعا و طلب حوائج از قاضی الحاجات بسیار است که برای اختصار بناچار از تفصیل آن خودداری نمودیم.

پاسخ سؤال دوم

نتیجه دعاء و آثاری که بر دعا مترتب میگردد بسیار است و از آیات قرآنی توان بعضی از خواص و آثار آن را بدست آورد مثل اینکه اجابت را مقرون بدعاء نموده ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وقتی اجابت میشود که مرا بخوانید، و دیگر قرب بحق تعالی و نزدیکی بمقام قدس احدی را بر دعا متفرع گردانیده إِذَا سَأَلْتَهُ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ لکن در اینجا نکته‌ای بنظر میرسد آنجا که فرموده من اجابت میکنم دعوت خواننده را وقتی که مرا بخواند یعنی وقتی که خواننده از روی حقیقت و شناسایی مرا بخواند

صفحه : ۲۱۸

دیلمی در ارشاد القلوب از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند که استجاب دعا مشروط بچهار شرط است: اول- احضار نیت یعنی هنگام دعا توجه بحق تعالی نماید. دوم- اخلاص و پاکی سریره. سوم- معرفت مسئول که آن کسی را که میخوانید بشناسید. چهارم- انصاف در مسئلت یعنی در طلب از حد خود زیاده روی ننماید.

و از اینکه حدیث و کلمه اذا دعان چنین بر می‌آید که هر کس معرفتش بمقام الوهیت کامل تر و توجهش بحق تعالی بیشتر اجابت دعایش سریعتر است.

آری عدیم المعرفة داعی حق نیست تا اینکه دعوتش متضمن اجابت باشد و نیز هنگام دعا متوجه بخدا نیست بلکه بهمان صور خیالی خود توجه دارد و گمان میکند خدا را میخواند و اینکه فرموده ادْعُونِي یعنی مرا بخوانید تا اجابت کنم و کسی که او را شناسد چگونه ممکن است او را بخواند هرگز ممکن نیست، مگر اینکه داخل در مضطربین گردد که خداوند وعده اجابت بآنها داده اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ که ممکن است اضطرار سبب اجابت گردد و شاید مقصود از قوله علیه السلام در روایت دیلمی (انصاف در مسئلت) اینکه باشد که بایست داعی در آنچه طلب میکند مناسب حالش باشد و بین او و مطلوبش

ارتباطی موجود باشد و چیز بی‌مناسبتی که با نظام وجود شخصی وی یا نظام کلیه عالم منافی باشد طلب ننماید که البته باجابت مقرون نخواهد شد مثل اینکه بدون تحصیل دعا کند از علمای نمره اول گردد، یا بدون تجربه و عمل بخواهد مخترع شود یا بدون بذر پاشیدن و اعمال کشاورزی بخواهد حاصلی بدست آرد و امثال اینها از آنچه مخالف نظام عالم بشمار آید.

و پاسخ اعتراض که وقتی اسباب موجود شد دیگر حاجت بدعاء نیست بدون دعا و طلب نیز مسببات متفرع بر اسباب می‌گردد. گوئیم اینکه هایی که گمان می‌کنی اسبابند در واقع معدات و شرائطی بیش نیستند که حکمت الهی اقتضاء نموده که پس از فراهم شدن اینکه وسائل اثر بر آن مترتب گردد، سبب حقیقی برای ایجاد هر چیزی اراده و مشیت حق تعالی است چنانچه مکرر دیده شده بذر پاشیده میشود و آنچه بایستی در اعمال کشاورزی اعمال بشود بخوبی انجام

صفحه : ۲۱۹

داده میشود لکن آن طوری که انتظار میرود حاصل بدست نمی‌آید، و نیز میبینیم البته هر کس طالب معلوماتی گردید و دنبال تحصیل آن رفت مقصودش رسیدن بمرتبه عالی آن است و شاید بین هزاران طلبه یکی بمقصود نائل گردد. پس برای کسی که اندازه‌ای در اوضاع عالم تدبیر نماید بخوبی معلوم و واضح می‌گردد که جزء اخیر علت تا مه که در واقع سبب حقیقی پیدایش موجودات است همان مشیت ازلی است و نتیجه دعا اگر بآنطوری که بایست با شرائطش واقع گردد برای حصول همان تعلق اراده الهی است که در بعضی امور حصول مطلوب مشروط بطلب است و فائده دعا منحصر ببرآمدن حاجت نیست. دعاء یکی از عبادات بلکه از بالاترین طاعات بشمار میرود اصلاً نماز که اینقدر در لسان شارع اهمیت دارد همان دعاء است با شرائط و آداب و هیأت مخصوصی که باعتبار اینکه خصوصیات وضع ثانوی پیدا نموده، و اگر در دعا هیچ فائده‌ای متصور نبود مگر آنکه داعی داخل در سائلین محسوب می‌گردید در اهمیت دعا کافی بود چه جای آنکه چنانچه از آیات و اخبار برمی‌آید بنده در اثر دعا مورد نظر رحمت الهی و الطاف ربوبی واقع می‌گردد خطاب برسول اکرم (ص) است قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ^۱ و شاید یکی از اسرار مبتلی شدن انبیاء و اولیاء بمصیبات همین باشد که از خدا سؤال نمایند و از سائلین محسوب گردند و باین واسطه مزید بر قرب آنان گردد.

پاسخ سؤال سوم

که گویند آنچه قلم تقدیر بر آن جاری شده واقع خواهد گردید و قضای الهی تغییرپذیر نیست، گوئیم آری آن قضایی که تغییرپذیر نیست قضای حتمی است نه معلقی زیرا نظر بآیات و اخبار بسیار قضای الهی دو قسم است یکی قضای حتمی که البته واقع خواهد شد، و دیگر قضای معلقی که مشروط باموری است که بدون آن تحقق نپذیرد مثل اینکه چنین تقدیر شده که فلانی اگر صدقه بدهد یا صلّه رحم کند فلان مرض و بلاء از وی رفع می‌گردد و اگر نکند مبتلی گردد مثل اینکه در نظام عالم چنین مقرر شده کسی که مریض شد اگر معالجه کرد شفا می‌یابد و نیز کسی که دنبال کسب و کار رفت

(۱) خطاب بیغمبر اکرم است (بگو ب مردم اگر دعای شما نبود پروردگار من شما اعتنائی نداشت)

صفحه : ۲۲۰

ربح میبرد و کسی که تنبلی کرد زیان میبرد و ناموس خلقت بر اینکه منوال قرار گرفته که مسببات را معلق بر اسباب نموده یعنی

برای هر چیزی سببی است که بایستی در حصول مطلوب مراعات آن گردد خلاصه دعاء یکی از اسبابی بشمار آید که بر آمدن حاجت در جایی که مشیت حتمی الهی بر خلاف آن حکمفرما نباشد مترتب بر آن میگردد.

و اخبار و احادیث بسیاری نیز در اینکه خصوص رسیده در کتاب کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که بمیسر فرمود «ای میسر دعاء کن و نگو کار گذشته و آنچه باید بشود تقدیر شده و میشود، نزد خدای تعالی منزلتی است که کسی بآن نمیرسد مگر بسؤال و کسی که دهن خود را ببندد و طلب نکند چیزی بوی عطا نمیشود ای میسر نیست دری که زده شود مگر اینکه باز میشود.»

و نیز ممکن نیست حکیم مطلق امر نماید بچیزی که فائده‌ای بر آن مترتب نخواهد شد پس از همان امر بدعاء و وعده اجابت توان استفاده نمود که بعضی از امور معلق بدعا و طلب است.

پاسخ سؤال چهارم

آری چنین است وعده الهی تخلف پذیر نیست هر کس او را بخواند وی را می پذیرد و مینوازد یعنی وقتی انسان روی دل بطرف حق آورد و دست نیازمندی بدامن کرم او زند بکلی وی را مأیوس نخواهد نمود، لکن اولاً اجابت غیر از بر آمدن حاجت است، زیرا نظر بدلالت آیات و اخبار و قوله تعالی اَسْتَجِبْ مقصود از استجابت اینک است که وقتی بنده روی دل بسوی بی نیاز مطلق گردانید و بزبان نیازمندی از وی طلب نمود او نیز بلطف و کرم خداوندیش او را میپذیرد و جواب میدهد، لکن عطای مسئول وی تفضل دیگری است که منوط بمصلحت و حکمت است.

و ثانیاً دعاء آداب و شرائطی دارد از انتخاب نمودن وقت و مکان و غذای حلال و غیر اینها که بسیار است و در کتب ادعیه ضبط نموده‌اند که کمتر کسی موفق میگردد بمراعات آن خلاصه شاید مقصود از امر بدعا و ترغیب و تحریص و تشویق بر آن توجه بحق

صفحه : ۲۲۱

تعالی و اقبال بسوی کرم و رحمت او باشد تا آنکه باین وسیله داعی حق بمقام قرب یزدی نائل گردد و از زلال آب معرفت و محبت او قطره‌ای بجگر خشک وی برسد و منزلت و مقامی نزد کردگار عالم پیدا نماید، زیرا دعاء عبارت از توجه بمعبود است و طلب حاجت متفرع بر اوست و اجابت از خواص و آثار آن بشمار میرود، و کسی که خدا را نشناسد چگونه ممکن است هنگام دعاء توجه باو داشته باشد تا آنکه او را بخواند و از او طلب کند و ملتجی بکرم او گردد.

و از جمله آثار دعا اینک است که وقتی عارف با قلب تصفیه شده پاک از آلایش طبیعت که خالی باشد از کثافات نفسانی و اخلاقی و با عزم راسخ با تمام قوی و مشاعر رو کند بحق خداوند نیز رو میکند باو و قلب او را باز میگرداند و بوی قوت و شوکت و عظمتی افاضه مینماید که بر ما دون خود غالب میگردد آن وقت بآن قوت و شوکتی که خداوند بوی کرامت نموده در ما دون خود باذن حق تعالی تأثیر مینماید و بعضی از حوادث منقاد و مطیع و تحت اختیار وی باذن رب العالمین قرار می گیرند آن وقت ممکن است مستجاب الدعوه گردد و مأمول او در عین دعای او انجام گیرد.

لکن اینک مقام و منزلت کسی را سزد که اولاً در تمام اوقات هدف و نقطه نظر وی خدا باشد و از خلق منقطع گردیده و بتمام قوی و مشاعر بکرم او پیوسته باشد.

روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که

«ادعوا الله دعاء الغریق»

بخوانید خدا را در حالی که بکلی از غیر او مأیوس باشید و ثنایا «لا مؤثر فی الوجود را نصب العین خود نمائید». و از اینجا پاسخ سؤال پنجم نیز داده میشود که فائده دعاء منحصر ببرآمدن حاجات نیست برآمدن حاجات یکی از آثار و نتایج دعاء بشمار میرود که هر جا حکمت و مصلحت باشد مسئول عنایت میگردد.

و البته مقصود اصلی از دعاء جذب منافع و رفع مضار است منتهی چون داعی از جهات مصلحت و ضرر مطلع نیست ممکن است طلب کند چیزی که بضرر وی تمام شود بگمان اینکه خیر اوست و چون خداوند مطلع و عالم بر عاقبت امور است در اثر دعای

صفحه : ۲۲۲

او آن خیری که حقیقتاً مقصود اصلی وی بوده بوی عطا مینماید.

أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که در ماه رمضان از اول شب تا بعد از نماز عشاء مؤمنین مرخص بودند در اکل و شرب و جماع و بعد از آن مأمور بودند که تا شب بعد از مفطرات امساک نمایند و از آنچه روزه را فاسد میگرداند خودداری کنند.

شبی از شبهای ماه رمضان یکی از صحابه که گویند او عمر بوده نماز خفتن با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کرد و بخانه رفت شهوتش غالب شد و با اینکه نهی داشت با حلال خود نزدیکی نمود، پس از آن پشیمان شد صبح آمد خدمت پیغمبر اکرم و گفت یا رسول الله من بشکایت اینکه نفس خطاکار نزد تو آمده‌ام و قضیه شب گذشته را بسمع مبارکش رسانید، جماعت دیگر نیز برخاستند و گفتند یا رسول الله بر ما نیز چنین اتفاق افتاده لکن شرم حضور مانع از اظهار گردید آیا در اینکه عمل رخصتی هست حضرتش در پاسخ فرمود رخصت بدست من نیست، پس از آن خداوند اینکه آیه را فرستاد و بمؤمنین رخصت داد و حلال کرد که در شب ماه رمضان تا صبح مأذونند با زنهای خود نزدیکی نمایند.

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ زنها لباسند برای شما و شما نیز لباسید برای آنها، معنی لباس ظاهر است که لباس آن چیزی است که انسان بدن خود را بآن میپوشاند و خود را از سرما و گرما حفظ میگرداند و شاید کنایه باشد که زن و شوهر هر یک دیگری را حفظ میکند که در خلاف و حرام واقع نگردند یا برای اینکه است که مثل لباس ملصق بهم میگردند.

از اینکه مبارک آیه و آیات دیگر توان استفاده نمود که زن و مرد در تمام شئون زندگی مساوی میباشند مگر آنچه را که اختصاص بمراد پیدا نموده یا آنچه را بزین اختصاص داده‌اند زیرا که لباس مساوی با قامت و قامت مساوی با لباس است. و نکته قابل توجه اینجا است که نسبت زن و شوهر را تشبیه نموده‌اند بلباس که

صفحه : ۲۲۳

لباس بستگی بانسان دارد و همان طوری که بشر نمیتواند بدون لباس که وی را از سرما و گرما محفوظ دارد امرار حیات نماید و در عین حال لباس عورت او را میپوشاند و سبب تزئین و مزید بر جمال و فضیلت وی است و از آن لذت میبرد همین طور زن و شوهر هر یک دیگری را محفوظ میدارند که در خلاف افتند و هر یک نسبت بدیگری لباسی میباشند که «یواری به سواته» که قبایح اعمال وی را میپوشاند و بستگی آنها با هم و آن ارتباط زوجیت و تولید مثل که در زناشویی پدید می‌گردد یک نوع وحدت و یگانگی بین آنان تولید مینماید که در مشکلات امور زندگی معاون یکدیگر و در خوشی و غم با هم شرکت مینمایند و نیز بطور مشروع از لذائد طبیعی و شهوی برخوردار میگردند و باین وسیله حیات مقرون بعیش و خوشی و امیدواری می‌یابند.

و نیز ازدواج قوه محرکه انسانی را بهیجان آورده و فعالیت روحی و جسمی در او پدید می‌گردد و آن قوای شهوی‌ای که ناظم و مدبر عالم در طبیعت بشری قرار داده که بآن جذب ملایم شود و بکار می‌اندازد و نفس از خمودی و بی‌قیدی و لابلالی گری نجات

الرأس نگذرد معلوم نمیشود که خورشید از تمام افق غالب گردیده و ظاهراً مشهور بین علمای اهل تسنن و سنیها مقصود از شب همان فرو رفتن خورشید است خواه خورشید از تمام افق غایب گردیده باشد یا نه و بعقیده بعضی از علمای ما دخول شب محقق میشود به بلند شدن شفق مشرقیه و لو اینکه از سمت الرأس نگذشته باشد همین قدر که قرمزی از دم افق مشرق جدا شود معلوم میشود که خورشید از تمام افق مغرب غائب گردیده و اقوال دیگری در اینکه زمینه از علمای شیعه و سنی نقل شده که اینجا جای بحث آن نیست.

وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ عكوف و اعتكاف بمعنی لغوی ملتزم شدن و ملازمت داشتن بر عملی است مثل اینکه وقتی گفته شود «عكفت بالمكان» یعنی اقامت نمودم در مکان و در عرف شرع عبارت از لبث و اقامت نمودن در مکان مخصوصی است برای عبادت و آن محل بایستی مسجد باشد و در اینکه هر مسجدی مشروع است یا مسجد بخصوص بین فقهاء محل بحث است.

مشهور بین فقهاء امامیه اعتكاف تمام نمیشود مگر سه شرط:

- ۱- بایستی در یکی از چهار مسجد باشد یا مسجد الحرام، یا مسجد رسول الله در مدینه، یا مسجد کوفه، یا مسجد بصره.
 - ۲- باید سه روز روزه بدارد که اعتكاف بدون روزه صحیح نیست.
 - ۳- در نیت داشته باشد که تا سه روز در مسجد بماند و بایستی در اینکه سه روز خودداری کند و اجتناب نماید از آنچه وظیفه شخص محرم است که از آن خودداری نماید از مباشرت با زن و استعمال بوی خوش و غیر اینها.
- و اینکه مخصوصاً بایستی معتكف خودداری نماید از آنچه محرم خودداری مینمود شاید برای اینکه باشد که گمان نشود همین طوری که روزه دار رخصت جماع

صفحه : ۲۲۶

دارد در شب ماه رمضان برای معتكف نیز مانعی ندارد، و احکام اعتكاف بسیار است و جای بحث آن کتب فقهیه است. *تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا* اینکه دستورات و احکام و قوانینی است که از جانب خداوند تعیین شده. «فَلَا تَقْرُبُوهَا» گرد آن نگریدید و پیرامون آن نشوید یعنی از حدود الهی تعدی نکنید و بر خلاف دستورات و تعلیمات قرآنی عمل ننمائید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لِيُنْجِیَهُمْ خدایانند بیان میکند و واضح مینماید آیات قرآنی را و بیان احکام و ادله حرام و حلال را واضح مینماید، و شما اگر بآن حدود و قوانین الهی عمل نمائید و مخالفت نورزید شاید متقی و پرهیزکار گردید. *لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ* چنانچه در تفسیر جزء اول سوره بقره گفته شد، لعل، چون بمعنی امید امیدواری نسبت بمقام قدس الهی روا نیست اینکه است که در هر جا از کلام الله باشد بایستی بعبد بر گردد پس بنا بر اینکه معنی جمله چنین میشود که کسانی که بحدود و احکام و قوانین الهی از واجبات و مستحبات عمل می کنند و از محرمات و منهیات اجتناب مینمایند چنین موقعیت پیدا نموده اند که امیدوار باشند که متصف گردند بصفه تقوی.

سؤال- کسی که بدستورات الهی و قوانین اسلامی عمل نماید چنین کسی دارای تقوی گردیده دیگر، لعل که بمعنی امیدواری است در باره او معنایی و موقعیتی ندارد پاسخ- آری، لعل، را در جایی آرند که مطلوب ممکن الحصول باشد و نسبت بچیزی که حاصل شده دیگر آوردن لعل موقعیت ندارد لکن چنانچه مکرر گفته شده تقوی یک ملکه نفسانی و یک فضیلت روحانی است که در جان و روان انسانی پدید می گردد و آن صفت است نه عمل لکن تحقق و حصول آن منوط باعمال و اخلاقیات

صفحه : ۲۲۷

و عقاید انسانی است و تمام دستورات الهی و نوامیس شرعی برای تزکیه نفس و صفای روح آدمی است که در نتیجه صفت و ملکه تقوی در وی پدید گردد اینکه است که میفرماید خداوند آیات خود را برای شما بیان نموده که شما در اثر پیروی نمودن آن شاید موقعیت آن را پیدا نمائید که متصف گردید بصفه تقوی.

و لا- تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ مفسرین گویند مقصود از خوردن مال «و لا تأكلوا» صرف کردن و تصرف نمودن است یعنی مالهای خود را در باطل صرف ننمائید و اینکه صرف مال را تعبیر باکل نموده شاید برای اینکه است که انسان مال را در ما یحتاج خود از خوراک و پوشاک و مسکن و مقدمات آن صرف مینماید و مقدم بر تمام آنها خوراک است اینکه است که صرف مال را بخوراک تعبیر مینماید.

و مال مأخوذ از میل است و باطل مقابل حق و معنی آیه چنین میشود، مالی که در تصرف شما است و بآن رفع حوائج خود میکنید و تأمین حیات و امرار زندگانی بآن مینمائید بیهوده تلف نکنید بموقع و بجا خرج کنید.

و تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ «ادلاء» بمعنی لغوی انداختن دلو را گویند که در چاه انداخته شود برای اینکه آب بیرون آرند و در اینجا اشاره لطیف دارد و کنایه از اینکه است که مالی که دست آویز شما است و توانید بآن رفع احتیاجات زندگانی خود نمائید رها نکنید بسوی حکام ظلم که رشوه گیرند و حکم بناحق کنند تا اینکه جماعتی از آنان مالهای مردم را بناحق بگیرند و بخورند.

و چون مال را بناحق گرفتن یعنی در جایی که حق گرفتن و استحقاق آن نباشد گرفتن آن گناه است و خوردن آن نیز گناه است اینکه است که تعبیر باثم نموده که چنین عملی گناه و کننده آن مستوجب عذاب میشود.

صفحه : ۲۲۸

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ در صورتی که شما عمل حکام جور را میدانید که آنها حکم بیاطل میکنند چگونه مال خود را بیهوده تلف مینمائید. در کتاب کافی روایت از ابی بصیر است که میگوید سؤال نمودم از امام جعفر صادق (ع) از معنی قوله تعالی و لا تأكلوا أموالكم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ در پاسخ فرمود یا ابا بصیر «خدای عز و جل محققا میدانست که در امت حکامی میباشند که حکم آنها ظلم و جور است و مقصود حکام عدل نیست بلکه مقصود حکام ظلمه و اهل جورند پس خداوند ابا دارد که در قضاوت رجوع کنید بحکام و قاضیان ظلمه ابا محمّد اگر تو را حقی باشد بر مردی و تو را بخواند بسوی حکام ظلم که بین شما قضاوت کنند هر آینه رجوع نموده‌اید بسوی طاغوت که محاکمه کند بین شما و آن قول خدای تعالی است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ طَاغُوتٍ تَفْسِيرُ شَدِيدٌ بِاطِلٌ.

خلاصه چنانچه از آیات بضمیمه روایات بر می آید هر حاکم و قاضی که دانسته یا ندانسته بغیر ما انزل الله حکم نماید و بدون آنکه شرائط قضاوت در او باشد اگر در مسند قضاوت بنشیند و حکم صادر نماید مال مردم را بیاطل تلف نموده و کسانی که در دادگستری رجوع بآنها نمایند رجوع بطاغوت یعنی بیاطل نموده‌اند و حکم آنها در باره کسی نافذ نیست.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ عِنْدَ الْهَيْلَةِ خطاب به پیغمبر اکرم است که از تو سؤال میکنند از ماهها، اهله جمع هلال و مأخوذ از اهلال است و اهلال بمعنی صوت است و بمناسبت آنکه وقت نمودار شدن هلال در شب اول ماه خصوصا شب اول ماه رمضان و شب عید فطر مردم صدا بلند میکنند هلالش نامیده‌اند.

و غرض سؤال از ماهها بطور جمع فائده و علت هلال و بدر شدن آن است نه سؤال

صفحه : ۲۲۹

از علت تشکیلات و چگونگی آن زیرا چون بایستی جواب مطابق سؤال باشد اگر سؤال از علت و سبب تشکیلات ماه بود که چراگاهی باریک و گاهی پهن و گاهی ناپایدار می‌گردد بایستی علت و سببش را بیان نمایند نه اینکه بفرماید بآن وقتها تحدید می‌گردد.

مفسرین گویند شأن نزول آیه چنین است که معاد جبل و ثعلبه بن انصاری آمدند نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند یا رسول الله چه جهت دارد که ماه گاهی باریک میشود و پس از آن کم کم پهن می‌گردد تا آنکه بدر میشود باز دو مرتبه باریک میگردد اینکه آیه فرو آمد قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَیْجِ مَوَاقِيتُ جمع میقات و میقات بمعنی وقت است یعنی وقتی چنین سؤال کردند تو در پاسخ سؤال آنان بگو اینکه تغییرات برای تحدید اوقات است که ماه و سال معلوم شود و وقت عبادت از روزه ماه رمضان و حج و باقی حدود و احکامی که موقت و محدود بوقت معین میباشد شناخته شوند.

وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مفسرین گویند شأن نزول آیه چنانچه از روایات استفاده میشود اینکه است که قبل از اسلام که آن را زمان جاهلیت می‌نامیدند عادت اعراب اینک بود که در حال احرام از درب خانه وارد نمیشدند بلکه پشت خانه را سوراخ میکردند و وارد میشدند باین مناسبت اینکه آیه فرود آمد که اینک کار نیکی نیست که از پشت خانه داخل گردید بلکه نیکی را کسی داراست که متصف بصف حمید، تقوی باشد و از درب خانه وارد گردد و باین عمل شاید رستگار گردید.

اگر چه گویند ظاهرا آیه چنین است که امر میفرماید در حال احرام از پشت خانه داخل نشوید که اینک کار خوبی نیست و امر بآن از اوامر ارشادی است نه مولوی لکن ارشاد دارد و شاید کنایه باشد به اینکه در امتثال احکام الهی و قوانین شرعی بآن وجهی و طریقی که دستور رسیده عمل نمائید و بعقل و رأی خود احکام را تغییر ندهید و هر

صفحه : ۲۳۰

عملی را از راهش داخل گردید.

از کتاب محاسن برقی از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت می‌کنند که وقتی از حضرتش سؤال میشود از قوله تعالی وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا فرمود یعنی هر امری را بوجه خودش و آن طوری که رسیده بیاورید.

و در کافی از صادق آل محمد چنین روایت دارد که اوصیاء ابواب الله اند که بطریق آنها توان راهی بحق پیدا نمود و اگر آنها نبودند خدا شناخته نمیشد و خداوند بآنها حجت را بر خلق تمام نموده.

و در حدیث مشهور نبوی است که فرموده

«انا مدینه العلم و علی بابها».

که من شهر علمم علیم در است درست اینکه سخن گفت پیغمبر است

«مثنوی»

صفحه : ۲۳۱

اشاره

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوَكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جِزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ اَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ اَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

وَ اَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ اَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵) وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ اَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶)

ترجمه:

ای مؤمنین جهاد کنید در راه خدا با کسانی که با شما جنگ میکنند لکن ستمکار نباشید که خدا ستمکاران را دوست نمیدارد و هر جا کافران را یافتید

صفحه : ۲۳۲

بکشید آنها را و آنها را از شهر بیرون کنید همین طور که شما را از شهر و دیار خودتان بیرون کردند و فساد و فتنه گری که آنها می کنند بدتر از قتل است و نزد مسجد الحرام مقاتله و جنگ نکنید تا وقتی که آنها شروع نمودند بجنگ و خونریزی پس اگر آنها با شما بنای جنگ گذاردند شما بکشید آنها را چنین است جزای کافرین.

و اگر آنها دست از ستم بردارند (متعرض آنها نشوید) زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است،

و شما جهاد کنید تا وقتی که جلو فساد گرفته شود و دین خالص گردد برای خدا پس اگر آنها دست از فساد برداشتند تعدی نکنید مگر بر ستمکاران،

ماههای حرام مقابل ماههای حرام است کسی که حرمت آن را نگاه نداشت و با شما مقاتله نمودند شما قصاص کنید پس کسی که تعدی کرد و بشما ستم وارد نمود شما نیز مثل ستمی که وارد نموده اند تقاص کنید (نه زیاده تر و بعدل عمل کنید) و متقی و پرهیزکار باشید و بدانید که خدا با اشخاص با تقوی است،

در راه خدا انفاق نمائید و خود را بدست خود در مهلکه نیندازید و نیکوکار باشید زیرا که خداوند دوست میدارد نیکو کاران را، تمامی اعمال حج و عمره را برای خدا بپایان رسانید و اگر ترس منعی پیش آید پس آنچه را میسر گردد قربانی کنید و سر نتراشید تا وقتی که قربانی بجای خود برسد (یعنی واقع گردد) پس کسی که از شما مریض باشد یا آزاری از سر داشته (سر بتراشد) پس از آن فدیة بدهد از روزه گرفتن یا صدقه دادن یا قربانی کردن پس از آنکه از ترس یا مرض مطمئن گردید هر کس از عمره تمتع بحج آید بقدری که وی را مسیر است (از شتر یا گاو و یا گوسفند) قربانی کند و اگر استطاعت ندارد باید سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز پس از آن وقتی که از حج برگشت که ده روز تمام شود و اینکه عمل روزه برای کسی است که از اهل مکه نباشد و از نافرمانی خدا بترسید و بدانید که خداوند سخت انتقام می کشد.

توضیح آیات

اشاره

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ مفسرین گویند اینکه اول آیه‌ای بود که دستور جهاد داده شد و بروایت ابن عباس

صفحه : ۲۳۳

در صلح حدیبیه نازل گردید که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بیرون آمد برای اینکه عمره بجا آورد و با حضرتش هزار و چهار صد مرد بودند چون بحدیبیه رسیدند کفار مکه آمدند و مانع شدند و نگذاشتند حضرت داخل مکه گردد و چون مأمور بجنگ نبود با آنها صلح کرد و قربانی که با خود آورده بود همانجا کشت و صلح‌نامه‌ای بخط حضرت امیر علیه السلام نوشتند و چنین قرارداد نمودند که سال بعد قریش مکه را تخلیه نمایند و سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بماند اعمال حج کند و برگردد چون سال بعد رسید حضرت رسول با اصحاب عازم مکه گردید و با خود اندیشه نمود که مبادا قریش بعهد خود وفا نکنند و مانع او گردند و در آن وقت بایست با آنها جنگ نمود در صورتی که مایل نبود که در ماه حرام و در زمین مکه جنگ واقع گردد آن وقت اینکه آیه نازل گردید و رخصت داده شد که اگر آنها با شما جنگ کردند با آنها جنگ کنید اگر چه در حرم باشد و لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ شما اول شروع بجنگ نکنید.

از ربیع بن انس و عبد الرحمن بن زید بن اسلم چنین نقل میکنند که اینکه آیه در حکم جهاد فرود آمد و حضرت رسول با هر کس که با او جنگ می کرد جنگ مینمود و با هر کس که با او جنگ نمی کرد کاری نداشت تا وقتی که اینکه آیه نازل گردید فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و با اینکه آیه اول نسخ گردید و از مجاهد و ابن عباس نقل می کنند که آیه اول نسخ نشده بلکه «لا تعتدوا» مخصوص بزنها و اطفال است که با آنها تعدی نکنید.

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْبَلْتُمُوهُمْ وَآخِرُجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ «ثقف ثقافه» یعنی یافت گردد و ادراک شور خطاب بمؤمنین است که بکشید کفار را هر کجا یافتید آنها را و از مکه بیرونشان کنید همانطوری که شما را از مکه بیرون کردند.

صفحه : ۲۳۴

وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ و فتنه یعنی شرک بخدا و مخالفت رسول شدیدتر است از قتل در ماه حرام گویند سبب نزول آیه اینکه بوده که مردی از اصحاب در شهر حرام یکی از کفار را کشت مؤمنین باو اعتراض نمودند که چرا در ماه حرام چنین کردی اینکه آیه نازل شد «مجمع البیان» و لا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوا فِيهِ و جهاد نکنید و خونریزی ننمائید در مسجد الحرام مگر وقتی که آنها خواستند با شما بجنگند که برای دفاع و حفظ جان خود با آنها بجنگید.

فَإِنْ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَمَا تَقَاتِلُونَ الْكَافِرِينَ پس اگر خواستند با شما بجنگند با آنها بجنگید و آنها را بکشید چنین است جزای کافرین.

فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس اگر کفار امتناع نمودند و باز داشتند خود را از قتال و خونریزی و ایمان آوردند و توبه نمودند خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ یعنی با کفار و مشرکین جهاد کنید تا اینکه فساد برطرف گردد و دین حق خالص شود.

گویا در اینکه آیه علت و سبب حکم جهاد و خونریزی کفار را بیان می‌فرماید که حکم جهاد دو حکمت دارد یکی رفع فتنه و فساد که در آیه پیش فتنه را شدیدتر از خونریزی بشمار می‌آورد «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» که فتنه تفسیر شده بشرک بخدا و مخالفت رسول و دیگر خالص شدن دین و مخصوص گردیدن آن بخدا یعنی برای اینکه کفار و مشرکین اعدام گردند و باین وسیله اعلان کلمه حق گردد و دین اسلام شایع شود با آنان بجنگید و تمام مردم را بدین حق در آرید.

صفحه : ۲۳۵

از همین مبارک آیه میتوان سرّ تأسیس جنگ و خونریزی را بدست آورد و جواب اعتراض بعضی کوه‌نظران را داد.

اعتراض نصاری بدین اسلام

دین اسلام را دین اجباری و خونریزی نامیده‌اند و گویند بایستی قبول دین از روی میل و اختیار باشد نه باکراه که مردم از ترس شمشیر و قتل و غارت ایمان آرند و گویند اینکه طور تبلیغ که با شمشیر توأم باشد از خصوصیات دین اسلام است پیمبران دیگر چنین نمیکردند.

پاسخ

گوئیم آری دین اجباری دین نیست چنانچه در آیه الكرسي گوشزد بشر میکند لا إكراه فی الدین قد تبین الرشد من العی غرض از جهاد با کفار که پیغمبر اسلام مأمور بآن گردیده آن طوری که از آیات توان استفاده نمود دو فائده در بر دارد یکی رفع فساد کفار اگر از ترس شمشیر پیغمبر و اصحابش نبود همان ابتدای امر کفار و مشرکین عرب نه اسلامی پیا میگذاشتند نه مسلمانی زیرا که اعراب چنانچه تاریخ نشان میدهد که از تمام اصناف مردم وحشی تر متعصب تر جسورتر بودند خداوند از آنها خبر میدهد الأعراب أشد كُفراً و نفاقاً اعراب خودخواه، متکبر، حسود که نه نظامی بین آنها حکمفرما بود و نه حس انسانیت داشتند نه قومیت و ملیت می‌شناختند نه عاطفه خویشاوندی میدانستند ببین چگونه ابو جهل عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بایستی بوجود شریف او افتخار کند و در امر رسالت کمک او باشد در نتیجه همان کفر و نفاق که جلی او بوده چه صدمات فوق العاده بوجود مبارکش وارد نمود و جهادی که در اول اسلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بآن گردید همان طوری که از آیه بالا بر می‌آید و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا دَفَاعٌ بَدَلٌ بِمَا كُفَرْتُمْ بِهِ اللَّهُ يُغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ» که شما تعدی نکنید و نیز در سوره حج آیه ۴۰ فرموده

صفحه : ۲۳۶

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا كَمَا ظَلَمُوا بَعْضُهُمْ ظَلَمَ بَعْضًا الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ» که بسیاری از آیات مشعر باین است که در مقابل تعدی کفار و مشرکین دفاع از خود نمایند. آری بعضی آیات دیگری هست که بطور اطلاق یعنی در غیر مورد دفاع امر بجهاد مینماید راجع بمشرکین فرموده قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ سوره توبه آیه ۶. قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً سوره توبه آیه ۲۷. راجع باهل کتاب قوله تعالى قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ سوره توبه آیه ۳۰.

که راجع باهل کتاب در جایی که ایمان نیاورند جز به معین کرده که دلالت بر ذلت و خواری آنها کند. پس بدلالت قوله تعالی و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ أَمْر قتال و جهاد را محدود مینماید تا زمانی که فتنه و فساد برداشته شود و نیز در مقام تأسیس جهاد فرموده و لَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا لَكُنَّ أَهْلًا لَهَا وَتَرَى النَّاسَ كَذِبًا. سوره بقره آیه ۲۵۱.

و فائده دوم ابقاء دین و اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی وَ يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ عِلْتًا و سبب جهاد را بیان میکند که شما جهاد کنید تا خباثت شرک و کفر از زمین برداشته شود و دین حق برای خدا خالص گردد و قوله تعالی وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ که فتنه تفسیر شده بشرک مشعر بر اینکه است که گمان نشود چون بکشتن اعدام نفس میشود عقل ابا دارد از آن اینطور نیست بلکه کفر و شرک بخدا بدتر از قتل است یعنی مشرک و کافر را بحال خود گذاشتن و متعرض او نگشتن که یا ایمان آورد یا کشته شود بدتر است از باقی گذاشتن او و نیز دلالت واضح دارد بر اینکه معنی قوله تعالی لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ که جهاد با کفار برای اینکه است که حق و دین حق بجای خود قرار گیرد و باطل یعنی کفر و شرک و بت پرستی باطل و زایل گردد.

خلاصه چنانچه واضح است ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای اعلان کلمه توحید و اخلاص در دین است و جهاد برای رفع موانع و فساد و جلوگیری از شر

صفحه : ۲۳۷

مفسدان و منافقان و شیاطین انسی است که اینها سد راه افراد بشر میباشند و نیز برای اینکه است که امر رسالت شایع گردد و کسانی که استعداد قبول دارند بفهمند و خواهی نخواهی حاضر گردند وقتی حاضر شدند و بعقل و سریره خود تمیز بین حق و باطل دادند از روی فهمیدگی و دانستگی بمیل و رغبت قبول حق نمایند و چون دین اسلام بایستی تا قیامت باقی ماند و تحقیق هر چیزی منوط بدو چیز است یکی مقتضی و دیگری رفع مانع و شاید قوله تعالی لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَاسُوا النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ سوره حدید آیه ۲۵ اشاره بهر دو جهت دارد که ارسال رسل و انزال کتب آسمانی میزانی است عدل و مقتضی اعلان کلمه توحید و موجب خلوص در بندگی است و انزال حدید اشاره باشد که در صورتی ارسال پیامبران و کتب آنها مقتضی ایمان است که مانع در کار نباشد و برای رفع مانع آهن را که شاید اشاره بشمشیر و باقی مهمات جنگی است از سماء قدرت فرود آوردیم برای رفع فساد مفسدین که مانع برداشته شود و کلمه حق نفوذ نماید.

و اینکه نصاری در مقام اعتراض گویند مردم را باجبار داخل در دین میکردند پاسخ گوئیم اصلا دین اجباری معنی ندارد زیرا که دین عبارت از تصدیق زبانی و اذعان قلبی است چگونه ممکن است بزور و اجبار بشود کسی ایمان آورد و اگر فرضا بزبان تنها کسی کلمه شهادتین بگوید و قلبش اذعان بآن نداشته باشد هرگز نمی شود چنین کسی را زیر بار احکام و تکالیف برند مثل منافقین که یا از ترس و یا بطمع اظهار ایمان میکردند لکن در مقام عمل رسوا میشدند با اینکه تاریخ نشان میدهد که مؤمنین صدر اول چنان در ایمان خود محکم و پابرجا بودند که از جان و مال و آنچه داشتند در راه اسلام فدا میدادند اعرابی که همیشه برای خونریزی یکدیگر شمشیر کشیده بودند در اثر تعلیمات اسلامی چنان اتحاد و یگانگی بین آنان پدید گردید و تمام آنها زیر لوای توحید چنان مجتمع گردیدند که گویا یک بدن از تمامی آنها تشکیل شده بود آیا عقل قبول میکند که دینی و ایمانی که از روی اجبار و از ترس شمشیر باشد چنین نفوذی پیدا کند هرگز نمیشود اگر ایمان حقیقی در مؤمنین صدر اسلام نبود چگونه مؤمنین میتوانستند اکثر

صفحه : ۲۳۸

ربع مسکون را در تصرف خود آرند.

خلاصه اگر خوب بنگری میفهمی که جهاد پیغمبر اسلام یا برای دفاع بوده که برای حفظ جان خود و مؤمنین مأمور بجهاد گردیده بود و یا برای رفع فساد و جلوگیری از مفسدین که نمی گذاشتند مردم بدین حق در آیند و نیز برای اینکه حکم اسلام نفوذ نماید و مانع برطرف گردد.

و اینکه گویند انبیاء در مقام تبلیغ اقتصار بدعوت مینمودند و متعرض کسی نمیشدند و کسانی که ایمان می آوردند برضا و رغبت ایمان می آوردند نه باجبار و اکراه کتابهای آسمانی مثل قرآن و چنانچه مفسرین گویند تورات خلاف آن را نشان میدهد در قرآن مجید خبر میدهد که موسی علیه السلام قوم خود را مأمور گردانید بجنگ امالقه آنجا که فرموده *إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أُولَئِكَ ابْتُلُوا رَبَّهُمْ فِي الْقُرْآنِ وَاللَّهِ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ* گویند یا قوم ادخلوا الأرض المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا على أدباركم تا آخر آیه و نیز حکایت سلیمان راجع بشهر سبأ که آنها را بجنگ تهدید مینماید.

آری راجع بزمان حضرت عیسی علیه السلام معلوم نیست جنگی واقع شده باشد البته حضرت عیسی علیه السلام برای حکمتی مأمور بجهاد نبوده و با اینحال بین چگونه کفار نگذاشتند امرار حیات نماید و بگمان غلط خود او را بدار زدند و خداوند او را با آسمان بالا برد.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ حُرْمَاتُ جَمْعُ حُرْمَتِ اسْتِ مفسرین گویند مقصود از ماه حرام ذی القعدة است که حضرت رسول عازم حج بود و کفار قریش نگذاشتند وارد مکه گردد و آن وقت مأمور بجنگ نبود اینکه بود که حج نموده برگشت و در هر سالی چهار ماه آن را حرام نامیده‌اند، ذی القعدة الحرام، ذی الحجة الحرام، محرم الحرام که اینکه سه ماه از ماههای حرام دنبال یکدیگر است و یک ماه دیگر که ماه رجب باشد که آن نیز از ماههای حرام شمرده میشود جدا افتاده و اینکه چهار ماه را حرام گفتند برای اینکه در اینها جنگ کردن حرام بوده و گویند مؤمنین بقدری حرمت اینکه چهار ماه را مراعات مینمودند که اگر کسی قاتل پدر خود را هم میدید او را رها مینمود و متعرض او نمیشد.

صفحه : ۲۳۹

بین مفسرین در معنی آیه گفتاری است بعضی گویند چون سال اول که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عازم حج شد ماه ذی القعدة بود سنه شش که یکی از ماههای حرام بشمار میرفت و سال دوم در سنه هفت بود معنی آیه اینکه است که ماه اول بدل ماه دوم که هر دو ماه ذی القعدة بوده و در حرمت مساوی میباشند قول دیگر اینکه است که اینکه جهادی که شما گمان میکنید واقع می گردد در صورت ممانعت کردن کفار مکه عوض آن جنگی است که آنها با شما کنند اگر آنها روا میدارند در ماه حرام با شما جنگ کنند شما نیز با آنها بجنگید.

فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ کسی که بر شما ظلم و تعدی کند شما نیز دفاع از خود کنید بمثل آن ظلمی که بشما وارد نموده اگر چه بعضی از مفسرین گویند مورد نزول آیه همان حج پیغمبر و ممانعت کفار است لکن از آیه تعمیم بر می آید مثل آنجا که فرموده *وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا*.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ مَعَ الْمُتَّقِينَ و روش خود را تقوی و پرهیزکاری قرار دهید و بدانید که خدا با مردمان متقی و پرهیزکار است.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ امر فرموده بانفاق نمودن در راه خدا و انفاق در خصوص مال شامل میگردد تمام صدقات را چه واجب باشد و چه مستحب لکن بقرینه امر «انفقوا» بنا بر اینکه امر حقیقت در وجوب باشد نفقات مستحبه خارج میگردد و شامل واجبات مثل زکاة و خمس و باقی واجبات می گردد.

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ گویند «باء» بایدیکم، زائده و برای تأکید است و معنی آیه چنین میشود که

صفحه : ۲۴۰

البته دستهای خود را بمهلکه نیاندازید و دست کنایه از قوت و استطاعت است زیرا که دست نماینده توانایی است. و شاید مقصود چنین باشد که قوت و قدرت خود را در همه کار مراعات نمائید و مال و توانایی خود را محافظت کنید که شما را حفظ کند از اینکه در هلاکت بیفتید و در هر کاری که بحکم شرع یا عقل نباید اقدام کنید داخل نگردید و در همه کار حد وسط را مراعات نمائید تا اینکه از مهلکه حفظ گردید.

در مجمع البیان چنین گوید در معنی آیه بین مفسرین گفتاری است:

۱- خود را در مهلکه نیاندازید بر ترک انفاق در راه خدا که در اثر امساک دشمن بر شما غالب گردد. «ابن عباس و جماعتی از مفسرین» ۲- مأیوس از رحمت و مغفرت خداوند نباشید که در اثر یأس خود را در معصیت اندازید. «برا بن عازب و عبیده سلمانی» ۳- داخل جنگ نشوید مگر وقتی که وسائل مهیا باشد و قدرت بر دفاع داشته باشید. «بلخی» ۴- زیاده روی و افراط در انفاق ننمائید که در سختی فقر و تنگدستی معاش بیافتید «جبائی» و قریب باین قول است روایتی که بامام صادق علیه السلام نسبت میدهند که فرموده اگر مردی تمام مال خود را در راه خدا انفاق نماید کار خوبی نکرده زیرا خداوند فرموده:

وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ۝۵- گمان نیکو بخدا داشته باشید تا از مهلکه نجات یابید. «عکرمه» ۶- نیکوکار باشید تا اینکه محتاج نگردید و در مهلکه واقع نگردید.

«عبد الرحمن زید» و بهتر اینکه است که گفته شود آیه شامل بر تمام اینها میشود «و لا تهلكوا» دلالت دارد بر اینکه حرام است اقدام نمودن بر آنچه بر نفس ترسیده شود و نیز دلالت دارد بر جواز ترک امر بمعروف و ترک نهی از منکر در موقع خوف از ضرر و نیز دلالت دارد

صفحه : ۲۴۱

بر جواز صلح با کفار و در موقع جنگ چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال حدیبیه با کفار قریش صلح نمود و حضرت امیر علیه السلام با معاویه در جنگ صفین و نیز امام حسن علیه السلام با معاویه صلح نمود. «پایان» وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ نیکوکاری میانه روی و اقتصاد در کارها است.

بعضی از علمای تفسیر در اینجا کلام خوبی دارد که خلاصه آن را ترجمه مینمایم چنین گوید اینکه پنج آیه از قوله تعالی وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ تماماً راجع بحدود و احکام و در مقام بیان لوازم یک حکم است وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر در مقام تأسیس حکم جهاد است «لا تعتدوا» تا آخر تحدید حکم جهاد است از حیث نظام که تعدی نمودن مخالف نظام (یعنی بر خلاف قانون اجتماعی و تمدن است) «و اقتلوه» تا آخر تحدید حکم جهاد است و تأکید در آن وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تا آخر تحدید حکم است از جهت مکان که نهی نموده از جهاد در مسجد الحرام وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً تا آخر تأسیس حکم جهاد است و راجع بوقت و مدت که جهاد کنید تا وقتی که رفع فتنه و فساد گردد الشَّهْرُ الْحَرَامِ تا آخر تأسیس حکم جهاد است راجع بدفاع و معامله مثل بمثل «و انفقوا» تا آخر حکم انفاق مالی است برای معجز نمودن مقدمات جهاد پس باین بیان میتوان گفت مجموع آیات پنجگانه راجع باطراف و حدود و تأسیس حکم جهاد فرود آمده بدون اینکه گفته شود بعضی ناسخ و زایل کننده بعض دیگر است چنانچه بعضی گفته اند بلکه غرض از تمامی آنها تأسیس حکم جهاد است با مشرکین مکه که در صدد اعدام مؤمنین و ایذاء آنان بودند. «تفسیر المیزان» وَ اتَّبِعُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ مفسرین گویند اینکه آیه در حجه الوداع که آخرین حج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود فرود آمده وَ اتَّبِعُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ اشاره باین

دورتر باشد از حاضرین مکه بشمار نمی‌رود، و بایستی حج تمتع بجا آورد.

و حج تمتع اینکه است که در ماه حج محرم گردد و داخل مکه شود و طواف خانه کعبه نماید و پس از سعی بین صفا و مروه تقصیر کند و محل گردد و از احرام بیرون آید پس از آن ثانیاً از مسجد الحرام محرم گردد برای حج و بعرفات برود و از آنجا بمشعر پس از آن برگردد و اعمال حج را تمام کند، و آنچه در کتب فقهیه ذکر شده و تحدید

صفحه : ۲۴۴

گردید حج را باتمام رسانید و در بعضی اعمال حج بین فقهاء گفتاری است که جای بحث آن کتب فقهیه است لکن در حج تمتع خلافی نیست در اینکه نظر بظاهر قرآن قربانی واجب است. «پایان» فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةَ يَوْمِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ كَسَى كَقِرْبَانِي نَدَاشْتَه بَاشَد بَایسْتی در همان مکه سه روز روزه بدارد و پس از برگشتن بوطن نیز هفت روز دیگر «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» تا اینکه مجموعاً بجزیران قربانی آن سه روزی که در مکه روزه داشته با اینکه هفت روز ده روز تمام روزه داشته باشد ذَلِكْ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حج تمتع برای کسی است که از اهل مکه نباشد و چنانچه گفته شد کسانی را اهل مکه گویند که زیادتر از دوازده میل از چهار طرف از مکه دورتر نباشد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ در اینجا تأکید اکید دارد که مؤمنین بایستی ترك الحج نکنند و به کسانی که استطاعت دارند امر مینمایند بتقوی که ظاهراً مقصود از تقوی در اینجا اینکه است که اشخاص مستطیع بایستی خود داری نمایند و مخالفت امر حق تعالی نمایند در ترك حج و بدانند که محققاً خداوند سخت مجازات مینماید.

از اینجا است که دانشمندان ترك حج را یکی از گناهان کبیره بشمار آورده‌اند نظر به اینکه گناه کبیره آن گناهی است که در قرآن وعده عذاب بر آن داده شده.

بنا بر آنچه مشهور و معروف است حج در شریعت اسلام سه قسم است: حج تمتع حج قران، حج افراد و فرق است بین حج تمتع و حج قران و افراد به اینکه در حج تمتع عمره مقدم بر حج است و در آن دو قسم مؤخر دیگر در حج تمتع قربانی نمودن واجب است بدلیل قوله تعالی «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» و در آن دو قسم مستحب و دیگر در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست لکن در حج قران و افراد واجب است و در حج تمتع نیز واجب است و فرق است بین حج قران و افراد که در حج قران قربانی را با خود

صفحه : ۲۴۵

آرند و در حج افراد نیاورند.

و بدلیل همین آیات و بضمیمه روایات بسیار حج تمتع در زمان رسول الله واجب بوده لکن عمر بن خطاب در زمان خلافت خود از حج تمتع نهی نموده و روایات بسیار از طرف سنی و شیعه رسیده که وقتی عمر بر مسند خلافت نشست خطبه‌ای انشاء نمود و پس از آن گفت در عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دو متعه جاری بوده و من از آن دو متعه نهی مینمایم یکی متعه نساء و دیگر متعه حج و هر کسی که اقدام نماید بر یکی از اینکه دو متعه وی را مجازات مینمایم لکن در مذهب جعفری همان حج تمتع که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تأسیس فرموده جاری و برقرار است و اینکه یکی از خطاهایی است که در عصر خلافت عمر واقع گردیده زیرا که امام را نمیرسد که تغییر در قوانین و مقررات دین کند بلکه وظیفه امام اینکه است که همان قوانین اسلام را بین مردم اجرا گرداند.

صفحه : ۲۴۶

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۷ تا ۲۰۳]

اشاره

الْحِجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحِجَّ فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحِجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَمَاذُكُرُوا اللَّهُ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (۲۰۰) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲) وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

ترجمه:

موقع حج در ماههای معین است پس برای کسی که در اینکه ماهها حج واجب شد بایست با زن خود نزدیکی نکند و پیرامون کارهای ناروا (مثل دروغ بد گویی فحش ناسزا) و دعوی و نزاع نگردد و آنچه کار نیک کنید خداوند عالم باوست و ای مسلمانان توشه بردارید و بهترین توشه‌ها تقوی است، و تقوی را شعار خود نمائید ای کسانی که صاحب عقل و خرد میباشید، بر شما گناهی نیست اینکه (کسب معاش کنید) و طلب کنید فضل و رحمت از پروردگار خودتان و وقتی از عرفات برگشتید

صفحه : ۲۴۷

نزد مشعر الحرام یاد خدا نمائید و متذکر باشید و ذکر خدا گوئید چنانچه شما گمراه بودید و از گمراهی شما را (براه راست) هدایت نمود،

پس از آن بهمان راهی که مردم میروند بروید (بعرفات) و از خدا طلب آموزش نمائید زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است، و پس از آنکه مناسک حج شما پایان رسید یاد کنید خدا را آن طوری که پدران خود را یاد میکنند بلکه بیشتر از پدران خدا را یاد کنید پس بعضی از مردم کسانی میباشند که میگویند پروردگارا بما از نعمتهای دنیا عطا کن چنین اشخاصی از آخرت بهره‌ای ندارند،

و بعضی از مردم کسانی میباشند که میگویند پروردگارا از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو ما را بهره‌مند گردان و باز دار ما را از عذاب آتش،

چنین اشخاصی بهره‌مند میشوند از آن اعمال نیکی که کسب نموده‌اند و خداوند بحساب مردم زود میرسد، و ای مسلمانان یاد کنید خدا را در روزهای معین (یعنی ایام تشریق) و باکی نیست و گناهی نکرده کسی که پرهیزکار باشد که دو روز جلو بیاندازد یا دو روز عقب اندازد و تقوی پیشه خود کنید و بدانید که حشر شما بسوی خداوند است.

توضیح آیات

الْحِجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ اهل عربیت گویند «الحج» مبتدا «اشهر» خبر آن و چون بایستی اینکه جمله کلامی در بر داشته باشد تا معنی

برای حج شده واقع گردد و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی از یمن بقصد حج آمدند مکه و هیچ زاد و توشه‌ای همراه خود برداشتند بگمان اینکه ما مهمان خدائیم و خداوند روزی ما را میدهد در راه بیچاره شدند و مجبور بگدایی گردیدند اینکه آیه نازل شد که برای مسافرت دنیای خود توشه بردارید و بهترین توشه‌ها برای سفر آخرت تقوی است تَزَوَّدُوا اشاره بتوشه سفر دنیا است که از متاع دنیا توشه بردارید برای

صفحه : ۲۵۰

سفر دنیا «خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» اشاره بتوشه سفر آخرت است که فقط توشه سفر آخرت تقوی است. وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ در جلد اول تفسیر سوره بقره راجع بمراتب و معانی تقوی اندازه‌ای بحث نمودیم و چنانچه معلوم است در کتاب کریم مکرر در مکرر ذکر تقوی و تأکید در باره آن و اهمیت آن شده.

و بنا بر اینکه برای تقوی چنانچه دانشمندان گفته‌اند مراتب و درجاتی باشد و لفظ تقوی مشترک بین آن معانی باشد پس در هر موقعی که تقوی گفته شود موقعیت آن مورد قرینه بر مراد میشود، زیرا که بقاعده عربیت هر جا لفظ مشترک آرند بایستی با قرینه‌ای که دلالت بر مراد کند توأم باشد و چون در اینجا در موقع حج و عبادات واقع گردیده شاید اشاره باشد بدرجه عالی و آخرین مراتب تقوی که مقصود توجه کامل بحق باشد «فاتقون» یعنی در اعمال و افعال هدف و مراد شما فقط من و بندگی من که خدای شما میباشم باشد که بهیچ وجه حظ نفسانی در نظر نباشد.

و در اینکه آیه معجزنا که از بدیع‌ترین و ملیح‌ترین آیات قرآنی بشمار میرود اول امر میفرماید که برای مسافرت دنیا و تأمین معاش و حفظ بدن بقدر رفع احتیاج امور دنیوی توشه بردارید زیرا که زندگانی دنیا مقدمه و پیش‌رو سفر آخرت است لکن در عین حال بایستی با تقوی توأم باشد کسی که دنیا را برای دنیا بخواهد آخرت خود را بیاد داده و مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ لکن کسی که دنیا را برای آخرت بخواهد و از دنیا قناعت کند بقدری که مسافر توشه برای مسافرت خود بر میدارد چنین کسی تمام اعمال و افعال وی زاد و توشه آخرتش میشود.

پس تقوی که زاد و توشه آخرت است با کسب و کار و تأمین امور طبیعی بقدر لزوم منافی نیست بلکه با هم توأم میگردد.

و اشاره بهمین مطلب دارد کلام مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام در

نهج - البلاغه ۱ «و اعلموا عباد الله ان المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة فشاركوا اهل

صفحه : ۲۵۱

الدنيا في دنياهم و لم يشاركهم اهل الدنيا في آخرتهم سكنوا الدنيا بافضل ما سكنت و اكلوها بافضل ما اكلت فحظوا من الدنيا بما حظى به المترفون و اخذوا منها ما اخذت الجبابرة المتكبرون ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ و المتجر الرابع اصابوا لذة الزهد في دنياهم و تيقنوا انهم جيران الله غدا في آخرتهم لا ترد لهم دعوة و لا ينقص لهم نصيب من لذة»

ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلاً من ربكم مفسرین گویند شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی از عرب وقتی بحج می‌رفتند هیچ نحو از تجارتی روا نمیداشتند و اگر کسی تجارت مینمود وی را سرزنش مینمودند اینکه آیه فرود آمد و آنها را مرخص نمود در تجارت کردن.

فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ خداوند بمؤمنین امر میفرماید که وقتی از عرفات باز آئید یاد کنید خدا را هنگام ورود بمشعر الحرام، در اینکه عرفات را عرفه نامیده‌اند بین مفسرین گفتاری است از ضحاک است اینجا مکانی بوده که پس از آنکه آدم بزمین هند فرود آمد و حوا بجده یکدیگر را جستجو مینمودند بزمین عرفات بهم رسیدند اینکه است که آنجا را عرفات

(۱) علی علیه السلام در اینکه خطبه در مقام معرفی و فضیلت مردمان با تقوی و پرهیزکار برآمده که پیشه‌وران و پرهیزکاران رفتند و منتفع گردیدند از منافع دنیا و آخرت هر دو زیرا که آنچه اهل دنیا از آن محظوظ میگردند از نعمتهای طبیعی دنیوی پرهیزکاران نیز با آنها شرکت مینمایند ساکن گردیدند در منزلهایی که بهتر از آنان است و خوردند بهترین غذای آنان را پس بهره‌مند گردیدند از دنیا مثل آنچه را که متمولین از آن محظوظ گردیدند و برگشتند از دنیا بسوی آخرت با توشه‌ای که آنها را بمقصد رساند و از تجارت دنیا نفع بسیار بردند و با اینکه از دنیا منتفع گردیدند و در دنیا میباشند بی‌رغبت و بی‌اعتناء بدنیانند و اهل تقوی یقین دارند که فردای قیامت در جوار و همسایگی خدای خودشان ساکن میگردند و نیز متقین حائر مقامی میباشند که دعای ایشان رد نمیشود و نیز فاقد لذتی از لذائد طبیعی یا روحانی نمیباشند.

صفحه : ۲۵۲

نامیدند، سدی گفته وقتی اسماعیل از هاجر متولد شد ساره حسد برد و بهاجر گفت برخیز و از نزد من بیرون رو هاجر در زمین عرفات قرار گرفت وقتی ابراهیم خواست آنها را ببیند ساره گفت با من عهد کن از اسب خود فرود نیایی وقتی ابراهیم بآن جا رسید اسماعیل نبود برگشت دفعه دیگر آمد و در زمین عرفات یکدیگر را ملاقات نمودند باین مناسبت آنجا را عرفات نامیده‌اند و اقوال دیگری نیز برای سبب اسم عرفات گفته شده.

و مشعر مأخوذ از شعار است و شعار بمعنی علامت است و گویند مشعر الحرام را مشعر گویند برای اینکه یکی از علامت حج بشمار میرود یعنی ارکان حج است که بدون توقف در آن حج تمام نمیشود و بمؤمنین امر میفرماید که در آنجا یاد خدا کنید و متذکر نعمتهای خدا باشید و اذکروه کما هداکم که بالاترین نعمت‌ها هدایت است که شما بایستی متذکر باشید و *إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ*.

آری تا کسی متذکر نعمتی نباشد هرگز نتواند شکر ولی نعمت خود را نماید اول مؤمنین بایستی متذکر باشند که دین و اسلام آنها را از پرتگاه ضلالت و بی‌خردی بشاهراه هدایت رهسپار گردانیده و پس از آنکه متذکر شدند مایل میگردند که بآن راهی که مأمور شده‌اند بروند تا سعادت خود را دریابند و نیز بوظیفه خود عمل نمایند و طریقه بندگی را باتمام رسانند.

فَإِذَا قُضِيَتْ مِنْ أَنْسَابِكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ خدای جلیل در قرآن مجید مکرر امر فرموده بمداومت نمودن بذکر خود اذکروا *اللَّهُ ذِكْرًا كَثِيرًا* سوره احزاب آیه ۴۱ و *الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا* سوره احزاب آیه ۳۵. و امثال آن که امر میفرماید بذکر و چنانچه قبلا تذکر دادیم و لو اینکه ذکر زبانی را هم ذکر گفته میشود لکن ذکر حقیقی تعلق بقلب دارد زیرا که حقیقت ذکر یاد کردن و بنظر آوردن مذکور است اگر دل متوجه بحق نباشد فقط بقلقه لسان یکی از اسماء الله را بگوید چندان فائده‌ای بر آن مترتب نخواهد شد

صفحه : ۲۵۳

بلکه حقیقتا معنی ذکر بر آن صادق نمی‌آید.

در بعضی از تفاسیر چنین می‌گوید که بسیاری از مفسرین گفته‌اند عادت عرب اینکه بوده که بعد از اعمال حج می‌آمدند نزدیک کعبه و پدران خود افتخار می‌کردند که پدر ما چنین و چنان بوده اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که بعد از اداء مناسک حج یاد خدا کنید و ستایش کردگار خود نمائید مثل اینکه اوصاف پدران خود را می‌گویید.

أو أَشَدَّ ذِكْرًا نه فقط ستایش حق را بمقدار ستایش پدران خود کنید بلکه بایستی ستایش شما نسبت بخدا که آفریننده شما است و

جان شما در قبضه اقتدار اوست بمراتب بسیار زیادت و بالاتر باشد از ستایش نمودن پدران و شاید اشاره باین باشد که پدران شما فقط سبب اعدادی و مادی وجود شما میباشند و علت حقیقی و سبب واقعی وجود شما آن کسی است که شما را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده است پس بایستی همیشه بیاد او باشید و او را بستائید.

فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا بَعْضِي مِنْ مَرْدَمِ كَسَانِي مِيباشند که از خدا فقط منافع دنیا میطلبند گویند عادت عرب اینکه بوده که دور کعبه برهنه طواف میکردند و راجع بدنای خود دعا میکردند (که خدایا ما را از آب باران سیراب گردان و ما را بر دشمنان غالب گردان و ما را بسلامت بوطن خود برسان و امثال اینها که تماما راجع بدنیا و امور طبیعی بوده).

وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ آری کسی که تمام همش دنیا شد و هدف و وجهه قلبش مایل بلذائذ طبیعی و محظوظات مادی گردید چگونه ممکن است از خدا غیر از آنچه مایل باوست طلب نماید و اگر گاهی اوقات بزبان قال راجع بامور اخروی طلبی نماید باز وقتی خوب باطن آن را مینگری باز گشت آن بامور طبیعی میگردد وقتی از دنیا مأیوس می گردد آخرت از خدا می طلبد و البته نظر بوعده‌ای که داده ادعونی اَسْتَجِبْ لَكُمْ آنچه

صفحه : ۲۵۴

انسان بزبان قال و استعداد از خداوند طلب نماید باو خواهد داد و کسی که منافع مادی و حظوظ طبیعی در نظر داشته باشد و بگوید رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا از دنیا که محط نظر و هدف اوست بوی عطا مینماید لکن چون همش دنیا است وی را از آخرت نصیبی نیست. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً در مقام ستایش فرموده مؤمنین کسانی میباشند که بزبان نیازمندی از خدا طلب میکنند نیکی دنیا و نیکی آخرت را و از خدا می طلبند که آنها را از عذاب آتش پناه دهد.

و از اینکه مبارک آیه چند مطلب توان استخراج نمود:

۱- ستایش مؤمنین و علامت یقینشان اینکه است که در مقام مناجات و طلب اینکه طور دعا میکنند و دیگر اینکه بما بیاموزد که شما در مقام طلب یک جهت نباشید که یا فقط منافع دنیا آرزو کنید یا سعادت آخرت بلکه بایستی منافع دنیا طلب کنید مقدماتا برای فائز شدن بنعیم آخرت و از اینکه نسبت بهر دو حسنه فرموده اشاره باین است که دنیا را برای دنیا نخواهید زیرا که طلب منافع دنیا وقتی در تعداد حسنات بشمار میرود که دنیا را برای تحصیل کردن آخرت بخواهید.

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ اولئك اسم اشاره است یعنی چنین اشخاصی که از خداوند طلب میکنند حسنه دنیا و حسنه آخرت را اینها کسانی میباشند که از عمل خود نصیبی عاید آنها می گردد و نتیجه اعمال خود را خواهند برد.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد بین مفسرین اختلاف است که مقصود از اینکه دو حسنه دنیا و آخرت چیست روایت از حضرت امیر علیه السلام است که «حسنة دنیا زن صالحه است و حسنة آخرت حور العين و قنا عذاب النار مقصود از عذاب نار زن بد است» حسن بصری، چنین گفته حسنه دنیا علم و عبادت است و حسنه آخرت بهشت است، سدی و مقاتل، گفته‌اند حسنه دنیا روزی فراخ و حلال است و حسنه آخرت آمرزش و ثواب. «عطیه» گفته حسنه دنیا علم و عمل است و حسنه آخرت مسامحه در حساب

صفحه : ۲۵۵

و بهشت است.

و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن بهترین تفسیر برای حسنه دنیا و حسنه آخرت همان است که اول گفته شد که بایست از خدا بخواهیم که لوازم حیات دنیوی ما را باحسن وجه در دسترس ما گذارد برای اینکه در تحصیل سعادت اخروی بکوشیم نظر به اینکه

«من لا معاش له لا معاد له»

کسی که طریق معاش و زندگانی دنیوی وی بقدر رفع احتیاج وی منظم و مرتب نباشد کجا فراغت خاطر پیدا می‌نماید که امور معاد خود را تکمیل نماید پس اندازه‌ای نعمت‌های دنیا برای درک سعادت اخروی ضروری است.

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّٰمٍ مَّعْدُوْدَاتٍ اَيّٰمٍ مَّعْدُوْدَاتٍ رَّوْز يٰزِدْهَمْ و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و اینکه سه روز را ایام تشریق نامند و گویند دلیل بر اینکه تخصیص سه روز داده شده قوله تعالی است فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ تا آخر زیرا یومین دلالت دارد بر اینکه مقصود از ایام سه روز است نظر به اینکه جمع بالف و تا را برای قلت آورند و اقل جمع سه عدد است پس ایام تشریق سه روز است و مفسرین گویند مقصود از ذکر خدا که امر فرموده در ایام تشریق یاد خدا کنند تکبیر است که در رمی حجرات در منی هر سنگی با تکبیر زده شود.

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنْ اَتَّقَى بعضی از مفسرین گفته‌اند «لا» در فلا اثم لای نفی جنس است یعنی کسی که تعجیل کند در دو روز اول هیچ نحو گناهی نکرده در تفسیر مجمع البیان است که فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ رخصت است در اینکه روز دوازدهم جایز است از منی بیرون رفت و بهتر اینکه است که بماند تا روز سیزدهم ذی الحجه که سوم روز تشریق میشود و اگر کسی در روز دوم تشریق حرکت کرد بایستی بعد از ظهر حرکت کند تا قبل از غروب لکن اگر غروب شد دیگر جایز نیست حرکت کند تا روز سوم تشریق و در معنی قوله تعالی فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ دو قول است یکی گناهی بر او نیست زیرا بعمل

حج

صفحه : ۲۵۶

سیئات او تبدیل بحسنات گردیده. «ابن سعود» و دیگر نیست گناهی در تقدیم و تأخیر و نفی اثم برای اینکه است که توهم نشود در تقدیم گناه است. «حسن» و در قوله تعالی لِمَنْ اَتَّقَى نیز دو قول است قولی اشاره باین است که حج مقبول کفاره سیئات و گناهان میشود و قول دیگر چنانچه اصحاب ما روایت کرده‌اند.

و نیز بروایت ابن عباس «لمن اتقى» راجع بتعجیل فی یومین است پس گناهی نیست برای کسی که صبر کند تا انقضاء کوچ دسته آخر اهل حاج از منی و آنچه باقی مانده از احرامش و از ابی عبد الله روایت میکنند قوله تعالی فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ یعنی کسی که در اینکه دو روز مرد تمام گناهانش بخشیده میشود و کسی که اجلش تأخیر افتاد یعنی در اینکه دو روز نمیرد اگر از گناهان کبیره اجتناب کند گناهی بر او نیست.

«پایان» وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ خطاب بمؤمنین است که تقوی را شعار خود نمائید و بدانید که البته بازگشت شما بسوی حق است و در قیامت شما جمع میشوید برای اینکه هر کسی بکیفر اعمال خود برسد از خوب و بد و شاید اشاره باین باشد که از اجتماع خودتان در عرفات و منی و مشعر الحرام و باقی اماکن مشرفه یاد آرید اجتماع خودتان را در روز رستاخیز و متنبه گردید.

صفحه : ۲۵۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۳]

اشاره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ (۲۰۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۰۸)

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقَدْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰) سَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَاتِهِ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُدِدْ لِعِبَادِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱) زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْحَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲) كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۱۳)

صفحه : ۲۵۸

ترجمه:

بعضی از مردم کسانی میباشند که از گفتار آن تعجب میکنی و مراد آن رسیدن بمتاع دنیا است و خدا را شاهد میگردد در درستی گفتار خود و اینکه آدم از بدترین دشمنان اسلام است،

و وقتی (از نزد تو دور گردد) کوشش می کند که در زمین فساد کند و حاصل زراعت را تباه نماید و نسل بشر را قطع کند و خدا مفسدان را دوست نمیدارد،

و وقتی بوی گفته شود بترس از خدا و فساد مکن غرور و خودپسندی او را بگناه وامیدارد پس جهنم کفایت می کند او را و جهنم بد آرامگاهی است،

و بعضی از مردم کسی است که نفس خود را در راه رضای حق تعالی میفروشد و خدا ببندگان خود مهربان است،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همه شما باتفاق داخل شوید در اسلام و تسلیم اوامر حق گردید و متابعت منمائید گامهای شیطان را (و بدانید) که محققا شیطان دشمن ظاهریست برای شما،

پس اگر بعد از آنکه حجت خدا بر شما تمام گردید و پس از ادله روشن که برای هدایت شما آمد گمراه گردیدید (و براه خطا رفتید) پس بدانید که خداوند غالب و درستکار است

آیا اشخاصی که از دین حق لغزش پیدا نمودند چنین انتظار دارند که خداوند با ملائکه بیایند در سایبانها از ابر سفید رقیق (یا منتظر عذاب خدا میباشند بتوسط ملک عذاب) و امر پروردگار جاری گشته و بازگشت تمام امور بسوی خدا است،

ای رسول اکرم بپرس از بنی اسرائیلیان چقدر از آیات روشن و ادله واضح که برای آنها فرستادیم و کسی که تبدیل گرداند نعمت خدا را پس از آمدن آن پس محققا خداوند سخت انتقام میکشد و مجازات مینماید،

حیات عاریتی دنیا نزد کافرین جلوه نمود که اهل ایمان را مسخره می کنند لکن مقام اشخاص با تقوی در قیامت فوق مقام کافرین است و خدا روزی میدهد هر کرا بخواهد بدون اندازه،

مردم یک گروهند خداوند پیمبران را فرستاد که مژده دهند نیکوکاران را و تهدید نمایند زشتکاران را و با پیمبران فرود آورد کتاب‌های آسمانی را تا اینکه بحق و درستی بین مردم حکم کنند در آنچه در آن اختلاف نمایند سپس همان گروه که برای آنان

کتاب آسمانی آمد از راه طغیان و تعدی بحقوق یکدیگر در کتاب حق شبهه و خلاف افکندند پس خدا اهل ایمان را از آن ظلمت شبهات و اختلاف آنها براه حق هدایت

صفحه : ۲۵۹

نمود و خداوند هدایت مینماید هر کرا بخواهد و رهسپار میگرداند وی را براه راست.

توضیح آیات

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَعْضَىٰ از مردم طوری نطاق و حرّاف و صراحت در گفتار دارند که تو که پیمبری از گفتار و انطلاق لهجه وی بشگفت می آیی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مقید نموده به حیات دنیا چون عالم دنیا عالم ظاهر و عالم آخرت عالم باطن و روزی است که حقیقت اشیاء ظاهر و باطنها هویدا میگردد اینکه است که دنیا را معرفی نموده‌اند بعالم غرور که باطنها در آن مخفی و حقیقت پوشیده و پنهانست و بظاهر انسان را فریب میدهد و بر خلاف آنچه هست ارائه میدهد.

وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ بقاعده عربیت الد افعال التفضیل از لد لدودا مأخوذ گردیده، و خصام جمع خصم مثل صعب و صعاب و كعب و كعاب و نیز گفته‌اند الخصام مصدر است، و «الد الخصام» یعنی سخت‌ترین و بدترین دشمنان است و چون تو بشری و بمقتضای بشریت ظاهر او را می‌نگری و وجهه دنیوی وی را مشاهده می‌کنی اینکه است که ممکن است حسن کلمات و ظاهر گفتار او ترا بفریبد و گمان کنی او دوست شما و تابع اسلام است لکن خداوند که از ظاهر و باطن همه چیز آگاهست و باطنها نزد او مکشوف و هویدا است مشاهده میکند که او بدترین و شدیدترین دشمنهای اسلام است.

در اینکه آیا آیه در باره شخص معینی فرود آمده یا عام است از مفسرین دو قول نقلشده بعضی از مفسرین گفته‌اند شأن نزول آیه چنین است که شخصی بنام حنس بن شریق آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بظاهر ایمان آورد و نسبت برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اظهار محبت و دوستی نمود و قسم بخدا خورد که در ادعای دوستی راستگو میباشم و آن آدم منافقی بود که زبانش با دلش یکی نبود و بآن خبث باطنی که داشت چون از حضور مبارکش بیرون رفت گذرش بمرزعه جماعتی از مسلمین افتاد حاصل مزرعه را سوزانید

صفحه : ۲۶۰

و آدم کشی کرد و جنایت نمود.

دیگری گفته آیه عام است راجع بشخص معینی یا اشخاص بخصوصی نیست بلکه آیه در مقام اینکه است که پیمبر اکرم را گوشزد نماید که بزبان چرب و نرم مردم فریفته نگردد و بظاهر آنها ننگرد بلکه باطن و سریره آنان را بنگرد و اینکه آیه نظیر آنجا است که خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده و لَا تُطْعُ كُلَّ خَلْفٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ سوره قلم آیه «۱۱۱».

و اینکه دو قول با هم منافی نیست بسیاری از آیات قرآن چنین است که در مورد بخصوصی فرود آمده لکن مقصود عموم دارد چنانچه گویند مورد مخصص نیست.

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا تَوَلَّى بمعنی لغوی سلطنت و ولایت است و نیز بمعنی پشت کردن و اعتراض نمودن استعمال شده و بنا بر اینکه مقصود از «من الناس» در اول آیه شخص معینی باشد و نیز «تولی» را بمعنی پشت کردن و اعتراض نمودن گرفتیم معنی آیه چنین میشود که به پیغمبر خود خبر میدهد آن کسی که از حسن گفتار و صراحت لوجه او تو را بتعجب آورده و اظهار دوستی و محبت با تو میکند وقتی که از نزد تو بیرون میرود چنین و چنان میکند.

و يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهَ لَا يُجِبُ الْفَسَادَ و فساد او اینکه است که زراعت و کشت و کار مردم را فاسد می‌گرداند و نیز بخونریزی و قتل و غارت نسل بشر را تباه می‌گرداند در صورتی که خداوند دوست نمیدارد فساد را. بعضی از مفسرین لا یحب الفساد را حمل بر فساد در دین نموده نظر به اینکه اینک عالم تنازع در بقاء و عالم کون و فساد است و بتقدیر ایزد متعال واقع است پس نمیتوان گفت خداوند دوست نمیدارد فساد را اگر فساد روی زمین را که در اثر تضاد بین موجودات

(۱) خطاب برسول اکرم (ص) است که فرمان مبر آن کسی که بسیار قسم می‌خورد که سست و بیمقدار است و عیججو و سخن‌چین است.

صفحه : ۲۶۱

مادی و از لوازم تنازع در بقاء رخ میدهد دوست نمیداشت چنین تقدیر ننمید. لکن اینکه کلام درست بنظر نمی‌آید زیرا که بقرینه قوله تعالی و يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ مقصود از فساد همان تصرفات عدوانی است که در مال و جان مردم بسوء اختیار بشر واقع می‌گردد.

اگر چه عالم دنیا را عالم تنازع در بقا و عالم کون و فساد نامیده‌اند لکن فسادی که مقتضی طبیعت عالم است و از روی حکمت و نظام عالم تأسیس شده آن فساد نیست بلکه عین رحمت و مقدمه پیدایش موجودات و از مبدء حکیم از روی قانون حکمت در عالم جریان دارد بلکه توان گفت فسادی در عالم طبیعت تصور ندارد زیرا عالم رو بکمال میرود و هر موجود دانی و پستی بمقتضای طبیعت و آن غریزه‌ای که قادر متعال در کمون وی نهاده میکوشد و بصدد کمال برمی‌آید و مرتبه ناقص خود را رها میکند تا آنکه مرتبه بالاتری را اشغال نماید و بکمال مخصوص بخود برسد.

خلاصه هر کس موجودات را بنظر تدبیر بنگرد میفهمد که تغییرات و تبدلاتی که در آنها دیده میشود چیز خودسرانه و بیهوده‌ای نیست بلکه تماماً لبس بعد از لبس است نه لبس بعد از خلع یعنی چنین نیست که گمان بشود چیزی بکلی مفقود و معدوم شده چیز دیگری پدید گردیده اینکه طور نیست بلکه هر چیزی که پا بدائره وجود گذاشت علی‌الدوام در استکمال است تا دائره سیرش تمام شود و بغایت فائده‌ای که مربی و ناظم عالم برای آن وی را از نیستی بهستی آورده برسد.

پس فساد در عالم تصور ندارد و هر چیزی بجای خود ثابت و برقرار است (که هر چیزی بجای خویش نیکو است) و چون چنین است جان دارد گفته شود وقتی خداوند خودش خالق کون و فساد است نمیشود گفت فساد را دوست نمیدارد و باین لحاظ گفته شود مقصود از فساد در آیه فساد در دین است آری اگر فسادی در عالم پدید گردد از سوء اختیار بشر پدید گردیده و خداوند چنین فسادی را دوست ندارد.

لکن ممکن است گفته شود فساد اعم است از فساد در دین و فساد در دنیا که منشأ هر یک از آنها سوء اختیار بشر میشود که بآن اختیار موقتی که برای حکمت

صفحه : ۲۶۲

چندی بوی داده شده عوض اینکه از اینکه موهبت عظمی سعادت خود و دیگران را تأمین کند و عالم را منظم و مرتب گرداند فساد میکند و خود را بدرک حیوانیت میکشاند و دین و دنیای خود و دیگران را تباه میگرداند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ وقتی بچنین آدمی امر بتقوی شود که از خدا بترس و در زمین فساد نکن عزت نفس و

پیشوایی را از طریق گناه و فساد می‌گیرد، از اینکه آیه چنین بر می‌آید که مقصود از «تولی» در آیه پیش ولایت و پیشوایی است بدلیل اینکه وقتی بچنین کسی گویند فساد نکن و جان و مال مردم را تباه نگردان برای عزت و غلبه مرتکب گناه می‌گردد و عزت را از راه گناه و فساد بدست می‌آورد و خداوند مذمت میکند کسی را که از راه تعدی و ستم پیشوایی بدست آرد، بلکه چنین عزتی عزت نیست عزت حقیقی اولاً لایق ذات احدیت است و بس پس از آن آن است که از طرف حق تعالی افاضه گردد بکسی که لایق آن است وَ تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بَیْدَ كَيْدِ الْخَيْرِ سوره آل عمران آیه ۲۵. عزت و ذلت بخواست او انجام می‌گیرد.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ رویه و روش قرآن غالباً اینکه است که هر جا مذمت و تنقید نماید جماعتی را در عقب مدح و ستایش میکند جماعت دیگر را و بعکس هر جا تعریف و تمجید باشد در عقب تنقید و مذمت است.

و نیز غالباً هر جا تهدید و عذاب نامبرده شده در عقب تشویق برحمت و مغفرت می‌نماید و شاید سرش اینکه باشد که چون یکی از فضائل بسیار نیک انسانی است که همیشه بین خوف و رجاء باشد و برای اعتدال حاش که نه جری و مغرور گردد بآیات رحمت و نه مأیوس گردد از رحمت الهی که فرموده لا- يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ سوره یوسف. بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد در اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که (باید خوف و رجاء مثل دو طرف میزان بقدر هم باشند که از هیچ

صفحه : ۲۶۳

طرف زیادتی نکند).

خوف و رجاء دو اصل ایمانی و اخلاقی است و بدون تحقق اینکه دو اصل ایمان کامل نمی‌گردد و از طریق شیعه و سنی روایات بسیاری رسیده که اینکه آیه در شأن مولای متقیان و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرود آمده وقتی حضرتش برای حفظ جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فراش آن حضرت خوابید و نفس شریف خود را در معرض اعدام قرار داد که جان رسول اکرم سالم ماند اینکه آیه نازل گردید و بضمیمه روایات معنی آیه چنین میشود که علی آن کسی است که در راه رضای الهی نفس و جان خود را فدا داد پس آیه اول وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ تا آخر راجع بدشمنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده و آیه دوم در باره دوستان صمیمی او که بالاترین آنها وجود مبارک علی علیه السلام است نزول نموده.

و جان‌نثاری و فداکاری او در راه حق و حقیقت بقدری است که دشمن و دوست در باره آن کتابهایی نوشته و همگی معترفند و تصدیق مینمایند که یگانه کسی که در راه محبت او از هیچگونه فداکاری کوتاهی نمی‌نمود علی علیه السلام بود و اخبار بسیاری که از طریق موافق و مخالف رسیده شاهد بر آن است بعضی از علمای بزرگ سنی مینویسند دین اسلام از شمشیر علی علیه السلام و مال خدیجه رواج گرفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً خطاب از حضرت عزت بتمامی مؤمنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید بایستی تمام شما داخل گردید در اسلام و تسلیم اوامر حق و تعلیمات قرآن و قوانین اسلام گردید و بظاهر و باطن تابع و زیر فرمان الهی و اوامر حق تعالی در آئید «و کافه» بقاعده عربیت برای تأکید آرند و در اینجا مؤکد میکند ضمیر جمع در «ادخلوا» را یعنی ای کسانی که پذیرفته‌اید دین اسلام را بایستی تسلیم اوامر و دستورات و مقررات اسلام گردید بدون اینکه پیش خود رأی اندیشی کنید و چیزی در آن زیاد یا از آن کم نمائید بعضی از مفسرین گویند اینکه آیه خطاب بمؤمنین اهل کتاب است که آنها بنا بر عادت که داشتند بعد از اسلام آوردن بعضی از آنها احکام تورات را مراعات می‌نمودند مثل اینکه باحکام شنبه عمل میکردند و گوشت و شیر شتر را استعمال نمی‌کردند و

که بمتابعت شیاطین جنی و انسی از پرتگاه ضلالت بشاهراه هدایت رهسپار گردند و اشاره بهمین دارد قوله تعالی:

فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر شما مؤمنین از پس از معجزات و کراماتی که کاشف بر صدق انبیاء و سفرای

(۱) اگر مردمانی عبادت کنند خدای یگانه‌ای که شریک و مثلی برای او نیست و نماز را بیای دارند و عطا نمایند زکاء مال خود را و شهر رمضان را روزه دارند پس از آن نسبت بچیزی از دستورات حق تعالی یا فرمایشات رسول الله اعتراض نمایند و بگویند اگر چنین و چنان نکرده بود بهتر بود و اگر چه بزبان نگویند و در دل خود اعتراض نمایند بهمین اعتراض داخل در مشرکین میگردند تا آنجا که فرموده بر شما است که تسلیم دستورات الهی و تعلیمات قرآنی گردید.

صفحه : ۲۶۶

الهی است و پس از آنکه راه عذری برای شما باقی نمانده و مطلب برای شما واضح گردید لغزش پیدا نمودید و از دائره اسلام که طریق سلم و سلامت و سعادت انسانی در آن است بیرون رفتید بدانید که خداوند غالب و امر او نافذ و حکم او بر آنچه مقتضی حکمت است در باره شما نافذ است.

هَيْلَ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ ظَلَلٌ جمع ظله و ظله آن چیز است که سایه میاندازد، غمام بمعنی ابر سفید است «و الملائكة» عطف بر الله است یعنی آیا چنین انتظار دارند که خدا بیاید با ملائکه در سایبانهایی از ابر سفید.

و چون اینکه آیه از متشابهات قرآن است و در جزء اول اینکه تفسیر گفتیم که در توضیح آیات اقتصار میکنم بر محکّمات قرآن و پیرامون متشابهات نمیگردم اینکه است که در اینجا بعضی توجیهاتی که مفسرین در آیه کرده‌اند تذکر میدهم و از خود رأی اندیشی نمیکنم در تفسیر کبیر راجع بتوضیح آیه و بیاناتی که مفسرین در آن کرده‌اند کلام مفصلی دارد که اجمالی از آن را در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گوید قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ در آن چند معنی گفته شده:

۱- طریق صلحای گذشتگانست که گفته‌اند پس از آنکه براهین و ادله قطعیه ثابت گردیده که رفت و آمد یعنی حرکت کردن و ایاب و ذهاب نمودن نسبت بخدا محال و غیر ممکن است پس علم قطعی پدید میگردد که مقصود از آیه رفت و آمد نیست بلکه مقصود دیگری در کار است و اگر ما بخواهیم معین کنیم که مقصود چیست شاید براه خطا رفته باشیم پس باین لحاظ بهتر است که سکوت کنیم و گوئیم علم آن نزد خدا و رسول است، و همین است مقصود از روایتی که بطریق ابن عباس از معصوم رسیده که قرآن منظوری بر چهار وجه است:

اول- آن وجهی که دانش آن ممکن است لکن مردم دنبال تحصیل آن نمیروند دوم- آن وجهی است که دانشمندان می فهمند و تفسیر می کنند.

صفحه : ۲۶۷

سوم- آن وجهی است که فقط از قبل عربیت شناخته میشود (یعنی از ظاهر و از قبل الفاظ فهمیده میشود).

چهارم- وجهی است که نمیداند آن را مگر خدا.

لکن جمهور متکلمین در اینکه آیه توجیهاتی نموده‌اند اول مقصود از قوله تعالی أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فرود آمدن آیات خدا است و اینکه آمدن آیات را آمدن خودش نامیده برای عظمت شأن آیات است مثل اینکه وقتی لشگر بیایند گویند سلطان آمده و شاهد بر اینکه

مطلب آیه بالا است فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ تا آنجا که میگوید وجه ششم که نزد من واضح‌ترین وجوهست اینکه است که از آن آیه اول یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً و آیه بعد فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ راجع بیهودیه‌ها و خطاب بآنان است و بنا بر اینکه قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ حكايت یهودیه‌ها است و معنی آیه چنین میشود که یهودیه‌ها دین تو را قبول نمیکنند مگر اینکه خدا و ملائکه بیایند در سایه بانهایی از ابر سفید، آیا نمییسی آنها با موسی چه کردند مثل اینکه گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً.

وقتی گفتیم آیه اعتراض بیهودیه‌ها است مانعی ندارد که آیه را بظاهر خود باقی گذاریم زیرا که مذهب یهودیه‌ها تشبیه است و آمد و رفت را بر خدا جایز میدانند چنانچه می گفتند خدا در کوه طور برای موسی در سایه‌ای از ابر تجلی نموده و چون از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین خواهشی نمودند اینکه آیه حکایت گفتار سخیف آنان است که بعقیده نادرست خود منتظرند خداوند بر آنها فرود آید پس بنا بر اینکه معنی آیه بظاهر خود باقی است.

و در پاسخ اشکال که اگر معنی آیه اینطور باشد چه وجهی دارد قوله تعالی وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ گوید چون حق تعالی حکایت نمود دشمنی آنان را و اینکه قبول اسلام نمیکنند مگر باین شرط فاسد در مقام تهدید فرموده (بازگشت امور بسوی خدا است) پس از آنکه توجیهاتی از متکلمین نقل میکند گفته نزد من اینکه

صفحه : ۲۶۸

وجه در آیه بهترین وجوه است. «پایان» ظاهرا همان طوری که فخر رازی اظهار عقیده نموده از جهتی تفسیر خوبی است که در آیه نموده‌اند لکن اینکه گفته از اول آن آیه ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً تا آخر اینکه آیه وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ تماما در باره یهودیه‌ها فرود آمده ظاهرا درست بنظر نمی آید زیرا که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خطاب بمؤمنین است و بنا بر اینکه توجیه یهودیه‌ها قبل از قبول ایمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین ایرادی مینمودند و نیز آیه اول یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خطاب بحاضرین است هَلْ يَنْظُرُونَ اشاره بغایب است پس از اینجا معلوم میشود که اینکه آیات در یک مورد فرود نیامده موارد آن مختلف است.

لکن میتوان گفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً خطاب بمؤمنین است شما که ایمان آورده‌اید خود را بکمال اسلام برسانید و کاملا منقاد و مطیع اوامر حق تعالی گردید و اینکه آیه «هل ينظرون» تا آخر شرح حال یهودیه‌ها باشد که آنان چنین انتظار دارند که خداوند با ملائکه از آسمان فرود آیند، آری کسانی که بگوساله بگمان اینکه خدا در آن حلول نموده سجده کنند ممکن است بگمان فاسد خود چنین انتظاری هم داشته باشند که خدا بر آنها با ملائکه فرود آید.

و بسیاری از مفسرین گفته‌اند مقصود از قوله تعالی أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ یعنی انتظار دارند که بیاید امر پروردگار مثل اینکه فرموده هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ سوره نحل آیه ۳۳. و از حضرت امام رضا علیه السلام چنین روایت میکنند

هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من العمام

و نیز قوله تعالی وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا خداوند متصف بآمد و رفت نمی گردد و معنی چنین است که آمد امر پروردگار تو وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا.

و در آیه توجیهات دیگری نیز شده لکن بهتر همان قول سابقین است که گفته‌اند چون آیه از متشابهاتست خوب است که معنی آیه را محول کنیم بخدا و راسخین در علم.

صفحه : ۲۶۹

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یعنی بازگشت تمام امور بسوی خدا است شاید اشاره باین باشد که بر عکس گمان فاسد یهودیه‌ها که

منتظرند خدا بتوسط ابر بر آنها فرود آید تمام امور بازگشت بخدا مینماید *أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ* که پیدایش هر چیزی از اوست و بازگشت هر چیزی نیز بسوی اوست که مبدء موجودات و غایت و نهایت همه چیز هم اوست.

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُمْ خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که از بنی اسرائیل پرس چه اندازه از آیات روشن و معجزات واضح که برای آنها فرستادیم، اشاره بمعجزات و کراماتی است که برای اثبات پیمبری جناب موسی علیه السلام خداوند بدست حضرتش جاری نمود و بنی-اسرائیلیان دست از لجاجت و مخالفت برداشتند و بانکار خود باقی بودند، از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که آیه *بِالْأَلْهَلِ يَنْظُرُونَ* تا آخر چنانچه گفته شد اعتراض بیهودیهها است و آنها چنین انتظاری داشتند و شاید از رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم چنین خواهشی مینمودند که ما ایمان نمی آوریم مگر وقتی که خدا با ملائکه فرود آیند و از قوم یهود و سوء سابقه و نفهمی و بی خردی آنان چنین کلام مزخرفی دور نیست.

وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ تهدید مینماید کسانی را که تبدیل مینمایند نعمت خدا را پس از آمدن نعمت که بر آنان است عذاب سخت.

شاید تهدید در اینکه آیه نیز راجع بیهودیانست که آنها نعمت خدا یعنی تورات که از طرف حق فرود آمده و کتاب آسمانی آنان بوده و در آن اوصاف پیغمبر خاتم ذکر شده تحریف و تبدیل نمودند که کسی که کفران چنین نعمتی بنماید بایستی بداند که خداوند سخت انتقام است و البته آنها بکیفر عمل زشت خود مجازات سخت مینیند.

صفحه : ۲۷۰

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسَخَّرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا زِينًا وَزِينَةٌ لغوی اسم است برای هر چیزی که دارای حسن بسیار باشد و کفر بمعنی پوشیدن و پنهان نمودن است.

و در شأن نزول آیه از مفسرین گفتاری حکایت شده:

۱- اینکه آیه در باره ابو جهل و غیر او از رؤسای قریش فرود آمده که آنان ثروتمند و ریاست و مقامی دارا بودند و چون دنیای خود را آراسته میدیدند و بمال و ریاست خود مغرور بودند و فقرای مسلمانها را مسخره مینمودند و می گفتند اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق بود بایستی اشراف و بزرگان تابع او گردند. «ابن عباس» ۲- اینکه آیه در باره عبد الله ابی و اصحاب و یاران وی فرود آمده که ضعیف و فقراء مؤمنین را مسخره مینمودند. «مقاتل» ۳- اینکه آیه در باره رؤسای یهود فرود آمده که جماعتی از بنی قریظه و نظیر و قینقاع از متمولین یهودیهها که آنان فقراء مهاجرین را مسخره مینمودند. «عطاء» لکن آیه عموم دارد اگر هم در مورد خواصی فرود آمده باشد عموم آیه شامل میشود هر کسی را که در مقام مسخره مسلمانان بر آید و اعتراض بر هر کسی است که مؤمنین را برنجاند و وی را توهین نماید.

آری زینت مال و منال دنیا است که خودآرایی می کند و عالم حقیقت را می-پوشاند و چشم دل را کور می گرداند و نمیگذارد آن *تَلَّالُوا* و درخشندگی نور ایمان مؤمنین هویدا گردد و اشاره بهمین دارد قوله تعالی *زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ* (۱) سوره آل عمران آیه ۱۲.

و دنیا را متاع غرور معرفی نموده آنجا که فرموده (و اعلم انها متاع الغرور مال و زر و زیور دنیا آدمی را گول میزند و وی را میفریبد و مغرور می گرداند.

وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اشاره باین است که مؤمن با تقوی اگر چه در دنیا که همه چیز را عوضی نشان

(۱) زینت داده شده برای مردم محبت شهوات از زنها و پسران و مالهای بسیار.

صفحه : ۲۷۱

میدهد بنظر کوتاه نظران و بی‌خردان که چشم حقیقت‌بین آنان نابینا گردیده مقام و رتبه‌ای ندارند و بنظر توهین آن برگزیدگان را مینگرند لکن در آخرت که حقیقت و واقعیت هر چیزی را نشان میدهد موقعیت و منزلت آنها فوق کفار است و در اینکه مقصود از فوقیت متقین در روز قیامت چیست گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- درجات و مقامات مردمان با تقوی در قیامت بلندتر از کفار است.

۲- حظ مؤمنین با تقوی در قیامت زیادتر است از حظوظ کفار از امتعه و ریاست دنیا.

۳- حال متقین در آخرت بهتر از حال کفار است زیرا که متقین در اعلیٰ علین میباشند و کفار در سجین و آن مثل قوله تعالی است
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا.

«مجمع البیان» فوقیت مقابل تحتیت مراتبی دارد: ۱- فوقیت مکانی، ۲- فوقیت رتبی، ۳- فوقیت معنوی، ۴- فوقیت حقیقی.

فوقیت مکانی مثل اینکه گوئیم خورشید بالای سر ما است، فوقیت رتبی مثل اینکه گوئیم مقام و مرتبه بعضی راجع بشئونات زندگانی یا نسبت بدرجه و قرب بسطان یا غیر آن فوق رتبه دیگران بشمار می‌آید.

فوقیت معنوی اینکه است که بعضی راجع بکمالات روحانی از دانش و عقل و تدبیر در کارها فوق دیگران باشند فوقیت حقیقی راجع بکمال عقل و تجرد روح و ارتباط یافتن بعالم قدس است که مقام و مرتبه هر کسی بقدر ارتباط وی است بعالم اله و بقول قدسیه که هر کس نزدیکتر بآن عالم است فوق دیگران بشمار می‌آید شاید اشاره باین مرتبه اخیر دارد قوله تعالی وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بدلیل اینکه تقوی را اضافه نموده ایمان و تقوی فوق ایمان و مقام متقین فوق مقام مؤمنین فاقد تقوی میباشد خلاصه از اطلاق کلمه «فوقهم» در آیه که تخصیص بمرتبه‌ای دون مرتبه دیگر نداده چنین بر می‌آید که مؤمن با تقوی در قیامت موقعیتی پیدا مینماید و حائز مقام و مرتبه‌ای می‌گردد که مزیت و فضیلت بر باقی خلق پیدا می‌کند و بتمام جهات

صفحه : ۲۷۲

و مراتب مرتبه و مقام وی فوق دیگران است.

و چون اینکه عالم دنیا عالم ظاهر و عالم آخرت عالم «تبلی السرائر» است که باطنها ظاهر میگردد اینکه است که کفار در اینکه عالم که عالم قشر و مجاز نامیده شده در پرده سیاه طبیعت فرو رفته‌اند و چشم حقیقت‌بین آنان کور گردیده اینکه است که حقیقت مؤمنین و مقام متقین را نمی‌نگرند و گر نه در همین عالم نیز مقام کسانی که متصف بایمان و تقوی میباشند بتمام معنی بالاتر از دیگران است.

پس از اینجا معلوم میشود که مؤمن با تقوی در اینکه عالم نیز حائز مقام و مرتبه‌ای میباشد که دیگران فاقد آنند و اختصاص بقیامت ندارد لکن تحصیل چنین مقامی را بایستی در همین عالم نمود کسی که در اینکه عالم از طریق دانش و عمل نیکو مقام فوقیت بر خود تهیه نمود در آخرت نیز مقام بلندی نخواهد پیدا نمود و اینکه در آیه اختصاص بقیامت داده شاید نظر باین باشد که در آنجا هر چیزی بحقیقت تظاهر مینماید و پرده و حجابی در کار نیست اینکه است که مقام چنین اشخاصی بر همه کس پدیدار میگردد.

وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خداوند روزی میدهد هر کس را بخواهد بغير حساب و بدون آنکه فیض و رحمت او محدود باشد بحدی و اندازه‌ای معین زیرا که فیض و رحمت او غیر متناهی است و هر که را بخواهد بلند میکند و عزت میدهد و هر که را خواهد ذلت میدهد و خوار میگرداند.

لکن باید دانست که خواست و اراده او جزافی نیست آنچه کند از روی حکمت و عدل میکند و آنچه اراده کند بموقع خود انجام

میگیرد.

كان النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ امت بمعنى لغوی بمعنی دین و ملت است لکن در اینکه تمام مردم و افراد بشر دارای یک دین بودند یعنی چه آیا همه بر دین کفر بودند چنانچه در روایت ابن عباس است یا همه خداپرست بودند چنانچه گویند نظریه قتاده و مجاهد و عکرمه و ضحاک از مفسرین چنین است.

صفحه : ۲۷۳

و اگر همه کافر بودند آیا در چه وقت کافر بودند، بعضی گفته‌اند بعد از آدم تا زمان نوح علیهما السلام تمام مردم کافر بودند، بعضی دیگر گویند بعد از نوح تا زمان ابراهیم علیه السلام همه کافر بودند.

و پاسخ اعتراض که چگونه ممکن است در زمان ممتدی مردم همه کافر باشند و یک نفر موحد و خداپرست در بین مردم یافت نگردد گویند در میان آنها موحدین یافت میشدند لکن تقیه اظهار نمینمودند.

لکن اینکه جواب درست بنظر نمی‌آید زیرا اولاً بدلاله الف و لام النَّاس که برای جنس یا استغراق می‌آورند چنین میشود که تمام افراد بشر کافر بودند تا وقتی پیمبران آمدند برای هدایت آنان و اگر در میان آنها خداپرستی بود الف و لام استغراق که شامل گردد تمام افراد را معنی نداشت.

و در ثانی بنا بر اینکه معنایی که شد باید همه کافر باشند تا وقتی پیمبران مبعوث گردند و بقاعده لطف که متکلمین برای اثبات نبوت و امامت می‌آورند درست نمی‌آید زیرا که گویند در هر زمانی بایستی پیغمبر یا امامی بین مردم حکم‌فرما باشد زیرا که رحمت الهی مقتضی اینکه است که اتمام حجت نماید و خلق را مهمل نگذارد و نیز ممکن نیست زمین خالی از حجت باشد پس چگونه ممکن است در زمانی طولانی مردم را بدون ره‌نما گذارد.

و نیز ظاهر آیه چنین مینماید که قبلاً- پیمبری نبوده و بعداً چون مردم کافر بودند خداوند انبیاء را برای هدایت آنان فرستاده در صورتی که اول بشری که خلقت گردید آدم ابو البشر بود و او خود پیمبر بود پس کی مردم کافر بودند تا وقتی انبیاء آمدند و بنا بر توجیه دوم که همه مردم خداپرست بودند نیز ظاهراً درست نمی‌آید زیرا از فاء «فنبیین» که برای تفریع آورند چنین استفاده میشود که چون بر دین حق نبودند پیمبرانی فرستادیم برای هدایت آنان.

و ممکن است در آیه توجیه دیگری بشود چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند به اینکه گوئیم «ملت» را بمعنی دین و ملت نگیریم بلکه «ملت» را بمعنی تمدن

صفحه : ۲۷۴

جامعه بشری بگیریم باین لحاظ که گوئیم الف و لام «النَّاس» الف و لام جنس است نه استغراق و آیه در مقام اینکه است که چون جنس انسانی مدتی بالطبع است و منفرداً نمیتواند زندگانی خود را تأمین نماید بلکه بایستی بکمک یکدیگر زندگانی خود را اصلاح نمایند و تمدن برقرار گردد و از آن طرف حس خودخواهی و تنازع بقاء و حب ارتقاء جلی بشر است که غالب مغلوب را اعدام نماید و چون طبیعت بشری چنین است اگر مصلحتی که مؤید عند الله باشد در بین بشر حکم‌فرما نباشد که قانون خدایی بین آنان اجراء نماید و روح و جسم بشر را بوعد و وعید و بشارت و تهدید از فساد بصلاح آورد نوع بشر رو باضمحلال و نیستی خواهند رهسپار گردید بلکه اگر بشر بتوسط پیمبران طریق سعادت خود را که در تقویت روح و روان بدست می‌آید پیدا نماید نفس و شهوات حیوانی چنان غالب میگردند که علاوه بر اینکه جهات روحانی آنان فاسد می‌گردد بفساد اخلاقی نیز گرفتار خواهند گردید و در نتیجه روح و جسم آنها هر دو خراب خواهد گردید و باین بیانی که شد اینکه آیه اقوی دلیل میشود که در هر

زمانی بایستی قوانین الهی بین مردم حکم فرما باشد و دین حق که طریق سعادت و فضیلت بشر را تأمین گرداند ابراز فعالیت نماید و اگر خلق را بدون رهنما مهمل گذارد نقض غرض میشود زیرا غرض از خلقت بشر اینکه است که بکمال انسانی نائل گردد و طریق صلاح و فساد خود را بشناسد و بدون پیشوا و تأسیس قانون خدایی ممکن نیست بشر طریق سعادت را پیدا نماید.

مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ فِي الْأُمَمِ بَأْسَاءُ طَيِّبَاتٍ وَأَنَّ الْبَشَرَ لَكَاذِبُونَ. (سوره بقره: ۱۷۰)

گردد و تمدن صحیح بین آنان دائر و در نتیجه روحانیت بشر کامل گردد و راه سعادت و فضیلت خود را بجویند خداوند پیمبرانی فرستاده که هم بشارت دهند بآنها ببهشت اگر مطیع و فرمانبر باشند و هم تهدید نمایند و بترسانند آنان را از جهنم و عذاب اگر مخالفت نمایند و با آنها کتاب آسمانی مثل تورات و انجیل و زبور و قرآن و باقی کتب آسمانی فرستاده که شاهد صدق گفتار آنها باشد و نیز قانون خدایی را بین بشر اجرا نمایند.

صفحه : ۲۷۵

قانون صحیح که بشر را از پرتگاه جهالت و بی‌خردی بشاهراه سعادت و فضیلت رهبری نماید اینکه است که خدایی باشد یعنی بایستی از جایی سر چشمه بگیرد که تحت تأثیر نفس و طبیعت واقع نباشد زیرا که نفس بشر هر قدر مهذب و پاک باشد باز دانسته یا ندانسته ممکن است تحت تأثیر طبیعت واقع گردد اینکه است که قانون صحیح عادلانه آن است از طرف مبدء عالم وجود بتوسط پیمبران تأسیس گردد و آن میزان عدلی است که قوانین آن محکم و پا برجاست و سر سوزنی مایل بطرف افراط و تفریط نرفته مخصوصاً قانون محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و نوامیس احمدی صلی الله علیه و آله و سلم که دستوراتش چنان در نقطه اعتدال واقع و روی میزان عقل و منطق استوار گردیده که با هر دوره و زمانی وفق میدهد و گردش روزگار آن را کهنه نمی‌گرداند و برای تکمیل نوع بشر بدون تقیید با افراد معین یا اشخاص بخصوص مجهز و قوانین آن موقعیت آن را دارد که تا قیامت ابراز فعالیت نماید.

صفحه : ۲۷۶

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۸]

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِينَ وَالضَّرَّاءُ وَالزُّلُمَاءُ حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينُ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵) كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كِبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

ترجمه:

آیا چنین گمان میکنید که داخل بهشت میشوید و نیامده باشد شما را مصیبتی که وارد شده بر کسانی که پیش از شما بودند که بر آنان سختیها و ضررها رسید و مضطرب و پریشان خاطر بودند تا وقتی که رسول و کسانی که باو گرویده بودند پناه بحق آورده گفتند خدایا چه وقت ما را یاری میکنی (ای رسول اکرم) آگاه

صفحه : ۲۷۷

باش که یاری خدا نزدیک است،

ای پیغمبر از تو سؤال میکنند چطور انفاق کنیم بگو آنچه از خوبی انفاق مینمائید در باره پدر و مادر و ارحام و نزدیکان خودتان و بچه‌های یتیم و فقیران و راهگذران باشد و آنچه کار خیر و خوب بکنید خداوند بر آن آگاهست، نوشته شده و ثبت گردیده برای شما جهاد کردن با کفار در صورتی که شما کراهت دارید از جنگ کردن و چه بسیار امری برای شما ناگوار است در صورتی که خیر و خوبی شما در آن است و چه بسیار چیزی را دوست دارید که شر است برای شما و خدا دانا و عالم بهمه چیز است و شما نمیدانید،

سؤال مینمایند از تو راجع بجنگ نمودن در شهرهای حرام بگو جنگ نمودن در ماههای حرام گناه بزرگ است و بستن راه خداست و کفر و هتک حرمت مسجد الحرام است و بیرون کردن اهل حرم را از مسجد گناهش بزرگتر است نزد خدا و فتنه‌انگیزی بزرگتر و بدتر از جنگ و جدال است و کافرین همیشه با شما جنگ میکنند تا اینکه اگر قدرت داشته باشند شما را از دین حق برگردانند و کسی که از دین حق برگردد و کافر بمیرد چنین کسی اعمال او در دنیا و آخرت ضایع و باطل می‌گردد و از اهل آتش است و همیشه در آتش جاویدانست،

محققا کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که از وطن خود هجرت نموده‌اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند اینها امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

توضیح آیات

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ فِي شَأْنِ نَزُولِ آيَةٍ مِنْ مَوْجِبِهَا نَقْلٌ شَدِيدٌ:

۱- اینکه آیه در روزی فرود آمده که اصحاب رسول الله براهنمایی سلمان فارسی دور مدینه را خندق می‌کنند که دشمن وارد نشود و آن وقت چون دشمن آنها را محاصره نموده بود متوحش و مضطرب بودند اینکه بود که خداوند آنها را امر بصبر نمود و اینکه از خدا فتح و فیروزی بطلبند. «قتاده و سدی» ۲- اینکه آیه در جنگ احد فرود آمد آن وقتی که لشکر اسلام شکست خوردند کفار بمسلمین طعنه زدند که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیمبر بر حق بود چرا شکست خورد و مسلمانها

صفحه : ۲۷۸

کشته شدند. «بعضی از مفسرین» ۳- اینکه آیه در باره مهاجرین از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده که آنان در یاری اسلام دست از مال و دیار خود برداشتند و متحمل همه طور سختی و مرارت گردیدند. «عطاء» خلاصه آیه خطاب بمؤمنین است که شما چنین گمان کردید که لایق بهشت میشوید پیش از آنکه امتحان شوید شما بایستی امتحان شوید همان طوری که ملت‌های پیش از شما از کسانی که تابع پیمبران سابق بودند امتحان شدند.

«شیخ طبرسی» مَسْتَهُمُ الْبِأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَ زُلْزَلُوا مِلْتَهَائِهِمْ بِأَسَاءِ وَ ضَرْبِهِمْ وَ شِدَّتِ مِيفَاتَانِدُ وَ مِتْرَزَلُوا مِیْگَرْدَنْدُ کِه سَخْتِیِ آنْهَآ بَجَایِی مِیْرِسِیدُ کِه حَتِیِ پِیْمْبْرَانِ آنْهَآ مِیْگَفْتَنْدُ.

مَتَى نَصْرُ اللَّهِ که بخدا پناه میبردند و منتظر یاری خدا بودند که آنها را از سختی و شدت برهاند و فتح و فیروزی بآنان کرامت فرماید.

چنانچه مفسرین گفته‌اند در اینجا دو قول است یکی خود مؤمنین پس از آنکه از خدا طلب یاری می‌کردند پیش خود بمقتضای ایمانی که داشتند متذکر میشدند که وعده الهی حق است و بما وعده فتح و فیروزی داده و بزودی بر دشمن غالب میگردیم. و دیگر مؤمنین هر امتی از پیغمبر خود سؤال مینمودند که چه وقت وعده گشایش ما میرسد و چه وقت خداوند ما را یاری میکند آن پیغمبر میگفت آگاه باشید که بزودی خداوند شما را یاری میکند و از دشمن نجات می‌یابد. از اینکه مبارک آیه مطالبی توان استخراج نمود یکی اشاره باین است که نعمتهای اخروی محفوف ببلیات دنیوی است و صبر در ناملایمات و پایداری و استقامت

صفحه : ۲۷۹

در دینداری و بلیات و مصیبات و نارساهایی که انسان در مدت حیاتش بر وی وارد میگردد اگر با متانت و استقامت همراه گردید روحانیت وی را بزرگ میکند آن وقت لایق بهشت که دار کرامت حق و محل سعادت و نیکوکاران است میگردد خصوصا اگر صبر و خودداری در راه دین باشد و بهمین امتحان میگردد اینکه است که در قرآن مجید فرموده *أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سوره عنكبوت آیه ۱ و ۲*. آیا مردم چنین گمان میکنند که مجرد اینکه گفتند ایمان آوردیم از آنها قبول میشود و آنها امتحان نمیشوند اینطور نیست بایستی در معرض امتحان در آیند و ما محققا امتحان کردیم آنها را که پیش از شما بودند.

و دیگر در مقام تسلیت مؤمنین است که شما گمان نکنید که فقط شما گرفتار بلیات می‌شوید تمام ملل دنیا گرفتار بودند زیرا که دنیا دار بلاء و امتحان است.

۳- گوشزد مؤمنین مینماید که هر گاه در مورد بلاء و امتحان واقع شدید از خدا یاری بخواهید که بزودی مظفریت و فیروزی نصیب شما خواهد گردید.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ بَعْضِي مِنْ خَيْرِ بَعْضِي بروایت ابن عباس که از عطا نقل میکند چنین گویند مردی آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفت من یک دینار مال دارم حضرت فرمود صرف خودت کن پس از آن گفت دو دینار دارم فرمود صرف عیالت کن گفت سه دینار دارم فرمود صرف خدمتگزارت کن گفت چهار دینار دارم فرمود صرف پدر و مادرت کن گفت پنج دینار دارم فرمود در راه خدا انفاق کن.

حدیث دیگر عمرو بن جموع پیر مردی بود و مال بسیاری جمع کرده بود آمد خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله چه چیز انفاق کنم و بچه کس بدهم اینکه آیه فرود آمد.

مفسرین گویند «ما» در قوله تعالی *ماذَا يُنْفِقُونَ* باعتبار نحو و اعراب در محل رفع است و مبتداء و ذا خبر اوست و بنا بر اینکه معنی چنین میشود چه چیز است آن چیزی که باید انفاق شود، یا اینکه گفته شود، ذا، در، ما ذا، موصوله و بمعنی

صفحه : ۲۸۰

الذی است و ینفقون صله او و ما ذا بیک معنی باشد بمعنی الذی که خلاصه سؤال از آن چیزی است که بایستی انفاق شود. ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که جواب بایستی مطابق با سؤال باشد وقتی سؤال میشود از جنس انفاق که چه چیز انفاق کنیم بایستی جواب داده شود بآن چیزی که بایستی انفاق شود نه بکسانی که مستحق انفاق میباشند.

مفسرین از اینکه اعتراض پیش‌بینی کرده‌اند و جوابهایی داده‌اند.

۱- ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرِ آنچه از خیر انفاق میکنید که خیر شامل هر چیز نیکی است که بذل و بخشش گردد و معنی واضح آن مال است یعنی آنچه از مال انفاق میکنید و باضافه موارد انفاق را نیز بیان فرموده که انفاق کامل و نتیجه‌بخش نیست مگر وقتی که در موضوع استحقاق واقع گردد.

۲- چون از خارج نزد همه معلوم است که انفاق بمال میشود و چون موضوع انفاق محرز بوده و سائل نیز میدانسته که بایستی بمال انفاق کند و سؤال وی راجع بمستحقین بوده که نمیدانست بچه کس بایستی انفاق نماید اینکه بود که در پاسخ سؤال تعداد و مراتب مستحقین را بیان میفرماید پس بنا بر اینکه، جواب مطابق با سؤال می‌گردد، و نظیر او قوله تعالی ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا سوره بقره آیه ۶۵. که آنجا سؤال از بقره میشود و جواب اوصاف بقره را بیان میفرماید و اینطور سؤال و جواب برای ظهور مطلب است که سؤال از شیء بلحاظ آثار یا بعضی از خصوصیات وی است و همین طوری که وقتی سؤال از بقره میشود سؤال راجع بخصوصیات وی است زیرا که معلوم است بقره حیوان است و مقصود از سؤال اوصاف آن است همین طور وقتی سؤال از انفاق میکنند بخصوصیات و موارد آن را بیان مینمایند برای اینکه موضوع انفاق محرز و معلوم است. «تفسیر کبیر» فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ چون پدر و مادر واسطه و معدنند برای پیدایش وجود اولاد و شجره وجود و بند و ولی نعمت او میباشند و بحکم عقل انسان وظیفه‌شناس بایستی مراعات حقوق آنان

صفحه : ۲۸۱

را بنماید و به پاداشت زحمات آنها از هیچگونه فداکاری در باره پدر و مادر کوتاهی ننماید.

و اینکه قرآن مجید مرتبه اول از انفاق را تخصیص بآنها داده همان ارشاد بحکم عقل است هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ و غالباً وقتی اولاد بحد رشد و جوانی میرسد که پدر و مادر پیر و ضعیف گردیده‌اند و جوانی و مال و آنچه داشته‌اند در پرستاری اولاد فدا داده‌اند بامید اینکه در پیری آنان را کمک نماید و در واقع اولاد مدیون پدر و مادر است اگر بپا داشت زحمات آنان نیکی و احسان در باره آنها نکند و حق آنها را از گردن خود رفع ننماید ظلم در باره آنان نموده و بکیفر آن در دادگاه عدل الهی مستحق مجازات سخت می‌گردد.

و آیات و اخبار در حقوق والدین بسیار وارد شده بقدری احسان پدرو مادر اهمیت دارد که خداوند در کلام مجیدش احسان بآنها را ردیف عبادت و بندگی خود بشمار آورده آنجا که فرموده وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا سوره بقره آیه ۸۳. و اینکه آیه اشاره باین دارد که بعد از اداء حقوق الله و وظائف عبودیت مراعات حقوق پدر و مادر اهم و وظائف و بالاترین وظیفه دینی و ایمانی است.

و از بعضی روایات نقل شده که «بهشت زیر قدم مادر است» و شاید کنایه باشد اگر آرزوی بهشت داری بایستی خاک زیر قدم مادر را سرمه چشم خود گردانی یعنی مطیع و خدمتگزار وی باشی و بهر قیمتی که تمام میشود رضایت وی را بدست آری.

بین چقدر اطاعت پدر و مادر اهمیت دارد که بدون رضایت آنان عبادات مستحبه صحیح نیست بلکه نسبت بواجبات اگر چه رضایت آنها شرط نیست لکن کسی که پدر و مادر از وی راضی نباشد عبادات او بدرجه قبول نمیرسد، و عاق والدین را در تعداد گناهان کبیره بشمار آورده‌اند و در اخبار دارد «که بوی بهشت تا پانصد سال راه میرسد و کسی که عاق گردید هرگز بوی بهشت بمشام وی نخواهد رسید.»

خلاصه آیات و اخبار در حقوق والدین بقدری است که از تعداد و شماره بیرون

نخواهد برگردد آنها گفتند ما مطیع خدا و رسول میباشیم و رفتند

صفحه : ۲۸۶

تا بجایی رسیدند که آنجا را بحر بالا فرغ می گفتند سعد ابو وقاص شتری گم کرد و بعتبه بن عزوان دستور داد که در طلب شتر رود و عبد الله جحش با اصحابش رفتند تا میان طائف و مکه رسیدند آنجا فرود آمدند و منزل کردند دیدند کاروانی از طائف می آید که مویز و ادیم داشت و در میان کاروان عمرو بن خضرمی با چند نفر بودند چون آنها اصحاب رسول الله را دیدند ترسیدند عبد الله جحش گفت اینها ترسیدند یکی را بنشانید و سرش را بتراشید که اینها گمان کنند برای عمره حج آمده‌اید مطمئن گردند، و آن روز روز آخر جمادی الثانی بود و بعضی میگفتند اول ماه رجب است آنها با هم گفتند اگر امشب توقف کنیم فردا اول ماه رجب است و ماه رجب ماه حرام است و نمیتوان جنگ نمود واقد بن عبد الله تیری رها کرد و عمر بن خضرمی را کشت و او اول کسی بود که از مشرکین کشته شد و عثمان را باسیری بگرفتند و او نیز اول اسیری بود که در اسلام گرفته شد وقتی اینکه خبر شیوع پیدا نمود قریش طعنه زدند و گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ماه حرام خونریزی میکند و جنگ را حلال کرده و در اینکه ماههای حرام مردم از قتل و غارت و خونریزی مطمئن بودند اینکه را نیز حلال نمود چون اینکه خبر بر رسول الله رسید حضرت عبد الله جحش را طلبید و فرمود من نگفتم در ماه حرام جنگ کنید و خون کسی را بریزید و اسیر بگیرید آنها گفتند ما آخر جمادی الاخر بود جنگ کردیم و خضرمی را کشتیم «پایان» قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَيْدٌ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ صَدٌّ، بمعنی لغوی منع کردن و منصرف ساختن از سبیل الله و طریق عبادت است و شاید در اینجا مقصود مناسک حج باشد.

«وَ كُفْرٌ بِهِ» ضمیر به راجع بسبیل الله است.

بعضی از مفسرین گفته در اینکه آیه کفر در مقام عمل است نه کفر در مقام اعتقاد.

وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عَطْفٌ اسْتِثْنَاءٌ بَسْبِيلِ اللَّهِ خَلَاصَهُ آيَةٌ دَلَّالَةٌ دَارِدُ أَنَّ جَنْجَ كَرْدَنَ وَ خُونِرِيزِي نَمُودَن

صفحه : ۲۸۷

در ماههای حرام گناه کبیره و کفر در مقام عمل است و باعث باز داشتن از بندگی و مناسک میشود.

و بعضی گویند اینکه آیه بآیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ سوره توبه آیه ۶. نسخ شده لکن ممکن است جمع کنیم بین آیات چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند به اینکه هر کس حرمت ماههای حرام را نگاه داشت و با شما در مقام جنگ جویی بر نیامد شما نیز متعرض وی نشوید لکن کسی که با شما بنای جنگ گذاشت شما نیز از خود دفاع نمائید.

وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ چون کفار مکه در مقام عیب جویی گفتند اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ماه حرام که موقع امنیت مردم بود خونریزی نمودند آیه در رد آنها بر آمده که اگر چه در ماه حرام جنگ و خونریزی روا نیست و از گناهان کبیره بشمار میرود لکن عمل کفار قریش که نسبت بر رسول الله نمودند و حضرتش را از مکه که وطن اصلی او بود بیرون کردند نزد خدا بزرگتر است از آن عملی که اصحاب رسول الله کرده‌اند که بگمان اینکه آخر جمادی الاول است تیر زدند و عمرو بن خضرمی را کشتند و نیز فساد کفار بزرگتر از قتل است شاید مقصود از فتنه که بالاتر از قتل بشمار آورده کفر و شرک بخدا است.

وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَ كَفَّارٌ هَمِيشَهْ دَر مَقَامِ جَنْجِ كَرْدَنَ بِشَمَائِنْدَ تَا وَ قَتِي كَه شَمَا رَا اَز دِينَ بَر گَرْدَانَدَن وَ اَيْنَكِهْ آيَهْ بَا آيَاتِ دِيگَرِ كَه دَر خُصُوصِ جَنْجِ كَرْدَنَ مَمَكِنِ اسْتِجْمَاعِ نَمُودَ، به اینکه آیاتی که در موضوع جهاد رسیده مختلف است بعضی دلالت دارد که در ماههای حرام جهاد کردن ممنوع است مثل همین آیه يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ

الحرام و بعضی آیات دلالت دارد که برای مؤمنین جایز نیست ابتداء شروع بجنگ نمایند مگر وقتی که کفار در مقام ایذاء آنها برآیند و بعضی آیات مثل *فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ*

صفحه : ۲۸۸

وَجَدْتُمُوهُمْ که اختصاص بوقتی دون وقتی ندارد هر وقت دست یافتید آنها را از پا در آرید و بعضی از مفسرین گمان کرده‌اند که اینکه آیات بعضی ناسخ بعضی دیگرند لکن ظاهراً اینکه نظریه درست بنظر نمی‌آید بلکه بدلالیت همین آیه و *لَا يَزَالُونَ* تا آخر چنین بر می‌آید که چون کفار همیشه با شما بنای جنگ دارند و در صدد ایذاء شما میباشند شما نیز هر جا آنها را یافتید پیش از آنکه بشما اذیت کنند پیشدستی کنید و آنها را از پا در آرید.

خلاصه چون آیات قرآنی بعضی مفسر بعضی دیگرند ممکن است گفته شود که اصلاً تشریح جهاد در اسلام همان دفاع بوده که چون کفار همیشه در صدد قتل مسلمانها بودند امر شد که آنها نیز همیشه و هر جا که بر آنها تسلط یافتند آنها را بکشند اگر پیغمبر اسلام امر بجهاد نکرده بود کفار نمی‌گذاشتند اسلام رونق گیرد همان ابتدا نه پیغمبر می‌گذاشتند و نه امت.

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ خُودًا وَهُمْ فِي عَذَابٍ مُّهِينٍ
وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَكْفُرْ بِمَا كَفَرَ فَيُجْزَىٰ بِمَا كَفَرَ فِي سَوَاءٍ مَّوْجٍ وَهُوَ فِي عَذَابٍ مُّهِينٍ
وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَكْفُرْ بِمَا كَفَرَ فَيُجْزَىٰ بِمَا كَفَرَ فِي سَوَاءٍ مَّوْجٍ وَهُوَ فِي عَذَابٍ مُّهِينٍ
می‌گردد، حبط بمعنی لغوی حیوانی را گویند که بزیر خوردن شکم او باد کند.

و در اینکه مقصود از حبط اعمال چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- حبط بطلان عمل و زائل شدن تأثیر آن است و اینکه فرموده کسی که مرتد شد و از دین برگشت اعمال وی حبط می‌گردد یعنی کفر اثر اعمال را باطل می‌کند که دیگر نه در حیات دنیوی برای فاعل نتیجه‌بخش میشود و نه در آخرت فائده‌ای بحال وی دارد زیرا عمل صالح نه فقط حیات‌بخش طیب در آخرت است بلکه در دنیا نیز عمل نیک انسان را همیشه سرشار میدارد و قلب و دل او را باز میگرداند و بنور معرفت و محبت حق روشن میکند چنانچه فرموده *مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*

صفحه : ۲۸۹

و کسی که مرتد گردید یا در اصل کافر باشد قلبش تعلق بامر ثابت یعنی وجود حق تعالی ندارد که هنگام نعمت مبتهج بوی باشد و هنگام بلاء و مصیبت خود را بوی تسلی دهد و دلخوش باشد و هنگام حاجت و بیچارگی باو پناه ببرد و عرض حاجت نماید قال الله تعالی *أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا* سوره انعام آیه ۱۲۲. از اینکه آیه معلوم میشود که مؤمن را نیز در اینکه عالم برای او حیات نورانی است و کافر را چنین حیاتی نیست و نیز چنین دلالت دارد در آنجا که فرموده *فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ* سوره طه آیه ۱۲۷. کسی که تابع دین حق شود و براه هدایت رهسپار گردد نه هیچوقت گمراه میگردد و نه وی را ترسی و خوفی است و کسی که از یاد حق اعراض نماید چنین کسی در ظلمت طبیعت فرو رفته و زندگانی او تنگ میشود و خداوند جمع نموده بین اقسام سعادت و شقاوت را بقوله *ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ* سوره محمّد آیه ۱۱ پس از اینکه بیان معلوم شد که مقصود از اعمالی که بارتداد حبط میگردد آن اعمالی است که غرض انسان از آن سعادت حیات است نه فقط عبادات و اعمالی که برای قرب بحق میکند زیرا که حبط اعمال نسبت بکفار نیز داده شده مثل آنجا که فرموده *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْ أقدامكم وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ*

«تفسیر المیزان» ۲- ارتداد مؤمن درست نیست یعنی هرگز مؤمن واقعی مرتد نمیشود زیرا که اجماعی است که بر ایمان استحقاق ثواب ابدی و کفر استحقاق عقاب ابدی است و جمع بین یک نفر که هم مستحق عقاب باشد و هم مستحق ثواب در یک وقت ممکن نیست پس احباط که حقیقتاً شخص مؤمن باشد و بعد برگردد از ایمان درست نیست مگر اینکه از اول در اظهار ایمان یا از روی تقیه باشد یا بطمع یا غیر آن خلاصه ارتداد کشف از اینکه میکند که از اول

صفحه : ۲۹۰

ایمان حقیقی در بین نبوده بلکه فقط تظاهر بایمان مینموده چگونه ممکن است کسی از روی حقیقت ایمان آورد و عمل نیکو بجا آرد و از ایمان برگردد و آن وقت اعمالش باطل گردد در صورتی که در کلام مجید فرموده *أَنْ لَا أُضِيعَ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ* و معنای حبط عمل در ارتداد اینکه است که خداوند منافق را رسوا میگرداند و عمل ظاهری او را باطل می گرداند زیرا معنی حبط اینک است که حیوان اینقدر بخورد که شکمش باد کند و بمیرد و وجودش باطل و بی اثر گردد و چون عمل منافق وقتی فاش شد که از روی حقیقت نبوده باطل و بی اثر می گردد و دیگر نه فائده دنیوی بحال وی دارد و نه اخروی لهذا اعمال چنین کسی را حبط گفته اند. «ابو الفتوح رازی» ۳- بعضی از مفسرین گویند کسانی که مرتد می گردند اعمالی که در حین ایمان کرده اند باقی میماند تا هنگام مرگ اگر بر نگشتند و توبه نکردند اعمالشان باطل میشود بدلیل قوله تعالی *وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ* و آیه در مقام بیان حال کفار است که در وقت مردن اگر با ایمان باشند اعمال گذشته آنها نتیجه بخش میگردد و گر نه باطل و عاقل میگردد.

۴- جماعت دیگری گفته اند از همان وقتی که مرتد گردید اعمال وی باطل می گردد اگر چه بعد از ارتداد برگردد بایمان و اینکه مقید فرموده بموت برای اینکه است که آخر عمر حال وی معلوم میشود نسبت بکفر و ایمان.

۵- قول دیگر شرط بطلان عمل را در اینکه آیه چنین فرموده که اگر کسی مرتد گردد و با حال ارتداد بمیرد در اینصورت اعمالش باطل می گردد لکن اگر بعد از مرتد شدن برگشت بایمان اعمال نیک او بحال خود باقی است که مناط حال مردن است. لکن چنین بنظر می آید که بهترین اقوال همان قول ابو الفتوح است که از ارتداد کشف میشود که مرتد از ابتدا ایمان صحیح نداشته و گر نه چگونه ممکن است کسی از روی حقیقت و دانستگی ایمان آرد و بعد برگردد مخصوصاً اگر اعمال صالحی

صفحه : ۲۹۱

و نیز در اینکه زمینه کرده باشد که عمل صالح ایمان را محکم میگرداند و بر یقین میافزاید و ضمیر منکم اگر چه دلالت دارد که مرتد از مؤمنین میباشد و از ایمان برگشته لکن یا ایمانش صوری و تقلیدی بوده یا از روی نفاق ایمان آورده بوده و اعمال وقتی سعادت دنیا و آخرت بآن تأمین میگردد که از روی ایمان واقعی انجام گیرد و قول حق تعالی (که عمل کسی را باطل نمیکند) منصرف بجایی است که عمل از روی ایمان صحیح واقعی انجام گرفته باشد نه از روی خوف و طمع یا بی خردی و نفهمی.

بعضی از مفسرین عنوان نموده و مورد بحث قرار داده که آیا گناه و خطاکاری غیر از کفر نیز چنین است که اثر اعمال نیک را میبرد و حبط و باطل میگرداند و بعکس اعمال نیک اثر اعمال بد را میبرد یا هر کدام بجای خود باقی است اگر بد است بحسب آن مجازات میشود و اگر خوب است بحسب آن ثواب داده میشود مگر اینکه بعضی از حسنات و اعمال نیکو اثر بعضی گناهان را میبرد مثل تقوی قوله تعالی *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ* سوره انفال آیه ۲۹ و مثل اجتناب از کبائر *إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ* سوره نساء آیه ۳۵. یا اینکه کسر و انکسار و موازنه بین آنها واقع میگردد بدلاست آیات و اخبار قول اخیر معتبرتر است لکن نه بطور تحابط باشد که مثلاً اعمال بد بکلی اثر اعمال خوب را ببرد و لو آنکه

غالب باشد یا بعکس اعمال خوب بکلی اثر اعمال بد را زائل گرداند بلکه در قیامت در میزان حساب موازنه میشود. آری عمل نیکی که بکلی اثر اعمال بد را باطل و زایل میگرداند بالاترین آنها اسلام و دیگر توبه است که بکلی اثر گناه را زایل میگرداند و دیگر نماز است چنانچه فرموده و أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ سوره هود آیه ۱۱۵. لکن از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که هر عمل حسنه‌ای که بمرتب قبول برسد اثر اعمال بد را میبرد زیرا که الف و لام در «الحسنات» یا الف و لام جنس است یا استغراق هر کدام باشد مفید عموم است پس بنا بر اینکه چنین میشود که راجع بسیئات فقط کفر و شرک بخدا و ارتداد است که اعمال

صفحه: ۲۹۲

حسنة نیکو را فاسد میگرداند لکن راجع باعمال نیک که از حسنات محسوب گردد تمام سیئات و خطیئات را زائل میگرداند مگر شرک بخدا و ارتداد که هیچ عمل نیکی جلوگیری از آن نمیکند حتی توبه که فرمود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ زیرا که شرک و ارتداد روح عبادت و موضوع عبودیت را زائل میگرداند بلکه روح انسانی که لطیفه ربانی است میمیراند کسی که کافر بخدا گردید روح انسانیت او مرده.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱) سوره طه آیه ۱۲۳.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَأَلْنَا أَن نَأْتِيَهُمْ مِّنْ قِبَلِنَا لِيُقَدِّمُوا لَنَا ذَبْحًا عَلَى الْأَنْفُسِ وَأَن يَكُونَ حَرَامًا عَلَى الْغَائِبِينَ فَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْبُرْهُانَ فَجَاهَدْ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُقْتَدِرِينَ خود برداشتند و با رسول الله از مکه به مدینه مهاجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و جان خود را در معرض اعدام قرار دادند.

أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ چنین اشخاصی که مال و جان خود را در راه خدا فدا دادند اینها کسانی میباشند که امیدوار برحمت خدایند و خداوند آمرزنده و مهربان است آری کسی حقیقتاً امیدوار برحمت و کرم حق است که خود را در معرض رحمت در آورد لکن کسانی که فقط بزبان گویند ما امیدوار برحمت حق میباشیم یا اینکه میگویند خدا کریم است اینکه طور گفتار ناشی از غرور و بیخردی است کسی که حقیقتاً امیدوار برحمت الهی باشد بایستی علامت امیدواری وی ظاهر باشد یعنی دل و قلبش همیشه بسوی او نگران باشد و طوق بندگی بگردن آویخته در فرمانبری سستی و تنبلی ننماید

(۱) کسی که اعراض کند از یاد من زندگانی وی سخت میگردد و محشور میگردانیم او را روز قیامت در حالی که نابینا است.

صفحه: ۲۹۳

جماعتی از مفسرین در شأن نزول آیه گویند که عبد الله بن جحش که در آیه پیش وصفش گفته شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را بجنگ فرستاده بود پس از آنکه برگشت آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گفت آیا بر اینکه عمل ما اجری هست یا نه اینکه آیه نازل گردید زیرا که عبد الله عمه زاده پیغمبر و از مهاجرین و مجاهدین فی سبیل الله بود.

صفحه: ۲۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰) وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُعْجِبْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا يُعْجِبْكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

ترجمه:

از تو سؤال میکنند از حکم شراب و قمار بگو در اینکه دو عمل گناه بزرگ است و منافع و سودی است برای مردم و گناه آنها بزرگتر و زیاده‌تر از نفع آنها است و از تو سؤال میکنند که چه چیز انفاق کنند بگو آنچه زائد بر امور زندگانی شما است اینطور خداوند بیان می‌کند آیات خود را شاید شما بخود آئید و فکر خود را بکار اندازید، برای اصلاح کار دنیا و آخرت، و سؤال میکنند از تو از چگونگی

صفحه : ۲۹۵

رفتار با یتیمان بگو کوشیدن در صلاح کار آنها خوب است و اینکه با آنها آمیزش نمائید که آنها برادران دینی شما هستند و خدا میداند مفسد کیست و مصلح کدامست (و خدا کار یتیمان را آسان نموده) و اگر میخواست شما را در امر یتیمان بزحمت میانداخت زیرا که خداوند غالب و درستکار است

ای مسلمانان با زنان مشرکه ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان آرند و یک کنیز با ایمان بهتر است از یک زن آزاد مشرک و لو آنکه حسن وی شما را بشگفت آورد و نیز زن با ایمان نباید با مرد مشرک ازدواج کند تا وقتی که ایمان آرد و هر آینه یک بنده با ایمان بهتر است از یک مردی که آزاد و کافر باشد و لو اینکه حسن و کمال ظاهر آن شما را بشگفت آورد زیرا که مشرکین شما را دعوت بآتش میکنند و خداوند شما را (از راه عمل نیک) دعوت ببهشت و مغفرت و آمرزش مینماید بخواست خود و روشن و هویدا مینماید آیات خود را برای مردم شاید آنها متذکر گردند،

و ای پیغمبر از تو سؤال میکنند از حکم حیض بگو آن آزاری است برای زنان در ایام حیض نزدیکی با آنها نمائید تا وقتی که پاک گردند چون طهارت یافتند نزدیکی با آنها نمائید بآن طوری که خداوند بشما دستور داده بدرستی که خدا دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد طهارت یافته گان را،

زنان شما کشت‌زار شمایند و داخل گردید در کشتزار خود از هر راهی که بخواهید و برای نفع خود اعمال نیکی پیش فرستید (و دستورات و اوامر خدا را) نگاهدارید و بدانید محققا شما خدا را ملاقات خواهید نمود و ای رسول اکرم مژده و بشارت بده بکسانی که ایمان آورده‌اند.

توضیح آیات

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ خمر بمعنی لغوی ستر و پرده است مقنعه را خمار گویند چون سر و گردن را

میوشاند و بمعنی عرفی و شرعی و آن هر مایعی است که سکر و مستی آور باشد و بمناسبت اینکه عقل را میوشاند هر مسکری را خمرش گویند و المیسر در لغه بمعنی سهوله است و قمار را میسر گفته‌اند برای اینکه سهولت مال بدست می‌آید.

صفحه : ۲۹۶

و مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که جماعتی از صحابه شرفیاب حضور مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدند و گفتند «افتنا فی الخمر و المیسر فانهما مذهباً للعقل مسلبةً للمال» وقتی اصحاب از حضرت حکم خمر و میسر را خواستند که خمر عقل را زایل میگرداند و قمار مال را تلف میکند اینکه آیه نازل گردید.

قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ بَعْضُیْ از مفسرین اثم کثیر قرائت کرده‌اند و گویند اثم و ذنب در معنی نزدیک بهم و شبیه یکدیگرند و در اینکه از اینکه آیه حرمت بر می‌آید یا نه از بعضی مفسرین نقل میکنند که گفته از اینکه آیه حرمت بر نمی‌آید زیرا که حرمت در جایی است که منفعت در آن نباشد و در اینکه آیه فرموده وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ پس همین قدر از آیه بر می‌آید که در خمر ضرر است و ضررش زیادتر از نفع آن است لکن اینکه حرف خلاف است زیرا که اثم بمعنی گناه استعمال شده مثل قوله تعالی وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا سوره نساء آیه ۴۷. اگر حرام نبود چگونه مرتکب آن گناهکار بود.

و در جای دیگر هر حرامی را اثم نامیده قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ که هر حرامی اثم و گناه است خصوصاً بضمیمه قوله تعالی إِثْمٌ كَبِيرٌ و بدالات آیات دیگر که یک جا فرموده إِنَّمَا الْحَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ تَا آنجا که فرموده فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ صریح در حرمت است زیرا که نهی دلالت بر حرمت دارد و در جای دیگر لا- تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى سوره نساء آیه ۴۲. اگر چه نهی در آیه اخیر راجع بنماز است لکن مناط حرمت زایل شدن عقل و باقی مضراتی است که از مشروبات الکلی و مسکرات پدید می‌گردد مخصوص بنماز نیست.

بعضی از مفسرین توضیح داده مضراتی که از شرب مسکرات عاید انسان میشود که مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گوید اما شرب خمر مضرات طیبیه‌ای که از آن پدید می‌گردد در معده و روده‌ها و کبد و ریه و سلسله اعصاب و شراین و قلب و حواس

صفحه : ۲۹۷

مثل قوه بینایی و ذائقه و غیر اینها بقدری زیاد است که اطباء و پزشکها جدیداً و قدیماً کتابهای بسیاری در آن تألیف نموده‌اند و نیز آنچه احصائیه نشان میدهد چه بسیار کسانی که از اینکه سم مهلک مبتلا بچه امراض غریب و عجیب گردیده‌اند اما ضرر مسکرات راجع باخلاق و امور نفسانی از سوء خلق و فحاشی و جنایات و قتل و افشاء سر و هتک حرمت دین و ابطال تمام قوانین و نوامیس مدنیت و انسانیت که اساس سعادت حیات بشری بر آن است بسیار است آدم مست نه عفت می‌شناسد نه عرض نه مراعات نفوس مینماید نه مال، نمیداند چه میگوید و نمیفهمد چه میکند و کم جنایتی در عالم واقع می‌گردد که باعث آن همان مستی و سکر نباشد. اما ضرر مسکرات راجع بامور روحانی مثل زائل شدن عقل و اختلال در فکر و تغییر اوضاع دماغیه در حال مستی بلکه در حال هشیاری نیز قابل انکار نیست در صورتی که شریعت اسلامی وضع شریعت را روی میزان عقل سلیم قرار داده و نهی شدید فرموده از آنچه باعث بطلان عمل عقل میشود باشد منع مثل خوردن مشروبات و عمل قمار و زیادتر چیزی که بسلامتی عقل ضرر میرساند شرب مسکرات است و بالاترین عملی که حکومت عقل را باطل میگرداند و تعادل اوضاع دماغیه را بهم میزند همان مشروبات است چنانچه بالاتر چیزی که بقول انسان ضرر میرساند و از اعتبار میاندازد کلام زور و دروغ است. «تفسیر المیزان» و در اینکه آیا شرب مسکرات قبل از منع شارع اسلام در عصر پیمبران سابق حلال بوده یا نه در مذهب جعفری معلوم نیست کسی قائل بحلیت آن باشد و ادعای اجماع توان نمود که در هیچ عصری حلال نبوده و هیچ پیمبری شرب مسکرات را تجویز ننموده چگونه ممکن است چنین

باشد در صورتی که اصلاً ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای تحصیل سعادت دنیوی و اخروی و تأمین امور تمدن و اجتماعات بشری است و اینکه بتأسیس قوانین الهیه حیات روحانی و جسمانی در انسان تولید گردد و سعادت در اینکه دنیا و آخرت نصیب وی گردد در صورتی که شرب مسکرات بقوای جسمانی و روحانی و اوضاع دماغی بشر صدمه فوق العاده میزند و احدی منکر مضرات مسکرات نشده پس

صفحه : ۲۹۸

چگونه توان تصور نمود که پیغمبری که برای هدایت خلق مبعوث گردیده تجویز نماید چنین عمل رکیک را و اگر قبول کنیم که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نهی صریح شرب خمر مینمودند از عادت جاهلیت بوده که قوانین پیمبران پیش متروک شده بود و مردم بعضی که بدیانت حضرت مسیح یا حضرت موسی نبودند بت پرست بودند و آنهایی که بدیانت مسیح یا موسی بودند باحکام و دستورات آنها عمل نمیکردند و اینکه بعضی از عیسویان یا موسویان نسبت شرب خمر به پیمبران میدهند مسلماً خلاف و غیر واقع و دروغ است ممکن نیست پیغمبری که برای هدایت خلق مبعوث شده کاری کند که عقلش زائل گردد تا اینکه در حین زوال عقل نسبت ناروا بخداوند بدهد یا چنین عمل نکوهیده‌ای را که بجان و روح و عرض و ناموس انسان ضرر میرساند تجویز نماید هرگز ممکن نیست.

و اجماعی است که (کل-مسکر حرام) هر چیزی که سکر آور باشد حرام است حتی اگر اندکی نیز از مسکرات خورده شود آن را نیز حرام دانسته‌اند و چیز بخصوصی مدخلیت در حرمت ندارد از آنچه گرفته شود خواه انگور باشد خواه مویز و خرما و جو هر چه باشد وقتی مستی آورد خوردن آن حرام است زیرا که روایت در اینکه خصوص بسیار رسیده که هر چه بسیارش مستی آورد اندکش نیز حرام است، بروایت ابو الفتوح رازی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده هر مشروبی که مستی آورد خواه از انگور و خرما باشد خواه از مویز و جو و گندم و ارزن و عسل گرفته شده باشد اگر مستی آور باشد خوردن آن حرام است. و نیز اخبار در نهی از شرف خمر و عذاب و عقاب و مفسادی که بر آن مترتب میگردد بقدری زیاد است که در شمار نمی‌آید و در کافی ابی بصیر از معصوم چنین روایت میکند که فرموده «خداوند قرار داد از برای گناهان خانه‌ای و از برای خانه دری و برای در قفلی و برای قفل آن قفل کلیدی و کلید تمام معاصی خمر است و نیز در کافی از ابی عبد الله علیه السلام است که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «ان الخمر رأس کل اثم»

خمر سر تمام گناهان است و نیز از کافی روایت میکنند که جابر از ابی عبد الله نقل می‌کند

صفحه : ۲۹۹

که فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ده طائفه را لعن نمود: ۱- آن کس که مایع مسکرات را غرس میکند، ۲- آن کس که حراست آن را میکند و آن را بعمل می‌آورد، ۳- آن کس که انگور یا غیر آن را برای گرفتن شراب میفشارد، ۴- آن کس که می‌آشامد، ۵- آن کس که ساقی میشود، ۶- آن کس که حمل و وضع میکند ۷- آن کسی که بارش را بدوش میکشد، ۸- آن کسی که میفروشد ۹- آن کسی که میخورد، ۱۰- آن کس که میخورد.

و نیز از کافی از صادق آل محمد علیه السلام چنین روایت میکنند که قال رسول الله ملعون ملعون کسی که بنشیند بر سفره‌ای که در آن شرب خمر میشود.

و از کتاب خصال از ابی امامه روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده چهار نفرند که خداوند در روز قیامت بآنها نظر نمی‌کند: عاق، منان، منکر قدر، مدمن خمر، و نیز روایت دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند

قسم خورده که بنده‌ای نیست که در دنیا شرب خمر نموده باشد مگر اینکه در قیامت می‌آشامند بوی از آب حمیم خواه معذب باشد یا آرمزیده پس از آن فرموده شارب الخمر روز قیامت می‌آید در حالی که روی او سیاهست «مزرقة عیناه، باثلا شذقه، سائلا لعابه، و الغا لسانه من قفاه» (۱).

بعضی از مفسرین گفته‌اند که تأیید میکند اینکه روایات را قوله تعالی *إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ خُدُوه فَاعْتَلَوْه إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ* و در مذمت قمار نیز اخبار بسیار رسیده و بدلالیت اینکه مقارن با خمر نموده معلوم میشود هم در حرمت و هم در عقوبت و هم در ضرر جانی و مالی قمار دست کمی از

(۱) یعنی شارب مسکرات روز قیامت می‌آید در حالی که روی او سیاهست چشمهای وی از زرق گردیده و بگودی فرو رفته آب از دهنش ریزانست لبهایش آویزان گردیده و از پشت سرش بیرون افتاده.

صفحه : ۳۰۰

شرب خمر ندارد و چنانچه از اخبار بر می‌آید قمار اسم بر هر چیزی است که در آن برد و باخت باشد. و *مَنَافِعُ لِلنَّاسِ* شاید مقصود از منافی که در شرب خمر تصور میشود قوت بدنی و لذت طبیعی موقتی باشد و در قمار منافع مالی خیالی تصور می‌گردد که قمار باز بطمع نفع مشغول قمار می‌شود. و *إِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا* اگر چه اندک منافی در شرب خمر و قمار بنظر می‌آید لکن گناه آن که در اثر مخالفت نهی صریح و ضررهای جانی و مالی عاید شخص میگردد بمراتب بزرگتر از آن منافع جزئی خیالی است. جانا اگر مایل بشراب و مستی میباشی قطره‌ای از شراب عشق حقیقی بذائقه جانت برسان و از «شرابا زنجبیل» روح را گرم کن و از «شرابا کافورا» قلب خود را خنک گردان و از «ماء سلسبیل» قوی و مشاعر خود را رونق ده و از آن نهر آب «غیر آسن» که هرگز در آن فساد و تغییری پدید نمی‌گردد جگر سوخته خود را سیراب گردان و حیات جدیدی بر خود تأمین گردان و از آن نهر شیری که قوت بخش جان و روح است خود را محظوظ گردان و بجان و روح خود قوت بده و از «شرابا طهورا» ذره‌ای بچش تا آنکه مست گردی و پس از مستی بوجد آیی و وقتی مست عشق گشتی از وجد بوجد آیی و از وجود بوجدان و از وجدان بشهود رسی آن وقت خواهی دید چه عالم وسیع جان‌فزایی بنظرت جلوه مینماید.

«اگر بینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را»

و *يَسْتُلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ* در شأن نزول آیه گفته‌اند وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم راجع بصدق تأکید فرمود گفتند یا رسول الله بیان فرما چه دهیم و چند دهیم و یکی دهیم اینکه بود که اینکه آیه

صفحه : ۳۰۱

فرود آمد که وقتی از تو از انفاق سؤال نمودند *قُلِ الْعَفْوُ* عفو بمعنی لغوی زیاد و کثرت است.

بعضی از قراء «العفو» را بضمه قرائت کرده‌اند که خبر مبتدای محذوف باشد که بگو آنچه انفاق میکنید و بعضی بفتح خوانده‌اند «قل انفقوا العفو».

و در اینکه مقصود از عفو، در آیه چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- جماعتی از مفسرین گفته‌اند «عفو» آن مالی است که از قوت سال شخص و عیالات وی زیاد آید.

۲- عفو، آن زیادتی مال است که شخص وقتی انفاق نمود درویش و فقیر نشود.

(حسن بصری) ۳- عفو آن مال بسیاری است که از انفاق نقصانی در آن پدید نگردد.

«عبد الله عباس» ۴- صدقه است از راه توانگری. «مجاهد» ۵- عفو، انفاق نمودن بقدر متعارف و متوسط است که در طرف افراط و تفریط نیفتد. «عمر بن دینار و عطاء» ۶- عفو: انفاق کردن بقدر طاقت است. «ضحاک» ۷- مقصود از عفو، اینکه است که هر چه شد از کم و زیاد انفاق شود.

«عبد الله عباس» ۸- عفو، هر مالی است که حلال تر و پاکیزه تر باشد برای انفاق.

«تفسیر ابو الفتوح رازی» کَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ، فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنْطُورُ خَدَاوَنَدُ بَرَايَ شَمَا ظَاهِرٌ مِيكَرْدَانَدُ أَنْجَه رَا كَه نَعْفُ دَنِيوِي وَ اِخْرُوِي شَمَا دَر اَن اَسْت كَه هَم دَنِيَايَ شَمَا دَر اَثْر حَفْظ مَال تَأْمِيْن كَرْدَد وَ هَم اَخْرَت شَمَا Dَر اَثْر اِنْفَاق زِيَادَتِي مَال اِصْلَاح شُود شَايِد شَمَا فِكْر خُود رَا بَكَار بِيَاْنْدَازِيْد وَ هَمِيْشَه رَا جَع بَمَنَافِع دُنْيَا وَ اَخْرَت خُود اَنْدِيْشَه نَمَايِد وَ صِلَاح وَ فِسَاد خُود رَا بَشَنَاسِيْد.

صفحه: ۳۰۲

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ فِي شَأْنِ نَزْلِ آيَةِ دُو قَوْلِ اَسْت:

عبد الله عباس بروایت عطیه و ضحاک و سدی چنین گفته که قاعده عرب در زمان جاهلیت اینکه بوده که نظر به اینکه کار یتیم خیلی اهمیت داشته مال او را از مال خود جدا میکردند و به هیچ وجه مداخله در آن نمی نمودند حتی کسی حیوان سواری او را سوار نمی شد و بخدمه او خدمتی رجوع نمی نمود اینکه بود که پس از آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در باره یتیمان سؤال شد اینکه آیه آمد.

قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ بَلْغُوْا اِصْلَاحَ كَارِ اَنَّهُا از روی مصلحت بهتر است.

۲- جماعت دیگری گفته‌اند چون خداوند در باره مال ایتام سفارش فرموده و آیاتی فرستاده مثل وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتَامَىٰ وَقَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا مَرْدَم تَرَسِيْدِنْد وَ يَتِيْمَان رَا از خود دور گردانیدند و غذای آنها را از غذای خود جدا نمودند حتی اگر طعام ایتام چیزی زیاد می آمد هیچ تصرف نمی نمودند تا آنکه خراب میشد و اینکه مطلب بر مردم مشکل شد اینکه بود که از حضرت رسول سؤال نمودند و خداوند آیه فرستاد که اصلاح کردن کار یتیم و حفظ مال او بدون اینکه طمع در مال او کنید یا اجرتی بخواهید برای آنها و نیز برای خودتان بهتر است و اگر صلاح کار یتیم در آن باشد که با آنها آمیزش کنید آنها را از خود دور نگردانید و اِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَارْحَمُوهُمْ که آنها برادران شما هستند یعنی همان عملی که با برادران خود میکنید در باره یتیمان نیز مرعی دارید و آنها را از خود مرانید و دور نکنید.

ابو عبیده چنین گوید که اینکه آیه دلیل بر اینکه است که هر گاه چند نفر با هم مسافرت نمودند رواست که با هم یک جا خرج کنند و هم خرج باشند و کم و زیادی که بین آنها در خوراک پیدا میگردد هر گاه برضایت باشد باکی نیست.

صفحه: ۳۰۳

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ خُودَا مِيْدَانَدُ چَه كَس غَرَض او نَسْبَت بَمَال يَتِيْم فِسَاد اَسْت وَ چَه كَس غَرَض او Dَر مَخَالِطَةُ بَا يَتِيْمَان صِلَاح حَال اَنَان اَسْت.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ وَ اِگر خُودَا مِيْخُودَا رَا جَع بَكَار يَتِيْم شَمَا رَا بَزْحَمْت مِي اَنْدَاخْت.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ خداوند غالب و قاهر است بر آنچه حکم کند حکیم است که آنچه حکم کند مطابق حکمت و صلاح‌دید است. «تفسیر ابو الفتوح رازی» و در تفسیر قمی از حضرت صادق روایت میکند که چون فرود آمد آیه إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا هر کس بچه یتیمی نزد او بود از خود او را جدا نمود و چون از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمودند در اخراج آنها اینکه آیه رسید که قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ.

وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که حضرت رسول شخصی که نامش ایمن بود و او را مرثد بن ابی مرثد غنوی می‌گفتند و مرد قوی و شجاع بود فرستاد بمکه که جمعی از مسلمانان که در آنجا بودند بیاورد و در مکه با زنی از مشرکین سابقه رفاقت داشت و نامش عناق بود وقتی آن زن شنید که ایمن بمکه آمده نزد او آمد و گفت بیا ساعتی با هم بنشینیم ایمن گفت اسلام بین من و تو را جدایی انداخته و برای من دیگر چنین کاری روا نیست آن زن گفت با من ازدواج نما گفت بایست از حضرت رسول دستور بخواهم و چون آن زن میدانست که چنین دستوری باو نمیدهد عده‌ای را بسر او ریخت که او را بزدند از دست آنها خود را نجات داد و پس از آنکه کار خود را انجام داد برگشت بمدینه و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود اینکه آیه

صفحه : ۳۰۴

نازل گردید که ازدواج نکند با زنهای مشرکه تا وقتی که ایمان آرند بعضی گفته‌اند اینکه آیه وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ بآیه دیگر که در سوره مائده آیه ۶ است الْيَوْمَ أُحْزِلَ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَالٌ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلَالٌ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ نسخ شده لکن چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند آیه سوره مائده ناسخ و لَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ نیست زیرا که نهی راجع بزنهاى مشرکه است و جواز نکاح راجع بزنهاى اهل کتاب از یهودیها و نصرانیها و غیر آنها.

و مشرک اسم فاعل است یعنی آن کسی که برای خدا شریک و انباز قرار میدهد و برای شرک بخدا مراتبی گفته شده فرد واضح آن قائل شدن بتعدد اله و عبادت بتها و طلب شفاعت از اصنام و غیر اینها میباشد و مرتبه پائین تر شرک نصرانیها است که بگویند مسیح پسر خدا است و یهودیها که گویند عزیر پسر خدا است یا اینکه گویند ما پسرهای خدا میباشیم چنانچه قرآن بآنها اشاره دارد و مرتبه پائین تر شرک در مقام عبادت است که در مقام عبادت خالص نباشد برای خدا و غیرى و جهتی در نظر باشد و پائین تر از آن شرک در مقام فعل است که شخص متمسک باسباب باشد و اسباب را مستقلاً مؤثر داند و چشم از مسبب الاسباب پوشد و تمسک نماید باسباب و مخلصینی که از شر شیطان در امانند کسانی میباشند که در هر چهار مرتبه توحید کامل گردند یعنی توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت و هدف و نقطه نظر آنها در مقام امور بحق است و بس و آنها کسانی میباشند که شیطان قسم خورده تمام بنی آدم را گمراه میکنم مگر «مخلصین» اگر چه چنانچه در حدیث دارد مخلصین نیز در خطرند چنانچه کفر نیز مراتبی دارد بالاترین اقسام کفر انکار الوهیت و انکار نبوت و معاد است و پائین ترین مراتب کفر ترک واجبات است مثل اینکه تارک حج را کافر نامیده و نیز کسی که ترک بعضی واجبات نماید او را کافر گفته‌اند لکن تارک واجبات را حقیقتاً نمیتوان کافر نامید بلکه کسی که ترک بعضی واجبات نماید در صورتی که

صفحه : ۳۰۵

انکار ضروریات اسلام را ننماید بایستی چنین کسی را فاسق نامید نه کافر.

و آن شرکی که مانع از ازدواج است آن شرک بمعنی اول است که در مقام الوهیت مشرک باشد نه بآن معانی دیگری که در اقسام شرک گفته شد.

وَلَأَمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ كُنِيزٌ بَا اِیْمَانٍ بَهِتْرٌ اسْتِ از زن آزادی که فاقد ایمان و مشرک باشد.

اشاره به اینکه شما جمال صوری را ننگرید رنگ و خال فریبنده و خالی از حقیقت است گل زیبای جمال انسان باندک باد خزان آفاتی بزودی پژمرده می‌گردد و طراوت و زیبایی وی تبدیل میشود جمال حقیقی حسن باطنی است که در اثر ایمان و تقوی پدید می‌گردد و آن جمال دائمی و همیشگی است که دست تطاول روزگار و تغییر لیل و نهار آن را فاسد نمیگرداند بلکه آفات و بلیات دنیا اگر با صبر و متانت همراه باشد بر نورانیت و قوت و متانت آن می‌افزاید.

وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ وَ لَوْ أَنَّهُ مُشْرِكٌ دَر جَمَالِ صَوْرِي بِحَدِ اعْجَابِ رَسِيْدِهٖ بَاشَد زِيْرَا خِيْرِيْتِ وَ كَمَالِ دَر جَمَالِ بَاطِنِي اسْتِ نَه دَر شَمَائِلِ ظَاهِرِي جَمَالِ بَاطِنِي جَوْهَرِ وَ حَقِيْقَتِ وَ وَاَقْعِيْتِ اسْتِ جَمَالِ ظَاهِرِ مَجَازِ وَ نَمَائِشِ بِي مَعْنِي اسْتِ جَمَالِ بَاطِنِي پَر تَو نُوْرِ اَزْلِيْتِ اسْتِ جَمَالِ ظَاهِرِ صَوْرَتِ بِلَا حَقِيْقَتِ اسْتِ.

أَوْلِيْكُ يَدْعُوْنَ إِلَى النَّارِ زَن مَشْرِكِهٖ وَ مَرْدِ مَشْرِكِ شَمَا رَا بَآتَشِ دَعْوَتِ مِيْكَنَنْدِ وَ خَدَاوَنْدِ شَمَا رَا بَسُوِي بَهْشْتِ مِيْخَوَانْدِ.

در مقام علت حکم و سبب تأسیس آن است که مانع از ازدواج با مشرکین برای اینکه است که زن و شوهر بآن ارتباط و آمیزشی با هم پیدا می‌کنند هر یک مایلند که دیگری را با خود هم‌کیش و هم‌مسلك و هم عقیده نمایند و بآن جذابیتی که بین آنان دائر است از راه گفتار و کردار و جهات دیگر در روحیه یکدیگر تأثیر مینمایند

صفحه : ۳۰۶

اینکه است که ظلمت کفر و آن تیرگی و خباثتی که در قلب مشرک تعبیه شده قرین خود را می‌کشاند بسوی آتش و ممکن است مؤمن را خصوصا کسانی که تازه از شرک بایمان گرویده‌اند برگردانند بحالت شرک زیرا هنوز ایمان در قلب آنان نفوذ نموده و چون ایمان واقعی پرتو نور ازلی است که بر قلب مؤمن پرتو افکنده و هر کس با مؤمن آمیزش نماید او بآن نور حقیقت وی را رهبری مینماید ببهشت اینکه است که در اینکه مبارک آیه نهی صریح میفرماید که از ازدواج با مشرکین خودداری نمائید

ذره ذره کاندیرین ارض و سما است جنس خود را همچو کاه و کهرباء است

ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند

«مثنوی» وَ اللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ لَكِنْ مَّؤْمِنٌ كِهْ بِحَقِّ وَ حَقِيْقَتِ دَعْوَتِ مِيْكَنَنْدِ دَعْوَتِ اَوْ دَعْوَتِ خَدَائِي اسْتِ كِهْ شَمَا رَا مِيْخَوَانْدِ بَسُوِي بَهْشْتِ وَ اَمْرُشْ بَا ذَنْ حَقِّ تَعَالِي وَ فَرْمَانِ اَوْ يَعْنِي بِخَوَاسْتِ وَ اِرَادِهٖ اَوْ.

وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ وَ خَدَاوَنْدِ طَرِيْقِ هِدَايْتِ وَ رَاهِ رَسِيْدِيْنِ بَسَعَادَتِ رَا بَشَمَا مِيَا مَوْزِدِ وَ بِيَانِ مِيْفَرْمَايْدِ كِهْ غَرَضِ از تَعْلِيْمَاتِ قُرْآْنِي اَنْ چِيْزِي اسْتِ كِهْ بِنَفْعِ شَمَا تَمَامِ شُوْدِ وَ شَمَا رَا از آتَشِ كِهْ دَر نَتِيْجِهٖ نَافَرْمَانِي وَ اَعْمَالِ بَدِ شَمَا پَدِيْدِ مِيْگَرْدَدِ نَجَاتِ دَهْدِ شَائِدِ شَمَا مَتَذَكَّرِ گَرْدِيْدِ وَ دَر اَثَرِ پِيْرُوِي دِيْنِ مَحْمَدِي صَلِي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمِ صِلَاحِ وَ فَسَادِ خَوْدِ رَا بَشَنَاسِيْدِ وَ خَوْدِ رَا از پَرْتِگَاهِ جِهَالْتِ بَاوَجِ عَزْتِ وَ دَانَشِ بَرَسَانِيْدِ.

وَ يَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِيضِ بَقَاعِدِهٖ نَحْوِ وَ عَرِيْبِيْتِ مَحِيضِ وَ حِيضِ هَر دُو مَصْدَرِ وَ از بَابِ حَاضِ يَحِيضُ مِيْاَشَدِ وَ مَحَلِّ اجْتِمَاعِ مَاءِ رَا حَوْضِ گُوِيْنْدِ وَ كَفْتِهٖ مِيْشُوْدِ حَاضَتِ الْمَرْأَةِ تَحِيضُ حِيضًا وَ مَحِيضًا وَ دَر عَرَفِ شَرَعِ حِيضِ خَوْنِي اسْتِ كِهْ مَعْرُوْفِ وَ مَخْصُوْصِ بَزْنِ دَر مَوْقِعِ مَعِيْنِ بَا صِفَاتِ مَعِيْنِ

صفحه: ۳۰۷

که بی‌نیاز از وصف و تعریف است.

بعضی از مفسرین از سعید جبیر نقل میکنند که او از عبد الله عباس چنین حکایت میکند که گفت ندیدم ملتی را که بهتر باشند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که از حضرتش سؤال نکردند زیادتر از سیزده مطلب و تمام آن در قرآن است:

۱- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ، ۲- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ، ۳- یَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، ۴- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، ۵- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى، ۶- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ، ۷- یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعِيَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، ۸- وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي، ۹- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، ۱۰- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، ۱۱- یَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ، ۱۲- یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ.

اینکه در اول سیزده سؤال گفته و بعد بیشتر از دوازده سؤال شماره ننموده شاید باعتبار اینکه است که خمر و میسر دو سؤال در حساب آیند که باین اعتبار سؤالات سیزده عدد میشود.

توضیح آیه: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از تو سؤال میکنند از حیض، مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند چون عادت عرب در زمان جاهلیت اینکه بوده که در موقع حیض از زن بکلی کناره‌گیری میکردند و او را در خانه تنها میگذاشتند و به هیچ وجه با وی معاشرت نمیکردند همانطوری که عادت مجوس بر همین منوال بوده شخصی بنام ابو الدحاح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود و گفت: یا رسول الله ما بایستی در موقع حیض با زن چه عملی کنیم آن وقت اینکه آیه فرود آمد: قُلْ هُوَ أَذَىٌّ در معنی «اذی» از مفسرین سه قول نقل شده:

قتاده و سدی گفته‌اند یعنی حیض نجاست و قذارت است، مجاهد گفته: «اذی» بمعنی خون حیض است.

قاضی گفته «اذی» اشاره بایذاء و مشتقی است راجع بزنی در ایام حیض و قول سوم اقرب بحقیقت و معتبرتر است و شاید اشاره باین باشد که جماع در حال حیض برای زن

صفحه: ۳۰۸

ضرر کلی دارد چنانچه اطباء گفته‌اند در حال حیض منافذ رحم باز است و طبیعت مشغول بتطهیر رحم و مهیا کردن آن است برای حمل و ممکن است رگهای نازکی که باز شده برای خارج کردن خون زائد بجماع خدش‌های بآن وارد آید و رحم را فاسد گرداند اینکه است که قرآن امر میفرماید که خودداری نمائید از جماع در حال حیض:

فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ امر بدوری نمودن از زن در حال حیض اگر چه مطلق است لکن بقرینه آیه بعد فَاتَوْهِنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ معلوم میشود فقط امر راجع بجماع است نه مطلق استلذاذ.

لکن بین مفسرین در معنی فَاعْتَرِلُوا گفتاری است:

۱- اجتناب کنید از جماع با آنها و اینکه قول محمد بن حسن و ابن عباس و عایشه و قتاده و مجاهد است و موافق طریقه جعفری است که حرام نیست نزدیک شدن با زن در موقع حیض مگر موضع خروج خون فقط.

۲- تا حدود پیراهن مانعی ندارد لکن ما دون آن ممنوع است.

ابی حنیه و شافعی و شریح و سید بن مسیب «مجمع البیان» و لا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ حتی برای انتهای حکم است که منع تا وقتی ادامه دارد که پاک نشده و پس از آن حکم برداشته میشود، و یَطْهَرْنَ دو طور قرائت شده در تفسیر ابو الفتوح رازی گوید کوفیان تماما «یطهرن» بدون تشدید قرائت کرده‌اند مگر عاصم که با تشدید قرائت نموده و باقی قراء بدون تشدید قرائت کرده‌اند پس بنا بر اینکه که بدون تشدید باشد معنی آیه چنین میشود نزدیکی نکنید تا وقتی که از حیض پاک شوند و لو آنکه غسل نکرده باشند.

و اگر «یطهرن» با تشدید قرائت شود چنین میشود در حال حیض با زنها نزدیکی نکنید تا وقتی که پاک شوند و غسل کنند.

صفحه : ۳۰۹

فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ پس وقتی که زن از حیض طاهر گردید و غسل نمود نهی برداشته میشود و دیگر منع و ردعی در کار نیست و با آنها آمیزش کنید بآنطوری که خداوند بشما امر فرموده و اسلام مثل باقی احکام راجع بحیض حد وسط را انتخاب نموده نه مثل مجوس و یهودیها که در ایام حیض بکلی زن را خارج مینمودند و تمام بدن او را نجس میدانستند و به هیچ وجه معاشرت با او را روا نمیدانستند و نه مثل نصاری که هیچ منعی بین آنان نبوده و در حال حیض مراعات هیچ حکمی نمیکردند. و چنانچه بعضی از مفسرین شماره نموده‌اند راجع بحیض بیست حکم در شریعت اسلامی مقرر فرموده بعضی واجب بعضی حرام بعضی مکروه و چون بنای ما بر اختصار است از بیان و تعداد آن خودداری مینمائیم و جای بسط و بیان آن کتب فقهیه است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ پس از آنکه حکم حیض و بیان قذارت حیض را بیان فرموده که حیض نجاست ظاهری است و در ایام حیض مقاربت و نزدیکی با زن روا نیست زیرا که علاوه بر قذارت و نجاست و تنفر طبع از مقاربت ضرر طبیعی و بدنی بزنی پدید می‌گردد و اسلام هم مراعات امور طبیعی را نموده و هم مراعات امور روحانی را فرموده و آیه اشاره باین دارد که چنانچه قذارات و نجاسات بدنی را بایستی بآب شستشو نمود تا رفع گردد نجاسات باطنی که در اثر معصیت و نافرمانی پدید می‌گردد بایستی بآب توبه و ندامت و رجوع بسوی حق تعالی خانه دل و قلب را شستشو داد تا اینکه پس از پاک شدن محل نفوذ و اشراق نور معرفت گردد «توابین و متطهرین» هر دو صیغه مبالغه است یعنی خداوند دوست میدارد کسانی را که بسیار توبه می‌کنند و ظاهر و باطن خود را از نجاسات صوری و معنوی پاکیزه می‌گردانند و بسیار در مقام تطهیر ظاهر و باطن خود بر می‌آیند.

در حدیث دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌نمود

صفحه : ۳۱۰

با اینکه حضرتش معصوم بوده در هیچ موقعی گناه و خلافی از وجود مبارکش سر نزده بود وقتی از آن حضرت از علت توبه سؤال میشد میفرموده توبه من برای آن غفلتهایی است که در اندک اوقاتی در موقع تبلیغ رسالت روی میدهد.

و وقتی آن وجود مبارک با تنزه و عصمت و فناء فی الله که در باره وجود شریفش خدای جلیل در کتاب مجیدش فرموده ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ چنین باشد ماها که سر تا پا گناه می‌باشیم و چنان در گرداب طبیعت و نفس پرستی فرو رفته‌ایم که خود و خدای خود را فراموش کرده‌ایم بایستی آنی از توبه و ندامت از اعمال نکوهیده خود غافل نباشیم و قلب و دل و سریره خود را بآب توبه از قذارات معنوی پاک و طاهر گردانیم تا اینکه جان و روان ما محل جلوه گاه نور احدیت گردد و محبوب خدا گردیم.

نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ زَنَانٌ مَوْضِعُ كَشْتٍ وَ زَرَاعَتِ شَمَائِنِد.

فرق است بین حرث و زرع که زمین زراعتی و آن محلی که در آن بذر پاشیده میشود و تخم‌گیری میشود آن را حرث گویند و آن حاصلی که از زمین روئیده میشود آن را زرع نامند پس رحم زن بمنزله زمین زراعتی است که تخم انسان در آن ریخته میشود. و اینکه اینکه آیه عقب آیه محیض ذکر شده شاید کنایه باشد که همان طوری که زمین زراعتی بایستی از قذارات پاک و پاکیزه باشد تا آنکه حاصل آن خوب و پاکیزه گردد همین طور بایستی رحم زن نیز از قذارات خون حیض تصفیه گردیده مهیا گردد برای پذیرفتن نطفه و فرزندی سالم خوب بعمل آرد.

فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ شیخ طبرسی در اینجا کلامی دارد که اجمالی از آن را ترجمه مینمایم: چنین گویند بین مفسرین در معنی اینکه جمله اخیر گفتاری است:

صفحه : ۳۱۱

۱- زنان شما موضع کشت و زراعت شمايند اَنِّي شَتْتُمْ از هر جا بخواهيد وارد گرديد. «فتاده و ربیع» ۲- «کیف شتتم» وارد گرديد هر طوری که بخواهيد. «مجاهد» ۳- «متی شتتم» یعنی وارد گرديد هر زمانی که بخواهيد. «ضحاک» و اینکه معنی اخير نزد اهل لغت صحیح نیست زیرا که انی در لغت بمعنی اینکه و اینکه مکان است چنانچه گفته میشود «اَنِّي لَكِ هَذَا» کجا از برای تو است چنین امری تا آنجا که گفته مالکک باین آیه استدلال کرده بر جواز وطی هر کسی باذن خود در دبر او، و از بسیاری از مفسرين مثل نافع، ابن عمر، زید بن اسلم، و محمد بن منکدر چنین روایت میکنند، و بسیاری از اصحاب ما نیز چنین گفته‌اند لکن تمام فقهاء مخالفت کرده‌اند و گفته‌اند مقصود از حرث نیست مگر نسل پس بایستی بهمان موضع نسل اقتصار نمود و قائلین به اباحه اعتراض نموده‌اند که آیه را حمل بر موضع نسل نمودن درست نیست زیرا که وقتی زنان ما بمنزله محل زراعتی ما باشند بایستی برای ما مباح باشد هر طوری که بخواهیم وارد گردیم. «پایان» لکن چنانچه فقهاء گفته‌اند متبادر از ظاهر آیه که زن را بمنزله حرث قرار داده دلالت دارد بر اقتصار بهمان موضع نسل نه غیر آن و عمومیت از آن استفاده نمیگردد.

و عده‌ای از اخبار در کافی و تهذیب و غیره تأیید مینماید همان ظاهر آیه را در تفسیر قمی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت می‌کنند که اَنِّي شَتْتُمْ یعنی هر زمانی که بخواهيد در فرج زیرا که زرع موضع بذر است و تشبیه زن بیدر کنایه بموضع نطفه است و از مجموع اخبار میتوان استفاده نمود که قوله تعالی اَنِّي شَتْتُمْ یعنی راجع بهمان موضع مخصوص از هر راهی که بخواهی و هر وقت که بخواهی و هر کجا که بخواهی و بهر کیفیتی که بخواهی مختاری که اینکه توسعه در مقام استمتاع است. و چنانچه بعضی از علمای تفسیر گفته‌اند اینکه بسیاری از علمای امامیه حکم بجواز داده‌اند با کراهت بادل دیگری است نه باین آیه زیرا که ظاهراً آیه انصراف

صفحه : ۳۱۲

از اینکه معنی دارد و دلالت بر اینکه طور توسعه ندارد.

و اینکه تشبیه یکی از اشارات لطیفه و بدیعه قرآن است که مرد را تشبیه بزراع و زن را بمزرعه و نطفه را بتخم و اولاد را بمحصول نموده.

وَقَدْ مَوَّأْنَا نَفْسَكُمْ خطاب بمؤمنین است که برای خود عمل صالح ذخیره نمائید و شاید مقصود اولاد صالح باشد که یکی از باقیات صالحات اولاد صالح است بقرینه اینکه پس از آنکه احکام حیض و حدود آن را بیان فرمود در مقام تحریص و ترغیب بر آمده باشد که ازدواج کنید تا اینکه نسل بشر زیاد گردد و باین وسیله گوینده کلمه توحید در نوع بشر در عالم منتشر شود و در عالم بشریت عبودیت دائر گردد که فرمود وَ مَا خَلَقْتُمُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ سوره ذاریات آیه ۶۵ که غرض از خلقت جن و انس عبادتی است که از روی معرفت باشد.

و ظاهر از آیه بقرینه آیات دیگر مثل قوله تعالی وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا و امثال آن از آیات بسیار مقصود عمل صالح است که از جمله آنها ازدواج نمودن بقصد پدید شدن و بوجود آمدن اولاد صالح است که برای جامعه نافع باشد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و نظیر اینکه آیه در قرآن بسیار است مثل قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ سوره حشر آیه ۱۸ که امر بتقوی میفرماید که از خدا بترسید و از حدود و قوانینی که در شریعت اسلامی برای شما مقرر گردیده تجاوز ننمائید و بدانید که البته بازگشت و سرانجام کار شما بسوی

پروردگار شما است و حساب شما با وی است، و ای رسول اکرم بشارت و مژده بده مؤمنین که هنگام لقاء پروردگار پیاداش اعمال نیک صالح خود خواهید رسید.

صفحه : ۳۱۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۳۱]

اشاره

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵) لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶) وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷) وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸)

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹) فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰) وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

صفحه : ۳۱۴

ترجمه:

قرار ندهید خدا را در معرض قسمهای خود تا باین واسطه از حقوق مردم تبرؤ نمائید و از مخالفت حق خودداری نمائید و بین مردم اصلاح کنید و خداوند شنوا و دانا است،

خداوند از سوگندهای لغو شما مؤاخذه نمیکند لکن انتقام میکشد از آنچه در دل خود اندوخته‌اید و خدا آمرزنده و بردبار است، کسانی که با زندهای خود ایلاء کنند (یعنی قسم خورند بر ترک معاشرت با آنها) چهار ماه انتظار بکشند پس اگر برگشتند خداوند آمرزنده و مهربان است،

و اگر تصمیم بر طلاق نمودند خدا بگفتار آنها شنوا و دانا است،

زنهایی که طلاق داده شده‌اند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه طهر بر آنها بگذرد و حلال نیست برای آنها اینکه پنهان نمایند آنچه را که خداوند خلق نموده در رحمهای ایشان اگر میباشند که ایمان داشته باشند بخدا و بروز آخرت و در زمان عدّه شوهرهای آنها حق دادند رجوع نمایند بآنها اگر مقصود آنان اصلاح و سازگاری باشد و زنان را بر شوهران حقوقی است در عرف مثل حقوقی که شوهران بر زنها دارند لکن مردان را بر زنان مزیتی است،

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که فرمود «وقتی برای کاری قسم خوردید و بعد دیدید خلاف سوگند بهتر است آن کار را بکنید و پس از آن کفاره قسم را بدهید زیرا که کفاره قسم بگردن شما است.

وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خداوند شنواست میشوند قسم خوردن شما را و عالم است بافعال و اعمال و نیت شما. لا- يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ در اخبار بسیار دارد که لغو در قسم که مؤاخذه‌ای بر آن نیست اینکه است که گفته شود «لا والله و بلی و الله» یعنی نه والله یا بگوید آری والله که از روی اعتقاد و تصمیم نباشد.

لغو در لغت هر چیزی را گویند که اثر خارجی بر آن مترتب نگردد و بی‌ثمر باشد بعضی از مفسرین از عبد الله عباس از والبی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که «قسم لغو در جایی است که کسی در حال غضب قسم خورده و بر ترک چنین قسمی یعنی قسمی که اثری بر آن مترتب نگردد نه گناهست و نه کفاره‌ای و دلیلش قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده قسمی نیست در حال غضب و از عبد الله عباس است که اینکه طور قسم که جدی نباشد معصیت است و بایستی توبه نمود و کفاره‌ای بر آن نیست و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که چنین فرموده «هر کس قسم خورد بر قطع رحمی یا بر معصیتی یا بر ترک عملی بزرگ و نیکی بر آن است که مخالفت قسم کند

صفحه : ۳۱۷

وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ خداوند برای قسمهای لغو شما که از روی حقیقت و تصمیم و دانستگی نباشد شما را مؤاخذه نمیکند لکن در آن قسمهایی که از روی عمد و نیت باشد و مخالفت نمائید مؤاخذه مینماید.

«ما» در بما کَسَبْتُمْ موصوله است و ممکن است راجع بهمان قسم باشد که قسمی که از روی عمد و دانستگی باشد بر ترک آن مؤاخذه میشود اما اگر روی کسب قلبی و تمیز و دانستگی نباشد لغو است و اثری بر آن مترتب نمیشود و ممکن است گفته شود چون ما موصوله عموم دارد حکم مؤاخذه را تعمیم دهیم و گوئیم آنچه از دل و قلب و از روی عمد و دانستگی سر زد چه عمل نیک باشد از گفتار و کردار و اعمال و چه عمل بد باشد خواه قسم باشد یا غیر آن مؤثر واقع میگردد لکن آن عملی که از روی ادراک که محل ادراک قلب انسانی است و تمیز عقلی که محل آن دماغ است سر نزند اثری از ثواب و عقاب بر آن مترتب نمیشود مثل حال نسیان یا خطاء یا غفلت یا جهل بحکم یا جهل بموضوع حکم هر کدام باشد ثواب و عقابی در آن مورد نمیباشد لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصًا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ایلاء مأخوذ از الیه بمعنی قسم است لکن در عرف شرع وضع ثانوی پیدا نموده و اختصاص داده شده به اینکه شوهر از روی غضب قسم بخورد که با زن حلال خود نزدیکی نکند و غرضش ایلاء و اذیت او باشد.

«التربص» در لغت بمعنی انتظار کشیدن است که اگر شوهر چنین قسمی بخورد در صورتی که قسم بیکی اسماء مختصه بحق تعالی باشد زن بایستی چهار ماه صبر کند اگر شوهر برنگشت و بزنی رجوع نمود بایستی زن رجوع کند بحاکم شرع که حاکم شرع شوهر را وادار نماید یا رجوع کند بزنی و برگردد یا طلاق دهد.

در کافی از امام باقر و صادق (ع) چنین روایت میکنند که «هر گاه مرد قسم خورد که نزدیکی با زن خود نکند تا چهار ماه زن بایستی صبر کند و بر مرد گناهی نیست که تا چهار ماه با حلال خود مقاربت ننماید لکن پس از چهار ماه اگر مرد

صفحه : ۳۱۸

رجوع بزنی نمود زن رجوع کند بحاکم شرع و او بمرد امر میکنند که یا زن را طلاق دهد یا از قسم برگردد و رجوع بزنی نماید و اگر رجوع نکرد پس وقتی که حائض شد و ظاهر گردید بایستی وی را طلاق دهد و مادامی که زن در عده میباشد شوهر میتواند باو رجوع کند اینکه است آن ایلایی که حکمش در کتاب خدا و سنت رسول الله آمده.

و الْمُطَلَّقاتِ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ طلاق در لغت بمعنی تخلیه و رها شدن از قید است و طلاق زن عبارت از رها شدن از قید زوجیت است، «تربص» بمعنی انتظار کشیدن بِأَنْفُسِهِنَّ خودداری نمودن زن است از شوهر کردن ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ تأسیس حکم عده است برای جلوگیری از اختلاط نطفه و مخلوط شدن میاه و مقصود حفظ نسل است لکن چون قانون دائر مدار حکمت غالبی است در جایی که مطمئن از اینکه مفسده باشد نیز حکم عده نگاهداشتن برای زن جاری است که بایستی عده نگاه دارد.

قُرُوءٍ جمع قرء از لغات اضداد است که بمعنی حیض و طهر هر دو آمده و در اینکه مقصود از «قروء» در آیه حیض یا طهر است دو قول از مفسرین نقل شده، جماعتی گفته‌اند طهر است یعنی بایستی زن بعد از طلاق سه پاکی نگاه دارد در بین دو مرتبه حیض و اینکه قول زید بن ثابت و عبد الله عمر و عایشه و مذهب ما است و بعضی گفته‌اند مقصود از قروء حیض است. (تفسیر ابو الفتوح رازی) و نیز گفته شده دلیل بر اینکه مقصود از «قروء» طهر است نه حیض قوله تعالی است: فَطَلَّقُوهُنَّ لِئَدَّتِهِنَّ یعنی طهری که در آن مقاربت نشده باشد، و روایت نبوی است که وقتی که ابن عمر زن خود را طلاق داد زنش در حال حیض بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برو و زن خود را برگردان بخانه وقتی پاک شد او را طلاق ده یا وی را نگه دار و اینکه آیه را تلاوت فرمود: إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِئَدَّتِهِنَّ یعنی در طهری که مقاربت نشده باشد، و نیز بقرینه جمع که قروء گفته دلالت بر طهر دارد نه حیض بمناسبت اینکه طهر موقعی است که خون حیض در رحم جمع می‌شود و آن را قروء نامند و نظر بجزای آن در موقع حیض آن را نیز قروء گویند.

صفحه : ۳۱۹

پس بنا بر اینکه معنی قروء اسم میشود برای ایام پاکی و مجازا باعتبار جریان آن در موقع حیض آن را قروء نامند و تا وقتی که بشود لفظ بر معنی حقیقی کرد نباید حمل بر معنی مجازی نمود.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از قروء سه حیض است و اینکه قول علی علیه السلام است در یک روایت و عمر و عبد الله و جماعت دیگری نیز گفته‌اند.

و نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روایت دیگر است «وقتی زن مطلقه حلال میشود که از حیض سوم پاک شود و غسل کند و نماز بخواند.

بعضی از مفسرین شماره نموده که از اینکه آیه و الْمُطَلَّقاتِ تا آنجا که فرموده وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ شش حکم از احکام طلاق و آنچه راجع بآن است به بدیع‌ترین اسلوب و ملیح‌ترین بیان و جامع‌ترین ترتیب و محکم‌ترین و ثابت‌ترین قانون اجتماعی و بالاترین حکمت‌آمیز مدنی تأسیس شده.

و لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ و برای زنهای مطلقه حلال نیست که مخفی و پنهان نمایند آنچه را خداوند در رحمهای آنان خلق نموده و در اینکه مقصود از: مَا خَلَقَ اللَّهُ چیست بین مفسرین گفتاری است:

۱- از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که خداوند برای زن سه چیز واجب نموده حیض و طهر و حمل که روا نیست اینها را مخفی گرداند.

۲- مقصود حمل است که برای زن مطلقه حرام است حمل خود را مخفی گرداند «ابن عباس و قتاده» ۳- مقصود حیض و حمل است. «ابن عمر و حسین» ۴- برای زن حلال نیست حمل خود را کتمان نماید برای اینکه شوهر بوی رجوع نکند. «ابن عباس» «مجمع البیان»

صفحه : ۳۲۰

چون تعلیمات قرآنی بلکه تمام دستورات و مقررات اسلامی روی میزان اصول اجتماعی و مطابق قانون عقل و منطق استوار گردیده و یکی از اصول فطرت و قوانین مدنی و اجتماعی حقوق زناشویی و قوانین ازدواج است که بایستی روی قاعده و میزان صحیح انجام داده شود و قرآن بتمامتر وجهی و صحیح‌ترین قانونی که اهل فن میدانند که در عالم چنین قانون مضبوطی سابقه نداشته قانونی وضع نموده بین چگونه پس

صفحه : ۳۲۲

از آنکه زن و شوهر را راجع بحقوق زناشویی مساوی قرار داده بلکه در تمام شؤونات اجتماعی و فردی مثل معاملات، معاشرات، حقوق، تجارات، و غیر اینها چنانچه از اینکه آیه و لَهْنٌ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ استفاده توان نمود و شاید نظر بمساوات زن و مرد دارد آنجا که فرموده هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ زيرا که لباس مساوی با قامت و قامت مساوی با لباس است و اگر چه مورد اینکه آیه حکم جماع در شب ماه رمضان است چنانچه آیه و لَهْنٌ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ نیز در مورد حقوق زناشویی فرود آمده لکن چنانچه از معصوم رسیده قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن را نیز باطنی است که تا هفت بطن تحدید می نماید و نیز اشارات و کنایات بسیاری دارد که ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و ایضا مورد مخصص نمیشود غالبا احکامی که از قرآن استفاده میشود در موارد خاصی فرود آمده لهذا ممکن است از عموم آیه بین زن و مرد در تمام شؤونات زندگانی مساوات استفاده نمود مگر در مواردی که استثناء شده.

و لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ پس از آنکه زن و مرد را در حقوق زناشویی مساوی قرار داده و بمیزانی که در شرع و عرف تعیین شده بایستی هر یک مراعات حقوق یکدیگر را نمایند مرد برتری دارد بر زن و شاید مقصود از درجه و استیلاء مرد بر زن راجع بحقوق زوجیت همان حق استمتاع باشد که شوهر مالک هر گونه استمتاع و حظی است که از زن توان برد که اینگونه استمتاع در مقابل نفقه و تأمین امور زندگانی زن است که بگردن شوهر قرار داده و زن بایستی در مقابل آن تمکین کند.

و اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خداوند بر همه چیز غالب و در آنچه حکم کند درستکار است.

از میمونه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت می کنند که گفت شنیدم از حضرت رسول که بهترین مردهای امت من کسی است که نسبت بز ن خود بهتر باشد و بهترین

صفحه : ۳۲۳

زنان امت من زنی است که نسبت بشوهر بهتر باشد و هر زنی که حامله گردد در هر شبانه روز اجر هزار شهید باو دهند که در راه خدا کشته شده باشد و هر یک از آنها را برتری دهند بر حور العین مثل برتری من از کمتر کسی از امت من و بهترین زنان امت من زنی است که در آنچه معصیت نباشد رضایت شوهر را بدست آورد و بهترین مردان امت من مردی است که با اهلش با لطف و مدارا زندگی نماید مثل مادر نسبت باولاد و چنین مردی در هر شبانه روزی اجر شهید که در راه خدا کشته شده دارد عمر خطاب گفت یا رسول الله چطور است که زنی که رضایت شوهر بدست آورد اجر هزار شهید دارد و مرد اجر صد شهید فرمود ندانی که اجر زنان را از اجر مردان نزد خدا بیش است و ثوابش تمامتر و خداوند در بهشت درجات مرد را بلند گرداند هر گاه زن از او راضی باشد نمیدانی بعد از شرک بخدا هیچ گناهی نزد خدا زیادتیر نیست از ستم شوهر نسبت بز ن از خدا بترسید در باره دو ضعیف زن و یتیم که خداوند راجع باینها از شما سؤال میکند هر کس باینها احسان کند برحمت و رضوان رسد و هر کس باینها بدی کند در معرض سخط حق تعالی واقع می گردد تا آخر حدیث.

و نیز از معاذ روایت میکنند که گفت یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود اینکه بصورت آنها نزنند و بگفتار زشت آنها را

نخوانند و آنچه خود می‌خورند بآنها دهند و آنچه پوشند آنها را پوشانند و از آنها دوری نمایند.

و از عبد الله عباس روایت میکند که گفت ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم زنی از صحابه آمد بالای سر رسول الله ایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله من از نزد زنها پیغام آورده‌ام و هیچ زنی نیست که اینکه پیغام مرا بشنود و راضی نباشد ای رسول خدای تعالی خدای مردان و زنان است و آدم پدر مردان و زنان است و حوا مادر مردان و زنان است مردان چون در جهاد کشته شوند زنده‌اند و روزی خورند و ما از اینکه فضیلت محرومیم و ما بایستی در خانه‌ها محبوس باشیم و خدمت مردها را بکنیم آیا برای ما اجری هست فرمود آری سلام مرا بایشان برسان و بگو اطاعت شوهران کردن برابر جهاد و شهادت است لکن کم زنی است که چنین کند. (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۳۲۴

زن و مرد اگر چه در انسانیت شریکند لکن شالوده خلقت زن و مرد از لحاظ قوای دماغی جسمی احساسات طبیعی و مزاجی تفاوت دارد چنانچه تجربه شده مرد اگر چه قوه فکرش زیادتر است لکن زن حساس تر است.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند زن و مرد اگر چه از حیث قوی و احساسات با هم تفاوت کامل دارند ولی هیچکدام قوی تر از دیگری نیستند و بواسطه اختلاف طبیعت زن و مرد وظیفه آنها در جامعه مختلف میگردد و مدبر و ناظم عالم هر یک را برای کاری ساخته و سازمان وجود وی برای همان کار است اینکه است که نه کار مرد از زن بطور شایستگی ساخته میشود نه کار زن از مرد و چنانچه تاریخ نشان می‌دهد قبل از اسلام بحکم غلبه قوی بر ضعیف و قانون تنازع بقاء زنها تحت فشار و ستمکاری مردها قرار گرفته بودند و چون اخلاق نیک و وظائف انسانیت بین اهالی آن زمان وجود نداشت زن را تحت تأثیر خود در آورده و از هیچگونه جفاکاری در باره اینکه موجود جمیل ظریف که مظهر جمال خلقت است خودداری نمی نمودند.

اگر چه مرد در بسیاری از صفات و فعالیت بر زن امتیاز دارد لکن زن را نیز خصوصیات است که از آن جهت بر مرد برتری دارد، قلب حساس پر عاطفه، بردبار فداکار، نوع دوست، نوع پرور، رقیق القلب، مربی عالم زن را طوری خلقت فرموده که مشقت آبستنی، زائیدن، شیر دادن، تربیت اولاد نوزاد، تا مدت مدیدی بلکه در تمام ایام جوانی عهده‌دار باشد.

و بعضی از علماء تفسیر راجع بهویت زن و حقوق آن در جامعه و مقدار ارزش آن در ملل متمدنه و غیر متمدنه قبل از اسلام و بعد از اسلام بیان مفصلی دارد از تفصیل آن خودداری میکنم لکن مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

پس از بیان چگونگی نظریه ملل عالم نسبت بزین قبل از اسلام چنین گوید:

اما اسلام یعنی دین حنیفی که قرآن در آن نازل شده شالوده کار زن را نسبت بجامعه عوض نموده و بر خلاف آنچه عقیده اهل عالم بوده هویت زن و حقوق او را در جامعه نشان داده.

صفحه : ۳۲۵

راجع بهویت زن در آیات قرآنی تذکر داده که زن و مرد هر دو انسانند و ماده و عنصر وجود مرد و زن یکی است و فضل و برتری برای احدی نیست مگر بتقوی یا اَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ سوره حجرات آیه ۱۳. و نیز هر فردی از بشر از زن و مرد گرفته شده که زن و مرد ماده وجود انسانند و فضل و برتری را در تقوی قرار داده خواه مرد باشد خواه زن هر کس تقوای او بیشتر باشد فضیلتش بیشتر است.

و نیز فرموده اَنَّى لَا أَضْمِعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ سوره آل عمران آیه ۱۹۳. در اینکه آیه تصریح نموده که هیچ عملی نزد خدا ضایع نیست بخلاف کسانی که میگفتند عمل بد زنها راجع بخود آنها است و عمل خوب آنها برای مردها

است و بعضکم من بعض نتیجه قول حق تعالی است که **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ** یعنی زن و مرد هر دو از یک نوع و یک سنخند.

و آیه دیگر **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ** معلوم میشود هر بشری خواه زن باشد یا مرد گرو اعمال خودش میباشد.

و پس از آنکه معلوم شد که فضیلت و کرامت در تقوی است نه در مرد بودن یا زن بودن و هر گاه اخلاق حمیده مثل درجات ایمان علم نافع، عقل، خلق نیکو، صبر، حلم، سخاوت، شجاعت و باقی اوصاف حمیده در زن باشد که در برابر وی مرد باین اوصاف نباشد چنین زنی فضیلت و برتری دارد بر آن مردی که در درجه او در تقوی و اخلاق نیکو باشد. و نیز آیات دیگر مثل قوله تعالی **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** سوره نحل آیه ۹۶ و غیر اینها که دلالت دارد که زن و مرد بلحاظ کسب فضائل مساوی میباشند، و نیز خداوند مذمت نموده کسانی را که بدختر توهین مینمایند آنجا که فرموده **وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ**.

و نیز راجع بامور اجتماعی و شئون حیاتی اسلام مساوات قرار داده بین زن و مرد و زن را در اراده و عمل مستقل قرار داده و نیز در نتیجه عمل وی را با مرد مساوی گردانیده

صفحه : ۳۲۶

آنجا که فرموده **لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَیْهَا مَا اكْتَسَبَتْ** و در دو جهت زن و مرد با هم فرق دارند یکی آنکه زن را تشبیه به زراعت نموده در تکون و پیدایش وجود بشر و دیگر چون بنیه زن لطیف و هویت وی ضعیف تر از مرد است و اینکه دو جهت تأثیر دارد در حالات او اینکه است که وظائف اجتماعی‌ای که محول باوست فرق پیدا میکند با مرد، زن راجع بشئون زندگانی وظیفه‌ای دارد و مرد وظیفه دیگری دارد که هر یک بایستی انجام وظیفه دهند.

خلاصه زن و مرد در غالب احکام عبادات و حقوق اجتماعی مساوی میباشند و همان طوری که مرد مستقل در امور اجتماعی است زن نیز استقلال دارد و در غالب امور اجتماعی حق مداخله دارد مثل کسب، عمل، ارث، تجارت، زراعت، تعلیم، تعلم، اخذ حقوق دفاع از دشمن و غیر اینها از مواردی که خلاف اقتضای طبعش نباشد و عمده چیزی که طبیعت زن مقتضی آن نیست قضاوت و ولایت و جهاد است. (تفسیر المیزان) لکن با اینکه زن و مرد در بسیاری از شئون و امور اجتماعی مثل استقلال فکر، حریت، تصرف ارادی در امور اجتماعی و فردی و تصرف و اختیار او در امور شخصی خود چنانچه فرمود **فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِيمَا فَعَلْتُمْ فِی أَنْفُسِكُمْ بِالْمَعْرُوفِ** و غیر اینها مساوی میباشد با اینحال از بعضی جهات دیگر زن با مرد فرق دارد چنانچه اگر مقایسه شود متوسطین از مردها در خصوصیات کمالیه مثل دماغ و قلب و شراین و اعصاب و قوای بدنی و جثه قوی ترند از زن لکن زن نیز بجهاتی مثل عاطفه، رقت قلب، میل بجمال و زینت بر مرد امتیاز دارد و دیگر از امتیازات مرد بر زن اینکه است که حیات مرد حیات تعقلی است و حیات زن حیات احساساتی است.

آری حق زن نیست که در قضاوت شرعی که از روی کتاب الهی و سنت نبوی اخذ شده مداخله نماید نه قضاوتی که در دادگستریها که از روی قوانین خارجه گرفته شده و قضات آن از قوانین شرع بی‌خبرند که چنین قضاوتی نه بر زن رواست نه بر مرد بلکه رجوع بچنین حکوماتی رجوع بطاغوت است که در کلام الله از آن نهی شده آنجا که فرموده **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ**

صفحه : ۳۲۷

مِنْ قِبَلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ (۱) سوره نساء آیه ۶۳. و چنانچه تفسیر شده طاغوت رجوع

بیاطل است و آن قاضی که بحکم خدا و روی میزان شریعت حکم ننماید همان طاغوت است که حکم بیاطل نموده و نیز خداوند بخودش قسم خورده که ایمان نیاورده‌اند مگر کسانی که در فصل خصومات پیغمبر خود را حکم قرار دهند و تسلیم قضاوت او شوند آنجا که فرموده فَلَآ وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا سوره نساء آیه ۹۸ و شاید سرّ اینکه زن روا نیست قاضی گردد و قضاوت نماید اینکه باشد که زن زودتر از مرد تحت تأثیر واقع میگردد و نیز بآن رقت قلبی که دارد شاید نتواند راجع بجنایات و حدود و قصاص قضاوت بحق نماید و آنجا که بایستی قصاص شود از قطع ید سارق و اعدام جانی رقت قلبش مانع گردد از اینکه حکم قصاص را جاری گرداند.

و سبب دیگر لزوم حجاب و تستر اوست که چنین امور اجتماعی با حجاب منافات دارد اینکه است که شارع اسلام برای زن کاری معین فرموده مثل حمل، وضع حمل، ارضاع، پرستاری اطفال، ترتیب منزل و امثال اینها و مشقت کار و کسب را بعهد مرد که قوی‌تر و فعال‌تر است قرار داده.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ طَلَاقِي که توان رجوع نمود دو طلاق است و در طلاق سوم دیگر رجوعی نیست هشام از عایشه روایت میکنند که گفت زنی آمد و بمن گفت شوهرم مرا چند دفعه طلاق داده و وقتی نزدیک تمام شدن عده میشود رجوع میکند و غرضش اذیت بمن

(۱) خطاب برسول اکرم (ص) است که آیا ندیدی کسانی که گمان میکنند ایمان آورده‌اند بآنچه بتو و پیمبران قبل از تو فرود آمده و اراده میکنند که در فصل خصومات و محاکمه بین آنان رجوع بسوی طاغوت نمایند (یعنی باطل) در صورتی که محققاً مأمورند که نسبت بآنها مخالفت ورزند.

صفحه : ۳۲۸

است و در زمان جاهلیت مردهایی که زنهای خود را دوست نمیداشتند و نمیخواستند شوهر دیگری کنند با آنها چنین میکردند پس از آنکه عایشه مطلب را برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه مینماید اینکه آیه فرود می‌آید الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ یعنی طلاق که در آن رجوع است دو مرتبه است نه زیادت که در طلاق سوم چنانچه در آیه بعد فرموده فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ دِيَارًا رجوعی نیست مگر اینکه پس از اتمام عده شوهر دیگر کند و طلاق بگیرد و دو مرتبه با شوهر اول ازدواج نماید.

فَأَمَّا كَـٔ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ و اینکه حکم سوم است راجع بطلاق از حیث رجوع که پس از دو طلاق بایستی یا بطور شایستگی و متعارف نگاهش دارید یا وی را از قید زوجیت رهائش گردانید با نیکی و احسان.

و شاید آیه اشاره باین باشد که اگر رجوع نمودی از روی عاطفه زناشویی و از روی انس و مودت باشد و اگر او را رها نمودید آن نیز بطور احسان و شایستگی انسانیت باشد که علاوه بر اینکه وقتی حقوق واجبه او را ادا نمودید مزید احسانی نیز در باره وی بنمائید زیرا که وظیفه انسانیت چنین است که پس از آنکه مدتی با مودت و دوستی با هم گذرانیده‌اید سزاوار نیست که از روی سخط و غضب و انتقام جویی بخواهید بهمسر خود اذیت و آزار بنمائید و بجبر و اکراه او را از خود برانید.

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا و اینکه چهارمین حکمی است از احکام طلاق که در اینکه آیه تذکر میدهد که حلال نیست برای شما مردان که آنچه بزنها داده‌اید از مهر و تحفه و لباس و طلا- آلات و غیر آن از آنها بگیرید و طلاق دهید چنانچه فرموده وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا.

صفحه : ۳۲۹

إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که اینک آیه در باره جمیله دختر ابی فرود آمده و شوهرش ثابت بن قیس بود و بسیار جمیله را دوست میداشت و جمیله شوهر خود را دوست نمیداشت دو مرتبه آمد نزد پدر خود و از شوهرش شکایت نمود پدرش میگفت برو با شوهر خود بساز آمد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از شوهر شکایت نمود حضرت کسی را فرستاد و او را حاضر نمود و از او سؤال نمود که جهت شکایت جمیله چیست گفت یا رسول الله نمیدانم شکایت او از چیست من در تمام روی زمین کسی را بیشتر از او دوست نمیدارم جمیله گفت راست می گوید من چیزی در باره او نمیگویم که فردا آیه‌ای آید و من خجل گردم او مرا دوست دارد لکن من او را دوست نمیدارم و اگر مرا رها نکند ترسم کاری کنم که هلاک گردم حضرت بآن مرد فرمودند چه می گویی گفت یا رسول الله باغی بوی داده‌ام و آن خرماستانی است بمن پس دهد تا او را طلاق دهم جمیله گفت و بیشتر هم میدهم و اینکه اول طلاق خلعی بود که در اسلام واقع گردید و طلاق خلعی است که از طرف زن سر میزند که بایستی شوهر را راضی کند و طلاق بگیرد.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ و اینکه پنجمین حکمی است از احکام طلاق که وقتی مرد سه مرتبه زن خود را طلاق داد در مرتبه سوم دیگر حق رجوع ندارد مگر وقتی که شوهر دیگری اختیار کند و پس از آنکه شوهر دیگر با وی مقاربت و نزدیکی نمود او را طلاق دهد پس از انقضای عده ثانیاً با شوهر اول ازدواج نماید.

إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ لَكِنْ فِي صُورَتِي ازدواج دوم رواست که زن و شوهر در نظر داشته باشند که هر یک بوظائف زناشویی بطوری که در شریعت اسلامی مقرر شده عمل نمایند.

و شاید اینکه قید نظر بهمان عادات زمان جاهلیت دارد که برای اینکه بزنها

صفحه : ۳۳۰

اذیت نمایند آنها را طلاق میدادند نزدیک انقضای عده که میرسید باو رجوع مینمودند اینجا نهی دارد که در صورتی میتوان ازدواج تازه‌ای نمود که چنین قصدی در کار نباشد بلکه از ازدواج دوم مواصت زناشویی باشد و اینکه یکی از الطاف الهی است که در باره زن اجرا نموده که کمتر تحت تأثیر جفای مردها واقع گردند.

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَجَلٍ بِمَعْنَى لَعْوَى آخِرِ مَدَّتٍ وَ عَاقِبَتِ شَيْءٍ را گویند و معروف چیزی است که در نظر عقل و شرع پسندیده باشد مقابل منکر که نزد عقل و شرع رکیک و انزجار طبع می‌آورد.

خطاب بمردها است که هر گاه زنهای خود را طلاق دادید و نزدیک شد که مدت عده منقضی گردد اگر میل دارید آنها را نگاه دارید یعنی رجوع کنید بطور معروف که حقوق آنها را اداء کنید و با ملاحظت و مهربانی با آنها رفتار نمائید.

أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا یا آنها را رها کنید آن نیز بطور متعارف و آنچه بنظر عقل و عرف شایسته باشد و نهی فرموده که زنها را نگاه دارند برای اینکه بآنها ضرر رسانند چنانچه گویند در زمان جاهلیت اعراب چنین میکردند که زنها را مکرر طلاق میدادند چون نزدیک انقضای عده میرسید رجوع مینمودند برای اینکه شوهر نکنند و مقصودشان اضرار و اذیت بآنان بوده اینکه است که خداوند در چند آیه نهی از اینکه عمل فرموده.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ و کسی که از مردها چنین کاری کند که برای ستم نمودن و اذیت کردن بزن پس از طلاق رجوع کند بنفس خود ظلم کرده که خود را در معرض سخط خداوند قرار داده و نیز چون ناموس خلقت و نظام تمدن جامعه و توالد و تناسل روی میزان ازدواج قرار گرفته و ازدواج و زناشویی وقتی منتج زندگانی مرتب و سودمند می‌گردد که

صفحه : ۳۳۱

زن و شوهر هر یک بوظیفه خود رفتار و با میل و محبت با هم آمیزش نمایند وقتی پای ضدیت و معاندت در کار آمد زندگانی آنها تلخ و عیش آنها مکدر میگردد.

وَلَا تَجْحَدُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا شَيْدًا مَقْصُودًا مِنْ آيَاتِ، آيات قرآنی و تشریحی باشد و ممکن است مقصود آيات آفاقی یا مطلق آيات باشد، اگر آيات قرآنی باشد معنی چنین میشود که آياتی که راجع بطلاق و رجوع و عده رسیده مثل قوله تعالی فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِحْسَانٍ بَانَ عمل کنید و بی اعتناء باحکام و قوانین الهی نباشید، و اگر مقصود مطلق آيات از آفاقی و تشریحی باشد معنی آیه چنین میشود که زن موجود ظریفی است از او استمتاع میبیرید و آسایش شما و نسل شما باو تأمین میگردد پس بایستی بخوبی او را نگاهداری نمائید و حقوق او را بهزو و باطل نگیرید که هم عیش دنیوی خود را منقص گردانیده و هم بکفران نعمت خود را در معرض سخط پروردگار در آورده‌اید.

وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَاد كُنَيْد و متذکر گردید نعمتهایی که بشما عنایت شده از نعمت ازدواج یا مطلق نعمتهای الهی بیاد آرید و نیز متذکر باشید نعمت دین و قرآنی که در آن قوانین و حکمت هر چیزی مندرج گردیده.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خودداری نمائید از نافرمانی و مخالفت اوامر و نواهی که بتوسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن بشما دستور داده شده و بدانید که خداوند بتمام افعال و اعمال و اقوال و نیات شما آگاهست.

صفحه : ۳۳۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۲ تا ۲۳۵]

اشاره

وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْوَاجٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲) وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳) وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴) وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خَطِيئَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَيَذَكُرُونَهُنَّ وَ لَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ لَا تَعْرِضُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجْلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

ترجمه:

پس از آنکه زنها را طلاق دادید و عده آنها پایان رسید مانع از

صفحه : ۳۳۳

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ يَرْضَعْنَ صَبِيغَهُ مَضَارِعَ وَ بِمَعْنَى خَيْرِ اسْتِخْرَافٍ لَكِنْ كَأَيِّ صَبِيغَةٍ مَضَارِعَ بِمَعْنَى امْرُؤٍ اسْتَعْمَالَ
می‌گردد و چنانچه مفسرین گفته‌اند اگر بخواهیم حمل بر معنی اخبار

صفحه : ۳۳۵

نمائیم که مادرها بچه خود را دو سال شیر میدهند در بسیار جاها خلاف آن دیده شده پس بایستی حمل بر معنی امر نمود یعنی مادرهایی که بخواهند رضاع را تمام کنند بایستی طفل خود را دو سال تمام شیر دهند.

و پس از آنکه احکام طلاق و دستور آن را بیان فرمود شروع نمود در حکم اطفال شیرخوار و آنچه راجع بآنهاست از حیث تربیت و ارضاع و بیان اینکه نفقه طفل از شیر و خوراک و لباس بگردن پدر است حتی مادر اگر نخواست طفل خود را شیر دهد و اجرت شیر خود را خواست پدر بایستی متکفل اجرت شیر طفلش بشود بدلیل اینکه فرموده لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ فِي صَوْتِهَا أَنَّ مَادَرَ بِخَوَاهِدِ شَيْءٍ طِفْلٍ خُودَ رَا تَمَامَ بَدَهْدِ يَعْنِي بَرَاوِ وَاجِبِ نَيْسْتِ.

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ يَعْنِي بِرِطْلٍ خُورَاكٍ وَ لِبَاسٍ مَادَرَ مَادَامِي كِه شَيْرِ مِيدَهْدِ وَ دَرِ مَجْمَعِ الْبَيَانِ
گوید ثوری و ضحاک و اکثر مفسرین گفته‌اند که اینکه حکم راجع بزناهی است که آنها را طلاق داده‌اند.

لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا كِه خُورَاكٍ وَ لِبَاسِي كِه پَدَرِ بَرَايِ اَجْرَتِ شَيْرِ بَمَادَرِ بَدَهْدِ بَايَسْتِي بِقَسْمِ مَتَعَارِفِ بَاشَدِ كِه دَرِ عَرَفِ لَاقٍ
بهر کسی میدانند خداوند تکلیف نمیکند احدی را مگر بآنچه مقدور وی است و زیادت از وسع و طاقت تکلیف ننموده.

لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا نَبَايِدَ مَادَرَ بِطِفْلٍ خُودِ ضَرَرٌ بَزَنْدِ بِهْ اَيْنَكِه اَز رُوي غِيظٍ وَ غَضَبٍ كِه بَا پَدَرِ طِفْلٍ دَارَدِ طِفْلٍ رَا رَهَا كَنْدِ وَ اُو رَا
شیر ندهد.

وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ يَعْنِي نَبَايِدَ پَدَرِ نِيْزِ ضَرَرٍ وَ صَدْمَةٍ زَنْدِ بَاوَلَادِ خُودِ وَ اُو رَا اَز مَادَرِ بَغِيْرِدِ.

صفحه : ۳۳۶

از بعض مفسرین است که معنی آیه چنین است پدر و مادر هیچکدام نباید بطفل اذیت کنند که یا مادر طفل را رها کند و شیر ندهد یا پدر طفل را از مادر بگیرد زیرا که مادر نسبت به بچه خود مهربان‌تر از دایه است.

وَ اَز حَضْرَتِ بَاقِرٍ وَ صَادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَوَايَتِ مِيْكَنَنْدِ كِه مَعْنَى آيَةِ چنين است لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ كِه مَادَرِ بَرَايِ اَيْنَكِه حَمَلِ پيدا نكند و
ضرر بطفل شیرخوار وارد آید مانع گردد و نگذارد شوهر با وی نزدیکی کند پس بسبب طفل ضرر زند پیدر طفل که مانع ارضاع با
وی گردد و بعضی گفته‌اند معنی آیه اینکه است که پدر نباید به بچه خود ضرر زند به اینکه با وجود اینکه مادر حاضر است که
اجرت المثل بگیرد و بچه خود را شیر دهد پدر ممانعت کند و بچه را بدایه بدهد.

وَ عَلَيَّ الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ- در معنی اینکه آیه بین مفسرین گفتار بسیاری است که آیا مقصود از وارث کیست که وقتی پدر نباشد وی
بایستی متکفل طفل بشود لکن آنچه ظاهر و متبادر میشود از آیه اینکه است که اگر پدر طفل در حیات باشد مخارج طفل از شیر و
باقی امور تربیت او بگردن پدر است و اگر پدر مرده باشد بگردن وارث او تعلق میگیرد که هر یک از آنان بسهم خود بایستی
مخارج طفل را بدهند و احکام و خصوصیات آن راجع بعلم فقه است.

فَإِنْ أَرَادَا فَصَالًا عَنِ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ بَسِ اِگَرِ پَدَرِ وَ مَادَرِ خُورَاكِ اَز رُوي رِضَايَتِ وَ پَسِ اَز مَشُورَتِ بَا يَكْدِيْگَرِ رَاجِعِ بِهْ
صلاحدید طفل که بچه را از شیر باز کنند بدون اینکه صدمه و آزاری بطفل وارد آید.

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِي اَيْنَكِه صَوْرَتِ كِه اَز رُوي صِلَاْحِدِيْدِ طِفْلٍ بَاشَدِ بَرِ اِنْهَا حَرْجِي نَيْسْتِ اَز اَيْنَكِه آيَةِ مَعْلُومِ مِيْشُودِ اَنْجَا كِه فَرْمُودِه
لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ نَهِي مَوْلُويِ اسْتِ كِه پَدَرِ وَ مَادَرِ نَبَايَسْتِ كَارِي كَنْدِ كِه بِهْ بَچِه ضَرَرٍ وَ صَدْمَةٍ وَ اَرَدِ اَيْدِ اَمَا

اگر از

صفحه : ۳۳۷

روی صلاح‌دید طفل او را مثلاً کمتر از دو سال شیر دهند یا زیادتر گناهی نکرده‌اند.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضَ عُمَا أَوْلَادِكُمْ خُطَابَ پِیْدِرَانِ اسْتِ که هر گاه بخواهید دایه برای طفل بگیریید برای اینکه مادر از باب شیر نداشتن یا حامله شدن یا پس از طلاق گرفتن بخواهد شوهر کند یا موانع دیگری در کار داشته باشد.

فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ که در چنین موقعی منعی و حرجی نیست خلاصه راجع باسترضاع از اینکه آیات دستورات و احکامی بر می‌آید: ۱- اولی و بهتر اینکه است که بچه را دو سال تمام شیر داد.

۲- کفالت و اجرت شیر بچه با پدر است نه با مادر، ۳- پدر و مادر راجع بشیر نباید ضرر و صدمه به بچه بزنند و اینکه حکم شاید اشاره بآن موقعی است که بین زن و شوهر مشاجره و نزاع واقع گردد بدلیل اینکه بعد از آیات طلاق است و در اینکه میان بطفل بیگناه صدمه وارد آورند مثل اینکه مادر از روی غیظ بچه را بیندازد پیش پدر و پدر نیز متکفل تربیت او نشود چنانچه در بسیار موقع چنین اتفاق افتاده آن وقت یا طفل را سر راه گذارده و یا از بی‌شیری بمیرد یا ضعیف و رنجور و علیل المزاج میگردد اینکه است که در اینکه آیات خداوند نهی بلیغ فرموده که نباید پدر و مادر بطفل ضرر زنند، ۴- اگر پدر نباشد برای مخارج استرضاع طفل بایستی وارث آن متحمل مخارج طفل گردند.

۵- اگر پدر خواست طفل را از مادر بگیرد و دایه برای او تهیه نماید گناهی و حرجی بر او نیست در صورتی که آنچه در عرف و عادت بایست اجرت شیر را داد بدهد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خودداری کنید از مخالفت حکم الله و در تمام امور حکم الهی را مراعات نمائید و بدانید که خداوند بآنچه میکنید بینا است.

صفحه : ۳۳۸

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوَاجًا اینکه آیه راجع بزنانی است که شوهرشان وفات نموده‌اند و توفی چیزی را گویند که بالتمام گرفته شده باشد و بمناسبت اینکه بمردن جان انسان گرفته میشود گویند فلانی وفات نمود.

در اینجا «یتوفون» بصیغه مجهول خوانده شده یعنی کسانی که جانشان گرفته شده و در جای دیگر گرفتن جان را نسبت بملک الموت میدهند و در جایی نسبت ببعضی ملائکه میدهند و در جایی نسبت بخودش چنانچه فرموده الله یَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا دانشمندان گفته‌اند اینکه اختلاف راجع باختلاف مراتب و درجات انسان است که بعضی از افراد بشر آنها مقربین از انبیاء و اولیاء میباشند و بنا بر تحقیق انبیاء اولو العزم و نیز اولیاء و خلفاء آنها مقام و مرتبه آنها بالاتر از اینکه است که ملائکه حتی ملک الموت که ملک مقرب بارگاه احدیت است مسلط بر آنان گردد و اخذ روح نماید زیرا ممکن نیست دانی مسلط بر عالی گردد و بعضی در مرتبه نازل ترند ملک الموت قبض روح آنها را نماید و شاید آنها «اصحاب یمین» باشند که خداوند در سوره واقعه ایشان را ستوده تعریف نموده و کسانی که باقی ملائکه قبض روح آنها را مینمایند اصحاب شمال باشند یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا زَنَیْطِی که شوهرهای آنان وفات نموده‌اند بایستی صبر کنند و خودداری نمایند از شوهر کردن تا چهار ماه و ده روز.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وقتی که مدت عده سر آمد مانعی نیست در آنچه زنها با خود کنند بطور معروف یعنی شوهر کنند و کسی را نمیرسد که مانع آنها گردد از ازدواج.

بعضی از مفسرین چنین گفته راجع بزنی شوهر مرده ملل عالم بر چند دسته بودند

صفحه : ۳۳۹

قانون بعضی چنین بوده که زن زنده را با شوهر مرده بسوزانند، بعضی زن و شوهر مرده را در قبر دفن مینمودند بعضی منع میکردند که دیگر زن شوهر کند مثل نصاری و بعضی تا مدت یک سال بعد از فوت شوهر درست نمیدانستند زن شوهر کند مثل اعراب در زمان جاهلیت و بعضی تا نه ماه چنانچه در بعضی از ملل راقیه قانونشان همین طور است و بعضی یک مدت بلا معینی را منع مینمودند و اینکه قوانینی بود که از روی سلیقه و صلاحدید خود وضع مینمودند نظر به اینکه ازدواج و امتزاج مبنی بر اساس انس و الفت و محبت است و محبت لوازمی دارد که مراعات آن لازم است و مراعات الفت و محبت اگر چه مشترک بین زن و شوهر است که اگر چنین مراعاتی لازم باشد بایستی از طرفین انجام گیرد که روی اینکه قاعده شوهری که زنش مرده باشد آن نیز باید مدتی برای رعایت انس و محبت خودداری نماید غیر از اینکه مراعات مقام محبت و انس برای زن مناسبتر و لازمتر است و شارع اسلام اینکه قاعده را تحدید نموده بچهار ماه و ده روز و حکم فرموده که پس از اینکه مدت دیگر زن آزاد است و مختار نفس خود میباشد کسی را بر وی تسلطی نیست. (تفسیر المیزان) و لا- جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ تعریض در لغت مقابل تصریح آمده گاهی کلام صریحا گفته میشود و گاهی بکنایه و اشاره و امثال اینها اظهار میشود و پس از آنکه حکم طلاق و عده و احکام رضاع و شیر دادن را بیان فرموده و اینکه برای زن ممنوع است در حال عده شوهر کند در مقام برآمده که اگر مردی خواستگار زنی شد در حالی که عده وی منقضی نشده اگر بکنایه و اشاره بوی بفهماند که خواستگار وی است گناهی نکرده. مفسرین گویند تعریض اینکه است که مثلا بگوید خدا بتو جمال و عقل داده و تو زن خوب صالح شایسته‌ای میباشی و من تو را دوست دارم بدون اینکه خواستگاری از او نماید و بعضی دیگر گفته‌اند نیز رواست هدیه و تعارفی برای وی فرستد که اینها علامت خواستگاری وی باشد.

صفحه : ۳۴۰

أَوْ أَكَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَيَتَذَكَّرُونَ هُنَّ اینکه آیه در مقام بیان اینکه است که زنی که در عده است مادامی که عده وی منقضی نگردیده اگر مردی خواستگار او گردد بایستی خودداری نماید از اینکه صریحا اظهار نماید یا باید بکنایه بگوید یا میل خود را مخفی دارد تا وقتی که عده وی منقضی گردد.

و شاید اینکه دستور برای اهمیت اینکه باشد که نباید در عده کسی نزدیک بزن گردد و کلام شهوت آمیز بگوید حتی نبایست صریحا خواستگاری او را نماید ممکن است مرد خواستگاری کند و زن قبول نماید و وقتی رضایت طرفین حاصل گردد کانه نکاح واقع گردیده زیرا اگر چه بسیاری از فقهاء صیغه خواندن را در عقد نکاح شرط دانسته‌اند لکن در عقد نکاح و همچنین در تمام معاملات رضایت طرفین اس اساس صحت معامله است اینکه است که فرموده:

وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا و بایستی با چنین زنهایی که در عده‌اند و عده سری و پنهانی نکنند مثل اینکه تعیین مهر نمایند یا تعارف و هدیه فرستند.

و بین مفسرین در جمله لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا گفتاری است:

۱- جماعتی گفته‌اند مقصود از وعده سری زنا است که مرد زن را بفریبد که با من آمیزش کن در خفا وقتی عده‌ات سر آمد تو را عقد میکنم اینکه بود که خداوند از اینکه عمل نهی فرموده.

۲- مرد بزنی گوید شوهر مکن که تو را بزنی خواهم گرفت. (مجاهد) ۳- مقصود اینکه است که در عده با آنها مخفیانه عقد مبنیدید و بعد از عده آشکار نمائید. (زید بن اسلم) و شاید مقصود اینکه باشد که در حال عده با زن مخفیانه مذاکره زناشویی و قرار داد

يَبْضُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

ترجمه:

باکی نیست بر شما هر گاه زنان خود را طلاق دادید و با آنها تماس

صفحه : ۳۴۳

و نزدیکی ننموده‌اید و نیز مهری برای آنها ثابت ننموده‌اید لکن آنها را بهره‌مند گردانید غنی بقدر استطاعت خود و فقیر نیز بقدر استطاعت خود بهره شایسته‌ای که سزاوار است برای نیکوکاران، و هر گاه طلاق دهید پیش از آنکه با آنها نزدیکی کرده باشید و برای آنها مهری فرض شده باشد باید نصف مهر را بآنها بدهید مگر آنکه خود آن زن یا کسی که اختیار نکاح (مثل پدر یا جد) بدست اوست ببخشد و بگذرد و نزدیکتر بتقوی اینکه است که ببخشد و بگذرند و فراموش نکنید طریق نیکی بین خودتان را زیرا که خداوند بآنچه میکنید بینا است، باید مواظبت نمائید بر تمام نمازها بالخصوص نماز وسطی و ایستادگی کنید در مقام اطاعت و بندگی خدا و در مقام اطاعت ثابت باشید

پس اگر ترسی در کار باشد بهر طوری که میسر است پیاده یا سواره نماز بجا آرید و وقتی امن شدید پس خدا را یاد کنید آن طوری که بشما آزموده‌ایم چیزی که نمیدانستید،

و کسانی که از شما مردند و زنهایی از آنها مانده وصیت کنند که یک سال زنها را در خانه نگهداری کنند و آنها را از خانه بیرون نکنند و هر گاه خود آنها بیرون رفتند بر شما گناهی نیست در آنچه می‌کنند بطور متعارف و خدا غالب و درستکار است حق است برای مردهای با تقوی که هر گاه زنهای خود را طلاق دهند آنها را بهره‌مند کنند، اینطور خداوند آیات و قوانین برای شما واضح میگرداند شاید شما تعقل نمائید،

آیا ندیدی تو کسانی را که از ترس مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفتند و آنها هزاران نفر بودند پس خدا بآنها گفت بمیرید مردند پس زنده نمود آنها را زیرا که خداوند صاحب فضل و رحمت است بر مردم لکن بیشترین افراد بشر شکر نمیکنند و کفران نعمت می‌نمایند،

ای مؤمنین جهاد کنید در راه خدا و بدانید خداوند شنوا و دانا است،

کیست که بخدا قرض بدهد قرض نیکو پس برای او زیاد کند بچندین برابر و خدا میگیرد (آنچه را انفاق نمائید) و خدا گشایش میدهد و باز گشت شما بسوی او است.

صفحه : ۳۴۴

توضیح آیات

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ خُطَابَ بَمُرْدَاهَا است که برای شما گناهی نیست که زنان خود را طلاق دهید پیش از آنکه با آنها نزدیکی کرده باشید.

مس کنایه از جماع است و اینکه آیه راجع بحکم طلاق است از جهت تعیین مهر و عدم تعیین.

زنش بکند و دلیل آن همان آیه لا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ إِنِ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ تا آخر آیه ۲- طلاق واقع گردد قبل از جماع لکن قبلاً مهری تعیین شده باشد در اینصورت بطور لزوم و وجوب بایستی شوهر نصف مهر را پردازد و دلیل آن آیه وَ إِنِ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فِیْصَفْ مَا فَرَضْتُمْ مگر اینکه خودش یا اولیای وی ببخشند.

۳- اینکه طلاق واقع گردد بعد از تعیین مهر و مقاربت و جماع نیز شده باشد که در اینصورت بطور لزوم و وجوب بایستی شوهر تمام مهر را پردازد مگر در طلاق خلعی که زن مهر یا چیز دیگری بشوهر میدهد و وی را راضی می‌کند و طلاق می‌گیرد.

۴- طلاق واقع گردد بعد از جماع بدون اینکه قبلاً مهری مقرر شده باشد حکم اینکه قسم را چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند از مفهوم همان آیه اول لا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ تا آخر توان استخراج نمود زیرا که منطوق آیه عدم جناح را مقید نموده بدو چیز یکی جماع واقع نشدن و دیگر عدم تعیین مهر وقتی اینطور شد در طلاق دادن حرجی و کلفتی برای شوهر نیست و بطور لزوم و وجوب چیزی بر او نیست مگر اینکه احسانی در باره زن نماید، لکن مفهوم آیه دو شق پیدا می‌کند یکی آنجایی که طلاق بدهد بعد از جماع بدون تعیین مهر و دیگر طلاق بدهد بعد از تعیین مهر بدون اینکه جماعی واقع شده باشد که از مفهوم آیه بر می‌آید که در اینکه دو صورت برای مرد حرج و کلفتی هست که بایستی مهر بدهد قسم دوم همان بود که بایستی نصف مهر را بدهد مگر اینکه بخشوده شود لکن قسم اول که طلاق دهد بعد از وقوع جماع بدون اینکه مهری قرارداد شده باشد و لو اینکه مقدار مهر در آیه تصریح نشده لکن از مفهوم آیه توان استفاده نمود که برای مرد حرج هست و بایستی مهر بدهد و بادلّه دیگری میشود استظهار نمود

صفحه : ۳۴۷

که در اینکه صورت بایستی مرد مهر المثل بدهد.

خلاصه بعد از آنکه بعقد نکاحی ازدواج تحقق پذیرفت و جماع نیز واقع گردید در مورد طلاق و لو اینکه ذکری از مهر نشده باشد بمفهوم همان آیه لا جُنَاحَ تَوَانِ ثَابِتِ نَمُودِ کِه شُوهَرِ بَایسْتِی مَهرِ المثل بزن بدهد.

حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِیْنَ حَافِظُوا حَفْظَ دَر لَغْتِ بَمَعْنِی ضَبْطِ مَقَابِلِ فَرَامُوشِی وَ وَسْطِی بَمَعْنِی وَسْطِی وَ چِیزِی رَا وَسْطِ گَویند کِه بَیْنِ دُو چِیزِیَا بَیْنِ چِیزِهایِی وَاقِعِ گَرَدَدِ بَطُورِی کِه طَرَفِیْنِ آنِ مَسَاوِی بَاشند وَ قُومُوا مَدَاوَمْتِ نَمُودنِ بَرِ چِیزِی رَا قَنُوتِ وَ قَوَامِ گَویند.

پس از آنکه راجع بازدواج و مهر و طلاق و احکام زناشویی که راجع بقانون مدنی و جامعه بشری و از امور طبیعی و دنیوی بشمار میرود دستوراتی فرموده و قوانینی تأسیس نموده که جامعه بشری تنظیم گردد شروع مینماید بآنچه روح انسانی بآن تکمیل میگردد و آن مقام عبودیت و بندگی است که بالاترین آنها نماز است و اینکه تأکید فرموده بنماز شاید سرّش اینکه باشد که مبدا امور دنیوی و طبیعی که مهم آنها همان امر ازدواج است شما را از یاد خدا غافل گرداند اینکه است که امر میفرماید بر حفظ تمامی نمازهای پنجگانه و بالخصوص نمازی که در وسط نمازهای پنجگانه واقع است وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِیْنَ امر بمداومت و استقامت و ایستادگی و پایداری بر تمام نمازها است که جدّاً بایستی مراعات نمازها را بنماید.

در اینکه مبارک آیه راجع بنماز که از اهم عبادات بشمار میرود دستوراتی داده شده:

۱- ضبط و محافظت نمائید بر تمام نمازها را که با جمیع آداب و شرائط از مقدمات و آنچه در صحت نماز مقرر نموده و آنچه راجع بامور باطنی نماز و شرط قبولی از حضور قلب که در واقع روح و حقیقت نماز است و تقوی که بدون آن هیچ عملی بمرتب قبول نمیرسد چنانچه فرموده إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ واقع گردد.

صفحه : ۳۴۸

۲- تأکید زائدی فرموده راجع بنماز وسطی که مداومت کنید بر نمازها و مداومت نمائید بر نماز وسطی که اینطور تأکید اهمیت نماز را نشان میدهد.

۳- امر مینماید بقیام و استقامت که راجع بنماز علاوه بر اینکه بایستی نمازها را حفظ و ضبط کنید با تمام آداب و شرائط انجام گیرد بایستی با متانت و استقامت در مقام عبادت و بندگی خالق متعال ایستادگی نمائید و از روی فرمان‌بری عمل نمائید و بطریق بندگی کردن نهید.

و در اینکه مقصود از نماز وسطی که تأکید زیادتری در باره آن شده کدامیک از نمازهای پنجگانه است بین مفسرین گفتاری است و در هر یک از نمازها قولی دارد و اختلاف اقوال ناشی از اختلاف روایات است.

و شاید اینکه تعیین نشده که مقصود از نماز وسطی کدامیک از نمازها است و روایات نیز در باره آن مختلف رسیده حکمت آن اینکه باشد که بایستی نمازها را مواظبت نمود چنانچه شب قدر نیز تعیین نشده که چه شبی است برای اینکه در تمام شبها عبادت شود و ساعت استجاب دعا در شب و روز جمعه معین نشده برای اینکه در تمام ساعات جمعه دعا بشود و نیز اسم اعظم الهی از بین اسماء الله معین نیست که کدامیک از اسماء است برای اینکه خدا را بتمام اسماء خوانده شود و ساعت مرگ معین نشده برای اینکه همیشه منتظر مرگ باشند.

و ممکن است گفته شود چون نماز وسطی بر تمام نمازها صادق آید و هر یک بلحاظی میشود موصوف بوسطی گردد پس باین لحاظ عطف صلاة وسطی بر صلوات از باب تأکید باشد که معنی آیه چنین شود محافظت کنید و پبای دارید نمازهای پنجگانه را و محافظت نمائید هر یک از آنها را که وسط نمازهایند نه اینکه خصوصیت زائدی در یک کدام از آنها باشد و اینکه احتمال اگر چه باعتبار ظاهر لفظ بعید بنظر می‌آید لکن باعتبار معنی و اینکه وسطی بر هر یک از نمازها صادق می‌آید و تخصیص بیکی از آنها تخصیص بلامخصص و ترجیح بلا مرجح است ظاهرا چندان اشکالی ندارد زیرا که ذکر خاص بعد از عام در کلام عرب بسیار دیده شده که برای تأکید آرند.

صفحه : ۳۴۹

خلاصه بنا بر اینکه مقصود از نماز وسطی یکی از نمازهای پنجگانه باشد نه تمام آن از مفسرین گفتاری نقل شده که در کتب تفاسیر ضبط نموده‌اند.

۱- نماز صبح است نظر به اینکه از موقع طلوع فجر صادق تا بر آمدن آفتاب که موقع نماز صبح است وسط بین شب و روز بشمار می‌رود نه کاملاً از شب محسوب میگردد نه از روز لهذا نماز صبح متصف گردیده بنماز وسطی و طرفداران اینکه قول از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اینکه خصوص روایتی نقل میکنند و نیز بعضی از صحابه همان قول بنماز صبح را ترجیح داده‌اند و فخر رازی در تفسیر کبیر ده دلیل اقامه نموده برای اثبات اینکه مقصود از نماز وسطی نماز صبح است.

و عمده چیزی که میتوان بآن ترجیح داد که مقصود از نماز وسطی نماز صبح است اینکه است که نظر بآن حدیث معروف «افضل الاعمال احمزها» که بهترین اعمال مشکلتترین آنها است و نماز صبح و لو اینکه از حیث عدد رکعات کمتر از باقی نمازها بشمار می‌رود لکن مشقت آن نسبتاً زیادتر است زیرا در تابستان چون شبها کوتاه است از خواب برخاستن برای نماز صبح قدری مشقت دارد و در زمستان صبح که هوا سردتر است از رختخواب گرم برخاستن و با آب سرد که غالباً آب گرم در آن وقت مهیا نیست وضو گرفتن مشکلتتر است پس باین لحاظ ممکن است گفته شود مقصود از نماز وسطی که تأکید زیادتری در باره آن شده نماز صبح است که مبدا اشخاص تن‌پرور نماز صبح را ترک نمایند و نیز از ثلث آخر شب تا بر آمدن آفتاب بهترین موقعی است برای عبادت و مناجات با قاضی الحاجات و حمد و ستایش نمودن آن فرد بی‌همتا زیرا در اینکه وقت نسبتاً موهومات کمتر و تراکم

خیالات نفسانی که سد بزرگی و پرده غلیظی است بین انسان و معبود خود قدری ضعیف می‌گردد و شاید روح ملکوتی در اینکه ساعت اندازه‌ای از اسارت نفس بهیمی خلاص گردد پس باین جهات میتوان ترجیح داد که مقصود از نماز وسطی نماز صبح است.

۲- نماز وسطی نماز ظهر است زیرا که هم وسط روز واقع است و هم بین نماز صبح و عصر که اول روز و آخر روز است قرار گرفته و طرفداران اینکه قول جماعت بسیاری

صفحه : ۳۵۰

از صحابه‌اند و گویند ابو حنیفه نیز همین قول را اختیار نموده و حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده باشد نماز وسطی نماز ظهر است و نیز از حضرت باقر و صادق (ع) نقل میکنند که مقصود از نماز وسطی نماز ظهر است و فخر رازی برای اثبات اینکه قول نه دلیل اقامه نموده.

۳- مقصود از نماز وسطی نماز عصر است که وسط بین نماز ظهر و نماز مغرب است و گویند سیوطی در درّ المثور پنجاه و چند عدد روایت در اینکه خصوص ذکر نموده و نظر بکثرت روایات طرفداران اینکه قول بسیارند.

در تفسیر قمی چنین گفته پدر من از نصر بن سويد و او از ابن سنان و او از ابا عبد الله علیه السلام روایت میکند که حضرتش آیه را اینطور قرائت نموده «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی و صلاة العصر» قوله تعالی قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ یعنی مواظبت کنید خود را در نماز که چیزی شما را از نماز باز ندارد و مشغول ننماید.

۴- نماز وسطی نماز مغرب است نظر به اینکه نماز مغرب از جهت زمان وسط بین بیاض روز و سواد شب است و از حیث رکعات نیز وسط بین نمازهای چهار رکعتی و دو رکعتی صبح است و نیز در سفر قصر نمیشود و مرجحات دیگری نیز گفته‌اند.

۵- جماعتی چنین معتقدند که مقصود از نماز وسطی نماز عشاء است که وسط بین نماز مغرب و نماز صبح است و از خصوصیتی که برای نماز عشاء است اینکه است که اگر کسی بعد از نماز مغرب خوابش برد تا وقتی که نماز عشاء قضا شد بایستی فردای آن شب را روزه بدارد، و مفسرین برای هر یک از اینکه گفتارها ادله بسیاری آورده‌اند و چون بنای ما بر اختصار است بناچار از تفصیل آن خودداری مینمائیم.

لکن چنین بنظر اینکه قاصر میرسد که امر بمحافظت نماز وسطی بعد از امر بمحافظت تمام نمازها شاید رمزی باشد در کلام الله و چنانچه گفتیم غرض تأکید در تمام نمازهای پنجگانه باشد زیرا نه از آیه خصوصیتی نسبت بیکی برمی آید و نه از سنت روایت معتبری که نتوان مطمئن بآن شد ثابت گردید و ادله متعارضند وقتی ادله با هم تعارض نمودند ساقط میگرداند یعنی از اعتبار می‌افتند و چون وسطی بر

صفحه : ۳۵۱

تمام نمازها صادق می‌آید پس بهتر اینکه است که حمل بر تأکید نمائیم که اول بطور جمع امر بمحافظت نمازها نموده و بعد نسبت بهر یک یک تأکید مینماید در محافظت و ذکر خاص بعد از عام در کلام عرب و عجم بلکه در تمام لغات معمول است (و الله العالم باسرار کلامه).

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا پس از تأکید در امر نماز و محافظت بر آن در مقام بیان اینکه است که نماز در هیچ حالی ساقط نمیگردد و اینکه نیز اشاره باهمیت نماز است که در حال خوف خواه در میدان نبرد و جنگ باشد یا وقتی که دشمن در عقب در آید یا خوف از دزد و غیر اینها هر چه خوف آور باشد و نتوان بطور امنیت با آداب و شرائط اقدام بنماز نمود ایستاده یا در حال راه رفتن یا سواره در موقع تاخت و تاز مثلا در هر حال بایستی اقدام بنماز نمود و در هیچ موقعی ترک نماز روا نیست.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود چنین اظهار مینماید که اینطور نماز خواندن در حال سواره و راه رفتن رخصت است برای خائف و گفته نماز خوف سه قسم است قال الله تعالی و إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِيبُوا فَلْيُصِيبُوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ «۱» سوره نساء آیه ۱۰۱. و یک نوع از صلاة خوف است که در اینکه آیه تذکر داده.

قسم دوم از نماز خوف اینکه است که در سفر اگر از دزد یا درنده بترسد بایستی رو بقبله بایستد و افتتاح نماز نماید و بهمان راه و طریقی که میرفته برود وقتی از قرائت فارغ

(۱) خداوند به پیمبر خود چنین دستور میدهد (در موقع جنگ) وقتی تو در میان سپاه اسلام باشی و بر آنان نماز پبای داری باید با تو سپاهی مسلح (برای حفاظت قشون اسلام) بپا بایستند و با تو نماز بخوانند و چون سجده نماز بجای آرند اینکه سپاه قشون برای محافظت بروند و آنهایی که نماز نخوانده‌اند در نماز آیند با لباس جنگ.

صفحه : ۳۵۲

شد و خواست سجده کند اگر قدرت دارد باز روی خود بقبله نماید و اگر قدرت ندارد همانطوری که میرود توجه نماید و اگر سواره باشد بایماء و اشاره بسر رکوع و سجود نماید قسم سوم در میدان جنگ و نبرد با دشمن اگر توانست پیاده شود و نماز بخواند برای هر رکعتی یک تکبیر بگوید و حضرت امیر علیه السلام در جنگ صفین پنج نماز بهمین طور بجای آورد که برای هر رکعتی یک تکبیر گفت. «پایان» و از تفسیر عیاشی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرموده: فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا وَ قَتِي بترسد از درنده یا دزد تکبیر بگوید و ایماء کند یعنی رکوع و سجود را با اشاره اداء کند. و از فقیه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که «هر گاه جای خوفناکی باشید و از دزد یا سبع بترسید بر همان مرکوب نماز فریضه بجای آرید» و راجع بنماز خوف و اقسام آن روایات بسیار رسیده و محل بحث آن کتب اخبار است.

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ پس از آنکه از دشمن مطمئن گشتید خدا را یاد کنید آن طوری که خداوند بتوسط رسول اکرم خود صلی الله علیه و آله و سلم بشما آرموده.

شاید اشاره باین باشد که در عبادت و ذکر خداوند بسلیقه و صلاحدید خود یا دیگران نباید عمل کنید بلکه بایستی اعمال شما مطابق تعلیم رسول و تعلیمات قرآنی باشد اگر غیر از اینکه شد بدعت و نارواست و از عبادات محسوب نمی گردد و عبودیت آور نمیشد زیرا مقام عبودیت وقتی تحقق می پذیرد که عمل بامر مولا و دستورات وی انجام گیرد مطیع هر کس شدی بنده او گشته‌ای اگر بدلخواه خود عمل کنی بنده هوای نفس خودی اگر مطیع شیطان شدی بنده آنی اگر مطیع رحمان شدی عمل تو در پیشگاه قدس احدی ارزش پیدا میکند و بمقام بندگی و عبودیت مفتخر میگردد.

صفحه : ۳۵۳

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَ صِيَّهُ لَأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ جماعتی از قراء وَ صِيَّهُ بضمه قرائت نموده‌اند و باقی بفتحه. یعنی کسی که نزدیک بمردش رسیده و زنهایی دارد بایستی وصیت کند که یک سال ورثه از آنان نگاهداری کنند و آنها را متمتع گردانند و خوراک و پوشاک و تمام لوازم زندگانی ایشان را متحمل گردند.

غَيْرِ إِخْرَاجِ فَإِنْ خَرَجَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ بایستی ورثه آنان را بیرون نکنند لکن اگر آنها با اختیار

خود بیرون رفتند برای شما مردها گناهی و حرجی نیست در آنچه زنها نسبت بخود میکنند از آنچه معمول و متعارف است که بعد از منقضی شدن عده بخوانند شوهر کنند.

و در اینکه مقصود از فلا جناح در آیه چیست از مفسرین گفتاری نقل شده:

۱- بعضی گفته‌اند در صورتی که با اختیار خود بیرون رفتند بر شما گناهی نیست در اینکه نفقه را قطع نمائید.

۲- واجب است برای زنی که شوهرش مرده یک سال در خانه شوهر بماند و اگر زودتر خودش بیرون رفت حق اقامه‌اش باطل میگردد. (حسن و سدی) ۳- گناهی نیست برای شما در اینکه منع نکنید آنها را از بیرون رفتن زیرا یک سال در خانه شوهر ماندن برای زن واجب نیست بلکه مستحب است. (جبائی) ۴- گناهی نیست هر گاه بعد از عده شوهر کنند (من معروف) یعنی طلب نکاح کنند.

لکن از ظاهر آیه همان قول اول متبادر بذهن می‌گردد که اگر زن در خانه شوهر ماند برای ورثه واجب باشد نگاهداری او و اگر خودش با اختیار خود بیرون رفت و شوهر کرد یا نخواست در خانه شوهر بماند برای ورثه چیزی نیست. وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ خداوند غالب و درستکار است که آنچه حکم کند مطابق حکمت و منطق و

صفحه : ۳۵۴

صلاح‌دید جامعه بشری است.

و اتفاقی بین علمای فقه است که اینکه آیه نسخ شده و از ابا عبد الله علیه السلام است اول اسلام چنین بود که وقتی مردی می‌مرد ورثه وی تا یک سال زنها را نگاه میداشتند و از اصل مال مخارج آنان را میدادند پس از یک سال آنها را از خانه بیرون میکردند بدون ارث پس از آن بآیه میراث که ثمن یا ربع نصیب زن مقرر شد اینکه آیه نسخ گردید و زن از نصیب خود باید خرج کند و در روایت دیگر فرموده اینکه آیه نسخ شده بآیه يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا یا نسخ شده بآیه میراث (مجمع البیان) از ظاهر گفتار مفسرین چنین بر می‌آید که حکم اینکه آیه بکلی بآیه عده متوفی عنها زوجها و بآیه میراث نسخ شده لکن ممکن است گفته شود اگر اجماعی بر خلاف نباشد اینکه آیه را با آن آیاتی که راجع بارث و عده رسیده با هم جمع نمود به اینکه طور که آنها را حمل بر وجوب نمود و اینکه آیه را حمل بر استحباب یعنی اینکه وصیت کردن نیکو است چنانچه بعضی گفته‌اند.

و نیز اخراج نمودن وارث زن را از خانه شوهر بعد از وفات او حمل بر استحباب نمود بدلیل آنکه حکم را معلق گردانیده بر میل و اراده زن که اگر خواست و ماند و از خانه شوهر بیرون نرفت روا نیست که تا یک سال ورثه او را از خانه بیرون کنند بلکه سزاوار است که بطور معروف از وی پذیرایی نمایند و اگر بیرون رفت دیگر بر آنها حرجی نیست و بایستی نصیب او را از مال شوهر بدهند.

وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ممکن است آیه راجع به تمام اقسام طلاق باشد چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند، لکن ظاهراً بقرینه متاع در آیه مقصود از مطلقات آن قسم از طلاق است که قبلاً نه جماع واقع شده باشد و نه مهری برای زن تعیین گشته که آیه تأکید همان آیه باشد که فرموده لا- جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً تا آخر، که بایستی مرد بقدر استطاعت و بقسم متعارف مقداری از مال خود

صفحه : ۳۵۵

زن را بهره‌مند گرداند و اندک مالی که از آن بهره برده میشود آن را متاع گویند و بقرینه قوله تعالى حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ اگر چه بعضی از مفسرین گفته‌اند دلالت بر استحباب دارد که متقین باقتضای تقوی در اینکه زمینه حقی بر خود قائلند لکن بقرینه کلمه حقا

که دلالت بر الزام دارد و در آخر هر دو آیه ذکر شده ظهور در وجوب دارد و ممکن است اختصاص دادن بمتقین برای اینکه باشد که تقوی مانع می‌شود که آدم متقی ترک امر واجب بنماید اگر چه در آن آیه پیش که فرموده حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ چنانچه استظهار نمودیم با نفی جناح که در اینکه قسم از طلاق عنوان فرموده اشعار باستحباب داشت زیرا که معنی آیه چنین میشود که اینجا موقعیت دارد برای احسان بدون اینکه الزامی و حرجی در کار باشد لکن وقتی اینکه آیه را با آیه فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ بنا بر اینکه اینکه آیه تأکید همان آیه باشد با هم جمع کنیم نظر بتأکیدی که از آن فهمیده میشود مشعر بوجوب است نه استحباب یعنی در اینکه قسم از طلاق که نه مهری معین شده باشد و نه جماعی واقع شده واجب است مرد بقدر استطاعت چیزی به زن بدهد.

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ- اینکه چنین خداوند بیان میکند آیات خود را شاید شما تعقل کنید و تفکر نمائید ظاهرا مقصود از آیات در اینجا آیات قرآنی است که تأسیس احکام می‌نماید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ اگر شما عقل و فکر خود را بکار بیاندازید و در آیات و تعلیمات قرآنی و نوامیس الهی تفکر و تدبر نمائید می‌فهمید که قوانین و دستورات دین اسلام بالاترین معجزه و کرامتی است برای حقانیت آن زیرا که تمام دستورات دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مطابق عقل و منطق است.

آری بالاترین نعمتی که خداوند بانسان کرامت نموده همان قوه عقل و فکر است که اختصاص بانسان دارد و همان قوه تمیزی است که راجع بعلم و معارف حق و باطل را از هم تمیز میدهد و راجع بعملیات ضار و نافع خیر و شر را می‌شناسد و باعتباری آن را (عقل نظری و عقل عملی) گویند.

تعقل و تفکر رهبر نجات و کلید سعادت است کسی بمقام و رتبه‌ای نخواهد رسید

صفحه : ۳۵۶

مگر از پرتو تفکر و تدبر ایمان تقلیدی کسی را بسعادت و فضیلت نمیرساند کسی از پرتگاه بیخردی و جهالت بشاهراه هدایت رهسپار میگردد که اینکه قوه خداداد خود را بکار اندازد.

و چه بسیار در کتاب کریم و قرآن مجید الفاظ مختلف تأکید فرموده که تفکر کنید و در خلقت آسمان و زمین و باقی مخلوقات تدبر نمائید آنجا که گفته.

أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ سوره حج آیه ۴۲ و در حدیث وقتی از معصوم سؤال از عقل میشود در پاسخ میفرماید «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»

یعنی از روی عقل و تدبر در آیات الهی نظر کنید پس از شناسایی در مقام عمل برآید و کسب فضیلت کنید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حِدَادٍ الْمَوْتِ گاهی دیدن بچشم را رؤیت گویند و گاهی دیدن بچشم دل را که آن را بصیرت نامند رؤیت گویند و اعتقاد جزمی را نیز گاهی بر آن اطلاق رؤیت کنند أَلَمْ تَرَ همزه استفهام انکاری است أُلُوفٌ جمع الف است خطاب به پیغمبر است آیا ندیدی یعنی میدانی کسانی که چندین هزار نفر بودند و از ترس مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفتند و خداوند بامر تکوینی حکم موت آنها را صادر نمود و تمام آنها مردند پس از آن زنده گردانید آنها را.

پس از آیات احکام از آداب حج و روزه و نماز و بیان حرمت خمر و بیان احکام ازدواج و طلاق و عده و مهر و ارضاع و غیر اینها در مقام تهدید بر آمده و برای اظهار قدرت و استیلاء خود حکایت اشخاصی را مینماید که اینها از ترس مردن فرار کردند و گمان کردند توانند از حکم خدا یعنی مرگ فرار کنند که کسی گمان نکند بتواند از احکام الهی سر بپیچد و مخالفت نماید و اینکه می‌بینیم بسیاری از مردم شب و روز در نافرمانی و مخالفت بسر می‌برند و آسیبی بآنها نمیرسد البته اینکه مهلت مصالح چندی در بر دارد که مربی عالم و حکیم علی الاطلاق عالم بر اوست.

صفحه : ۳۵۷

در اینکه آیا اینکه الوف از مردم که از مرگ فرار کردند و بامر خدا مردند چه کسانی بودند و شهر آنها کجا بود و بچه گناهی گرفتار مرگ شدند و پس از آن بچه سبب زنده شدند و حکمت در زنده شدن آنها چه بود راجع باین مقالات بین مفسرین گفتار بسیاری است که هر یک طوری بیان کرده‌اند و در اخبار و احادیث از معصومین نیز باختلاف روایت شده در تفسیر قمی است که وقتی در شام مرض طاعون بسیار شد پس جماعت بسیاری از ترس مردن از شام بیرون رفتند در بیابانی و تمامی آنها در یک شب مردند و مرده‌های آنها ماند تا وقتی که استخوانهایشان پدید گردید و راهگذران پپای خود استخوانها را از توی راه عقب میزدند پس از آن خداوند آنها را زنده نمود و مدتهای مدیدی زندگانی کردند تا وقتی که بمرگ طبیعی مردند.

و از کتاب احتجاج از صادق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در معنی آیه چنین روایت میکنند که فرمود خداوند زنده گردانید طائفه بسیاری را که از طاعون فرار نمودند پس خداوند امر کرد بمردن آنها و آنها مردند و مدت زمانی بدن آنها ماند تا وقتی که استخوان آنها پوشیده گردید و بندهای بدن آنها از هم جدا شد و خاک گشتند پس خداوند آنها را زنده گردانید در وقتی که خواست بدعای پیمبری که نام او حزقیل بود که او دعاء کرد و اجزاء بدن آنان جمع گردید و ارواح آنها برگشت با بدان آنها بهمان هیئتی که اول بودند و هیچ یک از آنها باقی نماند مگر اینکه زنده گردید و مدتهای مدیدی زندگانی نمودند.

و روایات دیگری بهمین مضامین در کافی و غیر آن رسیده و اگر بخواهیم گفتار مفسرین را راجع باین آیه تذکر دهیم سخن طولانی می‌گردد و چندان فائده‌ای در گفتار آنها بنظر نمی‌آید.

فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ خَلَّاصَهُ در اینکه مبارک آیه و بیان اینکه حکایت اسراری و رموزی نهفته چنانچه تمامی قصص و حکایات قرآنی چنین است.

اول آیه تهدید و انذار است و بیان اینکه انسان در هر کجای عالم باشد از

صفحه : ۳۵۸

حیطه اقتدار او خارج نیست و تقدیرات الهی در باره وی نافذ است و چون بعد از آیات احکام و نوامیس الهی است شاید اشاره دارد به اینکه همانطوری که نمیتوان از تحت اقتدار او خارج گردید هر کجا روی ملک او و تمام اجزاء موجودات زیر فرمان اویند همانطور نمیتوان از تحت فرمان او خارج گردید که هر کس از فرمان او سرپیچید بزودی در قهر و غلبه او واقع می‌گردد و آخر آیه وعده و رجاء و امیدواری است اول وعید است آخر وعده اول را میترساند از عذاب دنیوی بمرگ بیموقع و هلاکت، آخر امیدوار میگرداند بحیات و زندگانی قانون قرآن اینطور است که هر جا وعده بثواب دهد در عقب وعید و تهدید بعذاب میدهد و بعکس هر جا تهدید بعذاب نماید در پس آن امیدوار میگرداند بثواب و رحمت.

و اینطور بیان اشاره باین است که انسان بایستی همیشه بین خوف و رجاء باشد در حدیثی از صادق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که از پدر بزرگوار خود چنین نقل مینماید که فرموده «هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در قلب او دو نور موجود است نور خوف و نور رجاء اگر با هم موازنه کنند (یعنی اگر با هم بسنجند) ذره‌ای با هم تفاوت ندارند.

آری خوف و رجاء دو اصل بزرگ و دو شرط مهم از اصول اخلاقی و ایمانی بشمار میرود و تساوی آنها عبارت از اعتدال و حد وسط ما بین یأس از کرم خداوندی و غرور نفسانی برحمت ایزدی پدید می‌گردد، تساوی بین خوف و رجاء و اعتدال آن یک شرط اساسی از اصول دیانت و اول قدم راه سعادت و پیش قراول قافله راه روان بسوی خدا میباشد.

و ممکن نیست کسی بتواند قدم در راه سعادت و فضیلت گذارد مگر از پرتو خوف و رجاء زیرا ابتداء قوای سبعی و بهیمی در انسان

غالب و مستولی است اگر نبود تازیانه خوف از عذاب و نوید رحمت و امیدواری بثواب ممکن نبود اینکه نفس سرکش طاغی یاغی رام گردد و بار اطاعت بر گردن نهد و مادامی که انسان گرفتار هوی و هوس و مبتلا بهزار گونه آرزو و آمال است چگونه تواند توجه نماید بعالم اله و از انوار فیض او استمداد طلبد اینکه است که خداوند در بسیاری از آیات قرآنی وعده و تهدید بعذاب و نوید بمغفرت و ثواب را مقابل هم انداخته که نه مأیوس باشیم

صفحه : ۳۵۹

از کرم خداوندی و نه بغرور نفس و امید رحمت دست از عمل برداریم. و سر دیگری که از اینکه آیه بنظر میرسد اینکه است که از اینکه حکایت بما بفهماند زنده شدن در قیامت واقع است همان طوری که اینکه جماعت بسیار پس از مردن و پراکنده شدن اجزاء بدن زنده شدند اینطور خداوند اجزاء خاک شده مردگان را در قیامت زنده میگرداند.

و لکنْ أَكثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ و اینکه بیشترین افراد بشر شکر گزار نیستند چنانچه در جای دیگر وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ برای اینکه است که شکر یکی از خصوصیات و امتیازات انسان کامل بشمار میرود و مقصود از چنین شکری که اختصاص بانسان کامل دارد نه فقط شکر زبانی است مثل گفتن «شکرا لله» یا «حمدا لله» بلکه مقصود آن شکری است که یکی از اوصاف حمیده و ردیف صفات فاضله انسانی و آن حصول حالت و ملکه امتنان و سپاس‌گزاری است که پس از حصول ملکات و اوصاف چندی در نفس تمرکز مینماید که از جمله آنها شناختن نعمت و منعم است وقتی خدا را بزرگی شناختیم البته هر نعمتی را بزرگ میدانیم و قدرشناسی میکنیم و دیگر حقیقت شکرگزاری باین است که هر نعمتی را بمصرفی که برای آن افزایه نموده بموقع خودش اجرا نمائیم و در غیر موقع آن صرف نمائیم.

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و جهاد کنید در راه خدا و بدانید که خداوند شنوا و دانا است.

بین مفسرین در اینجا دو قول است یکی آنکه خطاب بهمان کسانی است که مردند و بعد زنده شدند که اصلا سبب اینکه بعذاب گرفتار شدند همین بوده که از جهاد فی سبیل الله فرار نمودند اینکه بود که عذاب برای آنها نازل گردید و پس از آنکه زنده گشتند باز مأمور بجهاد شدند.

و دیگر آنکه خطاب بامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که امر مینماید آنها را

صفحه : ۳۶۰

بجهاد فی سبیل الله و اگر معنی اول باشد باید کلامی در تقدیر گرفت و بایستی بگوید گفته شد بآنها جهاد کنید. و اگر کلام بوجه خود بدون حذف و اضماری واقع شود بهتر است پس باین اعتبار معنی دوم بهتر است لکن باعتبار اینکه عذاب بدون تقصیر وارد نمیشود و نیز بدون جهت مردگان زنده نمیشوند و البته یک دفعه مردن آنها بسببی بوده و نیز زنده شدن آنها از روی حکمتی بوده معنی دوم بهتر بنظر میآید که سبب گرفتاری آنان مخالفت امر بجهاد بوده باشد.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ كَيْسَتْ أَنْ كَسَّ بِخَدَا قَرْضَ دَهْدٍ قَرْضَ نِيكُوْا اَيْنَطُورِ خَطَابٍ وَ كَلَامٍ رَا بَرَايَ تَشْوِيقِ آرند و در اینکه آیه امر نفرموده و کسی را ملزم ننموده که حتما بایستی انفاق کنی مثل اینکه امر الزامی فرموده بجهاد و باقی واجبات بلکه بطور استفهام که کیست که بخدا قرض دهد قرض نیکو اینطور خطاب و کلام را برای تشویق آورده اشاره به اینکه همین طوری که مدیون ملزم است که دین را ادا کند کأنه خداوند نیز خود را ملزم نمودم که عوض دهد با منافع بسیار.

قرض در لغت بمعنی قطع است و قیچی را مقرض گویند برای اینکه ناخن و پارچه و چیزهای دیگر را قطع میکند. و وام را قرض گویند باعتبار اینکه قطعه‌ای از مال بریده میشود و اینکه اینکه آیه شامل تمام انفاقات میشود یا اختصاص بمستحبات دارد ظاهر از سیاق آیه چنین بر می‌آید که مقصود آن انفاقاتی است که زائد بر قدر واجب باشد و ممکن است مقصود از قرض بخدا قرض الحسنه بندگان خدا باشد.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند معنی آیه چنین است که کیست قرض دهد محتاجین از بندگان خدا را. در حدیث آمده روز قیامت خداوند خطاب عتاب‌آمیز می‌کند ببعضی مردم که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی آشامیدنی خواستم ندادی جامه خواستم ندادی گوید بار خدایا تو منزهی کی و چه وقت از من طعام و شراب و جامه خواستی

صفحه : ۳۶۱

من ندادم جواب میرسد فلان بنده گرسنه من از تو طعام خواست و فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی امروز فضل خود را از تو باز گیرم همان طوری که تو از وی باز گرفتی.

و اینکه آیه دلالت دارد که دادن بفقیر حقیقتاً دادن بخدا است چنانچه فرموده *أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ* و همین طوری که انفاق کردن در راه خدا فضیلت دارد قرض دادن ثوابش زیادتر است، حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که بر در بهشت نوشته شده که صدقه را ده برابر حسنه است و قرض را هیجده برابر.

از سفیان ثوری است که گفته چون آیه *مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا* فرمود آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بار خدایا اینکه آیه آمد *مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ* گفت خدایا بیفزا اینکه آیه آمد *إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ* (تفسیر ابو الفتوح) *فِيضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً* کسی که بخدا قرض داد خداوند بچندین برابر مال وی را زیاد میکند و اینکه زیادتی راجع بفوائد و انتفاعات دنیوی است که در اثر انفاق مترتب بر مال میگردد و البته ثواب اخروی که تفضلاً خداوند بمحسنین عنایت میکند زیادتر است.

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُ مفسرین گویند *وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْضُ* یعنی خدای تعالی روزی را تنگ میگرداند و فراخ مینماید بدلیل اینکه قبض بمعنی امساک آمده در قوله تعالی *وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ* که اعتراض بکسانی است که نفقه را تنگ می‌گیرند و بسط بمعنی وسعت در رزق آمده بدلیل اینکه فرموده *وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَدَّدُوا* و گویند قبض و بسط کنایه از بخل و سخاوت است.

صفحه : ۳۶۲

و شاید اینکه سه جمله راجع باول آیه باشد که پس از آنکه مردم را تشویق و تحریص مینمایند بر انفاق مال و خود را مدیون می‌شمارد برای مزید احسان بخواهد بفرماید آنچه میدهد خدا میگیرد بدلیل قوله تعالی *وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ* و خدا زیاد میکند و وسعت میدهد مال شما را *فِيضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً* *وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* و باز گشت و سر انجام کار شما بسوی اوست و آنچه کنید از خوب و بد نزد او خواهید یافت.

آری اساس قومیت و مدنیت و ملیت روی دو اصل و دو پایه استوار گردیده یکی بذل جان و دیگری بذل مال، ملل راقیه عالم مدیون جوانهای رشید جنگجو میباشند که در اثر فداکاری روح مدنیت و ملیت را قوت و شوکت داده‌اند و اهل ملت خود را از اسارت بیگانگان رهایی داده و در سریر عزت و سیادت و شرافت زندگانی خود را ادامه میدهند.

شکی نیست که قوت و شوکت هر ملل و جامعه‌ای بثروت آن جامعه و بذل مال و مواسات و انفاق بین اهل آن جامعه صورت میگیرد چنانچه معروف و مشهور بین تمامی ملل اسلامی است بلکه باعتراف تمام دانشمندان عالم دین اسلام بدو چیز قوت گرفت:

یکی شمشیر علی علیه السلام و دیگری مال خدیجه.

اینکه است که در اینکه آیات خداوند پس از آنکه امر میفرماید بجهاد با کفار توصیه میفرماید بانفاق و اینقدر انفاق مالی را اهمیت میدهد که گویا خود را مدیون بحساب می‌آورد، و شاید اشاره باین باشد که کسی که مال خود را در راه قوت و شوکت جامعه اسلامی مصرف نماید گویا وام بخدا داده زیرا که یاری دین خدا یاری اوست چنانچه فرموده **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ** که چنین تفسیر شده که مقصود از یاری کردن خدا یاری کردن دین خدا است.

صفحه : ۳۶۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمِ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلًا غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ يَّا ذَنبَ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۵۰)

فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتِيلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲) تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

صفحه : ۳۶۴

ترجمه:

آیا ندیدی آن گروه بنی اسرائیل را بعد از موسی (ع) وقتی تقاضا کردند از پیمبری که بسوی آنها فرستاده شده بود که رئیس برای ما تعیین نما که در راه خدا جهاد کنیم آن پیمبر گفت وقتی جهاد برای شما واجب گردد مبدا نافرمانی کنید گفتند چگونه حاضر نمی‌گردیم در راه خدا جهاد کنیم در صورتی که ما را از شهر و دیار و پسرهای خود بیرون کردند پس چون برای آنها جهاد واجب گردید از حکم جهاد اعراض نمودند مگر عده کمی از آنها و خدا دانا است بستمکاران

و پیمبر آنها گفت خداوند طالوت را پادشاهی انتخاب نموده گفتند چگونه طالوت بر ما سلطان باشد در صورتی که ما بسطنت شایسته‌تریم زیرا که او را ثروت و مالی نیست آن پیمبر در جواب آنها گفت خدا او را برگزید و برتری داد بر شما و او را بعلم و دانش و قوت جسمانی بر شما افزونی بخشید و خداوند سلطنت عطا می‌کند بهر کس بخواهد،

و پیمبر آنها بآنها گفت نشانه شاهی او اینکه است که تابوتی که در آن سکینه است و از آل موسی و از آل هارون باقی مانده ملانکه آن را از جانب پروردگار حمل نموده‌اند و اینکه تابوت هر آینه نشانه و علامتی است برای شما اگر شما ایمان دارید

صفحه : ۳۶۵

پس وقتی طالوت لشگر کشید سپاه خود گفت خدا شما را آزمایش مینماید بنهر آبی کسی که از آن آب آشامید از من نیست و کسی که از آن نیاشامید از من است مگر آنکه یک کفی از آن بگیرد پس تمام لشگر از آن آب آشامیدند مگر عده کمی از آنها اینکه بود که وقتی طالوت و سپاه وی مواجه با دشمن شدند لشگر ترسیدند و گفتند ما طاقت جنگ کردن با جالوت و سپاه او را نداریم و آن عده کم (که از آن آب نیاشامیده بودند) و بملاقات رحمت خدا امیدوار بودند گفتند چه بسیار عده قلیلی که بخواست خدا غالب گشته بر جماعت بسیار و خداوند با صابری است،

و وقتی سپاه طالوت مقابل شدند با سپاه جالوت (در مقام مناجات) گفتند پروردگارا ما را صبر ده و قدمهای ما را ثابت گردان و ما را یاری کن و غالب گردان بر قوم کافرین.

پس بیاری خدا قشون جالوت را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند بداد سلطنت و حکمت عنایت نمود و دانا گردانید او را از آنچه میخواست و اگر نبود که بعضی دفع کنند فساد بعضی دیگر را هر آینه زمین فاسد می‌گشت و لکن خداوند صاحب فضل و رحمت است بر تمام اهل عالم،

اینها که گفته شد آیات خدایی است (که ای رسول اکرم) بر تو قرائت نمودیم زیرا که تو از جمله رسولان مرسلی،

و بعضی از رسولان را برتری و فضیلت دادیم بر بعضی دیگر بعضی از پیمبران کسی است که خدا با او تکلم نمود و درجات بعضی از آنها را بلند نمود و بعیسی بن مریم معجزات ظاهر عطا نمودیم و او را مؤید نمودیم بروح القدس (جبرئیل) و اگر خدا میخواست بعد از آمدن پیمبران و ظهور معجزات ظاهر دیگر مردم نزاع و جدال نمیکردند لکن بعضی ایمان آوردند (و تصدیق پیمبران نمودند) و بعضی کافر شدند و اگر خدا میخواست نزاع و جدال بین مردم نبود لکن خدا بآنچه اراده‌اش (از روی حکمت و مصلحت‌اندیشی) تعلق گرفت عمل میکند،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه روزی شما کرده‌ایم در راه خدا انفاق نمائید پیش از اینکه بیاید شما را روزی که در آن روز نه بیع و خرید و فروشی و نه دوستی و نه شفیعی (که شما را یاری و کمک نماید) و کسانی که کافر شدند آنها ستمکارانند.

صفحه : ۳۶۶

توضیح آیات

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ «ملاء» جماعت بسیاری را گویند که از بزرگان و اشراف باشند خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که آیا ندیدی یعنی تو از راه وحی میدانی و بچشم دل می‌بینی که جماعت بسیاری از اشراف بنی اسرائیل از پیغمبر خود خواهش نمودند که برای ما پادشاهی تعیین نما که با ما در راه خدا جهاد نماید و در اینکه پیمبر آنها که بود بین مفسرین گفتاری است:

۱- یوشع بن نون از ذریه ابراهیم (ع) بوده. (قتاده) ۲- نامش شمعون بوده که نسبت وی یعقوب میرسد. (سدی) ۳- بعضی دیگر گفته‌اند اشموئیل بوده که بزبان عبرانی اسماعیل باشد (تفسیر ابو الفتوح رازی) جماعتی از مفسرین گفته‌اند چون جناب موسی (ع) زندگانی را بدرود گفت و یوشع بن نون را خلیفه گردانید و او در بین مردم احکام تورات را اجرا مینمود تا هنگام موت کالب را خلیفه خود گردانید، پس از آن خداوند حزقیل را پیمبری فرستاد و در زمان وی بنی اسرائیل طغیان نمودند و عهد خود را فراموش کردند و بت پرستی را آغاز نمودند خداوند الیاس را پیمبری فرستاد و پس از الیاس الیسع پیمبری آمد و تمامی آن پیمبران بهمان شریعت جناب موسی (ع) قیام کردند تا آنکه بر آنان دشمنی پدید گردید که وی را بلشنا می‌گفتند و او از طائفه جالوت بود و جالوتیان از ساحل بحر روم تا بمصر و فلسطین را تصرف نمودند و بر بنی اسرائیل استیلاء و تصرف یافتند بعضی از آنان را می‌کشتند بعضی را اسیر میگرفتند تا چهار صد و چهل نفر از شاهزادگان آنها را بردگی و اسیری گرفتند و جزیه بر آنها نهادند و تورات را از آنان گرفتند و بنی اسرائیل را سخت تحت فشار آنها بودند و پیمبری بین آنها نبود و از

صفحه : ۳۶۷

خدا میخواستند که پیغمبری بین آنان مبعوث گرداند که دفع شرّ دشمن از آنها بکند و نزدیک بود که بکلی نسل نبوت از بین آنها مفقود گردد فقط زنی از آنها آستن بود امیدوار بودند که آن طفل پیمبر باشد تا آنکه آن زن پسری زائید و نام وی را اشموئیل نهادند، وقتی از مادر متولد شد تکبیر گفت چون بزرگ شد در بیت المقدس او را پیری سپردند که از علمای بنی اسرائیل بود و باو علم تورات میآموخت چون بالغ شد شبی آن پسر در پهلوی پیر خفته بود جبرائیل بصدای همان پیر وی را صدا زد کودک از خواب جست و گفت ای پیر تو مرا صدا زدی گفت بخواب خیز است، ثانیاً باز او را صدا زد پیر باو گفت جواب مده و بخواب دفعه سوم جبرئیل پیدا شد و باو گفت تو پیمبری برخیز و پیام خود را بمردم برسان وقتی او رسالت خود را بمردم ابلاغ نمود گفتند از خدا بخواه برای ما پادشاهی فرستد که در راه خدا جهاد کند، و در آن وقت جنگ کردن فقط راجع بسلاطین بود و تعیین قوانین و احکام با پیمبران.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند خداوند اشموئیل را پیمبری فرستاد و او چهل سال پیغمبری کرد و جامعه بنی اسرائیلیان را اصلاح نمود پس از آن جالوت و امالقه پدید گشتند آن وقت بنی اسرائیلیان گفتند پادشاهی برای ما تعیین نما که ما با او در راه خدا جنگ کنیم. (پایان) قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الاً تقاتلوا هل بمعنی استفهام و عسی از افعال مقاربه است، و بعضی از قراء عسیتم بکسر سین قرائت نموده‌اند و باقی بفتح و اگر بکسر سین قرائت شود بمعنی عصیان و مخالفت میشود یعنی اشموئیل گفت شاید وقتی برای شما جنگ نوشته شود و لازم گردد شما مخالفت کنید و بجنگ حاضر نشوید گفتند: قالوا و ما لنا الاً نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من ديارنا و ابناءنا ما استفهامیه است یعنی چگونه ما حاضر نمیشویم بجهاد کردن در صورتی که ما را از دیار و خانه‌ها و فرزندان و اهل خود بیرون کردند.

صفحه : ۳۶۸

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ پس از آنکه خداوند سلطانی برای آنها گماشت و مأمور بجهاد شدند از قول خود برگشتند و از جنگ اعراض نمودند و حاضر نشدند بجنگ نمودن مگر اندکی از آنان و قال لهم نبئهم انه الله قد بعث لكم طالوت ملكاً پس از آنکه از پیغمبر خود خواهش نمودند سلطانی برای آنها بگمارد که با دشمنان آنان بجنگد آن پیمبر گفت خداوند طالوت را برای شما سلطان قرار داده گفتند چگونه طالوت بر ما سلطان باشد در صورتی که ما سزاوارتریم بممالک داری و طالوت مردی است فقیر و بی‌بضاعت.

قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ پیمبر در پاسخ گفت خدا طالوت را بر شما تفوق و برتری داده بدو چیز یکی بعلم و دیگری بجسم.

بعضی از مفسرین چنین گفته بنی اسرائیلیان گفتند طالوت نه از خاندان نبوت مثل موسی و عیسی است و نه از خاندان سلطنتی است مثل داود و سلیمان و علاوه فقیر و درویش است و چنین کسی چگونه لایق سلطنت می‌باشد.

پیمبر در پاسخ گفت شرافت بمال و نسب نیست سلطنت شخصیت و لیاقت می‌خواهد و آن بمال و مکتب نیست بلکه بعلم سیاست و مملکت‌داری و قوت و شجاعت بدنی است و او را طالوت می‌گفتند بمناسبت اینکه قامت وی خیلی بلند بوده و از اولادان ابن یامین بشمار میرفت.

وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ تمام عوالم وجود ملک خدا است قبض و بسط بدست اوست تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ وقتی صدر و ذیل آیه را با هم جمع کنیم چنین استفاده میشود که با اینکه عالم ملک خدا است و از راه کرم و احسان بهر کس هر چه بخواهد عطا می‌کند و هر

صفحه : ۳۶۹

تصرفی که بخواهد در آن میکند و کسی را نرسد بر او اعتراض نماید که چرا چنین و چنان کردی با اینحال آنچه کند از روی حکمت و نظام و مصلحت کون می‌کند ساحت قدس مربی و ناظم عالم از عبث و بیهوده کاری منزّه و مبرا است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ لِّرَبِّكُمْ وَبَقَاةٌ مِّمَّا تَرَكَ آدَمُ وَنُوحٌ مِنْ قَبْلِهِ وَبِئْسَ مَا تَكْتُمُونَ گفتاری است و اختلاف آنان ناشی از اختلاف اخبار است:

۱- مقصود از تابوت صندوق تورات است و چون بنی اسرائیل بعد از موسی (ع) طغیان نمودند و سرکشی کردند خداوند آن صندوق را از میان آنها بالا برد و پس از آنکه آنها از آن پیمبر نشانه‌ای برای سلطنت طالوت خواستند آن صندوق بتوسط ملائکه بزمین فرود آمد نزد طالوت. (ابن عباس) ۲- خداوند برای آدم صندوقی فرود آورد که در آن تماثیل تمام پیمبران از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نقش شده بود و از چوب شمشاد تعبیه شده بود و بمقدار سه ذرع در دو ذرع طول و عرض داشت و اینکه صندوق نزد آدم (ع) بود و بعد از آدم بین اولاد وی دست بدست میگشت تا بیعقوب (ع) رسید پس از آن بدست بنی اسرائیلیان بود تا بموسی رسید و موسی (ع) تورات و بعضی چیزهای دیگر در آن نهاد و بین بنی اسرائیل دایر بود و چون بنی اسرائیلیان مخالفت ورزیدند خداوند امالقه را بر آنها مسلط گردانید و تابوت را از آنان ربودند و در جاهای کثیف مثل مستراح و محل کثافات گذاردند و هر کس در آن مستراح میرفت مبتلا میگردد بمرض بواسیر اینکه بود که خداوند صندوق را از آنها گرفت و چهار ملک برای محافظت آن گماشت وقتی مردم نشانه پادشاهی طالوت را خواستند آن صندوق را بتوسط آن چهار ملک بطالوت رسانید، و گفتگوی دیگری نیز در اینجا شده که در بیان او چندان فایده‌ای بنظر نمی‌آید.

فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ آن صندوقی بود که در آن سکونت و اطمینان نفس از طرف پروردگار شما پدید میگردد بعضی از دانشمندان چنین اظهار داشته‌اند که لفظ سکینه در سه معنی استعمال شده.

صفحه : ۳۷۰

۱- همان صندوقی است که نشانه پادشاهی طالوت قرار داده و آن معجزه پیمبری از پیمبران بوده که وقتی در میدان جنگ می‌گذشتند صدایی از آن بیرون می‌آمده که قلب دشمن را میلرزانیده.

۲- آن لطائف حکمتی است که خداوند القاء مینماید بزبان فیلسوفی که در مقام بیان حکمت و فلسفه است، ۳- آن الهامات و

صفحه : ۳۷۲

حضرتش یگانه فرزندی بود که از او باقی مانده بود و نیز ذریه او نزدیکترین مردمند بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه توان گفت چون در اینکه زنها غیر از حجت وقت کسی از ذریه فاطمه معلوم نیست جز سادات آنها نیز از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب میشوند و بنا بر اینکه توسعه صلواتی که بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آل او فرستاده میشود شامل سادات هم میشود.

(و هذا فوز عظیم) و شاید مقصود از «بقیه» در آیه که موسی (ع) و هارون باقی گذاشته بودند تورات و بعض الواحی بوده که نزد خواص آنها بودیعه باقی مانده و در آن صندوق نهاده بودند و چون آن صندوق نظر بمحتویاتش محترم بوده لهذا ملائکه حافظ و مستخدم آن گماشته بودند.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ پس از آنکه بنی اسرائیلیان سلطنت طالوت را قبول نمودند و تسلیم وی گردیدند جماعت بسیاری از آنان با او حرکت کردند برای جهاد با جالوت طالوت بآنان اظهار نمود که خداوند شما را میآزماید به اینکه در بین راه بنهر آبی بر خورد می نمائید.

فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي از من نیست هر کس از آن آب آشامید یعنی از اهل قشون من نیست و از مجاهدین فی سبیل الله محسوب نمی گردد و کسی که از آن آب نیاشامید آن از من است یعنی از مجاهدین فی سبیل الله بشمار می رود.

إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ اینکه جمله استثناء گردیده از جمله و مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ یعنی کسی که از آن نهر نیاشامید مگر بقدر مشتی بکف دست خود چنین کسی از من نیست.

صفحه : ۳۷۳

فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا پس تمام آن قشون انبوه از آن آب خوردند مگر اندکی از آنان که با شدت عطش از آشامیدن آب خودداری نمودند.

و در احادیث و اخبار از طریق شیعه و سنی رسیده که آن عده‌ای که از آن آب نخوردند سیصد و سیزده مرد بودند و در حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که روز بدر فرمود امروز عدد اصحاب ما عدد اصحاب طالوت است و عدد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز سیصد و سیزده نفر بودند و از آن جماعت بسیار که گویند هفتاد هزار یا هشتاد نفر مرد جنگی بودند همه آب خوردند مگر اندکی و آنها کسانی بودند که یا اصلا از آن آب نخوردند یا بمشتی قناعت نمودند. آری همیشه امتحان بین افراد بشر جریان داشته و دارد (تا سیه روی شود هر که در او غش باشد) و منافق و دروغگو رسوا گردد بین چگونه در ابتدای امر تدلیس شیطان ظاهر گردید در آنجا که مأمور گردید بآدم سجده کند تا اینکه حقیقت شیطانت وی آشکار گردد و ساحت قدس ملائکه بتلیس ابلیسیت آن لعین آلوده نگردد و معلوم شود که او شیطانی است بصورت خود را شبیه بملائکه گردانیده.

پس از آن در افراد بشر خود آدم و حوا امتحان گردیدند بنهی از خوردن شجره پس از آن دو پسران آدم هابیل و قابیل در بوته امتحان در آمدند بلکه پیمبران نیز بنوبه خود هر یک در مورد امتحان واقع می گردیدند و نیز در زمان هر پیمبری از پیمبران بمحض اظهار ایمان از کسی پذیرفته نمی گردید مگر وقتی که از بوته امتحان خالص بیرون می آمدند و اشاره بهمین دارد آنجا که فرموده أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ «۱» سوره عنكبوت آیه اول.

(۱) آیا مردم چنین گمان میکنند که بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم از آنان پذیرفته میشود و آنها را در مورد آزمایش نمی‌آورند و بحقیقت آزمودیم کسانی که پیش از آنها بودند تا اینکه معلوم شود و تمیز داده شود که راستگو کیست و دروغگو کدامست.

صفحه : ۳۷۴

پس آن کس که در جاده شریعت و حقیقت قدم میگذارد بایستی چشم و گوش خود را باز کند و مواظب و مراقب حال خود باشد که در موقع امتحان مردود نگردد و جوهر وجود وی از بوته امتحان خالص بیرون آید و گر نه رسوا میگردد و دروغ او فاش میشود. فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ پَسَ از آنکه طالوت با آن عده قشون از آن نهر آب گذشتند.

قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ظاهراً آنهایی که چنین گفتند آن عده لشگریانی بودند که از آن آب نهر آشامیده بودند که اثر نفس پرستی در آنان بروز نموده گفتند ما طاقت مقاومت با جالوت و قشون وی نداریم اینکه بگفتند و از طالوت برگشتند. قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ کسانی که گمان میکردند خدا را ملاقات می‌کنند، مفسرین گویند ظن در بسیاری از آیات قرآن بمعنی علم آمده و ملاقات خدا یعنی نزدیک شدن بثواب و رحمت خدا پس بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود آن جماعتی که یقین داشتند برحمت خدا و اینکه پاداش عمل خود خواهند رسید گفتند.

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ چه بسیار عده کمی که بخواست خداوند غالب شدند بر جماعت بسیار.

وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خداوند با اشخاص صابر و بردبار است اگر چه بدالالت آیه مبارکه:

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ذات احدیت بآن معنایی که منافی با مقام قدس نباشد با هر فردی از مؤمنین همراه است بلکه با هر موجودی معیت قومیت دارد و بهر کسی نزدیکتر از رگ گردن وی است یا او نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ لکن

صفحه : ۳۷۵

خصوصیت زائدی که بصابرین نسبت میدهد شاید از باب زیاده نسبتی است که اشخاص بردبار و فداکار خصوصاً کسانی که جان گرانهای خود را در راه رضای حق تعالی فدا میدهند پدید گشته زیرا که مجاهدین و فدویان راه خدا در اثر بردباری و مقاومت و عزم ثابت و قوت اراده و روح جدیدی در آنان بروز و ظهور مینماید و همیشه زنده و جاویدند بحیات روحانی و علی الدوام افاضه میگردد بآنها نور رحمتی که رهبر و پیشرو آنها میگردد تا اینکه بجوار حق تعالی نزدیک گردند پس همانطوری که آنها با خدا میباشند باعتبار مقاومت و ایستادگی و پایداری در مقام بندگی خداوند نیز نسبت بآنها مزید عنایت دارد و همیشه مشمول رحمت و نظر لطف او هستند و چنین نور و روح جدیدی بدون صبر و متانت و استقامت در طریق حق و بندگی و تحصیل تقوی کسی را میسر نخواهد شد.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وقتی قشون طالوت که شاید همان سیصد و سیزده نفر بودند برخورد نمودند به قشون جالوت و دیدند که عدد آنها بسیار است و گویند آنان هفتاد و شش هزار نفر بودند و جالوت مردی بود کهن و شجاع در برابر آنان خود را ضعیف و ناتوان پنداشتند اینکه بود که بخدا پناه بردند و از او یاری و کمک طلبیدند، و چون میدانستند ظفر و پیروزی دنبال صبر پدید میگردد و بدون صبر و ثبات و استقامت فتح و غلبه نصیب کسی نمیگردد (در اثر صبر نوبت ظفر آید) اینکه بود که فقط از خداوند طلب صبر و استقامت و ثبات گردند و گفتند خدایا بریزان بر ما صبر و ما را در طریق بندگی ثابت قدم گردان و مظفریت و فیروزی بما کرامت فرما.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ مَفسِرین گویند از جمله کسانی که با طالوت از نهر گذشتند شخصی بود ایشا نام و او پدر داود و ایشا سیزده پسر داشت و داود کوچکتر از همه آنها بشمار میرفت

صفحه : ۳۷۶

هم بسن و هم بجثه و داود گوسفندچرانی میکرد و نظر بهمان کوچکی و خردی او پدرش وی را در میدان جنگ نیاورده بود طالوت بامر خدا داود را طلبید و داود با فلاخنی سنگی زد و جالوت را کشت و قشون او از ترس فرار نمودند. وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ خداوند بدادود هم سلطنت عطا نمود و هم حکمت و نبوت و دانا گردانید او را بآنچه مشیت و اراده او بآن قرار گرفته.

وَ لَوْلَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ اگر نبود که دفع و رفع کنند بعضی فساد بعضی را هر آینه زمین فاسد میگشت و نظیر اینکه آیه در جای دیگر راجع بجهداد با اعداء و بیان حکمت آن فرموده:

وَ لَوْلَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا سوره حج آیه ۴۱.

و بعضی از مفسرین اینکه آیه و امثال آن را حمل نموده‌اند بر قاعده (تنازع بقاء و انتخاب طبیعی) که تنازع بقاء اینکه است که روی قاعده طبیعی هر موجودی مجبورا میکوشد در حفظ بقاء خود و در اینکه زمینه آنچه منافی با بقاء وی است با وی تنازع و معارضا مینماید و در اینکه منازعه قوی غالب و ضعیف تحت تأثیر وی واقع میگردد و نیز بقاعده انتخاب طبیعی طبیعت از بین افراد یک نوع یا بین انواع هر نوعی یا فردی که کاملتر و مجهزتر باشد باقی میگذارد و باقی انواع یا افراد را منقرض میگرداند و اگر نبود اینکه تنازع بقاء و انتخاب طبیعی عالم رو بفنا میرفت.

اینکه خلاصه قاعده طبیعی است که علمای طبیعی از روی تجربه بدست آورده‌اند و اینکه قاعده و لو باندازه‌ای درست بنظر می‌آید لکن بطور کلی نمیتوان اینکه قاعده را تصدیق نمود زیرا اگر چنین باشد بایستی از روی (تنازع بقاء) هر موجودی برای حفظ وجود و بقاء خود موجودات ضعیف را اعدام نماید و بقلبه اقویاء نسل ضعفاء منقرض گردد با اینکه اینطور نیست بلکه بتجربه و علوم طبیعی معلوم و محقق

صفحه : ۳۷۷

گردیده که چه بسیار انواع و افراد موجودات قوی فانی و منقرض گردیده و افراد و انواع ضعیفی که باقی مانده بلکه گوئیم البته عالم طبیعت روی یک قاعده مضبوطی قرار گرفته و علیت و معلولیت بین اجزاء عالم جریان دارد لکن تمام اجزاء آن تحت یک علیت حقیقی و یک عامل واقعی مسخر میباشند که از روی حکمت و نظام عالم هر نوع ضعیفی را تحت تأثیر نوع قوی‌تر از خود قرار داده که در مورد غلبه نوع ضعیف نوع قوی از فساد و زیادتی آن جلوگیری نماید و آن زیادتی و غلبه آن را که بفساد میانجامد باصلاح آرد اینکه است که می‌بینیم میکربهای خوردی که بچشم نمی‌آیند خوراک میکروبهای قوی‌تر از آن قرار داده و نیز آنها را خوراک حشرات زمین گردانیده بهمین ترتیب هر ما فوقی را مسلط نموده بر آنچه تحت او واقع گردیده مثلاً ماهی را مسلط نموده بر کرمهای آبی که بآنها تغذیه نمایند و بعضی از همان ماهیان خوراک کبوتران میشوند بهمین ترتیب عالم طبیعی سیران مینماید و اگر نبود (تنازع بقاء) بعضی انواع زیادتی مینمود و عالم را فاسد می‌گردانید.

چون در کلیه عالم طبیعی چنین است عالم تمدن انسانی نیز همین طور است که تحت عامل واقعی و مربی حقیقی بایستی فساد آن را تبدیل بصلاح نماید و افراد مفسد آن که بمنزله عضو زائد در بدن اجتماع است زایل گردانند تا اینکه بدن تمدن سالم ماند اینکه است که هر جامعه‌ای که روی قاعده مضبوطی استوار گردیده و هر یک از افراد آن بوظائف اجتماعی خود عمل می‌کنند بقاعده

(انتخاب طبیعی) برای بقاء شایسته‌ترند و بعکس هر جامعه‌ای که افراد آن در طرف افراط و تفریط رفته‌اند بزودی مضمحل و منقرض میگردند و شاید آیه اشاره بهمین مطلب دارد که (اگر نبود دفاع بعضی از بعضی دیگر زمین فاسد میگشت) یعنی فساد بعضی از افراد سرایت مینمود باقی و تمامی اهل زمین فاسد می‌گشتند و اینکه از فساد افراد بشر بفساد زمین تعبیر نموده نکته‌ای بنظر میرسد که مقصود از فساد زمین عدم انتفاع از آن باشد که وقتی تمدن و جامعه بشری فاسد گشت گویا زمین فاسد گشته زیرا که دیگر انتفاعی که

صفحه : ۳۷۸

بایست از زمین برده شود که زمین را مهد و محل آرامگاه بشر قرار داده چنانچه فرموده **الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** سوره زخرف آیه ۹ چنین آرامشی از اهل زمین سلب و تمام اهل آن متزلزل میگردند.

تلک آیات اللہ مفسرین گویند تلک اشاره دارد بهمان اخباری که در آیات پیش بیان فرموده که بامر تکوینی حق تعالی یک دفعه صد هزار نفر مردند و پس از آن بخواست خداوند زنده شدند و نیز آیه بعد که حکایت طالوت و جالوت بمیان آورده و اینکه با شجاعت و کثرت قشون جالوت مغلوب گردید و داود که بظاهر بنا بر اینکه مفسرین گویند آن وقت طفلی بوده وی را بیاره سنگی کشت اینها آیات قدرت خدایی است.

تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ که اینکه آیات و امور خارق العاده‌ای بود که بطور حقیقت و درستی و از طریق وحی بر تو تلاوت نمودیم تا اینکه ثابت شود که تو محققاً از جمله پیمبرانی که اخبار پیشینیان بتوسط جبرئیل یا بغیر واسطه بر تو از طرف مبدء عالم القاء می‌گردد و تو بمردم خبر می‌دهی.

چنانچه حکماء گفته‌اند شخص پیمبر بایستی عقل نظری و عقل عملی او در منتهی درجه حدت و شدت باشد که بعقل نظری عارف گردد و احاطه نماید بعالم ملک و ملکوت و از گذشته و آینده مطلع گردد و خبر دهد چنانچه در باره ابراهیم خلیل (ع) فرموده **نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و بعقل عملی متصرف گردد در مواد ممکنات و بخواست خداوند هر طور تصرفی که منافی حکمت نباشد بتواند انجام دهد یعنی بایستی نبی دارای قوت و شوکتی باشد که ماده موجودات تحت تصرف وی آیند و بهر شکلی و طرزی که بخواهد بتواند ماده را تغییر دهد یعنی عالم ملک تحت استیلاء و تصرف او در آیند و مظهر و نماینده صفات الهی گردد.

صفحه : ۳۷۹

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ تلک اشاره است بجماعت پیمبرانی که در قرآن و غیر قرآن ذکری از آنها شده که اینکه پیمبران و سفرای الهی و لو آنکه تماماً در اصل فضیلت مشترکند که همه ایشان دارای فضیلت نبوت و ولایت کلیه الهیه میباشند لکن بعضی بر بعضی برتری دارند همه آن بزرگواران در یک رتبه و مقام نمیباشند.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ بعضی از پیمبران که ظاهراً مقصود موسی کلیم الله باشد حضرتش را اختصاص داده بمنصب کلیم الهی اگر چه اینکه فضیلت منحصر بآن جناب نبود چنانچه در حدیث است که خدای متعال در شب معراج با پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تکلم نمود لکن منصب کلیم - الهی مخصوص بآن حضرت میباشد و اینکه آیا سخن گفتن خدا با موسی بچه نحو و کیفیتی بود در کتب حکمت و کلام حکما و متکلمین متعرض شده‌اند اینجا جای بحث آن نیست لکن همین قدر بایست دانست که سخن گفتن حق تعالی مثل سخن گفتن ماها با یکدیگر نیست که برای ارائه ما فی الضمیر خود محتاج بآلات مثل لب و دهان و زبان و صوت و صدا باشیم بلکه شاید چنین باشد که ایجاد صوت و صدا می‌نمود در کوه یا درخت و امثال آن با اینکه در آن موقع تمام

اجزاء عالم حتی اجزاء بدن خود موسی (ع) بامر تکوینی گویا می‌گشتند بندایِ اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه‌ای فرموده «آن کسی که با موسی تکلم نمود و باو آیات بزرگ خود را نشان داد بدون آلات و نطق با او سخن گفت».

آری تمامی موجودات باعتباری کلمات حقند که نمایش می‌دهند اوصاف ربوبی و وجود سرمدی را لکن البته اختصاص موسی (ع) بمنصب کلیم الهی خصوصیت زائدی دارد که بآن لحاظ حضرتش مخصوص گردیده باین موهبت عظمی.

وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ و درجه و منزلت بعضی از پیمبران را بلند گردانیده مثل اینکه حضرت ابراهیم

صفحه : ۳۸۰

علیه السلام را بخلعت خلت سرافراز گردانید و او را خلیل خود نامید و اَتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهٖمَ خَلِیْلًا و بداد (ع) سلطنت و نبوت بخشید و جن و انس و باد و طیور را برای سلیمان (ع) مسخر گردانید.

و مثل سید و نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حضرتش را از تمام انبیاء و سفرای خود برتری داده بجهاتی مثل منصب حبیب الهی و رسالت و پیمبری او بر تمام جن و انس و مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ و دوام شریعتش تا قیامت و نسخ تمام شرایع و ادیان بدین شریفش و نامیدنش (برحمه للعالمین و خاتم النبیین) و بلندی مقامش به قاب قوسین او ادنی و معجزه باقیه‌اش قرآن مجید که تا قیامت ابراز فعالیت می‌کند بطوری که هیچ کرامت و معجزه‌ای در برابر قرآن و اینکه کلام الهی که هم معجزه و هم کتاب قانونی است نتواند عرض اندام نماید و کرامات پیمبران سلف منحصر بزمان خودشان بوده امروز تابعین آنها چیزی در دست ندارند که بتوانند برخ ما بکشند و اثبات دین خود را نمایند و فضایل و خصوصیات حضرتش بقدری است که زبان عاجز از گفتار و قلم قاصر از بیان است اگر نبود همان خاتمیت و دوام شریعتش تا قیامت کافی بود برای اثبات برتری او بر تمام پیمبران و علو مقام و منزلتش نزد کردگار عالمیان.

و چنانچه گفته‌اند «العطیات علی قدر القابلیات» البته اختصاص هر پیمبری از پیمبران بمنصبی و خصوصیتی بمناسب مقام و منزلت آنان است و برتری بعضی بر بعضی راجع بکمالات روحانی آنها و مقامشان در مرتبه توحید و معرفت و محبت نسبت بذات احدیت است که از آن تعبیر بولایت کلیه الهیه می‌کنند.

و از بعضی عرفاء است که آخر درجه ایمان اول درجه ولایت و آخر درجه ولایت اول درجه نبوت و آخر درجه نبوت اول درجه رسالت و آخر درجه رسالت اول درجه اولو العزمی و آخر درجه اولو العزمی مرتبه خاتمیت است و بین هر مرتبه تا مرتبه دیگر مراتب بسیار است.

و چون بعد بین ممکن و واجب غیر متناهی است هر قدر مرتبه بشر بالا رود چون ممکن الوجود است باز امکان صعود بیالاتری دارد و درجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه

صفحه : ۳۸۱

بالاترین درجات بشمار می‌رود لکن چون ممکن بمرتبه واجب نخواهد رسید اینکه است که هر قدر مقامش بالا رود باز قابل صعود بمرتبه بالاتری است و شاید همین باشد سر اینکه ما مأموریم در نماز و غیر نماز بروح مبارکش سلام و درود بفرستیم و از خدا بخواهیم که درجه او را بلند گرداند اگر چه توجیه شده که فایده صلوات عاید خودمان میشود زیرا که بآن اندازه‌ای که برای ممکن ممکن باشد صعود نماید نسبت بحضرتش محقق گردیده زیرا که درجه و مقام آن بزرگوار بمقام (قاب قوسین) رسیده لکن چون رحمت الهی غیر متناهی و نیز علو مقام بشر محدود نیست بحدی که تجاوز از آن ممکن نباشد اینکه است که هر قدر مقام انسان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ خَطَابِ بجماعت مؤمنین است که ای کسانی که بحق و بدین حق گرویده‌اید از آنچه خداوند روزی شما نموده انفاق کنید.

مما از اسماء اشاره و عموم دارد اگر چه باعتبار فهم عرفی انفاق منصرف ببدل مالی است لکن باعتبار عمومی که از «الذی» استفاده میشود و معنی حقیقی موصولات چنین است امر به «انفقوا» شامل میگردد آنچه را که خداوند بانسان بخشش نموده اعم از علم مال مقام قوت شوکت و آنچه مردم محتاج بآنند که امر میفرماید بمؤمنین که آنچه بشما عطا نمودم شما بمحتاجین آن بذل و بخشش نمائید.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةً تَوْصِيه باین است که آنچه توانید پیش فرستید برای روزی که در آن روز نه کسب و تجارتي میسر است که بتوانید انتفاع ببرید و نه دوست و رفیقی دارید که از وی کمک طلبید و نه شفيعی و نه یار و یاور و دوستی هست که دست بدامان وی بزنید بلکه تمام درها در آن روز بسته میگردد و راه نجاتی ندارید پس امروز که وقت کسب و تجارت دارید برای روز بیچارگی و درماندگی خود فکری کنید و آنچه خداوند بشما عطا فرموده انفاق نمائید.

از اینجا توان پی برد که بهترین توشه برای سفر قیامت انفاق و کمک بخلق است خواه بعلم و مال و مقام باشد بزور بازو و دست و پا و زبان که گویا خدای رحمان چنین نعمتهایی بانسان کرامت فرموده که هم در اثر آن امور دنیوی وی تأمین گردد و هم مایه تجارت اخروی شود و ربح آن در سرای دیگر عاید وی گردد.

صفحه : ۳۸۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَآيُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

ترجمه:

خدای یگانه‌ای که نیست الهی مگر او زنده و پاینده و قائم بذات است او را خواب و پینه کی فرا نمی‌گیرد ملک او در تصرف اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است کی است که در خواسته شفاعت کند نزد او مگر کسی را که اذن در شفاعت بدهد می‌داند آنچه را جلو خلق و آنچه را عقب آنها واقع می‌گردد و کسی را احاطه بعلم او نیست مگر آنچه بخواهد کرسی سلطنت و اقتدار و بزرگواری او فرا گرفته آسمانها و زمین را نگهبانی آسمانها و زمین برای او مشکل نیست اوست بزرگوار و بلند مرتبه، اجباری در دین نیست خداوند ظاهر و هویدا نموده طریق رشد و هدایت را از سرکشی و طغیان پس کسی که از باطل برگشت و بحق و حقیقت گروید و ایمان آورد بخدا چنین کسی محققا چنگ زده بحلقه محکمی که گسستگی ندارد و خداوند شنوا و دانا است،

خدا دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند بیرون می‌آورد آنها را از ظلمت کفر بنور ایمان و کسانی که کافر شدند آنها دوست‌داران باطل

صفحه : ۳۸۵

و در طریق باطل‌اند از نور آنها را بظلمت رهبری نماید و چنین کسانی یاران آتش‌اند و در آن جاویداند.

توضیح آیات

اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ کمترین آیه‌ای از آیات قرآنی است که بقدر آیه الكرسي فضیلت در قرائت آن رسیده باشد حدیثی از ابی‌ابن کعب رسیده که گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از من پرسش نمود کدام آیه از آیات قرآن بزرگتر و عظیم‌تر بنظر می‌آید گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند تا سه مرتبه سؤال نمود همین جواب گفتم پس از آن گفتم آیه الكرسي رسول الله دست بر سینه من نهاد و فرمود (گوارنده باد تو را علم یا ابا منذر) پس از آن فرمود بآن خدایی که جان من بامر اوست اینکه آیه را زبانی است که نزد ساق عرش خدا را تقدیس و ستایش مینماید و هر کس عقب هر نماز فریضه آیه الكرسي بخواند خداوند خودش قبض روح وی را نماید و مثل کسی باشد که با پیمبران جهاد کرده و شهید شده.

و نیز بروایت ابن مسعود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده سید آیه‌های قرآن آیه الكرسي و قل هو الله احد است که نزد خدا بزرگتر از هر چیزی است.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که کدام عاقل وقت خواب آیه الكرسي و آمن الرسول نخواند که آن کتف عرش است. و از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که او از پدرانش و آنها از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و او از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکنند که فرمود وقتی آیه الكرسي از کتف عرش فرود آمد هر بتی که در مشرق و مغرب بود برو افتاد.

و نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که اینکه آیه در خانه‌ای خوانده نمیشود مگر آنکه شیطان تا سه روز نتواند گرد آن خانه بگردد و تا سی روز هیچ جادویی در آنجا تأثیر نکند و فرمود ای علی اینکه آیه را بیاموز و بفرزندانت نیز بیاموزان.

صفحه : ۳۸۶

و در حدیث دیگر هر کس اینکه آیه را پشت نمازهای فریضه‌اش بخواند هیچ چیز وی را مانع از بهشت نمی‌گردد مگر مرگ و کسی بر اینکه آیه مداومت نمی‌نماید مگر صدیقی یا عابدی و کسی که وقت خواب آیه الكرسي بخواند خداوند خودش و خانه‌اش و خانه چند همسایه که در اطراف وی است ایمن میگرداند و غیر اینها از اخبار و احادیث در فضیلت آیه الكرسي بسیار است. از بعضی دانشمندان است که آیه الكرسي سیادت و شرافت دارد بر هر یک یک از آیات قرآنی و از جامع‌ترین و شامل‌ترین معارف و خصوصیات علم توحید بشمار میرود و روح قرآن و جوهر و لب آیات و روح معانی در آن مندرج است و زبده معارف از معرفت ذات الهی است و صفات و افعال او در آن منظوم است و هیچ آیه از آیات الهی اینطور جامع بنظر نمی‌آید.

زیرا «الله» اشاره دارد بذاتی که متصف است بواجب الوجودی و غنای ذاتی لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اشاره دارد بتوحید ذات و نفی شریک و انباز و مثل و ضد و ند الْحَيُّ الْقَيُّومُ اشاره دارد بصفات جمال و جلالت و عظمت خداوندی او مثل علم و قدرت و حکمت و اراده و مشیت که تمامی صفات ذو الجلال منظوم در معنی حیات است زیرا که «حی» موجود فعال و دراک را گویند و ذات احدیت بذات خود دراک و فعال است که ادراک هر مدرکی منظوم و ناشی از ادراک اوست چنانچه هر کجا علم و قدرت و کمالی در عالم

«الحی» صفت مشبه و دلالت بر دوام و ثبات دارد و اینکه صفت سوم از اوصاف جمال ایزدی بشمار میرود که در اینکه آیه تذکر میدهد.

و حیات در انسان و حیوان آن قوه‌ای را گویند که مبدء حس و حرکت و مبدء افعالی است که منوط باحساسات حسی و مبدء علم و اراده و شعور است و موجود فعال دراک را موجود زنده میگویند.

پس حیات در هر موجودی یک نحو صفتی است که از آثار آن علم و ادراک و حس و اراده در انسان و حیوان پدید می‌گردد و در نباتات آثار حیات آن همان قوه نامیه اوست که وقتی مفقود گردید گیاه می‌خشکد و از انتفاء می‌افتد و نیز انسان و حیوان بفقدان حیات آثار خارجی آنان از حس و ادراک و عمل منتفی می‌گردد.

و حیات باشتراک لفظی و معنوی مشترک بین حیات حقیقی ذاتی و حیات عرضی

صفحه : ۳۸۹

اعتباری است حیاتی که نسبت بحق میدهند حیات حقیقی ذاتی است که عین ذات است مصداقا نه مفهوما زیرا باعتبار مفهوم ذهنی حیات نیز مثل باقی صفات جلال الوهیت غیر از ذات و یکی از صفات بشمار میرود و علم و قدرت و اراده و مشیت لازمه حیاتی است که با ذات الوهیت یکی و عین حقیقت اوست و حیات هر موجودی غیر از آن عرضی و اعتباری است بدلیل آنکه هر موجود زنده‌ای غیر از ذات الوهیت در حالی که متصف بحیات است ممکن است بمیرد و فاقد حیات گردد.

خلاصه در ممکن هر صفت و فضیلتی که یافت شود و منسوب بوی گردد عرض و خارج از ذات وی است و بعکس در واجب هر صفت و کمالی که نسبت بآن ذات مقدس داده شود عین ذات و عین حقیقت و هویت مطلقه اوست.

و حیات با اینکه مشترک معنوی است بین مصادیق آن مثل وجود مراتب و درجات بسیار دارد و نازلترین آنها حیات نباتی است چنانچه فرموده *أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا* و مقصود از حیات زمین آثار خارجی مثل روئیدن گیاه و نشو و ارتقاء نباتات است مرتبه بالاتر حیات حیوانی و حیات دنیوی انسانی است که باضافه بر حیات نباتی دارای حس و حرکت و نمو و ادراک و اراده و احساسات است و بالاتر از آنها حیات برزخی انسانی است که واسطه بین مادیت و تجرد می‌باشند که از جهت جهات حیوانی از حس و ادراک با حیوانات یکی است و از جهت ادراک و تمیز عقلی و کسب علوم و معارف از حیوانات امتیاز یافته و منفرد بنوع گردیده اینکه است که آثار حیات از علم و قدرت و ادراک معقولات در اینکه نشاء دنیوی از وی بروز و ظهور می‌نماید و بالاتر از آن حیات حقیقی اخروی است که حیات اخروی فوق حیات نباتی حیوانی و انسان دنیوی بشمار می‌رود زیرا که آن حیاتی است که مرگ ندارد احسانی است که فقدان ندارد بقایی است که فناء ندارد در چند جای از کلام مجید حیات دنیا را نسبت بحیات اخروی حیات عاریتی معرفی نموده و آن را متاع اندک و منشأ لهو و لعب بشمار آورده آنجا که فرموده *وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ* سوره حدید آیه ۲. و در جای دیگر *وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ*

صفحه : ۳۹۰

الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ سوره عنکبوت آیه ۳۴.

لکن همین حیات حقیقی اخروی که خداوند آن را ستوده و کلیه عالم آخرت را عالم حیات نامیده و سعادت و فضیلت را مخصوص بحیات پاکیزه اخروی گردانیده چون صفت ممکن است و ممکن در حد ذات خود فاقد وجود و حیات و هر نوع کمالی است که بشود تصور نمود و در وجود و حیات و باقی کمالات وی قائم بوجود حق و باقی بقاء اوست از خود هیچ ندارد اینکه است که حیات پاکیزه اخروی نیز بقیاس بحیات حقیقی واجبی حیات عرضی است نه ذاتی.

پس نتیجه اینکه شد که فقط و فقط حیات حقیقی مثل باقی صفات ذو الجلال از علم و قدرت و اراده و مشیت که از حیات ناشی می‌گردد نسبت بممکن عرضی و نسبت بواجب ذاتی است حی مطلق کسی است که علمش محیط بر تمام کائنات و حیات هر جنبنده‌ای ناشی از حیات او و موت و عدم در ساحت قدس او راه ندارد، و شاید همین باشد سرّ اینکه «الحی» را مقارن نموده «بالقیوم» هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ آن زنده و پاینده‌ای که قائم بذات خود و قوام تمامی موجودات بقیومیت او است هر جا حیاتی و کمالی یافت شود جز نمایندگی و مظهریت آن فرد ازلی چیز دیگری نیست عالم ظهور وجود او و مرآت اوصاف و کمالات آن کامل مطلق است.

باعتباراتی میتوان گفت الْحَىُّ الْقَيُّومُ اسم اعظم الهی است چنانچه بسیاری از مفسرین چنین اظهار مینمایند بدلیل اینکه همانطوری که گفته شد حیات منشأ علم و قدرت و باقی صفات کمالیه است و حی موجود زنده‌ای را گویند که آثار حیاتی از حس و حرکت ارادی در حیوان و باضافه علم و قدرت و ادراک معقولات در انسان بروز و ظهور نماید.

پس چون «الحی» صفتی است که تمامی اسماء الحسنی الهی در آن مندرج و منطوی است و در معنی عبارت از همان بروز و ظهور اسماء الله است اینکه است که بزرگترین و شریف‌ترین اسماء الهی بشمار میرود.

«القیوم» صیغه مبالغه و بمعنی قیومیت و قوام بنفس که عبارت از وجود واجبی

صفحه : ۳۹۱

است که آن ذات مقدس قائم بنفس و تمامی موجودات قائم باو و موجود بوجود اویند و هیچ موجودی از حیظه وجود و قیومیت آن فرد متعال خارج نیست و تمام اوصاف جلال و کمال ناشی از اینکه دو اسم مبارک است و باعتبار دیگر تمام صفات حقیقه ناشی از تأکد وجود واجبی و حیات حقیقی اوست و تمام صفات اضافی از عالمیت و قادریت و غیر اینها ناشی از قیومیت آن فرد ازلی است.

پس از اینجا معلوم میشود که الْحَىُّ الْقَيُّومُ بالاترین و بزرگترین اسماء الهی بشمار میرود و از اسماء مخصوصه بذات الهی است پس باین اعتبار توان آن را اسم اعظم نامید و ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که فرموده مهمترین و بزرگترین اسماء الهی در سه سوره قرآن است در سوره بقره و آل عمران و طه عمر بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم که هیچ اسمی نیست که در اینکه سه سوره مطابق هم باشد مگر الْحَىُّ الْقَيُّومُ در سوره بقره لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ در آل عمران الم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ در سوره طه وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَىِّ الْقَيُّومِ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ دیگر از اوصاف جلال خداوندی اینکه است که فرا نگیرد او را خواب و نه بینکی سنه مرتبه اول خواب و مقدمه آن است که آن را بینکی گویند و نوم آن عشوه سنگینی است که بر قلب وارد میگردد.

پس از بیان اوصاف جمال و کمال از وحدت و الوهیت و حیات و قیومیت در مقام اوصاف جلال و تنزیه ذات مقدس بر آمده و از خود تعریف و تمجید نموده که قوت و قدرت و عظمت او بقدری است که خستگی که خواب یا بینکی آورد در ساحت قدس خداوندیش راه ندارد.

بعضی از مفسرین چنین گویند در ذات احدیت خواب و بینکی نیست زیرا که خواب آفت است و آفت بر او روا نیست، خواب تغییر است و تغییر بر او روا نیست خواب قهر است یعنی امر غیر اختیاری است و چنین امری بر وی روا نیست خواب برای آسایش رنج و تعب است و رنج و تعب و آسایش بر او روا نیست، خواب ضد علم است یعنی

صفحه : ۳۹۲

جهل و بیخردی و نفهمی بر او روا نیست و نوم برادر مرگ است و مرگ بر او روا نیست عبد الله انصاری چنین گفته از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند در بهشت خواب هست فرمود نه زیرا که خواب برادر مرگ است و مرگ در بهشت نیست.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بذات مقدس خداوندی اوست یعنی قوام آسمانها و زمین و آنچه در آنست ملک حق و در تصرف اوست.

و اینکه جمله متفرع بر جمله پیش است و شاید اشاره باین باشد که چون آسمانها و زمین و منطویات آن ملک خدا و در تصرف و تحت اقتدار اوست و وجود همه آنها قائم بآن ذات احدیت است و اگر آنی غفلت نماید (بهم ریزند قالبها) بلکه یک دفعه تماما بر میگردند بحال نیستی اولی خود اینکه است که ناظم و مدبر عالم بایستی خواب و غفلت در ساحت کبریایی او راه نداشته باشد. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ مَنْ ذَا الَّذِي اسْتَفْهَمَ اسْتِفْهَامَ اسْتِ يَعْنِي كَيْسَتِ كِهْ بَتَوَانِدْ وَاسْطَهْ گِردد در ایصال فیض مگر بامر او و اوست سلطان مطلق.

شفع، مقابل «وتر» است و شفیع کسی را گویند که قرین دیگری گردد و در امر خیری وی را کمک نماید و واسطه گردد در رسیدن بآنچه مطلوب و مقصود اوست.

بعضی از مفسرین چنین اظهار میدارد که شفاعت یکی از اسباب و واسطه ایصال خیر است خواه راجع بامور تکوینی باشد یا تشریحی در امور تکوینی مقصود از توسط همان اسبابی است که بتوسط آن از مبدء متعال بمادون فیض میرساند إِلَّا بِإِذْنِهِ اشاره بآن دارد که اسباب مسخر امر حق‌اند و بمشیت و امر تکوینی او اسباب واسطه در فیض میگردند و آنان منتظر فرمان اویند و در تشریحات در مقام مجازات اخروی آن نیز بامر حق کسان لایق مأذون در شفاعتند که واسطه در ایصال فیض گردند که بتوسط آنها فیض بخشش و عفو باشخاص عاصی و افاضه رحمت باهل ایمان و تقوی برسانند.

صفحه : ۳۹۳

اینکه آیه نظیر آیه دیگری است که فرموده الله الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ سوره الم سجده آیه ۴. و در بحث شفاعت گفته شد که همانطوری که شفاعت بامور تشریحیه منطبق میگردد همانطور با امور تکوینی نیز منطبق میگردد. (تفسیر المیزان) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ در اینکه مرجع ضمیر مغایب در ایدیهیم و خلفهم بکجا عود مینماید بین مفسرین گفتاری است.

۱- ایدیهیم یعنی آنچه پیشروی آنها است از امور دنیا و آنچه پشت سر آنها است از امور آخرت. (مجاهد و سدی) ۲- ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه هنوز واقع نشده از امور دنیا و ما خَلْفَهُمْ آنچه بر آنها از امور دنیا گذشته یعنی گذشته و آینده آنها را میداند. (ابن جریح) و غیر اینها از مقالاتی که در اینکه زمینه گفته شده.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود اطلاق آیه شامل میگردد آنچه را برای بشر واقع شده و میشود و اشاره دارد به اینکه تمامی امور نزد خلاق متعال مکشوف و ظاهر است و احاطه دارد بر تمام مراتب و خصوصیات انسان آنچه راجع بدنیای اوست از گذشته و آینده و آنچه راجع بامور اخروی وی است از سعادت و شقاوت و آنچه بر آن مترتب گردد.

و ظاهرا اینکه آیات متفرع بر یکدیگر است که اول الوهیت و معبودیت را منحصر میگرداند بذات اقدس خود و بعد در مقام بر میآید که گوشزد بشر نماید که معبود بحق آن کسی است که حی است یعنی دراک و فعال است و افعال او جزافی نیست و (قیوم) است که قائم بخود و تمامی موجودات قائم باو میباشند پس از آن در مقام صفات تنزیهی بجمله لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ اشاره میکند که معبود بحق آن کسی است که بهیچ وجه تغییر و تبدیلی در ساحت کبریایی وی راه ندارد و بجمله يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ اشاره مینماید باحاطه علمیه خود که از بالاترین صفات ذو الجلال

صفحه : ۳۹۴

بشمار می‌رود که چیزی و موجودی نیست که از احاطه وجود و قیومیت آن فرد متعال خارج باشد و آنچه نزد خلق مخفی مانده نزد او مکشوف و هویدا است.

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ اشاره باین است که همین طوری که وجود بشر بلکه تمامی ممکنات محدود و تحت اقتدار اویند علم و احاطه او نیز محدود است علم غیر متناهی مخصوص بحضرت احدیت است و بهر کسی بقدر استعدادش و باندازه‌ای که مشیتش اقتضاء نماید از منع علم ازلی الهی ترشح مینماید که هر علم و دانش و کمالی که در عالم دیده میشود قطره‌ای از دریای فیض غیر متناهی حق تعالی ترشح نموده و قلوب مرده بشر را بنور دانش زنده میگرداند.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ «وسع» بمعنی پهنی و فراخی است کرسی محل استیلاء و قرارگاهست و اینکه آن کرسی که در خور ذات احدیت باشد و توان نسبت باو داد چیست بین مفسرین گفتاری است.

۱- مقصود از کرسی علم خدا است زیرا که دفتر را کراسیه گویند (و شاید بشود تعبیر از آن بلوح محفوظ نمود). (عبد الله عباس و سعید جبیر و مجاهد) ۲- مقصود از کرسی عظمت و سلطنت است و عرب ملک قدیم را کرسی خوانند و کرسی اصل هر چیزی است.

۳- کرسی اهل و منسوبان است وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یعنی آسمان و زمین فرا گرفته بندگان مرا.

لکن چنین بنظر می‌رسد که بهترین گفتارها همان است که گفته شود مقصود از کرسی مقرر سلطنت و کنایه از احاطه رحمت و استیلا و وجود آن فرد ازلی باشد.

حدیثی از ابو ذر غفاری است که گوید از رسول خدا پرسیدم کدام آیه از تمام آیات بزرگتر و عظمت آن زیادتر است فرمود آیه الكرسي آن گاه فرمود نیست هفت آسمان در جنب کرسی مگر چون حلقه‌ای در بیابان.

صفحه : ۳۹۵

و در روایات آمده که «در میان عرش و کرسی هفتاد حجاب است از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت اگر آن حجابها نبودی حمله کرسی از نور حمله عرش میسوختند».

از حسن بصری است که مقصود از کرسی عرش است. بعض مفسرین گفته‌اند کرسی نام فرشته‌ای است و اضافه بضمیر الله اضافه تشریفیه است که دلالت دارد بر بلندی مقام آن فرشته.

و باید دانست که قرآن مجید ظاهری دارد و باطنی صورتی دارد و معنایی روحی دارد و قالبی اینکه است که قرآن را «ام الكتاب» نامند و هر یک از آن وجوه که گفته شد صحیح است در مورد خود و بایستی حمل بر معنی حقیقی آن نمود و چون عموم خلق یا اصالة یا بالتبع مخاطب بخطابات قرآنی میباشند و فهم مردم در ادراک بسیار متفاوت و مختلف است پس بایستی آیات قرآن طوری باشد که هر کس بقدر فهم و استعداد خود از اینکه کلام ربانی بهره‌مند گردد.

از اینجا معلوم میشود که آن کسی که عرش و کرسی و امثال آن را حمل بر معنی جسمی نموده باعتباری درست است و آنکه حمل بر معنویات نموده و گفته مقصود از عرش و کرسی مقرر سلطنت و استیلا و حق است آن نیز باعتباری درست گفته لکن نباید اقتضای بر یک جهت نمود بلکه بایستی حمل بر معنای جامع نمود بطوری که شامل صورت و معنی هر دو بشود و گفته شود شاید مقصود از کرسی تمام ما خلق الله از آسمانها و زمین و کرات و سیارات و آنچه در آنها و آنچه خارج از آنها از موجودات علوی و سفلی و روحانیون و تمام انواع و اقسام ملائکه و مجردات و بالجمله تمام مخلوقات و ممکنات باشد و اینکه تمام موجودات را کرسی خود

نامید اشاره باستیلاء و احاطه و قیومیت اوست که تمام موجودات مقرر سلطنت و تحت حیطة اقتدار و بزرگواری و عظمت خداوندی وی است.

صدر المتألّهین در اینجا بیان مفصلی دارد مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گفته خداوند خلق نکرده چیزی در عالم صورت مگر آنکه نظیر آن در عالم معنی موجود است و خلق نکرده چیزی در عالم معنی یعنی عالم آخرت مگر آنکه حقیقت

صفحه : ۳۹۶

آن در عالم حق است و آن عالم غیب الغیب است زیرا که عوالم متطابق و هر مرتبه دانی مثال عالم بالاتر از آن است، و مرتبه عالی حقیقت مرتبه دانی است و همین طور مراتب در طول یکدیگرند تا برسد بحقیقت الحقایق پس آنچه در اینکه عالم است مثال و قالب آن چیزی است که در عالم آخرت موجود است و آنچه در عالم آخرت است مثال و اشباح حقایق و اعیان ثابته است که آنها مظاهر و نماینده اسماء الله میباشند و در عالم چیزی خلق نشده مگر اینکه مثال و نمودجی دارد در عالم انسانی و ما در حقیقت عرش و کرسی اقتصار میکنیم بمثال در عالم انسانی.

پس بدان مثال عرش در ظاهر عالم انسانی قلب اوست و در باطن آن جان انسانی وی است و در باطن باطن وی نفس ناطقه اوست که آن محل استواء جوهر قدسی و خلیفه الله و سلطان بدن است در اینکه عالم صغیر انسانی، و مثال کرسی در ظاهر سینه اوست و در باطن روح طبیعی است که محل نفوذ نفس حیوانی است که فرا گرفته قوی طبیعی هفتگانه از غاذیه و نامیه و مولده و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و عرض قابلیت جسد که فرا گرفته محل قابلیت اجزاء بدن را.

و بسیار عجیب و جای تعجب است که عرشی که محل استواء رحمن قرار داده بقوله تعالی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى در حدیث قدسی فرموده «لا یسعی ارضی و لا سمائی و انما یسعی قلب عبدی المؤمن» و در جای دیگر «قلب المؤمن عرش الرحمن».

و بعضی گفته‌اند عرش نسبت بقلب انسانی مثل حلقه‌ای ماند در بیابان. (پایان) و لا یؤدّه حفظهما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ بزرگ است خدایی که حفظ آسمانها با اینکه رفعت و زمین با اینکه وسعت و ثقالت نسبت بقدرت و عظمت خداوندی او اندک و بيمقدار است و او بالاتر و بزرگتر از هر چیزی است که بتوان تصور نمود و بزرگوار است که عظمت و بزرگواری او طوری است که آسمانها با اینکه عظمت و اینکه کرات با اینکه کثرت نامحدود و اینکه سیارات با شدت حرکتی که دارند در مقابل عظمت و قوت و شدت وجود مطلق غیر متناهی قادر متعال

صفحه : ۳۹۷

هیچ مینمایند اینکه است که حفظ و نگاهداری آنها برای وی زحمت آور نیست.

آری عالم اجسام و طبیعیات از سماویات و ارضیات و موجودات جوی با آن کثرت و سعه وجودی که دارند و کلیه عالم طبیعت و جسمانیات نسبت بعالم نفوس اندک بشمار می‌آیند، و عالم نفوس نسبت بعالم عقول و مجردات و قدوسیین کوچک و بی‌مقدار محسوب میگرداند و عالم مجردات نسبت بعالم ربوبی و مظاهر اسماء و صفات سبحانی ظهور و بروز ندارد و تماما یک ترشحی از دریای فیض الهی بیش نیستند وجود تمامی موجودات ناشی از فیض رحمت و بقای آنان نیز بسته باراده و فیض لم یزلی اوست.

لا إكراه فی الدّینِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ در دین اجباری نیست و خداوند بتوسط سفراء خود ظاهر و هویدا گردانیده طریق هدایت و سعادت بشر را که هر کس طالب هدایت است ارشاد شود بطریق حق و حقیقت و راه هدایت برای وی روشن گردد و از کجروی ایمن گردد و نیز از طغیان و سرکشی افراد بشر جلوگیری شود.

بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که اینکه آیه در موقعی فرود آمده که مرد انصاری غلامی داشت صبیح نام و

میخواست باکراه وی را مسلمان نماید اینکه آیه فرود آمد که قبول دین بایستی از روی اراده و اختیار باشد نه باکراه. و در شأن نزول آیه گفتار دیگری نیز هست.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که قبول دین که عبارت از ایمان بوحدانیت حق تعالی و برسالت و معاد و باقی معارف باشد اجباری نیست هر کسی بایستی از روی اختیار و دانستگی و فهمیدگی قبول نماید چیزی که هست کرم و لطف خداوند مقتضی آن است که راه هدایت و سعادت بشر را از طریق عقل و تبلیغ پیمبران بآنان بنمایاند که بتبلیغ پیمبران با اعانت عقل از طغیان قوای نفسانیه جلوگیری شود و طریق رسیدن بسرحد سعادت بشری واضح نماید و پس از آنکه راه هدایت واضح گردید هر کس بخواهد با اختیار طریق هدایت را پیش گیرد تا اینکه بمقصود نائل گردد.

صفحه : ۳۹۸

از اینجا معلوم میشود که اعتراض بعضی از عیسویان که دین اسلام بضرر شمشیر رواج گرفت اصلا اینکه حرف بی موضوع و بی اساس است زیرا که دین عبارت از اعتقاد و تصدیق قلبی است و در اعتقادات اجبار معنی ندارد و چگونه ممکن است کسی را مجبور نمایند که تو بایستی چنین اعتقادی داشته باشی راجع باعمال ظاهری ممکن است کسی را اجبار نمایند بر عملی که مایل بآن نباشد لکن در ایمان و قبول دین که عمل قلبی است و دین عبارت از تصدیق و اعتقاد است چون کسی را تسلط بر قلب نیست اجباری نیز در کار نیست.

و باین بیان معلوم میشود لا اِکراه فی الدین اخبار است نه انشاء یعنی خبر میدهد که دین اجباری اصلا دین نیست.

و نیز اینکه بعضی از مفسرین چنین اظهار مینمایند که اینکه آیه بآیه جهاد نسخ شده اینکه هم بنظر درست نمیآید زیرا که موضوع تشریح جهاد مطلب دیگری است و اینکه اکراهی در دین نیست مطلب دیگر و چنانچه در صفحات پیش گفته شد شاید یکی از تأسیس جهاد دفاع از دشمن و حفظ جان و ناموس مسلمانان بوده و حکمت دیگرش چون پیمبر اسلام مبعوث شده برای تمام افراد بشر بود پس بایستی جهاد کند تا اینکه صیت اسلام بتمامی نقاط عالم برسد و همه بفهمند چنین شخصی با آن اوصافی که در کتابهای آسمانی خود دیده‌اند مبعوث پیمبری شده و اشخاص لایق ایمان آرند و بر تمام مردم اتمام حجت شود و اگر حضرتش معارضه با کفار نمیکرد اسم مبارکش در اطراف عالم کمتر شیوع پیدا مینمود آن وقت اشخاص لایق از فیض ایمان محروم میگرددند.

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ طَاغُوتٍ در لغت بمعنی طغیان و مبالغه در زیاده‌روی در شرارت است و جمع و مفرد آن یکسانست و در اینکه مقصود از طاغوت در آیه چیست که کفر آن را مقابل ایمان بخدا آورده بین مفسرین گفتاری است:

۱- مقصود طاغوت شیطان است. (عبد الله عباس)

صفحه : ۳۹۹

۲- مقصود صنم یعنی بت است. (مقاتل و کلبی) ۳- مقصود کاهن و ساحر است. ۴- چیزی از غیر خدا که وی را عبادت و پرستش نمایند طاغوت است. ۵- طاغوت هر کسی نفس وی است چنانچه فرموده.

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ سوره یوسف آیه ۵۳ و چون طاغوت مأخوذ از طغیان است و تمام فسادها و طغیانها ناشی از نفس خود انسان بروز می نمایند باین مناسبت حمل بر معنی اخیر مناسب تر بنظر میآید لکن ممکن است گفته شود هر چیز باطلی را طاغوت گویند و لازمه ایمان بخدا که روکردن بحق و حقیقت است پشت کردن بهر باطلی است پس لازمه ایمان بخدا پشت کردن و اعراض کردن از غیر وی است.

وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ اِيْمَانِ عِبَارَتِ از تصدیق قلبی بمعارف و اصول دینات است و راجع به اینکه آیا اقرار لسانی و عمل جوارحی در اصل ایمان مأخوذ است یا نه در صفحات پیش مختصر بیانی نمودیم و گفتیم ظاهراً حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار بلسان و عمل بجوارح کاشف از آن است زیرا که زبان ترجمان دل و عمل تظاهری است از آنچه در باطن انسان مخفی است اینک است که ایمان باطنی تا وقتی که بزبان اقرار بشهادتین نشده احکام ایمان بر آن جاری و مترتب نمیگردد.

فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَأَنْفِصَامٍ لَهَا عُرْوَةٌ طَنَابِ دَلُو را گویند و اشاره باین است کسی که کافر گردد بطاغوت و ایمان آرد بخدا مثل کسی ماند که چنگ زده بریسمان محکمی که گسستگی ندارد و هرگز پاره شدن ندارد البته باید چنین باشد کسی که از طغیان نفس سرکش جسور خود جلوگیری نمود و قلب و دل خود را از غیر خدا گسسته گردانید و بریسمان ایمان و عمل صالح کاملاً پیوند خود را بمقام الوهیت محکم گردانید و علقه محبت خود را بخدا بسته نمود، چنین کسی در مقام امن و امان قرار گرفته إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ

صفحه : ۴۰۰

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ میشوند بدون آلت گوش اقرار و اعتراف مؤمنین را و عالم است بآنچه در قلب و سریره خود اندوخته‌اند از عقاید باصول ایمانی و تصدیق قلبی و از ظاهر و باطن هر کس آگاهست.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا «ولی» در کلام عرب بمعنی بسیار آمده و نیز مورد استعمال آن زیاد است:

دوست، یاری کننده، مولی، صاحب اختیار، والی تدبیر کننده، سید، آقا، اولی بتصرف و غیر اینها که علمای لغت متعرض شده‌اند و در هر جا که لفظ ولی آرنند بایستی باقرینه‌ای که تعیین مراد کند همراه باشد و گر نه کلام مجمل میشود و در اینجا بقرینه مقام مقصود اینکه است که خداوند دوست و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند.

يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ خداوند مؤمنین را بیرون می‌آورد از ظلمت جهل و کفر و ضلالت بسوی نور هدایت و ایمان، و اینکه تشبیه نموده جهل و بی‌خردی و ضلالت را بظلمت، و ایمان و هدایت را بنور شاید نظر باین باشد که چون نور بمعنی حقیقی نه مجازی چنانچه بعضی از مفسرین چنین گمان کرده‌اند چیزی را گویند که ظاهر بخود و ظاهر کننده غیر خود است و حقیقت و روح و ایمان همانست که بذات خود ظاهر و نمایان و ظاهر کننده نفس قدسیه بشر است زیرا که روح و روان انسانی در ابتدا در پرده‌های ظلمانی طبیعت مخفی و مستور است اگر هدایت حق بوی نرسد در ظلمت طبیعت و بیخردی ماند و هیچ ابراز فعالیت نمیکند و بنور ایمان است که از ظلمت طبیعت و جهالت بیرون آمده و مجرد ذاتی و نور باطنی خود را مکشوف میگرداند و تظاهر مینماید.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش آید که اشخاصی که ایمان آورده‌اند البته از ظلمت کفر رهایی یافته و بنور ایمان پیوند گردیده‌اند چنانچه ایمان را بنور معرفی نموده پس دیگر ظلمتی باقی نمانده تا اینکه خداوند مؤمنین را از ظلمت بیرون آورد بنور

صفحه : ۴۰۱

ایمان زیرا که ظاهر آیه که «آمنوا» را بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد بیان فرموده و «یخرجهم» را بصیغه مضارع که دلالت بر آینده دارد آورده.

پس از آیه چنین استفاده میشود کسانی که قبلاً ایمان آورده بودند بعداً آنها را از ظلمت بنور میآوریم و اینکه نیست مگر تحصیل حاصل.

پاسخ: گوئیم اولاً صیغه مضارع مخصوص بآینده نیست گاهی در زمان حال استعمال می‌شود و مقصود بیان حال مؤمنین است که

بایمان از ظلمت کفر خلاص شده و در حال بنور ایمان روشن گشته‌اند.

و ثانیاً ایمان مراتبی دارد اول مرتبه آن اقرار بشهادتین است بضمیمه تصدیق اجمالی و مرتبه آخر آن تحقیق یافتن بمقام عبودیت و مقام تسلیم و انقیاد تام است و هر مرتبه‌ای از آن نسبت بمرتبه بالاتر از آن ظلمت است که بایستی بنور ایمان از آن ظلمت بیرون آید و کسی کاملاً از نور ایمان برخوردار گردیده که روح ایمان و نور اسلام در قلبش نفوذ نموده و بکلی از ظلمت شرک و هواپرستی عاری گردیده و شرشر وجودش بنور ایمان روشن گردیده و اینکه نوری است که خداوند وعده فرموده عنایت نماید باشخاصی که زیر بار اسلام رفته و بوظایف ایمان عمل میکنند به اینکه آنها را بکمال ایمان برساند چنانچه در جای دیگر در باره آنها فرموده زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ كَسَانِي كَافِر شَدْنَد دُوسْتَارَانِ أَنَّهُا طَاغُوتُنَد وَ چنانچه گفته شد هر چیز باطلی را طاغوت گویند و چون شیاطین شالوده و مظهر باطلند شاید آیه اشاره باین باشد که کسی که کافر شد دوست او شیطان است نه رحمان.

يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ طَاغُوت که دوستاران کفارند آنان را از نور بظلمت میکشانند در اینکه آیا مقصود از آن نوری که در کفار بوده و طاغوت آنها را از نور بظلمت میکشانند چیست، بین مفسرین گفتاری است بهترین آنها اینکه است که گفته شود مقصود از آن نور که بظلمت

صفحه : ۴۰۲

کفر پوشیده میگردد همان نور توحیدی است که خداوند در فطرت بشر نهاده و شیاطین از طریق قوای طبیعی و وهمی بر انسان تسلط یافته وی را اغوا میگرداند و بظلمت کفر و نفس پرستی آن نور توحیدی که در فطرت او تعبیه شده پوشیده میگرداند **أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** کسانی که در اثر متابعت کردن طاغوت کافر شدند و فطرت اولیه خود را باطل و زایل گردانیدند و آن روح و حقیقت انسانیت خود را زایل نمودند و آن فطرت توحیدی که در آن تعبیه شده بود از کف دادند آنها یاران آتش اند و جایگاه همیشگی آنها بمناسبت ظلمت نفسشان که فاقد نور توحید گردیده و سنخیت با آتش گشته جهنم است.

در بعض اخبار است که جهنم بقدری تاریک است که اهل آن از تاریکی بفرمان می آیند آری کسی که در تاریکی و ظلمت نفس چنان گرفتار گردیده که نه خود را می بیند و نه خدای خود را می شناسد و شیطان و نفس سرکش بکلی نور علم و ایمان و توحید را از وی ربوده البته بایستی جایگاه همیشگی وی جهنم که شالوده ظلمت و دوری از اشراق شمس وجود احدیت است با شیاطین همراه باشد

صفحه : ۴۰۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۸ تا ۲۶۳]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸) أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ

نَكْسُوها لِحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّهُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُطَمِّئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰) مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبِيلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

قول معروف و مغفوره خير من صدقه يتبعها اذى و الله غني حليم (۲۶۳)

صفحه : ۴۰۴

ترجمه:

آیا ندیدی آن کسی که بآن سلطنتی عطا شده بود در مقام محاجه در گفتگو با ابراهیم برآمد وقتی که ابراهیم گفت پروردگار من کسی است که زنده میکند و میمیراند گفت من زنده میکنم و میمیرانم ابراهیم گفت خدا خورشید را از مشرق طلوع میدهد (اگر تو راست می‌گویی) خورشید را از مغرب در آور آن کافر از جواب عاجز و مبهوت ماند و خدا هدایت نمیکند قوم ستمکاران را یا بمانند کسی که بدهکده‌ای عبور نمود که خراب و ویران شده بود با خود گفت چگونه خدا زنده میکند اینها را بعد از مردنشان پس بخواست خدا آن شخص مرد و پس از صد سال وی را زنده گردانیدیم و باو گفت چند مدت خواب رفتی گفت یک روز یا بعضی از روز گفت بلکه صد سال مردی نگاه کن بطعام و مشروب خود ببین چگونه فاسد نگشته و نظر کن بخر خود (که اجزاء آن پوسیده و از هم متفرق گشته بود) و هر آینه تو را آیه و نشانه قرار میدهم برای مردم (تا معتقد بمعاد گردند) و نظر کن باستخوان خر خود و ببین چگونه در هم پیوند میکنیم پس از آن بر آن گوشت میپوشانیم پس از آنکه برای (عزیز حقیقت معاد) ثابت و واضح گردید گفت دانستم که خداوند بر هر چیزی توانا است.

وقتی ابراهیم گفت پروردگار من بمن بنما چگونه مرده‌ها را زنده میگردانی خدای تعالی باو گفت آیا ایمان بمعاد نداری ابراهیم گفت آری ایمان دارم لکن غرضم اینکه است که قلبم مطمئن گردد خطاب از مصدر عزت رسید چهار کبوتر بگیر و گوشت آنها را مخلوط بهم گردان و هر جزئی از آن را بر سر کوهی بنه پس هر یک از آن کبوترها را با اسم بخوان تا بسوی تو بشتاب پرواز نمایند و بدان که خداوند بر هر چیز غالب و درستکار است

مثل کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق مینمایند مثل دانه‌ای ماند که یک دانه هفت خوشه بروید و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خدا بر هر کس بخواهد باز زیاد میکند و خداوند بهمه چیز احاطه دارد و دانا بآن است

کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق مینمایند پس از آن منتی بر آن بخشش خود بفقیران نمیگذارند و نیز اذیتی بآنها نمیکند اجر آنها نزد پروردگار آنهاست و هیچ ترسی و خوفی برای آنان نیست و محزون نمیشوند،

گفتار نیک و طلب مغفرت نمودن برای

صفحه : ۴۰۵

فقیر بهتر از بخششی است که همراه آن اذیت و منتی باشد (و باید دانست) که خداوند بی‌نیاز و بردبار است.

توضیح آیات

صفحه : ۴۰۷

پوسیده و بپاره اموری که هیچ مأخذ ندارد متوسل میگردند و از آن چیزهای بی معنی حاجت میطلبند و از روی بی خردی و نفهمی گمان میکنند که اینها را منزلت و مقامی است و کسانی که بغیر خدا رو کنند و از غیر خدا حاجت طلبند آنان و لو آنکه بصورت مسلمانانند لکن در معنی مشرک در مقام عبادتند چه فرق است بین اینها و کسانی که به بت سجده میکنند آنها نیز بتها را واسطه میدانستند لکن مستقلا آنها را عبادت می نمودند.

بهر چه غیر از خدا نظر استقلال داشته باشی و آن را مؤثر دانی و چنین گمان کنی مستقلا از دستش کاری برمی آید آن معبود تو است و او را عبادت و بندگی کرده‌ای.

بین چگونه پیشوایان بشر از انبیاء و اولیاء با آن جلالت شأنشان مردم را بسوی خدای یگانه سوق میدادند و صریحا اعلام مینمودند أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ میگفتند ما هم مخلوق ضعیفی هستیم مثل شما که محتاج و نیازمند بمبدء یکتا می باشیم همین قدر مأمور بتبلیغ گردیده‌ایم که شما را بسوی خدای یگانه ارشاد نمائیم اگر ماها بروش پیشوایان خود عمل میکردیم و قدم پشت قدم آنان نهاده جلو میرفتیم خوشبخت‌ترین مردم و سعادتمندترین آنان بشمار میرفتیم.

قال إبراهيم: فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ در مقام مجادله ابراهیم بنمود گفت اگر گمان تو چنین است که زنده میکنی و میمیرانی خدای من خورشید را از مشرق بیرون آورد تو امر نما خورشید از مغرب بدر آید.

فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ در مقابل اینکه کلام نمرود و متابعین وی مبهوت و مجاب گشتند و نتوانستند جواب بگویند زیرا که فطرت آنان گواهی می داد که اوست اله و پروردگار عالم و به هیچ وجه وجود ناقص و نارسای آنها مدخلیت در سماویات ندارد اینکه بود که در اینجا

صفحه : ۴۰۸

زبانش قطع شد و نتوانست بگوید من خورشید را از مشرق بیرون می آورم لکن در تدبیر زمین چون خود را مالک و متصرف میدانست بگمان پلیدش مردن و زنده شدن مردم بدست وی است هر کرا خواهد میکشد و هر که را خواهد زنده میگذارد.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا آیه جلو راجع بتوحید بود و اینکه آیه و آیه بعد عطف داده شده باین آیه و راجع بمعاد و کیفیت زنده شدن مردگان در روز قیامت و دفع انکار منکرین معاد است که بطور تعجب فرموده آیا دیدی چنین کسی که بر آن ده گذر نمود.

کاف «کالذی» زانده و واو «و هی» حال، است خاویئه، در لغت بمعنی خالی آمده، عروش جمع و عرش بمعنی سقف و بمعنی تخت نیز آمده قال الله تعالی وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ و در اینکه آیا آن گذرنده که بود بین مفسرین گفتاری است ۱- جماعتی گفته‌اند عزیز شرحیا بوده ۲- ارمیا ابن حلیقا و او از سبط هارون پسر عمران بوده ۳- خضر نبی بوده ۴- مردی بوده کافر که در امر معاد شک داشته.

و نیز راجع به اینکه آن در کجا و چه زمینی بوده نیز چند قول است، ضحاک گفته آن از زمین بیت المقدس بود، ابن زید گفته آن زمینی بود که مردگان آنها بی بودند که از وبا گریختند و یک دفعه مردند که بیانش در آیات پیش ذکر شد.

قال أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا آن گذرنده از روی تعجب نه انکار گفت چگونه خداوند اینکه بدنهای پوسیده را زنده میکند بعد از مردنشان.

در تفسیر روح البیان چنین استفاده نموده که بنی اسرائیل وقتی طغیان نمودند و در زمین فساد کردند خداوند بکیفر اعمالشان بخت

میگردد خطاب عزت میرسد اگر خواهی قدرت الهی را بنگری نظر کن باستخوان پوسیده خرت و بین چگونه قادر توانا اینکه استخوانها را با هم تضمیم میگرداند و بروی آن گوشت میرویانند و خرت را زنده می گرداند و اعصاب و رگها و تمام اعضای آن را با یکدیگر تنظیم می گرداند و بر روی آن گوشت میرویانند و خرت را زنده می گرداند.

صفحه : ۴۱۱

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّهُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَتَمَّتْ بَرَأَى الْعَيْنِ مَشَاهِدَهُ مَيِّقًا وَبَعِينِ الْيَقِينِ مَيِّقًا كَيْفِيَّةً زَنْدَةً شَدْنَ خَرِ خُودِ رَا پَسِ اَزِ پُوسِيدِ كِي اسْتِخْوَانِهَا وَ مَنَدَكْ كَشْتَهْ كِي اَعْضَايِ اَن شَهَادَتِ مَي دَهْدِ بِنْفُوذِ قَدْرَتِ اَلْهِي وَ تَصْدِيقِ مَي كَنْدِ كِه مَحَالِي دَرِ قِبَالِ قَدْرَتِ غَيْرِ مَتْنَاهِي اَوْ تَصُورِ نَدَارِدِ.

وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اُرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ وَتَمَّتْ اِبْرَاهِيمَ (ع) كَفْتِ پَرُورِدِ كَارِ مَن بَمَن نَشَانِ دِه بَطُورِي كِه بَچَشْمِ بِيْنِمِ چْكَوْنِكِي زَنْدَه شَدْنَ مَرْدَهَا رَا اَزِ مَصْدَرِ جَلَالِ اَحْدِيْتِ خَطَابِ مَيْرَسِدِ اَيَا بَمَعَادِ اِيْمَانِ نَدَارِي.

چون امر معاد بسیار مهم و عقول بشر از درك حقيقت آن و كيفيت وقوع و چگونگي آن عاجز است حتى پيمبر مثل ابراهيم خليل با آن عظمت شأنش و علو مقامش از خدای خود تقاضای رؤیت میکند که از «علم اليقين» «بعين اليقين» برسد و بچشم سر كيفيت وقوع آن را مشاهده نماید و ايمانش بدرجه اطمینان رسد اينکه بود که وقتی گفت رَبِّ اُرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى وَ جَوَابِ شَنِيدِ كِه اَيَا اِيْمَانِ نَدَارِي كَوِيْدِ:

قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي پَاَسَخِ كَوِيْدِ اَرِي اِيْمَانِ دَارِمِ لَكِنْ مَي خَوَاهِمِ قَلْبِمِ مَطْمَئِنِ كَرْدِدِ.

اعتراض

چگونه ابراهيم طلب رؤیت می کند با اينکه پيمبران خصوصا کسانی که اولوا العزم ناميده شده اند البته در معارف بدرجه شهود و عيان رسیده اند و بایستی بچشم دل عالم دنیا و آخرت را مشاهده نمایند و پس از مشاهده سؤال کردن از چگونگي آن مورد ندارد.

پاسخ

آری اينکه غير از نبی اطلاع از ذوق و درجه عرفان نبی ندارد لکن

صفحه : ۴۱۲

معلوم است که عوالم وجود در نظر آن برگزیدگان مکشوف است و اخباری که راجع بعالم قبر و برزخ و قیامت و غير اينها میدهند و از روی کشف و شهود و بضمیمه وحی است و تا چنین دانشی در آنان نباشد لایق وحی نمیباشند نه اينکه است که فقط از راه گوش و چشم استماع وحی نمایند یا رؤیت ملک کنند.

چیزی که هست فرق دیدن بدل و دیدن بچشم چشم دل راجع بامور عقلانی و کلیات معنوی و موجودات مجردة نفوذ دارد لکن راجع بمحسوسات و موجودات جزئی مادی بایستی بتوسط آلات جسمانی ادراک شود، زیرا که خداوند برای ادراک هر نوعی از موجودات حاسه‌ای بانسان کرامت فرموده چشم دل مخصوص بامور معنوی و ادراک مجردات و عوالم ما فوق الطبیعه نفوذ دارد و چشم سر مخصوص باجسام طبیعیه و موجودات مادیه است و اگر چه بچشم دل نیز توان مادیات را ادراک نمود لکن بطور کلی و

وجود سعی که ادراک وجود جزئیات در ضمن کلیات برای اهلش مکشوف و پدیدار میگردد نه بطور جزئی و خصوصیات فردی. پس شاید طلب رؤیت ابراهیم زنده شدن مردگان را اینکه بوده که پس از آنکه بطریق کشف و عیان و وحی اطلاع از عوالم بعد از موت داشت چون راجع بامور مادی و جسمانی بود و خصوصیات و کیفیات مادی را بایستی بچشم سر مشاهده نمود اینکه بود که از پروردگار طلب رؤیت بچشم سر نمود.

بعبارت واضح‌تر گوئیم اگر چه ابراهیم (ع) بمقتضای عقل و قوه ملکوتی و بصیرت باطنی خود بچگونگی زنده شدن مردگان عالم بود لکن بمقتضای قوای جسمانی و آرامش نفس حیوانی که لازمه حیات جسمانی است میل داشت آنچه را بچشم دل مشاهده مینماید در مرتبه حس بچشم سر نیز مشاهده نماید تا آنکه نفس شریفش راجع بمعاد جسمانی از هر دو جهت آرامش یابد اینکه بود که در پاسخ او و لم تؤمن گفت آری ایمان دارم و لکن میخوام قلبم باعتبار قوای جسمانی نیز آرام گیرد (و الله العالم باسرار کلامه).

صفحه : ۴۱۳

قال فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ پس از آنکه تقاضای ابراهیم علیه السلام بسمت قبول رسید خطاب شد چهار کبوتر بگیر، صر در «صرهن» در لغت بمعنی میل دادن است یعنی آنها را با خود مانوس و مایل بخود گردان، لکن مشهور بین مفسرین بقرینه جمله بعد اینطور میشود که چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه گردان.

ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا پس از آنکه آنها را قطعه قطعه گردانیدی هر جزئی از آن را بر سر کوهی بنه و هر یک از آنان را باسم صدا کن که صاحب آن اسم اجابت میکند تو را و بشتاب نزد تو آید.

وَ اعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ تا اینکه بدانی خداوند غالب و درستکار است، در تفسیر قمی علی بن ابراهیم از پدرش و او از ابن ابی عمیر و او از ابی ایوب و او از ابی بصیر و او از امام صادق (ع) چنین روایت میکند که «ابراهیم علیه السلام دید مرداری در ساحل دریا افتاده و سباع و درندگان بری و بحری او را میخورند تعجب نمود و گفت رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ تا آخر آیه، اینکه بود که ابراهیم (طاوس، خروس کبوتر و کلاغ) اینکه چهار مرغ را گرفت و پس از کشتن آنها را در هم کوبید و اجزاء آن را با هم مخلوط گردانید و هر جزئی از آن گوشتهای کوبیده را بر سر کوهی نهاد و منقار یک یک آنها را گرفت و باسم آن کبوتر را صدا زد و گفت باذن خدا و امر او زنده شوید آن وقت اجزاء گوشت از هم پراکنده گردید و بدن هر یک از آنان تشکیل داده طیران نمودند بسوی ابراهیم آن وقت ابراهیم گفت أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (پایان) چنانچه معلوم است اینکه آیه و آیه جلو از بالاترین شواهد و بهترین دلیلی است برای اثبات معاد جسمانی که در روز رستاخیز روح بشر عود مینماید ببدن جسمانی دنیوی.

صفحه : ۴۱۴

اعتراض

از ظاهر اینکه حدیث چنین بر می آید که ابراهیم وقتی دید آن مرده را حیوانات بری و بحری میخورند و هر قطعه بدن وی جزء حیوانی میگردد همان شبهه آکل و مأکول که مشهور بین منکرین معاد است بنظرش می آید که در قیامت اجزایی که جزء بدن دیگری گردیده عود آن چگونه است آکل زنده میشود یا مأکول نمیشود هر دو زنده شوند زیرا که در اینکه فرض بدن مأکول جزء بدن آکل شده دیگر از مأکول چیزی باقی نیست که بگوئید در قیامت اجزای آن با هم جمع میشوند و روح عود مینماید ببدن پس

بایستی فقط آکل زنده شود نه ماکول و نمیشود هر دو زنده شوند و اینکه آیه که چهار مرغ را بگیر و اجزاء آن را با هم مخلوط گردان تا آخر آیه جواب شبهه آکل و ماکول را نمیدهد زیرا که اجزاء آن طیور بعینه موجود بوده و جزء یکدیگر نشده بود منتهی از هم متفرق گردیده و پس از آنکه ثانیاً با هم ضمیمه گردیده بحالت اولیه خود برمیگردد.

پاسخ

از همین آیه شبهه آکل و ماکول نیز رد میشود زیرا چنانچه حکماء گویند شیئیت شیء بصورت است یعنی صورت نوعی نه شخصی نه «بماده» پس وقتی آن چهار کبوتر بکوبیدن در هم از صورت حیوانی و کبوتری بیرون رفتند بطوری که اجزای هر یک از آنان بدیگری مخلوط گردید دیگر آنها را کبوتر نامند آن وقت بمخلوط شدن آنان در هم وجود کبوتری مفقود گردید و پس از اجتماع مواد باذن قادر متعال حیات جدیدی پیدا مینمایند همین طور است آنجایی که انسان را حیوانی یا انسان دیگر بخورد انسان جزء حیوان یا انسان دیگری نگردیده بلکه صورت انسانی از وی گرفته شده و نزد حافظ الصور محفوظ است و نیز حیات انسانی او قائم بنفس انسانی وی است نه قائم باجزاء بدنش تا آنکه گوئید وقتی حیوانی یا انسانی انسانی را بخورد جزء او میگردد و راجع بزنده شدن در قیامت شبهه آکل و ماکول پیش آرید آری روح حیوانی که ناشی از بخاراتی است که از قلب متصاعد بدماغ میشود قائم بدن است که آنهم بمردن

صفحه : ۴۱۵

فانی میگردد و جزء دیگری نمیشود بلکه ممکن است گفته شود بدن انسان و نیز قوای فعاله آن از تغذیه و تنمیه و باقی افعال نفسانیه بدن قائم بنفس انسانی است که بمردن از بدن مفارقت مینماید و آن باقی مانده را که بدنش می‌نامند در واقع اسکلتی و شکلی از بدن حقیقی بیش نیست بدن حقیقی ظل روح انسانی و پرتو اوست و هر کجا روح انسانی جای گرفت بدن فعلی و حقیقی او با وی است چنانچه بعقل و نقل ثابت شده که در عالم برزخ نفس با صورت مثالی که صورت فعلی وی است همراهست مگر نمییی در بسیاری از اخبار رسیده که در قیامت هر کسی بصورت عملش وارد محشر می‌گردد اگر نبود اینکه بدن حقیقی انسانی ناشی از نفس و پرتو روح وی است چگونه در قیامت که هر چیزی بحقیقت ظهور و بروز مینماید بدن بصورت اخلاق تظاهر مینمود.

خلاصه بمردن چیزی از حقیقت انسانی شخص کاهیده نمیگردد فقط ماده اولیه بدن او بصورت دیگری در آمده و بخراب گردیدن و مندک شدن عالم دنیا تمام صور موجودات مادی جسمانی اعدام میگردد و بدلالت قوله تعالی *يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ* یعنی روزی که تبدیل میگردد زمین بغیر زمین توان استشهاد نمود که وقتی که عالم دنیا خراب گردیده ماده موجودات که حکماء قدیم آن را (هیولی) میگفتند و حکمای اخیر نیرو یا اثر یا هر چه اسم نهند بصورت اخروی در آید ارواح بشر بحکم قادر متعال ثانیاً بهمان ماده اولیه تعلق گیرند آن وقت بصورت برزخی بامر تکوینی تعلق گیرد بماده و انسان تحوّل دیگری پیدا نماید و با روح و جسم وارد عالم آخرت گردد زیرا که ماده اولیه که آن را ماده‌المواد گویند قابل افاضه هر نوع صورتی است و حیات جدیدی که در خور عالم قیامت باشد بوی افاضه می‌شود تا اینکه علاوه بر عذاب و ثواب روحانی طعم عذاب و ثواب جسمانی را نیز بچشد زیرا که ادراکات جسمانی منوط بآلات جسمانی است و جسم ترکیب شده از ماده و صورت است صورت بلا ماده را جسم نگویند و ماده بلا صورت را جسم ننمایند و اگر بخواهیم راجع بمعاد روحانی و جسمانی بحث نمائیم سخن طولانی می‌گردد و اجمالی از آن را در کتاب معاد و آخرین سیر بشر تذکر داده‌ایم هر کس میل دارد رجوع بآن جا نماید.

صفحه : ۴۱۶

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ مِنْ تَرْتِيلٍ كَثِيرٍ إِذَا أُسْقِيَ نَبَاتٌ فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا كِسْفَ خَبثٍ كَمَا يُخْرِجُهَا مِنَ السَّمَاءِ بِسُحُبٍ عَظِيمَةٍ يَسْقِيهَا فَيُمْسِكُهَا فِي السَّمَاءِ كَمَا يُمْسِكُ السَّمَاءُ الْمَاءَ الَّذِي يُسْقِيهَا كَمَا يُسْقِيهَا الْغَيْمُ الْكُبْرَىٰ فَتَنزِلُهَا سُحُبًا مُّجْدِبًا ذَلِكُمْ آيَاتٌ لِلرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ ۗ

دین اسلام انفاق فی سبیل الله و اعانت و دستگیری بفقراء و مستمندان است بلکه توان گفت بعد از اصول معارف، اسلام روی دو پایه میچرخد یکی صلاه، دیگری زکاه اگر یکی از اینکه دو پایه خلل یابد چرخ تمدن اسلامی فعالیت خود را از دست میدهد نمییینی چگونه در کلام مجید مکرر در مکرر امر بصلاه و زکاه مینماید و اینکه در بسیاری از آیات زکاه را مقارن بصلاه گردانیده شاید سرش همین باشد که اگر اینکه دو اصل روی میزان صحیح انجام گرفت پیکر اسلام تعادل و استقرار می یابد زیرا که بصلاه مقام عبودیت که جوهر و لب معرفت است محقق میگردد و بزکوه و انفاق مال تمدن جامعه بشری که مقدمه کسب سعادت و فضیلت است منظم میشود آن وقت اسلام روی پایه صحیح استوار میگردد.

هر جامعه‌ای که افق افراد آن از جهت معاش و زندگانی نزدیک بهم باشند و روی قانون منظمی که هر مرتبه‌ای نسبت بمرتبه بالاتر بیک درجه و اندک تفاوتی بین آنان باشد آن جامعه متعادل و افراد آن با هم متوافق و هر یک بوظیفه خود عمل مینمایند لکن اگر جامعه تعادل خود را از دست داده و بین افراد از حیث ثروت و مال تفاوت فاحش پدید گردیده نفاق و دشمنی بین آنان شیوع مینماید و در نتیجه هیچیک از افراد بوظیفه خود عمل نمیکند و چون قانون مضبوطی بین آنها حکم فرما نیست آن جامعه بزودی منحل میگردد.

و نیز چون دنیا مقدمه آخرت است و چنانچه گفته‌اند

(من لا معاش له لا معاد له)

کسی که امور معاشش منظم نگردد هرگز امور معادش نیز منظم نخواهد شد اینک است که مقنن قانون اسلام اکیدا امر فرموده بانفاق مال که اغنیاء فقرا را از قسمتی از مال خود بهره‌مند گردانند که هم فقیر از سختی فقر رهایی یابد و غنی نیز با آن علاقه مفراطی که نسبت بمال خود دارد اگر در راه خدا انفاق نماید لایق پاداش بزرگ میگردد

صفحه : ۴۱۷

اینکه است که شارع اسلام گاهی بوعده ثواب و گاهی بوعید و تهدید بعذاب و گاهی بنمو و زیاد شدن مال و گاهی بغفران و جبران گناه مردم را تحریص و تشویق میگرداند بر انفاق مال برای اینکه افق زندگانی فقیر قدری بالا رود و اغنیاء نیز قدری از مالشان کاسته گردد و باین وسیله فقرا و اغنیاء با هم توافق نمایند و دست بدست هم داده کاخ تمدن را بالا برند و تمام افراد جامعه با هم زندگانی آرامی نمایند و دنیا و آخرت خود را اصلاح گردانند، و نیز قدری محبت دنیا که ناشی از مال و ثروت است از دل اغنیاء بیرون رود و باین وسیله برحمت حق تعالی نزدیک گردند.

أُنْبِتَتْ سَبْعَ سِنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبْتَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ أَنْفَاقٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا أَنَّ رِيَاءَ وَ شَهْرَةَ يَدْعَىٰ دِيْغَرِيًّا غَيْرَ مِنْ طَرِيقِ بِنْدِ الْدَانَةِ الْمَانِدَةِ كَمَا أَنَّ زَمِينَ بِيْرُونَ آيِدُ وَ دَرِ الْآنِ هَفْتِ خَوْشَةَ بَاشِدُ وَ دَرِ هَرِ خَوْشَةَ الْآيِ يَكْصِدُ دَانَةَ الْإِشَارَةَ بِهَ الْإِنِّكَ يَكِي بِهَ هَفْتَصِدُ بَرَابِرِ زِيَادِ مِيْشُودُ وَ الْإِنِّكَ نَتِيْجَةُ وَ فَايِدَةُ دِنْيُويِ اسْتِ كَمَا مَرْتَبِ مِيْگَرِدُدُ بَرِ أَنْفَاقِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و خداوند می‌افزاید و زیاد میکند برای هر کس که بخواهد، شکی نیست که جزاف و بیهوده کاری در ساحت قدس پروردگار راه ندارد و مشیت و خواست او روی قانون و حکمت است، پس اینکه فرموده افزون میکنم برای هر کسی که بخواهم بدون جهت افزون نمیکند هم بخشش و عنایت و بسط او از روی حکمت و نظام عالم وجود انجام میگیرد و هم گرفتن و باز داشتن فیض او از روی قاعده ناموس خلقت پدید میگردد یک جا باضعاف مضاعف وعده میدهد یک جا به هفتصد برابر یک جا برای هر کار نیکی ده برابر حسنه وعده میدهد.

باید دانست که بر اصل انفاق آثار و خواصی است قطع نظر از خصوصیات دیگری که بر آن ضمیمه گردد چنانچه اگر کافری هم بدون قصد قربت از روی عاطفه و ترحم چیزی انفاق نماید آثار خارجی آن اینکه است که اندازه‌ای مال وی یا مال اولاد وی نمو

صفحه : ۴۱۸

میکنند و زیاد میشود و نیز با وی دوست میگردد، و نیز از شر فقیر ایمن میگردد خلاصه بانفاق زندگانی دنیوی وی تنظیم میگردد. و اگر مسلمان بمقتضی ایمان چنین کاری کند فائده وی چندین برابر زیادتر و آثار خارجی آن هم در دنیا و هم در آخرت بمراتب بسیار افزون تر میشود و هر گاه با محسنات دیگر ضمیمه گردد مثل خلوص نیت و پاک بودن مال از حرام و بمستحق و محل قابل رسیدن توأم گردد البته آثار خارجی آن از نمو مال و باقی آثار باضعاف مضاعف زیادتر میگردد و الله واسع علیهم اشاره بسعه و استیلاء و احاطه علمیه او است که بقدرت غیر متناهی آنچه بخواهد افاضه مینماید و باعمال و نیت هر کسی عالم و بینا است و هر کس را در خور اعمالش و استعدادش عوض میدهد.

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى كَسَانِي كَمَا هَلَاكُ خَدَا انْفَاق مِينَامِيند بدون اینکه منتی بر فقیر نهند یا بخشش آنان با زخم زبان یا آزار دیگری همراه باشد.

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ کسانی که اینک طور در راه رضای حق تعالی بدون قصد انتفاع و با نیت خالص انفاق مال مینمایند و بدون اینکه منتی بر فقیر بگذارند نیز آزاری بوی نرسانند پاداش عمل نیک آنان نزد پروردگار آنها است، ظاهرا آیه اشاره بر اینکه دارد که برای چنین کس علاوه بر زیاد شدن مال به هفتصد برابر یا زیادتر اجر اخروی آنها نزد پروردگار آنها محفوظ است زیاد شدن مال اثر وضعی و دنیوی انفاق است اثر اخروی آن بجای خود است.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در معرض امر ناگوار واقع شدن خوف آور است و فقدان امر مطلوب حزن آور

صفحه : ۴۱۹

و شاید اشاره باین باشد که چون پاداش هر عملی بایستی در خور همان عمل باشد کسی که مال خود را با محبت مفرطی که بمال دارد در راه خشنودی حق تعالی انفاق نماید و باین وسیله خوف فقر را از فقیر باندازه‌ای بردارد خداوند خوف از فقر در دنیا و خوف از عذاب اخروی را از وی باز خواهد داشت و او را ایمن میگرداند، و نیز چون فقیر را بمنت نهادن و ایذاء زجر ننموده و وی را محزون نگردانیده خداوند وی را از حزن و اندوه آخرت ایمن میگرداند.

و شاید مقصود اینکه باشد که چنین کسی پاداش عملش نزد خدا محفوظ است نباید از انفاق کردن بترسد بر فقر خود و نیز متأسف و محزون نباشد بر اینکه مال از دستش رفته بلکه بداند که مالش نزد خدا باقی و بچندین برابر تضاعف مینماید و افزون میشود قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى کلام نیکو و طلب مغفرت نمودن بهتر و نیکوتر است از صدقه و انفاقی که همراه آن اذیت بفقیر باشد.

غنی در مقابل سائل فقیر یا اینکه است که احسان و بخششی در باره او میکند لکن دنبال او زخم زبانی باو میزند یا اینکه اصلا بوی اعتنایی نمیکند و میگردد یا احسانی باو میکند و زخم زبانی و اذیتی بوی هم نمیکند، اینکه آیه اشعار دارد که آنجایی که در باره فقیر احسان میکنید بایستی خودداری کنید که مبادا بفقیر اذیتی از کلام درشت یا بنحو دیگر آزارش کنید و دل او را بشکنید و آنجایی که در باره او انفاق نمیکند اقلا بکلام نیک و احسان لسانی دل وی را خوش کنید، و شاید مقصود از مغفرت اینکه باشد که هر گاه سائل در اثر عدم احسان درشتی نمود و سخن ناشایسته‌ای گفت پرده پوشی کنی و تو بسخن نیکو وی را رد کنی اگر چنین کنی بهتر از اینکه است که چیزی بفقیر بدهی و او را دل شکسته گردانی زیرا که آن مالی که بوی داده‌ای بزودی تمام میشود

لکن جراحت دل او که در اثر زخم زبان بوی زده‌ای بزودی التیام نمییابد.

صفحه : ۴۲۰

وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ خدا بی‌نیاز و غنی بالذات است اگر بخواهد فقیر را ثروت مند میگرداند و اینکه بعضی را فقیر و بعضی را غنی میگرداند البته در آن اسراری است یکی ناموس خلقت و نظام کون باین است که همه مردم در غنا و ثروت یک طور نباشند، و دیگر لطف و کرم خداوندی مقتضی اینکه است که هر کسی را بفیض برساند غنی از راه بخشش فیض بگیرد فقیر از راه صبر و بردباری بر فقر که بلای عظیمی است نتیجه کامل عاید او گردد

صفحه : ۴۲۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۴ تا ۲۶۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيِّ فَوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صِهْلًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيثًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵) أَيْوَدُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹)

ترجمه:

ای اشخاص با ایمان صدقات خود را بمنت نهادن بمستحق و ایذاء بوی باطل نکنید مثل آن کسی که مال خود را از روی ریا و نشان دادن بمردم انفاق مینماید و ایمان بخدا و روز آخرت ندارد مثال چنین کسی مانند اینکه است که دانه

صفحه : ۴۲۲

بریزد روی سنگ سختی که خاک روی آن را گرفته و باران درشت قطره بر وی ریزش کند که غبار آن نیز بشوید که نتوانند حاصلی از آن تحصیل کنند و خداوند هدایت و رهنمایی نمیکند جماعت کفار را، و مثال کسانی که مالهای خود را انفاق میکنند برای خوشنودی خدا با کمال اطمینان نفس (بلطف خدا) مثل دانه ایست که در زمین هموار بریزند و باران بسیار بر آن ریزش کند پس حاصل آن دو برابر گردد (که منتظر بود) و اگر باران درشت قطره بر آن نریزد و باران ملایم بر آن ریزد (و بشمر رسد) و خدا بآنچه میکند بیناست، آیا دوست میدارد یکی از شماها که او را باغی باشد از خرما و انگور که زیر درختان آن آب جاری باشد و در آن از هر میوه‌ای

موجود باشد و برسد پیروی و اولادهای کوچکی داشته باشد ناگاه بادی آتشبار بوزد و تمام حاصل وی را بسوزاند (اینکه مثال کسانی است که عمل آنها برای ریاء و خودنمایی است) اینکه چنین خداوند برای شما بیان میکند آیات خود را شاید تفکر و تدبر نمائید،

ای مؤمنین در راه خدا انفاق کنید از پاکیزه‌ترین چیزی که بدست آورده‌اید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم و چیزهایی که خودتان از آن چشم میپوشید و اعتنایی ندارید انفاق نمائید و بدانید که خداوند بذات خود بی‌نیاز و صاحب صفات ستوده است،

شیطان بشما وعده فقر میدهد و بشما امر بفحشاء و منکر مینماید و خداوند بشما وعده مغفرت و آمرزش و احسان میدهد و خدا صاحب رحمت غیر متناهی و بهر چیز عالم و دانا است

خدا فیض حکمت و دانش عطا میکند بهر کس بخواهد و کسی که باو حکمت عنایت گردید باو خیر بسیاری عطا نموده و متذکر نیستند و نمیفهمند مگر صاحبان عقل.

توضیح آیات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ خُطَابِ بِمُؤْمِنِينَ نموده که بخششهای خود را بمنت نهادن بر فقیر بی‌نوا و ایذاء بآن باطل نکنید ظاهراً مقصود از بطلان در مورد منت و ایذاء انتفاء اثر آن

صفحه : ۴۲۳

است که انفاق و احسان بفقیر وقتی نتیجه دارد که با منت و اذیت همراه نباشد كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ آن کسی که بمنت و ایذاء بفقیر صدقات خود را باطل نماید مثل کسی ماند که از روی ریاء و نشان دادن بمردم انفاق میکند زیرا که بخدا و روز قیامت ایمان ندارد و فقط هدف و وجهه نظر وی مردمند پس همانطوری که عمل ریایی باطل است نه اثر دنیوی بر آن مترتب میگردد و نه اخروی همین طور است منت نهادن بر فقیر و ایذاء آن در مقابل چیزی که باو احسان میشود.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صِفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيْدًا لَا يَحْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا عمل آدم ریاکار بسنگ نرمی ماند که مقداری خاک روی آن را گرفته باشد و بقطره‌های درشت باران خاک‌ها شسته شود و سنگی و تیرگی آن نمایان گردد.

اینکه تشبیه ظاهراً اشاره بآن دارد که همانطوری که دانه پاشیدن روی سنگ سختی که قدری خاک روی آن را گرفته و لو آنکه ابتداء قبل از ریزش باران درشت گمان میشود حاصلخیز است که هر گاه باران بر آن بریزد نباتات از آن پدید میگردد وقتی باران ریزش نمود سنگی آن ظاهر میگردد و بذری که در آن پاشیده شده نیز فاسد گردیده چنین است حال آدم ریاکار وقتی باران غضب پروردگار ریزش نماید و پرده از روی کار برداشته گردد در روز تُبَلَى السَّرَائِرُ آن تیرگی و سنگی و سختی باطن آن نمایان میگردد و بر خلاف آنکه انتظار میرفت معلوم می‌گردد که بذری عمر تلف گردیده و نتیجه‌ای از اعمال خود نخواهد گرفت آن وقت مصداق اینکه آیه میگردد وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُمْ نَارًا مِّنْ نَّارٍ مَّنْثُورًا در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود «روز قیامت مردی را بیاورند بوی گویند مال بتو دادیم چه کردی گوید صدقه دادم انفاق نمودم گویند برای آن کردی که مردم گویند فلانی سخی و کریم است کس دیگر را آرند گویند ما تو را

صفحه : ۴۲۴

قوت و شجاعت دادیم چه کردی گوید جهاد کردیم گویند برای آن کردی که مردم گویند فلانی شجاع و دلیر است، کس دیگر را

آرند گویند بتو علم بخشودیم چه کردی گوید علم آموختم و بدیگران علم آزمودم گویند چنین کردی تا مردم بگویند فلانی عالم و دانشمند است و هر سه را بدوزخ برند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فِي مَقَابِلِ عَمَلِ رِبَاكَارَانِ كَمَا حَاصِلُ وَنَتِيجَةُ أَيِّ أَعْمَالٍ خُودِ نَمِیْگِیْرِنْد تَشْبِیْه مِیْنَمَیْد عَمَلِ كَسَانِی رَا كِه از روی اطمینان نفس برای خشنودی خدا انفاق مال مینمایند که مثل کسی ماند که دانه بیفشاند در زمین هموار و باران درشت بر آن ریزش نماید که حاصل آن دو برابر گردد و وقتی زمین هموار و حاصلخیز گردید باران کم نیز بثمر میرسد و جمله اخیر آیه شاید اشاره باین باشد که عمل وقتی از ریاء خالی گردید و لو آنکه عمل اندک بنظر آید نمو میکند و کمش بسیار و اندکش بیشمار میگردد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ خُداوَنْد بَتَمَامِ أَعْمَالِ وَ أَعْمَالِ وَ نِیَاتِ شَمَا بِنِیَاسْتِ آری عَمَلِ وَ قَتِی بِنَتِیْجِه مِیْرَسَد كِه ظَاهِرِش بَزِیُورِ آدَابِ وَ نَوَامِیْسِ شَرَعِیِه آرَاسْتِه وَ بَاطِنِش از خار و خاشاک و کثافات IS...IS...IS وارسنه گردیده و بروح ایمان و تقوی و خلوص نیت پرورش یافته چنین عملی در پیشگاه عظمت الهی پذیرفته و لایق قدر و منزلت شایانی است آن وقت است که یک دانه به هفتصد بلکه باضعاف مضاعف برابر میشود.

پس عمده چیزی که بایستی در عبادات مراعات نمود تصحیح نیت است که بسیار کار مشکلی است حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است «لکل امرئ ما نوى» نتیجه عمل همان است که در نیت عامل بوده و نیت اینکه نیست که در دل بگذرانی یا بزبان بگویی اینکه عمل را برای رضای خدا و قربه الی الله می کنم ممکن است دروغ بگویی اگر خواهی بدانی که مقصود اصلی تو در اعمال و افعال تو چیست بدقت در باطن خود نظر

صفحه : ۴۲۵

کن و بین چه جهتی از جهات دنیا یا آخرت یا محبت حق بر دل تو غالب گشته اگر میل بحفظات دنیوی بر تو غالب گردیده مثل حب مال یا جاه یا غیر آن بدان که تمامی اعمال و افعال تو بدور آن میچرخند و لو بصورت عبادت باشد و گمان کنی برای خدا میکنی زیرا تمام اعضا و مشاعر انسانی تابع دل او است که هیچ حرکت اختیاری از وی صادر نمیشود مگر بامر قلب اینکه است که نیت از عمل جدا نمیشود.

و اگر جهات اخروی از شوق بهشت یا خوف از جهنم بر دل غالب گشت آن اعمالی که در اینکه زمینه می شود از خودخواهی و حب نفس خارج نیست اگر چه بعضی علماء گفته اند در اینجا داعی بداعی است یعنی مقصود چنین کسی از عمل فرمان برداری مولی است که در آخرت تفضلا عوض دهد لکن توان گفت که در اینصورت نیز عمل خالص نیست تا اینکه در پیشگاه الهی دارای ارزش باشد در واقع چنین عمل نفس پرستی است نه خداپرستی حتی چنانچه بعض عرفاء گفته اند اگر در عبادت قصد تقرب بحق باشد یا مقصود بردن حظ از عبادت باشد آن نیز مخل بخلوص است زیرا در اینصورت نیز نظر بخود دارد و خواهان مقام و منزلتی است بلکه خالص اینکه است که بکلی از خود- خواهی عاری گشته و آن وقتی است که محبت الهی مستولی بر قلب گردیده و همان محبت اقتضای وصل و تقرب کند و اعضا و جوارح بامر نفس مشغول خدمتگزاری و تحصیل رضای محبوب بر آیند نه اینکه مقصود از عبادت اینکه باشد که نزد خدا قرب و منزلتی پیدا نمایی یا فائده دنیوی یا اخروی از عبادت نصیب تو گردد که بازگشت تمامی اینها بنفس پرستی میگردد نه خداپرستی.

أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ باز برای وضوح تشبیه مینماید عمل آدم ریاکار را بکسی که باغستانی داشته که در آن انواع و اقسام اشجار و نخلها غرس نموده و از زیر درختان آن آبها جریان داشته و میوه جات آن نیز بسیار باشد.

صفحه : ۴۲۶

وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ وَ پیری صاحب اینکه نخلستان را گرفته و اولادهای کوچکی دارد که بایستی از اینکه نخلستان تأمین معاش خود و کودکان نماید ناگاه باد و برقی بجهد و نخلستان را بسوزاند كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ خداوند برای شما اینطور بیان میکند آیات خود را شاید شما قدری بخود آئید و فکر خود را بکار اندازید. بین خداوند چگونه تشبیه مینماید عمل ریاکار و اذیت کننده بفقیر را بچنین کسی که عمری زحمت کشیده و برای تأمین آتیه خود و اطفال کودک خود باغی و نخلستانی تهیه نموده و دل خوش داشته که در پیری و افسردگی نتیجه بگیرد بیک رعد و برقی که بجهد عمل وی ضایع و دست او خالی میگردد، چنین است حال کسی که بریاء یا منت نهادن و اذیت کردن بفقیر عمل خود را باطل میکند که ریاء آتشی ماند که تمام محصولات اعمال نیک آدمی را میسوزاند و نابود میگردد.

بعضی از مفسرین چنین اظهار مینماید که در مورد ریاء و منت نهادن بر فقیر ثواب عمل حبط میگردد لکن بهتر اینکه است که گوئیم از اول عمل صحیح واقع نگردیده تا اینکه مستحق ثواب گردد و بعدا بریاء یا ایدای بفقیر حبط گردد فقط صورت عبادت بوده زیرا ریاء در روح عبادت که همان نیت که محرک عمل است واقع میگردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ در اینکه مبارک آیه بمؤمنین امر فرموده که بایستی از پاکیزه‌ترین اموالی که بدست آورده‌اید که آن مال حلال و پاکی است که از راه کسب حلال مثل تجارت یا زراعت یا صنعت یا اعمال دیگری انفاق نمائید زیرا که خدا پاک است و عمل پاک را می‌پذیرد.

صفحه : ۴۲۷

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ در شأن نزول آیه گویند چون جماعت انصار برای صدقه خرما می‌آوردند بامر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خرماها را در بند میکردند و میان دو استوانه می‌آویختند تا فقرا از آنها بخورند مردم از بین خرماها خرمای بد تعبیه میکردند اینکه آیه فرود آمد و از اینکه عمل نهی فرمود که بایستی در انفاق اشیاء پاکیزه را انتخاب نمود نه اشیاء پست و بازمانده‌ای که اگر بشما بدهند باکراه و غمض عین میگیرید.

إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ مفسرین گویند جمله «إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا» چند قسم قرائت شده: زهری بفتح تا و ضم میم قرائت نموده حسن بصری بفتح تا و کسر میم خوانده و بعض دیگر بضم تا و فتح میم خوانده و گویند قرائت صحیح نزد عامه بضم تا و کسر میم از اغماض و چشم بر هم گذاشتن مأخوذ گردیده و آیه اشاره باین است که چیزی بفقیر نده که اگر فرضا کسی بتو چنین چیزی میداد تو نمیگرفتی مگر از روی اکراه و چشم پوشیدن از پستی و بیمقداری آن مثل اینکه بیشتر مردم در مقام انفاق از خوردنی و پوشیدنی یا غیر آن هر چه دیگر بکارشان نمیخورد احسان بفقیر میکنند در صورتی که در آیه بالا مؤمنین را مأمور گردانیده که از پاکیزه‌ترین محصولات کسب خودشان انفاق کنند در جای دیگر لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ شیطان بوسوسه شما را از فقر میترساند که انفاق مال و احسان بفقرا فقر و پریشانی آرد و نیز شما را امر مینماید بکار زشت فضیحت آور مثل بخل ورزیدن و جمع آوری مال از هر راهی که ممکن باشد و لو بغش در معاملات و دزدی و اعمال ظالمانه و بشما تلقین مینماید که مال خود را ذخیره کن و اگر بذل و بخشش نمایی مالت تمام میشود و محتاج میگردی غافل از اینکه انفاق بموقع مانند تجارتي ماند که خسران و زیانی در آن پدید نمیگردد. چنانچه تجربه شده اشخاص سخی هیچوقت معطل

صفحه : ۴۲۸

و بیچاره نمیگردند چه بسیار دیده شده که اولادان و اعقاب آنان ثروتمند و با عزت گردیده‌اند، اینکه نتیجه دنیوی سخاوت است چه جای آثار اخروی در حدیث دارد که سخاوت درختی است در بهشت که شاخهای فراوان دارد هر آدم سخی دست بیکی از شاخها گرفت وارد بهشت میگردد حتی در حدیث نیز دارد حاتم برای کفرش جهنم میرود لکن برای سخاوتش آتش وی را نمیسوزاند.

لکن باید دانست که سخاوت غیر از تبذیر و اسراف و ولخرجی است سخاوت انفاق مال است بمستحقین و در موردی که عقل و شرع آن را نیکو و بجا دانند.

وَاللّٰهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ شیطان نظر بفقیر ذاتی خود و بآن دشمنی دیرینه‌ای که باولاد آدم دارد بشما وعده فقر میدهد و خداوند از راه لطف و کرم وعده مغفرت و احسان میدهد و سعادت و فضیلت را در بذل و احسان منطوی گردانیده آنجا که فرموده و مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یکی از مفسرین چنین گوید در اینجا دو وعده عنوان شده یکی از شیطان و دیگری از خدای رحمان وعده شیطان غرور آورد وعده رحمان سرور وعده شیطان از راه وسواس و بخل آمده وعده رحمان از راه وحی و تنزیل آمده وعده شیطان مثل سراب ماند وعده رحمان ثواب و مغفرت آورد، وعده شیطان دروغ و کذب و خلاف واقع نشان میدهد وعده رحمان صدق و عین واقع را مینمایاند.

پس بوعده شیطان مغرور مشو که او تو را دشمنست و تو نیز او را دشمن گیر لا- تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ او تو را از راه دشمنی بمعصیت میخواند و از درویشی میترساند و خدای رحمان تو را مینوازد و کار تو را آسان میسازد و وعده خوبت میدهد و مرتبه بلندت می‌نهد و خدای جل جلاله توانگر است تو را وعده فضل و رحمت و مغفرت میدهد عطای او بسیار است وعده او خلف ندارد کثیر الفضل و قدیم- الاحسان است پس بایستی خود را حفظ نمایی و بوسوسه شیطانی راه فضل و کرم غیر متناهی الهی را بر خود نبندی. (تفسیر ابو الفتوح)

صفحه : ۴۲۹

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا در اینکه مقصود از حکمتی که بخیر کثیر معرفی شده چیست در اخبار و کتب مفسرین حکمت بمعنی مختلف آمده و راجع بآن اندازه‌ای در توضیح آیه رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ بحث نمودیم.

و از بعض عرفاست که حکمت علم لدنی است دیگری گفته آن نور الهی است که بآن تمیز داده میشود بین الهام و وسواس، دیگری گفته حکمت تجرید سر و خالی کردن دل است از غیر خدا، و بهترین گفتار همان رأی اول است یعنی علم لدنی زیرا حکمت همان نوری است که «يقذفه الله في قلب من يشاء من عباده» و راجع باعراب «يؤتی» نیز گفتاری از قراء گفته شده: يعقوب بكسر تا قرائت کرده و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ و اعمش بآن ضمیر غائب اضافه نموده و من يؤتی الله الحكمة» و باقی قراء بجزم تا قرائت نموده‌اند «و من يؤتی الحكمة»

صفحه : ۴۳۰

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۶]

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰) إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱) لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۲۷۲) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَطُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا - كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)

ترجمه:

آنچه انفاق کنید یا نذر کنید خدا عالم باو است و برای ستمکاران (که حق فقرا را ندهند) یار و یاور نیست، اگر صدقات را ظاهر و علانیه دهید خوب است و اگر در خفاء بفقیر بدهید آن بهتر است (و پاداش آن) میپوشاند

صفحه : ۴۳۱

گناهان شما را آنچه می‌کنید خداوند آگاهست

خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بعهده تو نیست هدایت کردن مردم خدا هدایت می‌کند هر کس را که بخواهد و آنچه شما مؤمنین انفاق کنید فایده آن عاید خود شما میشود و بایست انفاق نکنید مگر برای خوشنودی خدا و آنچه خیر و خوبی کنید پاداش تمام از جانب خدا بشما میرسد و بشما هرگز ستم نخواهد رسید،

صدقات مخصوص فقیرانی است که در راه خدا درمانده شده‌اند و توانایی بر حرکت و کسب و عمل ندارند و از فرط عفاف فقر خود را مخفی میدانند که آن کسی که دانا بحال آنان نیست گمان می‌کند که غنی و مال دارند و بایست آنها را بسیما و علامات بشناسید که هرگز از مردم چیزی سؤال نکنند و آنچه شما مؤمنین از خیرات انفاق می‌کنید خداوند عالم باوست

آن کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق میکنند در شب و روز در خفا و ظاهر اجر آنها و پاداش عمل آنها نزد پروردگار آنها است هرگز از آینده خوفناک و از گذشته محزون نمیباشند،

کسانی که ربا می‌خورند برنمی‌خیزند مگر بمانند کسی که بوسوسه شیطان مخبط و دیوانه شده زیرا که گمان می‌کنند معامله خرید و فروش مثل ربا است و خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام نموده پس کسی که بموعظه پروردگار دست از عمل ربا بردارد خدا از عمل گذشته او میگذرد و امر او بسوی خدا است و کسانی که از اینکه عمل دست بردارند آنها اهل آتشند و در آن جاویداند، خداوند سود ربا را نابود گرداند و صدقات را افزونی دهد و خدا دوست نمیدارد مردم کافر گنه کار را.

توضیح آیات

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰) نذر در عرف شرع نذر آنست که انسان خود را ملزم میگرداند بر عملی و نذر دو قسم است مشروط و غیر مشروط یعنی یا نذر را معلق میگرداند بشرطی یا بدون شرط بر خود عمل نیکی ثابت و لازم میگرداند قال الله تعالی

حکایه از مریم که گفت:

إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا

صفحه : ۴۳۲

و صیغه نذر چنین است که بگوید «نذرت لله ان کان کذا» یعنی اگر فلان حاجت من انجام گرفت «فله علی کذا» عمل نیک مثل انفاق یا نماز مستحب یا روزه یا غیر آن که در موقع بر آمدن حاجت و فاء بنذر واجب و ترک آن کفاره دارد و در نذر غیر مشروط که فقط بگوید «فله علی کذا» آیا و فاء بنذر واجب میشود یا نه بین فقهاء اختلاف است بیشترین آنها گویند نذر منعقد میشود و نیز و فاء نمودن بآن لازم می گردد و جای بحث آن کتب فقهیه است.

و وفای بنذر در جایی لازم میشود که در متعلق آن رجحان باشد و گر نه اگر بر امر مکروهی یا حرامی نذر کند مثل اینکه نذر کند اگر حاجت من بر آمد فلان عمل حرامی را مرتکب گردم اصلاً منعقد نمیگردد و نیز بایستی نذر بر انجام دادن عملی نماید که در نظر شارع حرام یا مکروه نباشد مثل اینکه نذر کند اگر موفق گردد بر فعل حرامی فلان عمل نیک بکند آن نیز صحیح نیست و نذر منعقد نمیگردد.

و نذر در معنی لغوی از انذار آمده و آن اخباری است که در آن تخویف و تهدید باشد مقابل تبشیر که آن اخباری است که در آن سرور و مسرت باشد.

فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ آنچه شما مؤمنین انفاق کنید یا آنچه نذر کنید خدا میداند و کسانی که بخود و دیگران ظلم کرده‌اند یار و یآوری ندارند، شاید مقصود از ظالمین در اینجا کسانی میباشند که بفقرا ظلم میکنند مثل اینکه حقوق مالی آنها را از زکاء و خمس و مالی که بنذر و غیر اینها که بایستی بفقراء داد ندهند چنین اشخاصی در قیامت که موقع بیچارگی و درماندگی است یار و یآوری ندارند.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ - اگر صدقات را آشکارا دهید خوب است، مفسرین در شأن نزول آیه چنین گویند که از رسول اکرم سؤال شد چگونه صدقه دهیم صدقات و انفاقات را آشکار کنیم یا مخفی داریم اینکه آیه فرود آمد که مخیرید بخواهید آشکار دهید خوب است.

صفحه : ۴۳۳

وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُوْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اگر مخفی دارید و در پنهانی احسانی در باره فقیر بکنید آن بهتر است در حدیثی نسبت میدهند بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که «صدقه مخفی دادن خشم و غضب خدا را مینشانند» و در حدیث دیگر صدقه مخفی گناه را میرد مثل آبی ماند که آتش را خاموش میگرداند و هفتاد بلا را رفع میگرداند.

و بعضی از مفسرین نظر بعض اخبار فرق گذارده‌اند بین صدقات واجب مثل زکاء، خمس، کفارات و غیر اینها و بین صدقات مستحب که گویند در واجب آشکارا دادن بهتر است و در مستحب پنهان نمودن اولی است، لکن از ظاهر آیه عموم بر می آید که نسبت بواجب و مستحب هر دو مخفی دادن و از انظار پنهان نمودن بهتر است مگر در جایی که دهنده متهم باشد بتارک زکاء که در اینجا ظاهر نمودن اولی است.

و شاید آن روایتی که علی بن ابراهیم از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل مینماید که «صدقه واجب را علانیه باید داد و مستحب را پنهان» سرش همین باشد.

خلاصه نظر بعموم آیه آنجایی که اتهامی یا ریایی در کار نباشد در تمامی صدقات چه واجب و چه مستحب علانیه و آشکار دادن

خوب است و پنهان نمودن بهتر است و يُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ بعضی از قراء «تکفر» بتاء قرائت کرده‌اند یعنی صدقه گناهان را میپوشاند و بعضی بیاء قرائت نموده‌اند یعنی خداوند بصدقات گناهان را میپوشاند و بعضی بنون «نکفر» قرائت کرده‌اند یعنی ما بصدقات گناهان را میپوشانیم «من» در «سیناتکم» بمعنی تبعیض است که صدقات بعضی از گناهان را میپوشاند نه همه گناهان را. لیسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راجع بتفسیر آیه از مفسرین گفتاری نقل شده است ۱- خطاب بپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تو را نمیرسد که صدقات را از کفار باز داری برای

صفحه : ۴۳۴

اینکه ایمان آرند و اینجا نظیر قول حق تعالی است أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. (ابن عباس و سعید بن جبیر) و بنا بر اینکه معنی بکفار صدقه مستحب دادن مباح است.

۲- بر تو نیست که بتوانی کسی را برسانی ثواب و ایصال بهشت همین قدر وظیفه تو که پیغمبری اینکه است که مردم را رهنمایی کنی بطریق ایمان و سعادت. ۳- تو را نمیرسد که مردم را بسوی خودت رهنمایی کنی بعد از آنکه آنها را هدایت نموده‌ای بایمان و طاعت. (مجمع البیان) قول دوم بحقیقت نزدیک‌تر است زیرا که هدایت دو معنی دارد یکی راه‌نمایی بمقصود، و دیگری رساندن بمقصود که اولی وظیفه پیغمبران است که راه هدایت و طریق کسب سعادت و فضیلت را بمردم برسانند و آنها را بجاده حق و حقیقت رهبری نمایند و دومی که رساندن بمقصود باشد کار خدایی است از عهده بشر خارج است اینکه است که گویا میفرماید ای پیغمبر گرامی خود را بزحمت نینداز وظیفه تو تبلیغ رسالت و رهنمایی بود که کردی و ما هر کس را بخواهیم بمقصود میرسانیم و وی را بکمال انسانیت نائل میگردانیم و نظیر اینکه آیه در آیات قرآنی بسیار است.

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و لكن خدا هدایت میکند هر کس را بخواهد مکرر گفته شده درست است که هدایت یافتن معلق بمشیت الهی است چنانچه در بسیاری از آیات تذکر داده لکن باید دانست که جزاف و بیهوده کاری از ساحت قدس خداوند بیرون است مشیت در محل قابل نفوذ میکند وقتی انسان باختیاری که قادر مختار در کف اقتدار وی نهاده خود را در معرض رحمت خداوندی در آورد فیاض علی الاطلاق منع فیض نمیکند و وی را بسوی سعادت و کسب فضیلت رهبری مینماید، غرض اینکه است که گمان نشود بدون سبب و مرجح یکی را هدایت و دیگری را خذلان نماید و در مقابل عمل خود بنده ضعیف ذلیل خود را عذاب نماید که چرا چنین و چنان کردی اینطور نیست زیرا چنین عملی منافی با عدل است چه جای رحمت که انسان بلکه کلیه موجودات را از روی رحمت رحمانی خلقت فرموده

صفحه : ۴۳۵

بلکه همه ظهوری و پرتوی از رحمت واسعه او بیش نیستند. و مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ آنچه کنید از خیرات و مبرات و کارهای شایسته خوب و نیکو عاید خود شما میشود و نتیجه خوبی آن بشما خواهد رسید شاید اشاره باین است که خدا محتاج بعمل خیر شما نیست زیرا که او غنی بالذات است و شما محتاج و نیازمندید و بایستی کاری کنید که در معرض رحمت الهی واقع گردید.

وَمَا تُنْفِقُوا إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْفَإِ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ خداوند در اینکه آیه در مقام تعریف و تمجید مؤمنین بر آمده که مؤمنین انفاق نمیکنند مگر برای خشنودی خدا و شاید اشاره باین باشد که وقتی عمل خیر و منتج نتیجه میگردد و برای شخص فایده دارد که با نیت خالص توأم باشد که بجز وجه الله و رضای او چیزی در نظر نداشته باشد وقتی عمل اینطور شد عمل خیر است و بازگشت آن بخود عامل می گردد.

و بعضی از مفسرین گفته و مَا تُنْفِقُونَ نَهَى است بصورت خیر، یعنی مؤمن آن است که انفاق نمیکند مگر بای خشنودی و رضای خدا.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَوْا فِي سَبِيلِ اللَّهِ پس از آنکه مردم را تحریص و تشویق نموده بانفاق فی سبیل الله و وعده رحمت و مغفرت و پاداش بزرگ بانفاق کنندگان داده شده در مقام محل و مورد انفاق برآمده که بایستی چه کسانی را مورد بخشش و انفاق خود قرار دهید و آنان فقرایی میباشند که محصور و عاجز و بینوا گردیده‌اند که دیگر کاری از آنها ساخته نمیشود.

مفسرین گویند اینکه آیه در مورد اصحاب صفه فرود آمده و آنها چهار صد نفر از مهاجرین بودند که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بمدینه مهاجرت نموده بودند و آنان در مسجد منزل داشتند روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر آنها گذر نمود چون فقر آنها را دید

صفحه : ۴۳۶

فرمود از امت من هر کس اینکه طور فقیر و راضی و قانع باشد در بهشت از رفیقان من است.

لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا آن فقیری که از پیری یا مرض یا غیر آن کاری از وی بر نیاید و چنان عقیف باشد و فقر خود را مخفی دارد که گمان شود آن غنی و ثروتمند است لکن از صورت و سیمای آن فقر نمایان باشد و آنها چنین اشخاصی میباشند که با شدت فقر دست گدایی و ذلت نزد کسی دراز نمیکند چنین کسانی را بایستی مورد احسان قرار داد.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ و آنچه از خیر و خوبی بذل و بخشش نمائید خداوند بآن آگاه است و مَا تُنْفِقُوا ماء موصوله و مفید عموم است شاید مقصود از انفاق در اینجا خیر رساندن بغیر باشد چه بتوسط مال باشد و چه بتوسط زبان که کلام نیکی در مقام خیرخواهی مسلمانان انجام دهد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً در شأن نزول آیه بین مفسرین گفتاری است مجاهد از عبد الله عباس چنین روایت کرده که اینکه آیه در شأن علی بن ابی طالب فرود آمده زیرا وقتی آیه پیش نازل گردید حضرتش چهار درهم داشت یکی شب داد و یکی روز یکی را آشکارا داد و یکی پنهان و شاید سَر اینکه چهار درهم مال اندک را خداوند مالها نماید اینکه است که وقتی عمل از روی تقوی و ایمان و صدق و صفا صادر گردید اندکش بسیار و قلیلش کثیر محسوب میگردد و بسیاری از مفسرین شیعه و سنی معترفند که بسیار از آیات قرآنی در شأن مولی علی علیه السلام فرود آمده.

صفحه : ۴۳۷

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ کسانی که اینطور انفاق نمایند پاداش عمل نیک آنان نزد پروردگار آنها است، مفسرین نفی خوف و حزن را بقیامت تفسیر نموده‌اند که انفاق کنندگان در قیامت خوف و حزنی برای آنان نیست، لکن نظر باطلاق آیه که مقید بقیامت نیست شاید مقصود اینکه باشد که وقتی مؤمنین تصدیق نمودند و باور کردند که پاداش عمل آنها نزد پروردگارشان محفوظ است دیگر در انفاق کردن خوف و ترسی از فقر ندارند و نیز محزون نمیباشند که بانفاق مالشان تلف گردیده زیرا کسی که مال خود را میدهد بامید اینکه باضعاف مضاعف عوض بگیرد چگونه خائف و محزون میگردد بر اتلاف مال.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا پس از آنکه فضیلت احسان بفقرا و انفاق فی سبیل الله را بیان نمود که در واقع گذشتن از مال است در راه خدا در مقابل آن در خبثت گرفتن مال است بلا عوض و بقدری که انفاق و گذشت آن در راه حق تعالی فضیلت و سعادت آور است

گرفتن نزول مال چون بلا عوض است خباثت آور و باعث دوری از رحمت حق تعالی میشود.

ربا در لغت بمعنی زیادتی است و در عرف شرع آنچه بر رأس المال اضافه میشود بلا عوض آن را ربا گویند.

و حرمت ربا اتفاقی بین جمیع مسلمین است و روایت از امام صادق علیه السّلام است که یک درهم از ربا گناه آن بزرگتر است از زنا با محارم و در آیات دیگر اکیداً نهی فرموده از اکل ربا و بقدری در نظر اسلام گناه ربا خوردن بزرگ نشان میدهد که بعد از شرک بخدا و ضدیت با دین اسلام حتی زنا و شرب خمر و قماربازی هیچ گناهی بقدر ربا گرفتن بزرگ نیست پس مسلماً ربا خوردن از گناهان کبیره بلکه اکبر کبائر بشمار میرود و در بعضی از روایات است که گناه آن مقابل هفتاد زنا بی است که با مادر خود کرده باشد و نیز اتفاقی است که آنچه بر با گرفته میشود بایستی بصاحبش رد نمود و اگر

صفحه : ۴۳۸

صاحبش مقصود شده باشد از جانب او باید صدقه داد و در اینکه موضوع چیزی که ربا در آن واقع میگردد چیست ظاهراً اتفاقی بین فقهای ما اینکه است که ربا در هر چیز است که بوزن یا کیل معامله شود. یعنی ربای معاملی نه ربای قرضی.

و از کتاب تهذیب بروایت بیاع سائری است که راوی گوید سؤال نمودم از ابی عبد الله «ع» ربا چیست فرمود دراهم بدراهم مثلین بمثل حنطه بحنطه و از کتاب فقیه بروایت زراره از ابی عبد الله «ع» است که ربا نیست مگر در چند چیزی که وزن کنند یا کیل نمایند، و فقها گویند ربا بین زن و شوهر و پدر و فرزند نیست که زن از شوهر و فرزند از پدر بگیرد و ربا گرفتن از کافر را نیز جایز میدانند.

و چنانچه بعضی از مفسرین گویند بین فقهاء سنی در موضوع ربا اختلاف است ابو حنیفه و تابعین وی و اهل عراق و مذهب شافعی و اهل حجاز اینکه است که ربا فقط در اثمان مثل طلا و نقره است و در مأكولات و مشروبات و چیزهای دیگر ربا نیست و بمذهب مالک عکس آنست که ربا را در مأكولات میدانند و جای تفصیل آن کتب فقیه است لا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ آدَم رباخور را تشبیه مینمایند بکسی که تعادل وجود خود را از دست داده و مثل کسی ماند که مرض صداع و خبط دماغ پیدا نموده و بمداخله شیاطین در مغز وی دیوانه شده باشد و نتواند مستقیماً راه برود.

شاید کنایه باین باشد که انسان وقتی دارای استقامت میگردد و مستقیماً تواند حرکت بسوی مقصود نماید و بآخرین کمال انسانی نائل گردد که در تمام امور درجه اعتدال و حد وسط را مراعات نماید، و مراعات درجه اعتدال در امور اجتماعی نخستین شرط قانون تمدن است کسی که مال مردم را بر با و بلاعوض میگیرد چنین کسی از حد اعتدال خارج گردیده و استقامت در طریق انسانیت از وی سلب شده وقتی تعادل قوای انسانیت از وی گرفته شد و در طریق انسانیت نتوانست حرکت کند مثل آدم دیوانه ماند که قوه ممیزه وی مختل گردیده است که قبح عمل خود را که گرفتن مال بلاعوض تصرف عدوانی است دیگر ادراک نمی کند و ربا خوردن را کار نیکو

صفحه : ۴۳۹

میدانند و نمیفهمند گرفتن مال بلاعوض منجر باختلال تمدن جامعه بشری میگردد و وقتی جامعه مختل گردید وضعیت تمام افراد جامعه دگرگون میگردد وقتی افراد جامعه‌ای در مهد امن و امان توانند زیست بنمایند که وضعیت جامعه روی پایه صحیحی استوار گردیده باشد، آدم رباخوار چنین گمان میکند بگرفتن مال غیر ثروتمند میگردد و لو آنکه آن دیگر فقیر و بینوا گردد نمیدانند بالاخره ضرر فقرا نیز باین سرایت خواهد نمود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ چون آدم رباخوار از قانون تمدن منحرف گردیده و مثل آدم دیوانه حس انسانیت از وی

گرفته شده اینکه است که گمان میکند ربا مثل خرید و فروش است.

وَ أَخْلَى اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا چگونه ممکن است آدم عاقل که بمداخله شیطان اختلال دماغی پیدا نموده گمان کند ربا مثل بیع است در صورتی که خداوند خرید و فروش را حلال نموده و ربا را حرام گردانیده.

و بسیاری از مفسرین راجع بآیه لا- يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ نظر باخباری که در بیان آیه رسیده اینطور معنی کرده‌اند که آدم رباخوار روز قیامت از قبر بر میخیزد مثل آدم دیوانه که شیطان بوی مس نموده و بحال دیوانگی وارد محشر می‌گردد لکن همان معنی که گفته شد بسیاق آیه مناسب‌تر بنظر می‌آید زیرا که ظاهراً در اینجا آیه در مقام کیفر و مجازات اخروی نیست بلکه در مقام اینکه است که رباخواری منافی با حکم عقل و بر خلاف حس انسانیت است و شاید احادیث نظر باین دارد که نتیجه عدم استقامت در صراط انسانیت چنین است که در قیامت دیوانه وارد محشر گردد.

صفحه : ۴۴۰

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ کسی که بموعظه پروردگارش متعظ گردید و از اینکه عمل رباخوری یا هر عمل بدی خودداری نمود و از عمل گذشته توبه و بازگشت نمود خداوند او را عفو میکند و امر او راجع بحق تعالی است که در باره وی چه عملی کند و چه حکمی فرماید اکثر مفسرین اینکه جمله فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ را اختصاص بر با داده‌اند که آن کسی که پس از حکم قرآن از اینکه عمل شنیع رباخوری دست بردارد و توبه کند عمل گذشته او ضرری بحال وی نمیزند و حکمش راجع پروردگار است لکن بعضی از مفسرین اینکه جمله را حمل بر معنی کلی نموده‌اند که فقط اینکه حکم مخصوص بر با باشد بلکه تمام گناهان را شامل می‌گردد که آن کسی که بحکم قرآن و موعظه پروردگار دست از هر معصیت و گناهی بردارد و توبه کند عمل گذشته وی از حیث عذاب بخشوده میشود لکن در مورد حقوق الله مثل واجبات یا حقوق الناس بایستی جبران کند.

(پایان) آری ممکن است معنی عموم از آیه استفاده نمود که کسی که بموعظه قرآن از هر عمل نکوهیده‌ای خواه ربا باشد یا غیر ربا دست برداشت و توبه نمود «فَلَهُ مَا سَلَفَ» عمل گذشته وی بنفعش تمام میشود زیرا بضمیمه آن آیه که راجع بتوبه‌کنندگان از معاصی فرموده (الَّذِينَ يَبْدُلُونَ سَيِّئَاتِهِمْ بِالْحَسَنَاتِ) چنین استفاده میشود که اثر توبه و خودداری نمودن از گناهان چنین است که سیئات را تبدیل مینماید بحسنات.

وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و کسی را که نهی و موعظه پروردگار وی را متنبه نکند که بعد از توبه یا بدون توبه عمل ربا را تکرار نماید چنین کسانی یاران جهنم‌اند و در جهنم جاویدانند.

اینکه جمله و نیز جمله فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ در مقام بزرگی و عظمت حرمت رباخوری است که چنین تهدیدی راجع بهیچ گناهی و معاصی فرعی نشده و بزرگی گناه رباخوری را نظیر شرک بخدا و دشمنی با دین خدا محسوب گردانیده.

صفحه : ۴۴۱

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ خداوند بی برکت نموده ربا را و نمو و زیادتی داد در صدقات و نظیر اینکه آیه آیه دیگری است در سوره روم که گویند آن آیه مکی است و پیش‌تر از اینکه آیه فرود آمده و ما آتیتم من رباً ليربوا فی أموال الناس فلا يربوا عند الله و ما آتیتم من زكاه تریدون وجه الله فأولئك هم المضعفون خلاصه معنی چنین است اینکه گمان میکنید بر با گرفتن مال شما زیاد میشود نه چنین است بلکه بزکوة مال زیاد میشود و نمو میکند.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۷ تا ۲۸۳]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰) وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِعَدِینَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاکْتُبُوهُ وَلیکُتَبَ بَیْنَكُمُ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا یَأْب کَاتِبٌ أَن یُکْتُبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلِیُکْتُبَ وَ لیمِیلَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لیتَقَ اللَّهُ رَبَّهُ وَلَا یَبْخَسُ مِنْهُ شَیْئًا فَإِن كَانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَیْفِیْهَا أَوْ ضَعِیفًا أَوْ لَا یَسْتَطِیعُ أَن یمِیلَ هُوَ فَلَیَمِیلَ وَ لیتَّ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهَدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ یَکُونَا رِجُلَیْنِ فَرِجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذْکَرُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا یَأْب الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَن تَکْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ کَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشُّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَکُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَیْنَكُمُ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَکْتُبُوهَا وَ اسْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا یُضَارَّ کَاتِبٌ وَ لَا شَهِیدٌ وَ إِن تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یعْلَمْکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۲۸۲) وَ إِن کُنتُمْ عَلَی سَفَرٍ وَ لَمْ تَجدُوا کَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِن أَمِنَ بَعْضُ کُمْ بَعْضًا فَلَیْؤَدِّ الَّذِی أُوْتِیَ أَمَانَتَهُ وَ لیتَقَ اللَّهُ رَبَّهُ وَ لَا تَکْتُمُوا الشُّهَادَةَ وَ مَن یَکْتُمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ (۲۸۳)

ترجمه:

محققا کسانی که ایمان آوردند و نیکوکارند و نماز را بپای میدارند و زکاء مال خود را میدهند پاداش عمل نیک آنها نزد پروردگار ایشان است و نه خوفی است بر آنها و نه آنکه آنها محزونند
ای اهل ایمان ایمان آرید و خودداری نمائید از نافرمانی خدا و دست از ربا بردارید اگر واقعا مؤمن میباشید،
پس اگر ربا را ترک نکردید اعلام کرده‌اید بجنگ با خدا و با رسول خدا و اگر از رباخواری توبه کنید برای شما است اصل مال خودتان نه ستم بکسی روا دارید و نه ستم بشما وارد گردد،
و اگر از کسی طلب کنید که توانا بر رد آن نیست وی را مهلت دهید تا توانگر گردد و اگر باو ببخشید بهتر و نیکوتر است از برای شما اگر بفائده آن دانا باشید،
بترسید از روزی که در آن روز بازگشت بخدا مینمائید و در آن روز هر کس کاملا پاداش عمل خود خواهد رسید و بکسی ستم وارد نمیگردد

ای کسانی که ایمان آوردید وقتی معامله‌ای بین شما واقع گردید با مدت معینی پس باید نوشته شود و باید نویسنده درستکاری معامله شما را بنویسد و کاتب نباید از نوشتن ابا نماید همانطوری که خداوند نوشتن را بوی تعلیم داده باید بنویسد پس باید کاتب بنویسد و مدیون امضاء نماید و باید از خدا که پروردگار اوست بترسد و از آنچه قرارداد شده چیزی کم نکنید پس هر گاه مدیون

سفیه باشد یا ضعیف و قادر بر نوشتن نباشد باید ولی او بدرستی بنویسد و دو مرد از مردهای خودتان را شاهد گیرید و اگر دو مرد نباشد دو زن از آن کسانی که طرفین معامله راضی میباشند و اگر یکی از آن دو زن شاهد (قضیه معامله را) فراموش کرد آن زن دیگر بیاد او آورد و وقتی شاهد‌ها را طلب کردند برای اداء شهادت نباید امتناع کنند از شهادت دادن و مسامحه نکنید از نوشتن معامله با آن مدتی که معین شده چه

صفحه : ۴۴۴

معامله کوچک باشد چه بزرگ اینکه کار درست تر است نزد خدا و محکم تر است برای شهادت و نزدیکتر باین است که شک و اشتباهی (در معامله واقع نگردد) مگر وقتی که معامله نقدی حاضر باشد که دست بدست گردد پس در چنین موردی باکی نیست بر شما اینکه ننویسد آن را، و گواه گیرید هر گاه معامله نمودید و نباید بنویسند و شاهد ضرری وارد گردد و چنین عملی برای شما فسق (و نافرمانی از حکم حق است) از نافرمانی حق خودداری نمائید و خداوند مصالح و مفاسد امور را بشما تعلیم میکند و او بهر چیزی عالم و داناست

و اگر شما در سفر باشید و نویسنده‌ای (برای سند معامله خود نیافتید) پس رهن بگیرید و اگر بعضی از شما مطمئن باشید بر بعضی دیگر آن رهن را نزد وی امانت گذارید و بایست از پروردگار خود بترسید و کتمان شهادت نکنید و کسی که کتمان شهادت نمود بدل گناه کار است و خدا بآنچه میکیند دانا و عالم است.

توضیح آیات

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ خدایوند در مقابل اعمال نکوهیده که بالاترین آنها عمل ربا و گرفتن مال بلاعوض را بحساب آورده در مقام ستایش مؤمنین و کسانی که بوظیفه ایمانی خود عمل میکنند و دو پایه چرخ ایمان و خداپرستی یعنی نماز و زکاة را پبای داشته و در طریق عبودیت و بندگی استوار گردیده‌اند و اعمالشان شایسته پیشگاه قرب الهی است بر آمده و فرموده:

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ پاداش عمل نیک آنان نزد پروردگار آنهاست و در مهد امن و امان زیست مینمایند چنین اشخاصی نه خوف و نه ترسی از آینده دارند و نه حزنی و غمی از گذشته بخود راه دهند و اینکه جمله لا خوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در آیات قرآنی بسیار دیده میشود و بسیاری از مفسرین در تمام موارد حمل بر قیامت میکنند که در قیامت برای

صفحه : ۴۴۵

چنین اشخاصی حزن و خوفی نیست نظر به اینکه اگر بخواهیم باطلاق و ظاهرش باقی گذاریم درست در نمیآید زیرا که دنیا دار بلا و مصیبت است بلکه غالباً مؤمنین بیشتر دچار بلا و محنت میگردند پس بایستی حمل بر قیامت کرد.

لکن چون جمله مطلق است حمل بظاهر کردن اولی بنظر میآید مگر چنین نیست که ایمان وقتی بمرتبہ یقین برسد بآن علقه و ارتباطی که در اثر ایمان در قلب پدید میگردد انسان خود را مرتبط گردانیده برشته محکمی که گسسته گی ندارد قوله تعالی يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّفِصَامِ لَهَا و در قلعه محکمی محفوظ گردیده که دست تطاول روزگار از دامن او کوتاه است پس برای چنین کسی چگونه جای خوف و حزنی باقی میماند بلکه خود را در مهد امن و امان مبیند إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا خُطَابِ بکسانی است که بحق و حقیقت گرویده‌اند که تقوی و پرهیزگاری پیشه

برآمده که قانونی بین بشر تأسیس فرماید که در معاملات و معاشرت ضرر بر کس وارد نیاید باتلاف سرمایه و نیز بگرفتن مال ربوی خسران مال نشود اینکه است که دستور میدهد که وقتی معامله سمی کنید و در بین مدت قرار دادید بایستی آن را بنویسید از عبد الله عباس است که گفته چون خدای عز و جل معامله ربوی را حرام نمود در عوض بیع سلمی را تجویز فرمود که بر هیچ کدام از بایع و مشتری ضرر وارد نیاید اینکه است که امر فرموده که بایستی بنویسید برای اینکه بفراوشی اختلاف و نزاع بین شما واقع نگردد.

وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ لَمْ «لیکتاب» امر غایب است یعنی باید نویسنده عادل باشد که در نوشتن از طریق عدل و درستی تجاوز نماید.

صفحه : ۴۴۸

وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ هَمَانُطُورِي که خداوند از روی فضل و احسان علم نویسنده‌گی عنایت نموده سزاوار نیست برای نویسنده از نوشتن بخل ورزد گویند چون در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نویسنده‌گان کم بودند اینکه است که تأکید مینماید در نوشتن که نویسنده‌گان بشکرانه اینکه تفضل بایستی از نوشتن معامله خودداری ننمایند و در اینکه آیا نوشتن بر نویسنده واجب است یا نه و نیز قبول شهادت بحق برای شاهد واجب است یا نه از مفسرین گفتاری نقل شده لکن از سیاق آیه چنانچه مشهور بین فقهاء ماست استحباب بر میآید و نیز بدلالیت آن آیه که فرموده «وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ» چنین فهمیده میشود که نه نوشتن برای نویسنده واجب است و نه قبول شهادت برای شاهد و نیز اجرت گرفتن برای نوشتن مانعی ندارد.

فَلْيَكْتُبْ وَ لِيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ بایستی نویسنده بنویسد و مدیون املاء نماید و از خدا بترسید و از تقلب و غش در معامله خودداری نمائید و چیزی در آن کم و زیاد ننمائید.

فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَافِيَهُاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِلْ وَ لِيُثَبِّتْ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ در جایی که مدیون نادان یا طفل یا بیسواد یا گنگ باشد و قدرت بر املا نمودن ندارد بایستی ولی هر کدام یک از اینها املا بنماید یعنی بگوید تا کاتب بنویسد و دو شاهد مرد بگیرند بر معامله.

در تفسیر ابو الفتوح مینویسد مذهب ابو حنیفه و سفیان و مالک و شافعی و بیشتر فقهاء و مذهب شریح و ابن سیرین اینکه است که گواهی بنده در دین قبول است و نزد ما هم چنین است که در قبول شهادت حریت شرط نیست آنچه شرط است ایمان و عدالت است و دلیل ما قول حق تعالی است وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ (پایان)

صفحه : ۴۴۹

فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٍ «وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» و اگر دو مرد نباشند که شهادت بر حق دهند یک مرد و دو زن از اشخاص عادل در صورتی که شهادت آنها نافذ باشد تعیین نمایند.

عدالت دو قسم است بعرف علمای اخلاق عدالت عبارت از آن معنایی است که جامع بین، حکمت، شجاعت، عفت باشد که از مجموع فضائل سه گانه ملکه عدالت پدید می‌گردد و البته متصفین باین قسم از عدالت بسیار کم یابند.

و بعرف متشرعه عدالت خودداری نمودن از منهیات شرعیّه و گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغائر و از آنچه خلاف مروت یعنی آنچه در عرف مستهجن و رکیک بنظر میآید و عدم اخلال بواجبات است و بسیاری از علماء علامت عدالت را حسن ظاهر میدانند بطوری که ظاهر کاشف از باطن باشد و تفصیل آن راجع بکتاب فقهیه است.

أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى «ان» بمعنی شرط «تضل» بمعنی فراوشی یعنی اگر در موقع اداء شهادت یکی از آن دو

زن موضوع شهادت را فراموش کرد دیگری وی را متنبه گرداند و شاید غلبه فراموشی در زن یکی از اسراری باشد که در شهادت دو زن را مقابل یک مرد قرار داده‌اند.

وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا در بیان اینکه جمله از مفسرین گفتاری نقل شده (۱) مقصود تحمل شهادت است که هر گاه کسی را بطلبند که بر کسی گواه شود که در موقع شهادت شاهد بر قضیه باشد نباید انکار کند (۲) در صورتی گواه شدن و قبول شهادت کردن واجب است که کس دیگری نباشد که تحمل شهادت نماید یعنی قبول شهادت واجب کفایی است نه واجب عینی (۳) تحمل شهادت و گواه شدن نه واجب عینی است نه واجب کفایی بلکه شخص مخیر است خواهد قبول میکند و خواهد قبول نمیکند. بعضی از مفسرین چنین اظهار داشته‌اند که اینکه جمله در مقام اداء شهادت است که

صفحه : ۴۵۰

آن کس که گواه شد و قبول شهادت نمود اگر مانعی در کار نباشد و نیز اگر قضیه را فراموش نکرده باشد در موقع اداء شهادت بر او شهادت دادن واجب است.

ظاهراً همین قول اخیر مطابق واقع و حقیقت است زیرا بقرینه آن جمله بعد لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ با اینکه جمله وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا و نیز بضمیمه قوله تعالی در آخر آیه وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وقتی آیات را با هم جمع نمودیم دلالت واضح دارد و از مجموع آنها چنین استفاده توان نمود که ابتداء بر کسی واجب نیست تحمل شهادت نماید نه واجب کفایی و نه عینی لکن وقتی قبول شهادت نمود و موقع اداء شهادت رسید و از وی طلب شهادت شد نباید کتمان شهادت نماید بلکه بر او واجب است شهادت بحق دهد.

وَلَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ بایستی از نوشتن ملول نشوید اعم از اینکه دین اندک باشد یا بسیار. ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلْمَا تَرْتَابُوا ذَا اسْمِ اشاره و کاف خطاب بجماعت است یعنی ای جماعت حاضرین در موقع معامله یا دین اگر چنین کنید که نوشته‌ای در میان گذارید بقسط و عدالت بدرستی نزدیکتر و برای شهادت دادن محکم‌تر است و برای اینکه شک و اشتباهی پیرامون شما نشود بهتر.

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ اینکه دستورات وقتی است که معامله سلف یا نسیه یا قرض یا غیر آن باشد که خدای رحمان از راه لطف و شفقت و جلوگیری از نزاع و فساد اینطور دستور فرموده لکن اگر معامله نقدی باشد که دینی و طلبی در کار نباشد در اینجا محتاج به اینکه گونه چیزها نمیباشد و إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ رهن جمع رهن است و بمعنی گرو و هر گاه در سفر باشید و گواهی نیاید که

صفحه : ۴۵۱

شاهد بر معامله باشد و نیز نویسنده‌ای نیاید که معامله را بنویسد در چنین جایی بایستی از مدیون چیزی بعنوان رهن بگیری. فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ الْخَ مَا فِي جَائِي كه مطمئن باشید بر مدیون که خیانت نمیکند در اینکه صورت امانتی که برهن گرفته‌اید بوی رد کنید.

اینکه اوامر در اینجا ظاهراً تمامش یا اکثرش اوامر ارشادی است نه مولوی و جلوگیری از نزاع و فساد است. دانشمندان و مفسرین گفته‌اند در اینکه مبارک سوره بقره پانصد حکم بیان شده که بیست و پنج حکم آن در همین آیه راجع بمعامله شماره شده ۱- إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ چون مالی بکسی دادید بنویسید ۲- نویسنده عادل باشد تا ظلم و تعدی واقع نشود ۳- نباید نویسنده امتناع از نوشتن نماید ۴- بایستی مدیون املا کند و اقرار نماید و نویسنده بنویسد ۵- آن کسی که

پول میگیرد یا معامله سلّم میکند بایستی او را موعظه نمود که از خدا بترس و غش و تقلبی در معامله راه مده ۶- در جایی که معامله راجع بسفیه و طفل و ضعیف و دیوانه باشد که نتواند بدرستی املاء کند بایستی ولی او نیابت نماید از طرف وی ۷- علاوه از املاء مدیون و نوشتن بایستی شهودی بر صدق قضیه در بین باشد که خلافی و اشتباهی واقع نشود ۸- آنجایی که دو مرد حاضر نباشند یک مرد و دو زن را بایستی گواه گرفت ۹- هر مرد و زنی شایستگی گواهی ندارند باید شهود عادل باشد ۱۰- در مقام علت حکم که چرا دو زن مقابل یک مرد است برای اینکه اگر یک زن فراموش کرد دیگری وی را متذکر گرداند ۱۱- آن کس که تحمل شهادت نمود و صاحب حق وی را طلبید برای اداء شهادت نباید از اقامه شهادت ابا کند ۱۲- هر گاه دین اندک باشد برای کمی آن از نوشتن و گواه گرفتن نباید خودداری نمایند ۱۳- اگر برای اندک نیز گواه بگیرند و بنویسند نزد خدا بعدالت نزدیکتر خواهد بود ۱۴- اینطور استحکام در باب معامله و حقوق نزد خداوند محکم تر و درست تر است ۱۵- اینطور عمل برای رفع شک بهتر است

صفحه : ۴۵۲

۱۶- اظهار نموده که اینکه قانون از نوشتن و گواه طلبیدن و تحمل شهادت و اداء شهادت و عدالت شاهد اینکه امور در جایی است که معامله نسبه یا معامله سلّم یا قرض و دین باشد لکن معامله نقدی محتاج به اینکه گونه امور نمیشد ۱۷- در تجارت نقدی اگر چه نوشتن نمیخواهد لکن گواه میخواهد و بایستی شاهد بحق گواهی دهد ۱۸- باز نمود که کسی که بر خلاف واقع شهادت دهد فاسق است ۱۹- موعظه میفرماید آنها را که از خدا بترسید ۲۰- تذکر میدهد که بدانید اینکه قوانین از جانب خداوند است زیرا که اوست عالم بآنچه صلاح یا فساد در آن است ۲۱- اگر در سفر باشید و نوشتن میسر نشود وثیقه و رهنی باید بگیرید ۲۲- اظهار مینماید که وثیقه و رهن گرفتن در جائیست که اطمینانی بر مدیون نباشد که اگر اطمینان در بین باشد وثیقه و گرو لازم نیست ۲۳- بایستی از خدا بترسید و بآنکس که بوی اطمینان شده خلاف ننماید و خود را خائن نگرداند ۲۴- موعظه بشاهد است که نباید شاهد کتمان شهادت کند ۲۵- اگر کتمان شهادت کنی دلت که امیر و سلطان بدنت میباشد خائن و آثم و فاجر گردد و وقتی دلت فاسد گشت اعضاء که تحت اختیار و بند چه فضیلت دارند. (تفسیر ابو الفتوح) بعضی دیگر از مفسرین از آیه بیست حکم استخراج نموده‌اند نظر به اینکه بعضی از اینکه استظهاراتی که ابو الفتوح نموده حکم زائدی نیست بلکه یک حکم است بدو عنوان در آیه تقریر شده و اگر خواهی مطلب معلوم گردد بآیه مراجعه نما و در آن دقت کن.

صفحه : ۴۵۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶]

اشاره

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَ

اغفر لنا و ارحمنا أنت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين- (۲۸۶)

(ترجمه)

ملک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر ظاهر کنید آنچه را در باطن خود دارید یا آنها را پنهان کنید همه را خدا در حساب شما خواهد آورد پس می‌بخشد هر کسرا بخواهد و عذاب میکند هر کس را که بخواهد و خدا بر هر چیز تواناست رسول ایمان آورد بر آنچه از جانب پروردگارش بر او فرود آمد و تمام مؤمنین نیز ایمان آوردند بخدا و ملائکه او و کتب آسمانی و تمام پیمبران که جدایی نینداختند بین احدی از پیمبران خدا و گفتند شنیدیم و اطاعت نمودیم پروردگارا ما از تو آمرزش میطلبیم و بسوی تو است بازگشت همه خداوند تکلیف نکرده کسی را مگر بقدر طاقت او نیکیهای هر کس بنفع او است و بدیهایش نیز بضروری تمام میشود (مؤمنین) پروردگارا از ما مؤاخذه مکن در آنچه فراموش کردیم یا بخطا عمل نمودیم پروردگارا ما را تکلیف نکن باعمال شاقی که به پیشینیان نمودی

صفحه : ۴۵۴

پروردگارا بار نکن بر ما آنچه را که در طاقت ما نیست و ببخش ما را (و از خطاهای ما) در گذر و رحم کن ما را تو مولی و صاحب اختیار ما میباشی و یاری کن ما را و غالب گردان ما را بر گروه کافرین.

توضیح آیات

اشاره

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آسمان و زمین و آنچه در زمین است تماما ملک خدا و در تحت استیلاء و تصرف او است و موجودی از موجودات یافت نمیشود که خارج از ملک او و از تحت حکومت وی بیرون باشد. و إِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ ابداء در لغت بمعنی اظهار است و اخفاء مقابل اظهار پنهان کردن چیزی را گویند و اشاره باین است که چون تمام موجودات ملک خدا و تحت تصرف او واقعند و علم او محیط بر تمام اشیاء است لا یُعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ و همانطوری که ظاهر یعنی عالم ملک از طبایع و مادیات و محسوسات ملک او و تحت تصرف او و حاضر و مکشوف نزد او تعالی و تقدس میباشند همین طور عالم ملکوت عالم ملائکه و روحانین و عالم جبروت، عالم عقول و مجردات مکشوف و مبرز و ظاهر نزد او میباشند اینکه است که آنچه نزد خلق ظاهر و نمایان باشد یا آنچه از نظرها مخفی و پنهان است نزد او ظاهر و تعداد اعمال و حساب او نیز ضبط است.

و در اینکه مقصود از «تخفوه» چیست از مفسرین گفتاری نقل شده: ۱- بمناسبت اینکه بعد از آیه معامله و دین و شهادت واقع گردیده اینکه آیه راجع بکتمان شهادت است که اگر شهادت را مخفی دارید خداوند میدانند و بحساب می‌آورد و لا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ۲- مقصود دوستی با کفار است چنانچه در سوره آل عمران قُلْ إِنْ تُخَفُّوْا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوْهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ مَقَاتِلِ و واقدی

صفحه : ۴۵۵

۳- آیه عام است و حکم آن منسوخ است و گویند پس از ورود اینکه آیه جماعتی از اصحاب آمدند نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت نمودند که در قرآن آیه‌ای نیامده که برای ما سخت تر باشد از اینکه آیه زیرا که حدیث نفس از تحت اختیار

ما خارج است چیزهایی در دل ما میگذرد بدون اختیار ما و قدرت بر دفع خواطر نداریم آن وقت اینکه آیه فرود آمد لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا زیرا خطوراتی در دل آدمی علی‌الدوام میگذرد از تحت اختیار خارج است و بر امر غیر اختیاری تکلیف نیست.

۴- مقصود از «تخفوه» که خداوند آن را بحساب میآورد اعتقادات و ارادات و کراهات و ظنونی است که امر بوی تعلق میگیرد ۵- مقصود از «ما فی انفسکم» آن چیزهایی است که در نفس مستقر گردد از ملکات و اخلاق حمیده و نکوهیده و فضایل و رذائل مثل ایمان و کفر و حب و بغض و امثال اینها زیرا که منشأ تمام افعال خارجی همان صفات نفسانی است لکن مادامی اینها را بحساب میآورند که آثار خارجی بر آن مترتب گردد چنانچه فرموده لا یُؤَاخِذُکُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِیْ اَیْمَانِکُمْ وَ لَکِن یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبْتُمْ قُلُوبُکُمْ سوره بقره آیه ۲۵۵.

۶- مقصود از «تخفوه» نیت اعمال است که حسن و قبح عمل بسته بنیت عمل است خداوند بنیت و قصد شما آگاهست و کار خوب و بد شما را بحسب نیت بحساب میآورد.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود آنچه بقلب و دل انسان خطور میکند یکی از دو قسم خارج نیست یا همان خواطری است که بدون اختیار بعمل قوه متخیله در قلب پدید میگردد و میگذرد و باقی نمیماند و چون ورود و خروج آن از تحت اختیار خارج است البته سؤال و عقابی راجع بآن نمیشود و نیز بحساب نمیآید.

و دیگر آن خواطری است که باختیار در قلب وارد میشود و منشأ اثر خارجی میگردد و آن را حدیث نفس گویند و بقوه متصرفه خود شخص در ذهنش میآورد و در اینکه قسم دوم چون از افعال اختیاری بشمار میآید هر گاه آثار خارجی بر آن مترتب گردانید شکی نیست که محسوب خواهد شد (ان خیرا فخریا و ان شرا فشرأ) لکن اگر اثر خارجی بر آن مترتب نگردید و لو آنکه چون عمل دل است و باختیار پدید گردیده بحساب

صفحه : ۴۵۶

میآید لکن تا وقتی که در مقام عمل خارجی نیامده شاید عقابی بر آن مترتب نگردد.

خلاصه ظاهراً مقصود از آیه اینکه است آنچه را شما از اعمال خود ظاهر کنید یا آنچه را در دل خود پنهان دارید از نیت خوب یا بد و آنچه بگمان و ظن نسبت بکسی دهید *إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ* حساب تمام آنها نزد خداوند محفوظ است پس بنا بر اینکه معنی محسوب شدن نیت و آنچه در باطن تمرکز یافته از صفات و اخلاق و عقاید اعم از اینکه است که مجازات داشته باشد یا نداشته باشد بلکه آیه در مقام اینکه است که تمامی اعمال و افعال ظاهری و باطنی شما ثبت است و حساب آن نزد خدا است.

فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از اینکه جمله اخیر آیه چنین بر میآید که همین طوری که ظاهر کردن عمل نکوهیده موقعیت دارد برای عذاب همین طور آنچه در قلب مخفی و محرک گناهی بشود آن نیز استحقاق عذاب میآورد چنانچه فرموده *وَ لَکِن یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبْتُمْ قُلُوبُکُمْ* و قوله سبحانه *إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفؤَادَ کُلٌّ أُولَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا* لکن چون عذاب را معلق نموده بر مشیت که هر کرا بخوهد میآمرزد و هر کرا خواهد عذاب میکند راه امید برای گنه کاران باز میشود که عذاب برای مؤمن حتمی نیست بلکه نظر

بحدیث «سبقت رحمتی علی غضبی»

جهت عفو و بخشش رجحان پیدا میکند.

بعضی از مفسرین در کیفیت نظم و ترتیب آیه گویند پس از آنکه خداوند در اینکه سوره مبارکه جمع نموده بین مبانی شرع از علم دیانات از توحید نبوت معاد و از علم فروع صلاه، زکاه، قضا، حج، صوم، جهاد، احکام حیض، طلاق، عده، مهر خلع، ایلاء، رضا، بیع، ربا، دین، پس از اینکه احکام در مقام تهدید برآمده که گوشزد بشر نماید که آسمان و زمین و آنچه در آنها است ملک

خدا و تحت تصرف و استیلائی او است و نیز علم او احاطه دارد و ظاهر و باطن نزد او مکشوف و پدیدار است و هر کرا خواهد بعمل نکوهیده وی عذاب میکند و هر کرا خواهد میبخشد و کسی را بر وی بحثی نیست پس بایستی خودداری کنید و مخالفت نوامیس شرع را ننمائید.

صفحه : ۴۵۷

اخبار و احادیث در فضیلت آمن الرسول

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ حَدِيثٌ مِنْ رَسُولِ أَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنين دارد که فرمود در آخر سوره بقره آیاتی است که هم قرآن است و هم دعا و هم رضای خدا در آن است و نیز از حضرتش عبد الله عباس روایت میکند که فرمود «شب معراج وقتی مرا با آسمان بردند چون بسدره المنتهی رسیدم مرا سه تحفه دادند نماز پنجگانه و آخر سوره بقره و آمرزش امت من کسانی که بخدا شرک نیاوردند» و اخبار در فضیلت قرائت کردن «آمن الرسول» بسیار است.

الف و لام «الرسول» عهد است و اشاره پیمبر اسلام است که خداوند خبر میدهد که رسول ما ایمان دارد بر آنچه از نزد پروردگارش بر وی فرود آمده و هیچ نوع شک و ریبی پیرامون یقین آن نمی‌گردد و از القائنات نفسانی و وسوسه شیطانی مصون است.

اینکه مبارک آیه که ضمیمه گشته بسوره بقره گویا مجملی و مختصری از تمام سوره میباشد زیرا اول سوره راجع باصول و فروع دیاناتست از توحید- معاد- صلاه- زکاه و باقی فروع که بما أنزل إليه شامل همه آنها میگردد و اول مرتبه ایمان تصدیق و ایمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ایمان شهودی و عیانی دارد بآنچه بدون واسطه بقلب مبارکش فرود میآید و آنچه برأی العین مشاهده مینماید از آیات آفاقی و انفسی و نیز آنچه بتوسط ملک حامل وحی بر او نازل میگردد.

وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ پس از آن خداوند تصدیق مینماید ایمان مؤمنین را و اینکه منفرد گردانیده ایمان پیغمبر را و پس از آن ایمان مؤمنین را عطف بآن داده در آن اسراری است و شاید یک سرش اینکه باشد که ایمان پیغمبر اسلام در درجه اول شهود و یقین است و ایمان مؤمنین بآن درجه از شهود نمیرسد و دیگر برای شرافت و مقام او است.

و پس از آنکه در سوره راجع بعبادات و معاملات حقوق و سیاسات بیان وافی نموده و برای هر یک قوانین و احکام و اصول و مبانی در میان آورده از راه لطف و مرحمت در مقام برآمده که گوشزد بشر نماید که وضع اینکه قوانین برای نفع شما است

صفحه : ۴۵۸

اگر خوب کنید عاید خود شما میگردد و اگر بد کنید آن نیز بخود کرده‌اید و خداوند شما را تکلیف ننموده بچیزی که از عهده شما خارج باشد.

وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ پس از آن در وصف مؤمنین برآمده و بایمان و مقام ایشان اشاره مینماید که اهل ایمان و گرویدگان تماما بدون اینکه اختلافی بین آنان باشد تماما متحد الکلمه اعتراف مینمایند بمقام الوهیت و اعتراف مینمایند باصناف ملائکه و طبقات و مراتب آنها و دیگر از اوصاف مؤمنین اینکه است که ایمان دارند بتمام کتب آسمانی و جمیع پیمبران.

و اعتراف و ایمان داشتن بتمام پیمبران و کتب آسمانی اختصاص بامت اسلامی دارد لکن باقی فرق و اهل ادیان (یؤمن ببعض و یکفر ببعض) میباشند یهودیها تا جناب موسی علیه السّلام را قبول دارند و باقی پیمبران و کتب آسمانی را انکار میکنند عیسویها تا

و اگر مراقب حال خود باشد کمتر بخطا میافتد پس غالباً فراموشی و خطاکاری ناشی از مسامحه و لاقیدی پدید می‌گردد و آن فعل اختیاری است اینکه است که وظیفه مؤمن کامل اینک است که بزبان نیازمندی از بینای مطلق عفو و بخشش بطلبد.

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا (اصر) در لغت بمعنی ثقل و سنگینی آمده و بعضی گویند بمعنی حبس است و هر دو معنی قریب بیکدیگرند.

و نیز مؤمنین در مقام طلب و دعا گویند پروردگارا بر ما تحمیل مگردان تکالیف سنگین و مشکل چنانچه تحمیل نمودی بر اممی که پیش از ما بودند.

شاید اشاره بتکالیفی است که بر بنی اسرائیلیان ثابت بود چنانچه در اخبار رسیده که خداوند در هر شبانه روزی پنجاه رکعت نماز بر امت حضرت موسی علیه السلام مقرر نمود زکاة آنها ربع مال بود و چون جامه آنها نجس میشد بآب پاک نمیشد بایستی نجاست را ببرند و مأمور بودند که تمام نماز را در مسجد بخوانند و وقتی آب نبود تیمم بخاک برای آنان مشروع نبود و هر گاه گناهی میکردند علامت آن در صورت آنها نمایان میشد و در خانه‌ای که گناه می‌کردند بر در آن خانه نوشته میشد که فلانی چنین گناهی کرده و اینکه قول جماعتی از مفسرین است و دلیل آنها قول حق تعالی وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ بعضی دیگر در معنی آیه چنین اظهار مینمایند که

صفحه : ۴۶۱

لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا یعنی ما را بگناهی مبتلا نکن که در آن توبه و کفاره نباشد رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ و در اینجا از مفسرین گفتاری نقل شده ۱- راجع بتکلیف ما لا یطاق است که پروردگارا بر ما تحمیل مگردان آنچه را طاقت نداریم لکن اینکه قول معتبر نیست زیرا که تکلیف بما لا- یطاق اصولاً- معقول نیست چگونه ممکن است چنین تکلیفی از حکیم صادر گردد تا اینکه دعا کنیم چنین تکلیفی برای ما مقرر نگردان ۲- مقصود وسوسه و حدیث نفس است ۳- مقصود غلبه شهوت است ۴- عشق و محبت است که خارج از اختیار در نفس پدید می‌گردد.

و شاید مقصود مطلق تقدیرات و مصیباتی است که تحمل آن ناگوار و مشقت‌آور است مثل امراض گوناگون و اتلاف مال و اولاد و مطلق چیزی که خارج از طاقت باشد که در واقع خداوند بما می‌آموزد که اینطور از خدا طلب کنید که تقدیرات را بر شما سهل و آسان گرداند و اعف عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ خداوند از راه لطف و کرم بما می‌آموزد که در مقام توبه و خطاهای خودمان روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز مطلق آریم و از او چنین درخواست نمائیم که از لغزش و خطاهای ما در گذر و قلم عفو و رحمت بر گناهان ما بکش و ما را یاری کن که استیلاء و تسلط یابیم بر جماعت کفار- اینک جزو دوم سوره بقره تفسیر کنز العرفان در علوم قرآن پایان رسید بقلم کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول و کوچکترین ذریه‌ای از ذراری بتول در روز دوشنبه ۱۸ شهر جمادی الثانیه سنه ۱۳۷۸ هجری مطابق دوشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۳۷ شمسی و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی)

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

